

اندیشہ سبز ۵۱

تفسیر باران

دکتر محمد خدایمان آرا

نگاهی دیگر به قرآن مجید



جلد دوم

تفسیر باران

نگاهی دیگر به قرآن مجید

آل عمران، نساء

دکتر مهدی خُدامیان آرانی

خدایمان آرانی، مهدی
 تفسیر باران: نگاهی جدید به قرآن مجید، جلد دوم (آل عمران، نساء) / مهدی خدایمان آرانی . قم: وثوق، ۱۳۹۳.
 ۱۲۸ ص. (اندیشه سبز/۵۲) ISBN: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۱۰۷ - ۱۴۶ - ۱
 مندرجات:
 جلد ۱: حمد، بقره جلد ۲: آل عمران، نساء جلد ۳: مائده تا اعراف جلد ۴: انفال تا هود جلد ۵: یوسف تا نحل
 جلد ۶: اِسراء تا طه جلد ۷: انبیاء تا فرقان جلد ۸: شعراء تا روم جلد ۹: لقمان تا فاطر جلد ۱۰: یس تا غافر
 جلد ۱۱: فُصِّلَت تا فتح جلد ۱۲: حجرات تا صفّ جلد ۱۳: جمعه تا مرسلات جلد ۱۴: جزء ۳۰ قرآن: (نبأ تا ناس).
 فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا:
 کتابنامه: ص. [۳۷۳] - ۳۷۴
 ۱. قرآن -- تحقیق ۲. خداشناسی. الف. عنوان.
 ۱۳۹۳ ت ۸ خ ۴/۴/۶۵ BP
 ۱۵/۲۹۷

تفسیر باران، جلد دوم (نگاهی نو به قرآن مجید)

دکتر مهدی خدایمان آرانی

ناشر: انتشارات وثوق

مجری طرح: موسسه فرهنگی هنری پژوهشی نشر گستر وثوق

آماده سازی و تنظیم: محمد شکروی

قیمت دوره ۱۴ جلدی: ۱۶۰ هزار تومان

شمارگان و نوبت چاپ: ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول، ۱۳۹۳.

شابک: ۱ - ۱۴۶ - ۱۰۷ - ۶۰۰ - ۹۷۸

آدرس انتشارات: قم؛ خ، صفاییه، کوچه ۲۸ (بیگدلی)، کوچه نهم، پلاک ۱۵۹

تلفکس: ۳۷۷۳۵۷۰۰ - ۰۲۵ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

Email: Vosough_m@yahoo.com www.Nashrvosough.com

شماره پیامک انتقادات و پیشنهادات: ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

مراکز پخش:

- تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه انوری، پلاک ۱۳، انتشارات هاتف: ۶۶۴۱۵۴۲۰
- تبریز: خیابان امام، چهارراه شهید بهشتی، جنب مسجد حاج احمد، مرکز کتاب رسانی صبا، ۳۳۵۷۸۸۶
- آران و بیدگل: بلوار مطهری، حکمت هفت، پلاک ۶۲، همراه: ۰۹۱۳۳۶۳۱۱۷۲
- کاشان: میدان کمال الملک، نیش پاساژ شیرین، ساختمان شرکت فرش، واحد ۶، کلک زرین ۴۴۶۴۹۰۲
- کاشان: میدان امام خمینی، خ اباذر ۲، جنب بیمه البرز، پلاک ۳۲، انتشارات قانون مدار، ۴۴۵۶۷۲۵
- اهواز: خیابان حافظ، بین نادری و سیروس، کتاب اسوه. تلفن: ۲۹۲۳۳۱۵ - ۲۲۱۶۶۴۸

فهرست

		سوره آل عمران
آل عمران: آیه ۱ - ۴	۱۱	آل عمران: آیه ۳۳ - ۳۴
آل عمران: آیه ۵ - ۶	۱۴	آل عمران: آیه ۳۵ - ۳۶
آل عمران: آیه ۷ - ۹	۱۵	آل عمران: آیه ۳۷
آل عمران: آیه ۱۰ - ۱۱	۱۸	آل عمران: آیه ۳۸ - ۴۱
آل عمران: آیه ۱۲	۲۰	آل عمران: آیه ۴۲ - ۴۴
آل عمران: آیه ۱۳	۲۰	آل عمران: آیه ۴۵ - ۴۷
آل عمران: آیه ۱۴	۲۱	آل عمران: آیه ۴۸ - ۵۱
آل عمران: آیه ۱۵	۲۳	آل عمران: آیه ۵۲ - ۵۸
آل عمران: آیه ۱۶ - ۱۷	۲۴	آل عمران: آیه ۵۹ - ۶۱
آل عمران: آیه ۱۸	۲۶	آل عمران: آیه ۶۲ - ۶۴
آل عمران: آیه ۱۹	۲۶	آل عمران: آیه ۶۵ - ۶۸
آل عمران: آیه ۲۰	۲۷	آل عمران: آیه ۶۹ - ۷۱
آل عمران: آیه ۲۱ - ۲۲	۲۸	آل عمران: آیه ۷۲ - ۷۴
آل عمران: آیه ۲۳ - ۲۵	۳۰	آل عمران: آیه ۷۵ - ۷۶
آل عمران: آیه ۲۶ - ۲۷	۳۵	آل عمران: آیه ۷۷ - ۷۸
آل عمران: آیه ۲۸	۳۷	آل عمران: آیه ۷۹ - ۸۰
آل عمران: آیه ۲۹ - ۳۰	۳۹	آل عمران: آیه ۸۱ - ۸۲
آل عمران: آیه ۳۱ - ۳۲	۴۰	آل عمران: آیه ۸۳
		آل عمران: آیه ۸۴ - ۸۵

١٣٢.....	آل عمران: آيه ١٤٥	٨٤.....	آل عمران: آيه ٩١ - ٨٦
١٣٣.....	آل عمران: آيه ١٥١ - ١٤٦	٨٧.....	آل عمران: آيه ٩٢
١٣٥.....	آل عمران: آيه ١٥٣ - ١٥٢	٨٨.....	آل عمران: آيه ٩٥ - ٩٣
١٣٧.....	آل عمران: آيه ١٥٤	٩١.....	آل عمران: آيه ٩٧ - ٩٦
١٣٨.....	آل عمران: آيه ١٥٥	٩٤.....	آل عمران: آيه ١٠١ - ٩٨
١٣٩.....	آل عمران: آيه ١٥٨ - ١٥٦	٩٦.....	آل عمران: آيه ١٠٢
١٤١.....	آل عمران: آيه ١٦٠ - ١٥٩	٩٧.....	آل عمران: آيه ١٠٣
١٤٣.....	آل عمران: آيه ١٦١	٩٩.....	آل عمران: آيه ١٠٤
١٤٤.....	آل عمران: آيه ١٦٣ - ١٦٢	١٠٠.....	آل عمران: آيه ١٠٨ - ١٠٥
١٤٥.....	آل عمران: آيه ١٦٤	١٠١.....	آل عمران: آيه ١٠٩
١٤٦.....	آل عمران: آيه ١٦٦ - ١٦٥	١٠٣.....	آل عمران: آيه ١١٠
١٤٧.....	آل عمران: آيه ١٦٨ - ١٦٧	١٠٨.....	آل عمران: آيه ١١٢ - ١١١
١٤٨.....	آل عمران: آيه ١٧١ - ١٦٩	١٠٩.....	آل عمران: آيه ١١٥ - ١١٣
١٤٩.....	آل عمران: آيه ١٧٥ - ١٧٢	١١١.....	آل عمران: آيه ١١٧ - ١١٦
١٥٢.....	آل عمران: آيه ١٧٨ - ١٧٦	١١٣.....	آل عمران: آيه ١٢٠ - ١١٨
١٥٣.....	آل عمران: آيه ١٧٩	١١٦.....	آل عمران: آيه ١٢٢ - ١٢١
١٥٦.....	آل عمران: آيه ١٨٠	١١٨.....	آل عمران: آيه ١٢٧ - ١٢٣
١٥٨.....	آل عمران: آيه ١٨٢ - ١٨١	١٢١.....	آل عمران: آيه ١٢٩ - ١٢٨
١٥٩.....	آل عمران: آيه ١٨٣	١٢٤.....	آل عمران: آيه ١٣١ - ١٣٠
١٦١.....	آل عمران: آيه ١٨٥ - ١٨٤	١٢٥.....	آل عمران: آيه ١٣٦ - ١٣٢
١٦١.....	آل عمران: آيه ١٨٦	١٢٧.....	آل عمران: آيه ١٣٨ - ١٣٧
١٦٣.....	آل عمران: آيه ١٨٧	١٢٨.....	آل عمران: آيه ١٤١ - ١٣٩
١٦٤.....	آل عمران: آيه ١٨٩ - ١٨٨	١٣١.....	آل عمران: آيه ١٤٣ - ١٤٢
١٦٦.....	آل عمران: آيه ١٩٤ - ١٩٠	١٣١.....	آل عمران: آيه ١٤٤

۲۱۸.....	نساء: آیه ۳۴	۱۷۰.....	آل عمران: آیه ۱۹۵
۲۲۳.....	نساء: آیه ۳۵	۱۷۱.....	آل عمران: آیه ۱۹۶ - ۱۹۸
۲۲۴.....	نساء: آیه ۳۶	۱۷۲.....	آل عمران: آیه ۱۹۹
۲۲۷.....	نساء: آیه ۳۹ - ۳۷	۱۷۳.....	آل عمران: آیه ۲۰۰
۲۳۰.....	نساء: آیه ۴۰		
۲۳۲.....	نساء: آیه ۴۲ - ۴۱		سوره نساء
۲۳۳.....	نساء: آیه ۴۳	۱۷۷.....	نساء: آیه ۱
۲۳۵.....	نساء: آیه ۴۴ - ۴۶	۱۸۱.....	نساء: آیه ۲ - ۴
۲۳۷.....	نساء: آیه ۴۷	۱۸۴.....	نساء: آیه ۵ - ۶
۲۳۸.....	نساء: آیه ۴۸	۱۸۵.....	نساء: آیه ۷ - ۸
۲۳۹.....	نساء: آیه ۵۰ - ۴۹	۱۸۶.....	نساء: آیه ۹ - ۱۰
۲۴۰.....	نساء: آیه ۵۴ - ۵۱	۱۸۷.....	نساء: آیه ۱۱ - ۱۴
۲۴۲.....	نساء: آیه ۵۷ - ۵۵	۱۹۱.....	نساء: آیه ۱۵ - ۱۶
۲۴۳.....	نساء: آیه ۵۸	۱۹۳.....	نساء: آیه ۱۷ - ۱۸
۲۴۶.....	نساء: آیه ۵۹	۱۹۸.....	نساء: آیه ۱۹
۲۵۱.....	نساء: آیه ۶۱ - ۶۰	۲۰۰.....	نساء: آیه ۲۰ - ۲۱
۲۵۲.....	نساء: آیه ۶۴ - ۶۲	۲۰۱.....	نساء: آیه ۲۲
۲۵۵.....	نساء: آیه ۶۸ - ۶۵	۲۰۱.....	نساء: آیه ۲۳ - ۲۴
۲۵۷.....	نساء: آیه ۷۰ - ۶۹	۲۰۹.....	نساء: آیه ۲۵
۲۵۹.....	نساء: آیه ۷۱	۲۱۱.....	نساء: آیه ۲۶ - ۲۸
۲۵۹.....	نساء: آیه ۷۴ - ۷۲	۲۱۲.....	نساء: آیه ۲۹ - ۳۰
۲۶۰.....	نساء: آیه ۷۶ - ۷۵	۲۱۴.....	نساء: آیه ۳۱
۲۶۲.....	نساء: آیه ۷۸ - ۷۷	۲۱۶.....	نساء: آیه ۳۲
۲۶۶.....	نساء: آیه ۸۰ - ۷۹	۲۱۷.....	نساء: آیه ۳۳

۳۱۷.....۱۳۷ - ۱۳۹	نساء: آیه ۱۳۷ - ۱۳۹	۲۶۸.....۸۱ - ۸۲	نساء: آیه ۸۱ - ۸۲
۳۱۸.....۱۴۰	نساء: آیه ۱۴۰	۲۷۰.....۸۳	نساء: آیه ۸۳
۳۱۹.....۱۴۱	نساء: آیه ۱۴۱	۲۷۱.....۸۴ - ۸۵	نساء: آیه ۸۴ - ۸۵
۳۲۱.....۱۴۲ - ۱۴۴	نساء: آیه ۱۴۲ - ۱۴۴	۲۷۳.....۸۶ - ۸۷	نساء: آیه ۸۶ - ۸۷
۳۲۲.....۱۴۵ - ۱۴۷	نساء: آیه ۱۴۵ - ۱۴۷	۲۷۴.....۸۸ - ۹۱	نساء: آیه ۸۸ - ۹۱
۳۲۳.....۱۴۸ - ۱۴۹	نساء: آیه ۱۴۸ - ۱۴۹	۲۷۶.....۹۲ - ۹۳	نساء: آیه ۹۲ - ۹۳
۳۲۴.....۱۵۰ - ۱۵۲	نساء: آیه ۱۵۰ - ۱۵۲	۲۸۰.....۹۴	نساء: آیه ۹۴
۳۲۶.....۱۵۳	نساء: آیه ۱۵۳	۲۸۱.....۹۵ - ۹۶	نساء: آیه ۹۵ - ۹۶
۳۲۸.....۱۵۴ - ۱۵۵	نساء: آیه ۱۵۴ - ۱۵۵	۲۸۴.....۹۷ - ۹۹	نساء: آیه ۹۷ - ۹۹
۳۳۰.....۱۵۶ - ۱۵۸	نساء: آیه ۱۵۶ - ۱۵۸	۲۹۱.....۱۰۰	نساء: آیه ۱۰۰
۳۳۲.....۱۵۹	نساء: آیه ۱۵۹	۲۹۲.....۱۰۱	نساء: آیه ۱۰۱
۳۳۴.....۱۶۰ - ۱۶۱	نساء: آیه ۱۶۰ - ۱۶۱	۲۹۵.....۱۰۲ - ۱۰۴	نساء: آیه ۱۰۲ - ۱۰۴
۳۳۵.....۱۶۲	نساء: آیه ۱۶۲	۲۹۷.....۱۰۵ - ۱۱۲	نساء: آیه ۱۰۵ - ۱۱۲
۳۳۶.....۱۶۳	نساء: آیه ۱۶۳	۳۰۰.....۱۱۳ - ۱۱۵	نساء: آیه ۱۱۳ - ۱۱۵
۳۳۹.....۱۶۴ - ۱۶۹	نساء: آیه ۱۶۴ - ۱۶۹	۳۰۲.....۱۱۶	نساء: آیه ۱۱۶
۳۴۰.....۱۷۰	نساء: آیه ۱۷۰	۳۰۳.....۱۱۷ - ۱۲۲	نساء: آیه ۱۱۷ - ۱۲۲
۳۴۱.....۱۷۱ - ۱۷۳	نساء: آیه ۱۷۱ - ۱۷۳	۳۰۵.....۱۲۳ - ۱۲۴	نساء: آیه ۱۲۳ - ۱۲۴
۳۵۰.....۱۷۴ - ۱۷۵	نساء: آیه ۱۷۴ - ۱۷۵	۳۰۶.....۱۲۵ - ۱۲۶	نساء: آیه ۱۲۵ - ۱۲۶
۳۵۲.....۱۷۶	نساء: آیه ۱۷۶	۳۰۸.....۱۲۷	نساء: آیه ۱۲۷
		۳۱۰.....۱۲۸ - ۱۳۰	نساء: آیه ۱۲۸ - ۱۳۰
۳۵۵.....*	* پیوست‌های تحقیقی	۳۱۳.....۱۳۱ - ۱۳۳	نساء: آیه ۱۳۱ - ۱۳۳
۳۷۳.....*	* منابع تحقیق	۳۱۴.....۱۳۴	نساء: آیه ۱۳۴
۳۷۵.....*	* فهرست کتب نویسندگان	۳۱۵.....۱۳۵	نساء: آیه ۱۳۵
۳۷۶.....*	* بیوگرافی نویسندگان	۳۱۷.....۱۳۶	نساء: آیه ۱۳۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خواندن جلد دوم کتاب «تفسیر باران» می‌باشید، من تلاش کرده‌ام تا برای شما به قلمی روان و شیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتاب زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می‌دهد.

خدا را سپاس می‌گوییم که دست مرا گرفت و مرا کنار سفره قرآن نشاند تا پیام‌های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت علیهم‌السلام آن را تفسیر نمایم.

امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه‌های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند.

شما می‌توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید.

مهدی خُدامیان آرانی

جهت ارتباط با نویسنده به سایت M12.ir مراجعه کنید

سامانه پیام‌کوتاه نویسنده: ۳۰۰۰ ۴۵ ۶۹

فهرست راهنما

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱	حمد، بقره.
جلد ۲	آل عمران، نساء.
جلد ۳	مائده، انعام، اعراف.
جلد ۴	انفال، توبه، یونس، هود.
جلد ۵	یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.
جلد ۶	اسراء، کهف، مریم، طه.
جلد ۷	انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.
جلد ۸	شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.
جلد ۹	لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.
جلد ۱۰	یس، صافات، ص، زمر، غافر.
جلد ۱۱	فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح.
جلد ۱۲	حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، ممتحنه، صف.
جلد ۱۳	جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک، قلم، حاقه، معارج، نوح، جن، مزمل، مدثر، قیامت، انسان، مرسلات.
جلد ۱۴	جزء ۳۰ قرآن: نبا، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مطففین، انشقاق، بروج، طارق، اعلیٰ، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحیٰ، شرح، تین، علق، قدر، بینه، زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مسد، اخلاص، فلق، ناس.

سوره آل عمران

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۳ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «آل عمران» به معنای «خاندان عمران» می‌باشد، در آیه ۳۳ و ۳۵ از «عمران» یاد شده است.
- عمران، پدر مریم علیها السلام بود. در این سوره از مریم و عیسی علیهما السلام یاد شده است که این دو از «خاندان عمران» می‌باشند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: جنگ اُحد، فضیلت شهادت، دعوت انسان‌ها به صبر و پایداری...

آل عمران: ۴ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الم (۱) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲) نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (۳) مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (۴)

در ابتدا سه حرف «الف»، «لام» و «میم» را ذکر می‌کنی، می‌خواهی بگویی که با حروف «الفبا» با من سخن می‌گویی. قرآن، معجزه‌ای است از همین حروف الفبا که من باید در آن فکر کنم.

به من یادآوری می‌کنی که خدایی جز تو نیست، این همان توحید و یکتاپرستی است، زنده و پاینده هستی.

تو قرآن را بر پیامبر نازل کردی، کتابی که کتب آسمانی قبلی را تأیید می‌کند، پیش از این، توراتِ امروزی را بر موسی علیه السلام و انجیل را بر عیسی علیه السلام نازل کردی که پیام همه این کتاب‌ها یک چیز است، بین آنها اختلافی نیست.

نوح علیه السلام یکی از پیامبران بزرگ تو بود که برای هدایت مردم تلاش زیادی نمود،

من در تورات در شرح حال نوح علیه السلام چنین می‌خوانم: «نوح کشاورزی می‌کرد و به درختان انگور رسیدگی می‌نمود، او شراب خورد و مست شد و در حالت مستی در خیمه‌اش خوابید، پسران او پدر را در این حالت دیدند...»^(۱)

این سیمای نوح علیه السلام در تورات امروزی است: کسی که شراب می‌خورد، مست می‌شود و برهنه می‌خوابد و پسرانش او را در حال برهنگی می‌بینند!!

وقت آن است که بینم تو در قرآن درباره نوح علیه السلام چه می‌گویی، این سخن تو در قرآن است: «درود من بر نوح که بنده مؤمن من است»، «او بنده نیکوکار من است»^(۲).

اگر توراتی که امروز من آن را می‌خوانم، همان کتابی است که تو بر موسی علیه السلام نازل کرده‌ای، پس چرا سخن تو در تورات با قرآن تفاوت دارد؟ چگونه می‌شود تو هم نوح علیه السلام را شرابخوار معرفی کنی و از طرفی دیگر او بنده مؤمن و نیکوکار تو باشد؟ معلوم می‌شود توراتی که امروز در دسترس است، تحریف شده است!

عجیب است، در تورات شرح وفات موسی علیه السلام و چگونگی دفن او نیز بیان شده است، حتماً این مطالب بعد از وفات موسی علیه السلام به تورات اضافه شده است.

قرآن، تورات اصلی را تأیید می‌کند، نه تورات تحریف شده را!

درباره انجیل هم باید تحقیق کنم، «انجیل» به زبان یونانی به معنای «بشارت» است، در قرآن، همواره از یک انجیل سخن به میان آورده‌ای، اکنون در میان مسیحیان، انجیل‌های متعددی وجود دارد. وقتی آن انجیل‌ها را می‌خوانم، می‌بینم که در همه آن‌ها، جریان به دار آویخته شدن عیسی علیه السلام و حوادث بعد از آن بیان شده است!! معلوم می‌شود که این انجیل‌ها، بعد از عیسی علیه السلام نوشته شده‌اند و هیچ کدام، آن انجیلی نیستند که تو بر عیسی علیه السلام نازل کرده‌ای.

* * *

لوط علیه السلام یکی از پیامبران توست. داستان او را در انجیل تحریف شده، این گونه می خوانم:

وقتی قوم لوط به عذاب گرفتار شدند، همه از بین رفتند. لوط همراه با دو دخترش برای مدتی در غار زندگی می کردند.

روزی، دختر اول لوط به خواهرش چنین گفت: «همه مردها نابود شده اند، دیگر نسل بشر ادامه پیدا نمی کند، فقط پدر ما مانده است. بیا تا به پدر شراب بدهیم و وقتی او مست شد با او همخواب شویم تا نسلی از پدر خود داشته باشیم.» شب که فرا رسید، دختر اول لوط به پدر خود شراب داد، او صبر کرد تا پدر مست شد، در این هنگام، دختر اول نزد پدر رفت و با او همبستر شد و لوط به هوش نبود و چیزی متوجه نشد.

فردا که فرا رسید، دختر اول به دختر دوم گفت: «من دیشب با پدر همبستر شدم، امشب هم به او شراب می دهم، تو هم امشب نزد او برو و با او همخواب شو تا نسلی از پدر به وجود آوریم.»

شب که فرا رسید، آنان پدر را مست کردند و دختر دوم هم با پدر همخواب شد و لوط چیزی متوجه نشد. این گونه بود که هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند. (۳)

این پایان سخنی بود که من در انجیل تحریف شده خواندم. من در این سخن فکر می کنم، در اینجا ذکر شده است که همه مردان در عذاب نابود شده بودند و بشر از نسل لوط و دخترانش ادامه پیدا کرده است، یعنی نسل بشر از راه حرام زیاد شده است.

این چهره لوط علیه السلام در انجیل است، کسی که دخترانش به او شراب خوراندند و او مست شد و...

اکنون وقت آن است که به قرآن مراجعه کنیم، در قرآن تو درباره لوط علیه السلام چنین سخن می‌گویی: «لوط در گروه کسانی است که من او را هدایت کردم، پس به روش آن‌ها اقتدا کن» (۴)

آیا کسی که مست می‌شود و... شایسته پیروی است؟ به راستی چرا دشمنان تو، چهره پیامبران تو را خراب کردند؟ هدف آنان چه بود؟ آنان می‌خواستند با دین تو بازی کنند. (۵)

قرآن کدام انجیل را تأیید می‌کند؟ انجیلی که در آن این نسبت‌های ناروا به پیامبران آمده است؟
قرآن، تورات و انجیلی را قبول دارد که تحریف نشده‌اند، نه تورات و انجیلی که در آن این نسبت‌های ناروا به پیامبران ذکر شده است!

قرآن کتابی است که حق را از باطل جدا می‌کند، وقتی ما سخنی را می‌شنویم و نمی‌دانیم این سخن درست است یا نه، باید به قرآن مراجعه کنیم، قرآن راهنمای همه ماست و با تدبّر در آن می‌توان راه درست را تشخیص داد.

آری، تو قرآن را برای نجات ما فرستادی تا ما به واسطه آن از سرگردانی رها شویم، کسانی که به قرآن کفر بورزند و از قبول آن سر باز زنند به عذاب گرفتار خواهند شد و تو خدایی توانا هستی و کافران را به کیفر کردارشان می‌رسانی.

آل عمران: آیه ۶ - ۵

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا
فِي السَّمَاءِ (۵) هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶)

تو از دل همه آگاه هستی، می‌دانی چه کسانی به قرآن تو ایمان آورده‌اند و چه

کسانی به قرآن کفر ورزیده‌اند. آری، همه آنچه در جهان هستی وجود دارد، در اختیار توست، تو پروردگار همه جهانیان هستی، تو از همه چیز و همه اتفاقاتی که روی می‌دهد، باخبری. هیچ چیز از تو مخفی و پنهان نیست، تو به هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است احاطه و علم داری.

قدرت تو حد و اندازه‌ای ندارد، تو انسان را در رحم مادر هرگونه که بخواهی صورت‌بندی می‌کنی، تو خدای یگانه‌ای و به انجام هر کاری توانایی و کارهای تو از روی حکمت است.

* * *

آل عمران: آیه ۹ - ۷

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ
 مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ
 فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا
 اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا
 أُولُو الْأَلْبَابِ (۷) رَبَّنَا لَا تَجْعَلْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ
 رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۸) رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ
 اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۹)

وقتی قرآن می‌خوانم به آیاتی می‌رسم که فهمیدن آن نیاز به فکر بیشتری دارد، به طور مثال در قرآن می‌خوانم: (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ).

«دست خدا بالای همه دست‌هاست».

به راستی منظور از این سخن چیست؟ آیا خدا دست دارد؟ اگر خدا دست داشته باشد پس باید جسم باشد.

برای فهم این سخن، باید به آیات دیگر قرآن مراجعه کنم، در قرآن آمده است: (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ).^(۶)

چیزی مانند خدا نیست.

این آیه، به من می فهماند که خدا جسم نیست و او هرگز مانند ما انسان ها دست ندارد.

من باید فکر کنم، پس منظور از «دست خدا» در آن آیه چیست؟
 برای فهم این آیه باید نزد اهل بیت علیهم السلام بروم، آنان به من می گویند که منظور از دست خدا، قدرت است، آری، قدرت خدا فوق همه قدرت ها می باشد.
 اکنون راه فهم قرآن را به من می آموزی، برایم می گویی که آیات قرآن به دو دسته تقسیم می شوند:

* اول:

آیات مُحکَم؛ آیاتی که معنای روشن و واضح دارد و نیاز به توضیح اضافی ندارد که بیشتر آیات قرآن این گونه اند.

این آیه را بارها در نماز می خوانیم: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)، ستایش از آن خدای جهانیان است. معنای این آیه روشن و واضح است.

* دوم:

آیات مُتَشَابِه؛ آیاتی که می توان دو معنا را از آن برداشت کرد، مثل آیه (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ)، که کلمه «يد» به معنای «دست» است، در این آیه می توان «دست خدا» را دو معنا کرد:

– دست خدا (دستی مانند دست انسان ها)

– قدرت خدا

این آیه، آیه مُتَشَابِه است. برای فهم این آیه، باید به آیات مُحکَم رجوع کرد، آیات مُحکَم، مانند پایه و اساس قرآن می باشند. معنای آیاتِ دو پهلوی قرآن با مراجعه به آیات مُحکَم روشن و واضح می شود. وقتی من بفهمم که نباید خدا را به چیزی مثال بزنم و نباید خدا را به انسان شبیه کنم، می فهمم که خدا مانند انسان نیست و او دست ندارد، اگر من «دست خدا» را به معنای «دست واقعی» بگیرم،

خدا را شبیه انسان نموده‌ام، خدا را جسم فرض کرده‌ام، اکنون می‌فهمم که این معنا اشتباه است.

کسانی که در اعتقادات قلبی آن‌ها انحرافی وجود دارد، برای ایجاد شبهه و تردید، به دنبال آیات متشابه می‌روند، آنان برای فهم این آیات، به آیات محکم مراجعه نمی‌کنند، هدف آنان از این کار، فتنه‌جویی و انحراف انسان‌ها می‌باشد.

به راستی چرا در قرآن آیات متشابه وجود دارد؟

واژه‌ها برای جهان مادی و نیازمندی‌های آن به وجود آمده‌اند و این واژه‌ها گویای مفاهیم خارج از این جهان نیست.

وقتی ما می‌خواهیم بگوییم: خدا همه سخنان را می‌شنود، به راستی از چه واژه‌ای استفاده کنیم؟ می‌گوییم: خدا شنواست.

ما انسان‌ها با گوش می‌شنویم، آیا خدا هم با گوش می‌شنود؟
هرگز!

خدا جسم نیست. خدا شنواست یعنی او به همه صداها علم و آگاهی دارد.

مثال دیگر بزنم: خدا همه چیز را می‌بیند، همه رفتار و کردار ما را می‌بیند، آیا معنای آن این است که خدا چشم دارد؟ آیا خدا با چشم خود ما را می‌بیند؟

خدا بیناست. خدا می‌بیند، معنای واقعی این جمله چیست؟

منظور از بینایی خدا این است که او به همه رفتار و کردار ما علم دارد، خدا هرگز چشم ندارد، خدا جسم نیست.

معلوم شد که همین دو واژه «شنوا» و «بینا» متشابه هستند، زیرا این دو واژه برای شنوایی و بینایی ما ایجاد شده‌اند، ما همین دو واژه را درباره خدا به کار می‌بریم، چاره‌ای نداریم. پس می‌گوییم خدا شنوا و بیناست، البته نه اینکه چشم و گوش داشته باشد.

حال ممکن است کسی که علم کمتری دارد، بگوید خدا گوش و چشم دارد، در

آن صورت، اشکال در فهم خود این فرد است، نه در سخن ما! آری، واژه‌ها، ظرفیت بیان بعضی حقایق را ندارد، برای همین وقتی درباره خدا سخن به میان می‌آید، باید دقت کنیم که منظور اصلی چیست. در قرآن آیات متشابه آمده است و در همین قرآن روش فهم این آیات ذکر شده است. فهم قرآن، قانون و روش دارد، کسی که می‌خواهد قرآن را بخواند، باید از این قانون و روش پیروی کند. وقتی در قرآن، روش فهمیدن آیات بیان شده باشد، دیگر مشکلی برای جویندگان حقیقت، پیش نمی‌آید.

تو اهل بیت علیهم‌السلام را چراغ هدایت برای ما قرار داده‌ای، آنان قرآن را برای ما تفسیر کرده‌اند و معنای آیات متشابه را برای ما بیان نموده‌اند، تو به آنان علم و دانایی داده‌ای و ما باید به سخنان آنان مراجعه کنیم.

کسانی که پیرو اهل بیت علیهم‌السلام هستند با شنیدن آیات قرآن، هرگز دچار سردرگمی نمی‌شوند زیرا می‌دانند که همه آیات قرآن از طرف خداست، زیرا آنان به آسانی، می‌فهمند کدام آیه، متشابه است و برای فهم آن به آیات محکم مراجعه می‌کنند. اکنون از ما می‌خواهی تا این‌گونه دعا کنیم و تو را بخوانیم: «خدایا! ما را به بلایی گرفتار مکن که باعث شود دست از ایمان خود برداریم، خدایا! رحمتی را بر ما نازل کن تا در ایمان خود ثابت قدم بمانیم که تو بسیار بخشنده‌ای، خدایا! تو در روز قیامت همه مردم را زنده خواهی کرد و آنان را در صحرای محشر جمع خواهی کرد، ما به وعده‌های تو در آن روز، ایمان داریم و به راستی که تو هرگز وعده خود را از یاد نمی‌بری».

آل عمران: آیه ۱۱ - ۱۰

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ
وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (۱۰) كَذَّابِ آلِ

فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ
شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۱)

وقتی من در این دنیا به زندگی کافران نگاه می‌کنم، می‌بینم که آنان مال و ثروت فراوانی در اختیار دارند، گاهی می‌شود که ثروت آن‌ها به چشم من بزرگ جلوه می‌کند و با خود می‌گویم: چطور می‌شود با اینکه تو را قبول ندارند، اما به آنان ثروت زیادی داده‌ای!

اکنون تو مرا به یاد روز قیامت می‌اندازی و می‌گویی که در روز قیامت این ثروت‌ها هرگز به کار آن‌ها نخواهد آمد، آنانی که در زندگی دنیا، تو و روز قیامت را انکار کردند، در روز قیامت به عذاب سختی گرفتار خواهند شد. آری، روزی می‌آید که ثروت و دارایی آن‌ها، به کارشان نمی‌آید و نمی‌تواند آن‌ها را از آتش جهنم نجاتشان بدهد، نه ثروت‌های آنان و نه فرزندان آنان! آن روز آتش دوزخ از درون خود آنان زبانه می‌کشد، وجود خودشان است که آن‌ها را آتش می‌زند.

آری، من باید بدانم که فقط باید به تو دل ببندم. ثروت و فرزند و... نمی‌تواند مایه نجات من در روز رستاخیز شود، مبادا من با تکیه بر ثروت خود، بر گناه و نافرمانی جرأت کنم.

مرا به یاد فرعونیان می‌اندازی و از من می‌خواهی تا از سرنوشت آنان عبرت بگیرم و نافرمانی تو را نکنم. فرعونیان سخن پیامبر تو را دروغ شمردند و او را انکار کردند و به گناه آلوده شدند، تو نیز آنان را به سختی کیفر دادی.

آری، آنچه باعث هلاکت آنان شد گناهان و نافرمانی و کفر آنان بود، کسانی که نشانه‌ها و آیات تو را باور نمی‌کنند و آن‌ها را دروغ می‌شمارند، باعث گمراهی خود و دیگران هستند و به دلیل گناهانشان، مجازات خواهند شد.

آل عمران : آیه ۱۲

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سِتُّغْلَابُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ

وَيُسَّسُ الْمِهَادُ (۱۲)

باید بدانم که کافران، هر قدر در دنیا به طغیانگری ادامه دهند، هرگز پیروز نخواهند شد و به زودی شکست می‌خورند و به سوی جهنم برده خواهند شد و تازه آن زمان خواهند فهمید که چه بد جایگاهی را برای خود برگزیدند.

آل عمران : آیه ۱۳

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتِيں التَّامِقَاتِ فَمَثَلٌ فِي

سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ

مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (۱۳)

تو همواره مؤمنان را یاری می‌کنی، این سنت و قانون است، هر مؤمنی که در راه تو تلاش کند، او را پیروز می‌گردانی.

در سال دوم هجری، جنگ «بدر» واقع شد. تعداد مسلمانان ۳۱۳ نفر و تعداد کافران بیش از هزار نفر بود. کافران نگاهی به لشکر مسلمانان انداختند، آنان به پیروزی خود یقین داشتند زیرا تعداد آن‌ها سه برابر مسلمانان بود.

وقتی جنگ آغاز شد، امداد غیبی تو فرا رسید، تو در چشمان کافران تصرف کردی، آنان نگاه کردند، مسلمانان را دو برابر دیدند، خیال کردند نیروی کمکی به یاری مسلمانان آمده است، کافران وحشت زده شدند و روحیه خود را از دست دادند و مسلمانان توانستند در این جنگ پیروز شوند.

بعضی وقتی حوادث تاریخی را می‌خوانند، فقط به ظاهر این حوادث توجه می‌کنند، سیصد و سیزده نفر در مقابل هزار نفر پیروز شدند! آنان از امداد و یاری تو غافل می‌شوند، اما گروه دیگر با بصیرت به حوادث نگاه می‌کنند، از آن درس عبرت می‌گیرند و نشانه‌های تو را در آن می‌بینند.

از من می‌خواهی تا هرگز امداد و یاری تو را فراموش نکنم، در زندگی خود برای حق و حقیقت تلاش کنم، اگر امکانات و وسایل کمی در اختیار داشته باشم، هرگز ناامید نشوم، من باید بدانم که اگر در راه تو قدم بردارم، به زودی یاری تو فرا خواهد رسید و پیروزی از آن من خواهد بود.

آل عمران : آیه ۱۴

رُئِيَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ
وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ
وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (۱۴)

وقتی می‌خواهم در راه تو قدم بردارم، باید بدانم که چه چیزی مانع راه من است، از موانع بزرگ برایم سخن می‌گویی. عشق به زن، فرزند و مال دنیا. آری، اگر قلب من پر از عشق به زن و فرزند و مال دنیا شود، دیگر تو را فراموش می‌کنم، این چیزها بُت می‌شود و مایه سقوط من!

می‌دانم علاقه طبیعی به این امور چیز بدی نیست، هر انسانی به همسر و فرزند خود علاقه دارد، آنچه خطرناک است این است که من با دلبستگی زیاد به آن‌ها از هدف اصلی خود غافل شوم، این یک زندگی پست است!

اگر پول یا خانه و ماشین، بُت من شد، دیگر ارزش من همان قدر می‌شود. اگر من دیوانه‌وار به دنبال دنیا باشم، عاشق دنیا شده‌ام، معشوق من دنیا است. افسوس که معشوق من پایان دارد، آن روزی که مرگ به سراغم آید، آن روز من هم به پایان می‌رسم! خوشا به حال کسی که معشوقی دارد بی‌پایان! چنین کسی هرگز تمام نمی‌شود.

افسوس که من اسیر چیزی شده‌ام که به زودی بی‌ارزش می‌شود! اگر آخرت را فراموش کنم و فقط به دنیا فکر کنم حق دارم باور کنم که هر کس ثروت بیشتری

دارد برنده تر است.

ای کاش آرزوی من، بزرگتر و بهتر از خودم باشد، وقتی دنیا را آرزو می‌کنم، ضرر می‌کنم زیرا من از همه دنیا بهتر هستم!

وقتی اسیر دنیا می‌شوم بر خودم ظلم کرده‌ام. خودم را باخت‌ام و خسران کرده‌ام. می‌خواهی در اینجا باشیم بگویی که از عشق به دنیا دوری کنم، تو فریاد بی‌ارزشی دنیا را سر داده‌ای تا من راز عظمت خود را بفهمم!

خسارت من از ارزان فروختن خودم مایه می‌گیرد، من خود را اسیر زندان دنیا کرده‌ام و در این زندان به دنبال آرامش می‌گردم.

اکنون اگر به همه ثروت‌ها و شهرت‌ها و قدرت‌ها هم برسیم، خودم را ارزان فروخته‌ام، زیرا می‌توانستم با سرمایه‌ی عمرم، سعادت همیشگی را برای خود بخرم.

افسوس که سرمایه خود را صرف چیزی کردم که به زودی پایان می‌پذیرد و من می‌مانم و دو دست خالی که در کفن گذاشته‌اند و سرازیر قبرم نموده‌اند. چه شد که سرمایه عمر را دادم و طلا و آجر و سنگ خریدم؟

بر سرم فریاد می‌زنی که اگر زن، فرزند و مال دنیا، بُت من بشوند، ضرر کرده‌ام زیرا به یک زندگی پست دل خوش کرده‌ام! زندگی که در آن فقط عشق به دنیا باشد، یک زندگی پست و حقیر است، اما من کی این را خواهم فهمید، روزی که مرگ به سراغم آید، آن روز من باید همه ثروت و دارایی خود را بگذارم و از این دنیا بروم، آن وقت می‌فهمم که حقیقت دنیا، چیزی جز بازی نبوده است و فقط زندگی آخرت است که زندگی واقعی است، زندگی آخرت، هرگز تمام‌شدنی نیست! ابدی است.

باید بدانم که دنیا و آنچه در دنیا است را برای آن آفریده‌ای که من بتوانم با استفاده از آن در مسیر کمال گام بردارم.

دنیا نباید بُت شود و مانع راه من شود، باید بدانم که رسیدن به رضایت تو، هدف این زندگی است، من برای جمع کردن مال دنیا به این دنیا نیامده‌ام، من برای عشق ورزیدن به دنیا آفریده نشده‌ام، من آمده‌ام تا رضایت تو را کسب کنم و به سوی بهشت جاودان تو بروم، خوشا به حال کسی که رضایت تو را کسب کند، به راستی سرانجام او زیبا خواهد بود، روزی که مرگ او فرا برسد، روز شادی او فرا می‌رسد، سفر زیبای او به سوی تو آغاز می‌شود.

آل عمران : آیه ۱۵

قُلْ أُوتِيتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَمُ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۱۵)

تو می‌دانی وقتی نگاه من به دنیا و جلوه‌های فریبنده آن می‌افتد، دلم مجذوب آن می‌شود، وقتی می‌بینم کسی، مال و ثروت زیادی جمع کرده است، به حال او حسرت می‌خورم.

اکنون تو مرا به یاد زندگی آخرت می‌اندازی و می‌گویی: آیا می‌خواهی چیزی را به تو نشان دهم که از همه این دنیا بهتر است؟

آری، هر کس تقوا پیشه کند و از گناهان دوری کند، در بهشت مهمان می‌شود، بهشتی که از زیر درختان آن، نهرها جاری است، همسرانی پاک و پاکیزه در انتظار اوست. اهل بهشت برای همیشه از نعمت‌های آن بهره‌مند خواهند شد.

آری، نعمت‌های دنیا به زودی از بین می‌روند، به زودی هیچ اثری از این ثروت‌ها و پول‌ها نخواهد بود، اما نعمت بهشت، جاودان است و هرگز پایانی ندارد.

آیا کسی می‌تواند از بهشت تو سخن بگوید و آن را توصیف کند؟ هرگز. شنیدن

کی بود، مانند دیدن!
 تو بهشت را محل زندگی واقعی بندگان خوب قرار داده‌ای و آنان در آنجاست
 که معنای زندگی را می‌فهمند.
 تمام نعمت‌های بهشت یک طرف و رضایت تو، طرف دیگر!
 هیچ نعمتی بالاتر از این نیست که تو از بنده‌ای راضی و خشنود باشی!
 کاش من معنای این سخن را می‌دانستم، تو خودت می‌گویی که خشنودی تو از
 همه نعمت‌های بهشتی بالاتر است!

* * *

آل عمران : آیه ۱۷ - ۱۶

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا أَمَّا فَاغْفِرْ لَنَا
 ذُنُوبَنَا وَنَنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۶) الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ
 وَالْمُتَّقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَشْحَارِ (۱۷)

اگر من بخواهم سعادت‌مند شوم و جایگاه من در روز قیامت، بهشت جاودان تو
 باشد، باید در این دنیا چگونه زندگی کنم؟
 اکنون تو ۶ دستور برایم بیان می‌کنی:
 * دستور اول:

باید به تو ایمان داشته باشم، از تو بخواهم که گناهانم را ببخشی و از عذاب
 جهنم نجاتم بدهی، آری، اگر یاری تو نباشد، من فریب دنیا را می‌خورم و برای
 رسیدن به لذت‌های این دنیا، به گناه آلوده می‌شوم، تو باید مرا نجات بدهی، این
 دنیا مرا شیفته خود می‌کند، لطف تو باید از راه برسد و دل مرا به سوی خودت
 متوجه کند.

آری، من باید همواره با تو نیایش کنم، بخشش تو را طلب کنم که تو خدای
 مهربان و بخشنده‌ای هستی.

* دستور دوم:

اگر بخواهم اهل بهشت باشم، باید در مقابل سختی‌های این دنیا صبر کنم، اینکه من می‌توانم گناه کنم اما از گناهان اجتناب کنم، نیاز به استقامت و صبر دارد، باید در مسیر اطاعت از تو و در برابر گناهان، استقامت به خرج بدهم.

* دستور سوم:

در زندگی باید از دروغ دوری کنم و همواره راستگو باشم، از دورویی و تقلب و خیانت پرهیز کنم.

* دستور چهارم:

در راه بندگی تو، خاضع و فروتن باشم و همواره سعی کنم در مسیر اطاعت تو باشم. اگر تو مرا به کاری فرمان دادی، با کمال رغبت آن را انجام دهم و هرگز در مقابل دستور و فرمان تو، تکبر نداشته باشم.

* دستور پنجم:

به فکر دیگران باشم، به فقیران و نیازمندان کمک کنم، تو نعمت‌های زیادی به من داده‌ای، باید تا آنجا که می‌توانم دیگران را از این نعمت‌ها بهره‌مند سازم. اگر به من علم و دانشی داده‌ای، باید آن را در اختیار دیگران قرار دهم، اگر به من دارایی و ثروت دادی، جهت رفع مشکلات دیگران اقدام کنم.

* دستور ششم:

هنگام سحرگاهان که آرامش همه‌جا را فرا می‌گیرد، در آن لحظات که مردم در خواب هستند، تو دوست داری من از خواب برخیزم و با تو سخن بگویم، از تو بخواهم که بخشش خود را بر من ارزانی داری.

خوشا به حال کسانی که سحرگاهان برمی‌خیزند و نماز شب می‌خوانند و در رکعت آخر نماز خود، دست به قنوت برمی‌دارند و هفتاد بار «استغفر الله» می‌گویند. اینان کسانی هستند که تو آنان را دوست داری و رحمت و مهربانی

خود را بر آنان نازل می‌کنی.

به هنگام سحر، صفای معنوی به اوج خود می‌رسد و من به علت این آرامش و سکوت، بعد از استراحت شبانه می‌شکفم و آمادگی بیشتری برای توجه به تو و مناجات با تو دارم، آری، مناجات سحرگاهی، لذتی دارد که فقط اهل آن از آن باخبرند. باید تلاش کنم این شش دستور را عملی کنم، این‌گونه می‌توانم امید داشته باشم که بهشت جایگاه من شود.

آل عمران : آیه ۱۸

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ
قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۸)

تو که همواره نگهبان عدل و داد هستی، گواهی می‌دهی که خدایی جز تو نیست، تو جهان را آفریدی و در آن نظم و عدالت برقرار نمودی، تو این‌گونه یگانگی خود را به ما نشان دادی، فرشتگان و دانشمندان هم به یگانگی و یکتایی تو شهادت می‌دهند.

آری، تو عدالت را در سراسر جهان برقرار نمودی و این نشانه‌ای است که فقط تو شایسته عبادت می‌باشی، تو توانا هستی و همه کارهایت از روی حکمت است.

فرشتگان به یگانگی تو ایمان دارند و همواره تو را ستایش می‌کنند و از انسان‌ها، کسانی هستند که از روی علم و آگاهی و از عمق وجود خود به یگانگی تو ایمان دارند، آری، علم و دانشی ارزشمند است که انسان را به تو برساند.

آل عمران : آیه ۱۹

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ

اللَّهُ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹)

تنها دین کامل در نزد تو، فقط اسلام است و حقیقت دین همان تسلیم بودن در مقابل فرمان‌های توست، یهودیان و مسیحیان با اینکه به حقانیت اسلام یقین داشتند از پذیرفتن آن سر باز زدند، در کتب آسمانی آنان، بشارت رسالت محمد ﷺ بیان شده بود، آنان نشانه‌های پیامبری او را می‌دانستند، اما از روی حسادت و روحیه تجاوزگری از قبول حق و حقیقت خودداری کردند و میان مردم اختلاف انداختند و در مقابل دین خدا کافر شدند.

آنان که حق را شناختند و آن را انکار کردند، به زودی به عذاب سختی گرفتار خواهند شد.

آری، ریشه اختلافات بیشتر به عناد و دشمنی برمی‌گردد تا به جهل و نادانی! مسیحیان و یهودیانی که زمان پیامبر زندگی می‌کردند، حق را شناختند و دانستند که محمد ﷺ آخرین فرستاده توست، اما به علت حفظ منافع خود، از قبول اسلام سر باز زدند.

این درس بزرگی برای همه ماست، هرگز نباید برای منافع خود با حقیقت دشمنی کنیم که هر کس حق و حقیقت را انکار کند، به عذاب سختی گرفتار خواهد شد.

در روز قیامت که مردم را برای حسابرسی برانگیزی، به سرعت به حساب آنان رسیدگی خواهی کرد و آن زمان است که اهل بهشت از اهل جهنم جدا خواهند شد.

آل عمران : آیه ۲۰

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ
اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ

اهْتَدُوا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۲۰)

اکنون از پیامبر می‌خواهی تا با یهودیان، مسیحیان و مشرکان این‌گونه سخن بگویی: «من و پیروانم، تسلیم امر خدا هستیم و دین اسلام را پذیرفته‌ایم، شما هم اگر می‌خواهید سعادت‌مند شوید، در برابر فرمان خدا تسلیم شوید که هدایت و رستگاری شما در این است».

آری، یهودیان و مسیحیان در تورات و انجیل، نشانه‌های آمدن محمد ﷺ را خوانده بودند و حق برای آنان واضح و روشن بود، مشرکان هم معجزه‌های محمد ﷺ را به چشم دیده بودند، اگر آنان خواستار سعادت ابدی بودند، باید حق را می‌پذیرفتند و تسلیم می‌شدند.

نکته جالب این است که مسیحیان و یهودیان خود را طرفدار حق می‌دانستند، اگر آنان راست می‌گفتند باید اسلام را می‌پذیرفتند، زیرا می‌دانستند اسلام حق است، اما عده زیادی از آنان به سبب حفظ منافع خود، حق را زیر پا گذاشتند و از قبول اسلام سر باز زدند، اکنون تو از پیامبر می‌خواهی تا آنان را به حال خود رها کند.

تو خدای یگانه هستی و هیچ چیز از تو پنهان نمی‌باشد، تو از دل همه بندگان خود باخبری.

آل عمران : آیه ۲۲ - ۲۱

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ
النَّبِيِّينَ بَعْدَ حَقِّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۱) أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا
لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۲)

اکنون تو می‌خواهی برای من از «حبط» سخن بگویی، «حبط» به معنای «نابودی

اعمال نیک انسان» است. باید حواسم جمع باشد، مبدا به کارهای نیک خود دلخوش شوم، بعضی از گناهان آنقدر قدرت دارد که می‌تواند همه اعمال خوب مرا نابود کند، من باید مواظب باشم، مبدا کاری کنم که همه کارهای خوب من از بین برود.

«حبط» واژه‌ای عربی است، در زمان‌های قدیم، شتر نقش بزرگی در زندگی مردم عرب داشت، گاهی اوقات، شتر، بیمار می‌شد و همه اعضای درونی او عفونت می‌کرد، اما ظاهر شتر هیچ علامت و نشانی نداشت، این بیماری بعد از مدتی شتر را می‌کشت، عرب‌ها به این بیماری، «حبط» می‌گفتند، همان بیماری که از درون، شتر را از پا در می‌آورد.

برخی گناهان هستند که با اعمال نیک من چنین می‌کنند، این گناهان آرام آرام همه کارهای نیک را از بین می‌برند و روز قیامت که فرا رسد، در پرونده‌ام، هیچ عمل خوبی باقی نمانده است.

یکی از آن گناهان، «کفر» است، اگر من سالیان سال، نماز بخوانم، عبادت کنم و به مردم کمک کنم، وقتی به تو که خدای من هستی، کفر بورزم، همین کفر باعث نابودی همه کارهای من می‌شود.

کسی که پیامبر تو را به قتل می‌رساند و یا عدالت خواهان را می‌کشد، باید بداند همه اعمال خوب او، نابود خواهد شد.

در طول تاریخ افرادی بوده‌اند که به حکومت رسیده‌اند، اما عدالت را برقرار نکرده‌اند و برای این که چند روز بیشتر حکومت کنند، ظلم‌های زیادی کرده‌اند، آنان به خیال خود، کارهای خوب زیادی هم انجام دادند، اما فراموش کردند که اعمال خوبشان، نابود خواهد شد، وقتی آنان خون کسانی که دم از عدالت می‌زنند را ریختند، دچار «حبط اعمال» شدند.

در روز قیامت عذابی دردناک برای آنان فراهم کرده‌ای، آتش جهنم در انتظار

آنان است، آن روز هیچ کس آنان را شفاعت و یاری نخواهد کرد، کفر و کشتن پیامبران و ریختن خون عدالت خواهان، سه گناهی است که هرگز بخشیده نخواهد شد. آری، هیچ گناهی مانند کفر و کشتن پیامبران و عدالت خواهان نیست. (۷)

در این آیه، نام عدالت خواهان و پیامبران را در کنار هم ذکر می‌کنی، این نشان می‌دهد که مقام کسی که با ظلم و ستم مبارزه می‌کند و در جستجوی عدالت در جامعه است، مانند مقام پیامبران، بالاست و برای همین است که تو قاتلان عدالت خواهان را هرگز نمی‌بخشی و برای آنان آتش جهنم را آماده کرده‌ای. قرآن تو، زنده است، برای همهٔ زمان‌ها و مکان‌هاست، نباید تصور کنی که امروز دیگر پیامبری نیست تا کسی بخواهد او را به قتل برساند، حضرت زکریا علیه السلام یکی از پیامبران تو بود که به دست ستمکاران زمان خود به شهادت رسید، درست است که ما در آن روزگار نبوده‌ایم، اگر از اینکه زکریا علیه السلام مظلومانه شهید شد، راضی باشیم و این کار را بیسنندیم، مانند کسی هستیم که خون او را ریخته است! سال‌های زیادی از روز عاشورا و شهادت حسین علیه السلام گذشته است، امروز مسلمانانی هستند که عاشورا را جشن می‌گیرند و از کشته شدن حسین علیه السلام شادمانی می‌کنند، آنان همانند کسانی هستند که خون حسین علیه السلام را ریختند، آتش جهنم در انتظار آن‌هاست، شاید آنان نماز هم بخوانند و عبادات زیادی انجام دهند، اما چون راضی به این اقدام یزید و ادامه دهندهٔ راه او هستند، همهٔ کارهای خوب آنان از بین خواهد رفت.

آل عمران : آیه ۲۵ - ۲۳

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ
الْكِتَابِ يُدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ
مُعْرِضُونَ (۲۳) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ

وَعَزَّوْهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۲۴) فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ
لَّارْتَبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۵)

تو می خواهی به من هشدار بدهی، می خواهی مرا به هوش آوری که مبادا فریب دانشمندان گمراه را بخورم، برای من از دانشمندی یهودی سخن می گویی، نامش «ابن صوریاء» بود، چقدر خوب است که من ماجرای او را بدانم: در زمان پیامبر، گروهی از یهودیان در مدینه زندگی می کردند. آنان پیمان نامه ای با پیامبر نوشته بودند و زیر نظر حکومت اسلامی زندگی می کردند. یکی از یهودیان (که دارای همسر بود) با زنی شوهردار زنا کرد، این ماجرا فاش شد، بستگان آن مرد شنیده بودند که طبق حکم تورات (کتاب آسمانی یهودیان) آن مرد باید کشته شود. آنان می خواستند از این حکم فرار کنند، برای همین نزد پیامبر اسلام آمدند تا شاید او برای آن مرد حکم دیگری بیان کند. پیامبر حکم اسلام را برای آنان بیان کرد، وقتی مردی که همسر دارد با زنی شوهردار زنا کند، سزای او مرگ است. یهودیان از قبول این حکم سر باز زدند، قرار شد ابن صوریاء که یکی از علمای بزرگ یهود بود را به مدینه دعوت کنند تا برای آنان حکم تورات را بیان کند. ابن صوریاء در منطقه «فدک» زندگی می کرد که تا مدینه حدود دویست کیلومتر فاصله داشت. کسی نمی داند قبل از رسیدن ابن صوریاء به مدینه چه مقدار سگه طلا به ابن صوریاء داده شد تا او کاری کند که مرد زناکار کشته نشود و حکم خدا اجرا نشود.

وقتی ابن صوریاء به مدینه آمد، یهودیان دور او جمع شدند و قرار شد او تورات را برای آنان بخواند و حکم خدا را در این موضوع بیان کند، او تورات را باز کرد و شروع به خواندن آن کرد و وقتی به آن قسمت از تورات که حکم مرگ را برای زناکاران بیان کرده بود رسید، دست خود را روی آن قسمت گذاشت و از خواندن آن قسمت خودداری کرد، در واقع او از بیان حقیقت خودداری کرد.

در این هنگام، عبدالله بن سلام از جا بلند شد، او به تورات آشنایی کامل داشت و به تازگی مسلمان شده بود، او خیانت ابن صوری را برای همه، آشکار ساخت. آن روز همه فهمیدند که ابن صوری حقیقت را پنهان کرد و حکم خدا را تغییر داد.^(۸) این ماجرای بود که در مدینه، سالیان دور اتفاق افتاد و تو برای هشیاری من به آن اشاره می‌کنی.

درسی که من از این ماجرا می‌گیرم، همیشگی است، تمام خوبی‌ها و زیبایی‌ها در علم و دانش و کسب معرفت است، من برای این که از علم و معرفت بهره ببرم، باید نزد دانشمندان بروم و از علم آنان بهره‌مند شوم، این دستور توست، اگر دانشمندی عاشق دنیا و ریاست دنیا شد، بزرگترین خطر برای جامعه است، او برای رسیدن به ریاست و ثروت بیشتر ممکن است حقیقت را پنهان کند.

در اینجا سؤالی در ذهنم نقش می‌بندد، به راستی چگونه شد که ابن صوری حقیقت را پنهان کرد و چنین کاری کرد؟ چطور جرأت کرد حقیقت را پنهان کند؟ او که به خوبی می‌دانست سزای این کار، چیزی جز عذاب نیست، پس چگونه شد که دست به چنین کاری زد؟

برایم می‌گویی: ابن صوری باور کرده بود که مدت کوتاهی در آتش جهنم خواهد بود و بعد از آن او را خواهی بخشید، آری، یهودیان چنین باوری داشتند که عذاب روز قیامت برای آنان بسیار کوتاه است. در واقع، ابن صوری این‌گونه خود را فریب داده بود، اما تو به این‌گونه افراد هشدار می‌دهی که در روز قیامت، نتیجه کار خود را خواهند دید، کسانی که حقیقت را مخفی کردند و مانع هدایت بندگان شدند، در آن روز به عذاب سختی گرفتار خواهند شد، آن عذاب سخت، نتیجه همان کاری است که آنان در دنیا انجام داده‌اند و هرگز به کسی ستم نخواهد شد. این درس بزرگی است، دانشمندی که با وجود علم به موضوعی خطا می‌کند با انسان جاهلی که گناه می‌کند، تفاوت زیادی دارد، انسان جاهل به علت جاهل

ممکن است خطایی انجام دهد، اما کسی که تو به او بهره‌ای از علم و دانش داده‌ای، می‌داند کارش خطاست، او می‌داند این کار عذاب روز قیامت را در پی دارد، اما چه کند که فریفته دنیا و دلبستگی‌های آن شده است. اینجاست که او با خود می‌گوید من این گناه را انجام می‌دهم و می‌دانم خطاست، ولی فعلاً به امکانات مادی بیشتری می‌رسم، روز قیامت هم که همیشه در آتش جهنم نخواهم بود، مدت کوتاهی در عذاب خواهم بود، اما سرانجام رحمت خدا شامل من خواهد شد و از آتش رهایی پیدا خواهم کرد.

آری، این‌گونه است که وقتی کسی فریفته دنیا شد، فهم او از دین می‌تواند باعث فریبش شود و این بسیار خطرناک است. این داستان عالم یهودی را برایم بیان می‌کنی تا همه دانشمندان به هوش باشند، اگر کسی از علم و دانش بهره‌ای برد باید مواظب باشد و هرگز به دنبال فریب مردم نباشد، باید حقیقت را برای همه بیان کند، باید دقت کند که به دین خود فریفته نشود، مبادا به خیال عفو و بخشش تو، آگاهانه حقایق را پنهان کند و مایه گمراهی بندگان شود.

و چقدر سخن تو با واقعیت انسان هماهنگ است! وقتی من این سخن تو را خواندم، توانستم تاریخ را بهتر بفهمم. این درس بزرگی است که تو می‌خواهی به ما بدهی، انسان موجود عجیبی است، می‌تواند دین را هم به بازی بگیرد، او می‌تواند به نام دین، خود و دیگران را فریب دهد، دین تو که مایه سعادت و رستگاری انسان است، اما عالم دینی می‌تواند برای رسیدن به دنیا، دین را به گونه‌ای معنا و تفسیر کند که هم باعث گمراهی خود و هم دیگران شود.

اینجاست که به یاد «عمرین سعد» می‌افتم، وقتی فرماندار کوفه به او پیشنهاد داد تا به جنگ امام حسین علیه السلام برود، او یک روز مهلت خواست تا فکر کند و تصمیم بگیرد. (۹)

عمرین سعد به خوبی می‌دانست جنگ با امام حسین علیه السلام چیزی جز آتش جهنم

برای او نخواهد داشت، اما عشق به ریاست دنیا او را وسوسه کرد، او شیفته حکومت ری شده بود. با خود چنین گفت: «نمی دانم آیا حکومت ری را رها کنم یا به جنگ با حسین بروم؟ می دانم در جنگ با حسین آتش جهنم در انتظار من است، اما چه کنم که حکومت ری تمام عشق من است.»^(۱۰)

سرانجام به این نتیجه رسید که می تواند بعداً توبه کند و خدا توبه کنندگان را دوست دارد. این سخن او در تاریخ ثبت شده است: «من دو سال دیگر توبه می کنم و خداوند مهربان و بخشنده است...»^(۱۱)

او تصمیم خود را گرفت، همان راهی که علمای یهود به آن مبتلا شدند، فریفته دین شدن، بلای بزرگی است. این بلا دامن گیر علمایی می شود که به اسم دین می خواهند مردم را فریب بدهند!

آری، عمر بن سعد انسانی عادی نبود، در کوفه، به دانشمندی وارسته مشهور بود. او بود که مردم را به جنگ با امام حسین علیه السلام تشویق کرد: راه بهشت از کربلا می گذرد! مردم بشتابید! اگر می خواهید خدا را از خود راضی کنید. اگر می خواهید از اسلام دفاع کنید برخیزید و با حسین بجنگید. حسین از دین منحرف شده است. او می خواهد در جامعه اسلامی، آشوب به پا کند.^(۱۲)

متأسفانه افراد زیادی با شنیدن این سخنان فریب خوردند، زیرا عمر بن سعد را به عنوان دین شناسی وارسته می شناختند، برای همین است که گناه دانشمندان گمراه هرگز بخشیده نمی شود، آنان حقیقت را شناختند ولی فریفته دنیا شدند و با علم و آگاهی، مرتکب جنایات زیادی شدند. کاش کسانی که سخنان عمر بن سعد را باور کردند، قرآن را خوب فهمیده بودند، آن ها، بارها قرآن را خوانده بودند، اما هرگز در پی فهم آن نبودند، اگر پیام های قرآن را می فهمیدند، هرگز فریب عمر بن سعد را نمی خوردند، آن ها ماجرای «ابن صوریاء» را شنیده بودند، اما دقت نکردند که در زمان آن ها چه کسی نقش «ابن صوریاء» را بازی می کند و حقیقت را مخفی می کند.

عمر بن سعد می دانست یزید شایستگی مقام خلافت جامعه اسلامی را ندارد، اما برای رسیدن به حکومت ری، از خلافت یزید دفاع کرد و امام حسین علیه السلام را آشوبگر معرفی کرد.

* * *

آل عمران : آیه ۲۷ - ۲۶

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ
مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِّزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ
الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۶) تُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُوَلِّجُ
النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ
الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۷)

بارخدایا! تو فرمانروای همه جهان هستی، هر کس را که بخواهی، فرمانروایی می بخشی و از هر کس که بخواهی، فرمانروایی را باز می ستانی، هر کس را بخواهی عزت و بزرگی می بخشی و هر کس را که بخواهی خوار می کنی. به راستی حکومت و فرمانروایی واقعی چیست؟ اینکه یزید چند سال حکومت کرد و بعداً با مرگ، دستش از این دنیا خالی شد، حکومت واقعی بود؟ حکومت او، حکومت با عزت نبود.

یزید چیزی جز نفرت در دلها نکاشت، لعن و نفرین همیشگی را برای خود خرید، در مقابل، امام حسین علیه السلام چه کرد، درست است که او به ظاهر، در کربلا پیروز نشد، اما او بر تمامی دل های آزاده حکومت و فرمانروایی می کند، نام و یاد او همواره زنده است، تو به او بزرگی و عزتی داده ای که روز به روز بیشتر می شود و رهروان راه او زیاد و زیادت تر می شوند. عزت و فرمانروایی واقعی را در راه حسین علیه السلام باید یافت، عزتی که پایانی ندارد.

به راستی آیا کسی یزید را با احترام یاد می کند؟ قبر او مخروبه ای بیش نیست، تاریخ هرگز ظلم و ستم های او را فراموش نمی کند، اما در کربلا چه خبر است؟

قبر امام حسین علیه السلام مانند خورشیدی در تاریخ بشر می درخشد، راه آزادگی و شرافت را نورافشانی می کند، این حسین علیه السلام است که بر دل های انسان ها حکومت می کند، این عزّتی است که تو به دوستان خود می دهی، عزّتی که تمام شدنی نیست، من هم باید به دنبال این باشم که عزّت واقعی را از آن خود کنم، یاران حسین علیه السلام از دنیا گذشتند و سعادت ابدی را برای خود خریدند، روز قیامت که فرا رسد، روز شکوه آنان فرا می رسد، آنان سرآمد همه انسان های آزاده خواهند بود، عزّت و بزرگی آنان در آن روز این است که همراه امام خود به سوی بهشت بروند.

خلاصه سخن آن که اگر من در جستجوی بزرگی و عزّت هستم، باید به سوی تو بیایم، باید از تو بخواهم که مرا عزیز کنی، من نباید فراموش کنم که همه خوبی ها و نعمت ها از آن توست و تو به هر کاری توانایی، من باید به تو توکل کنم و تنها به لطف تو تکیه کنم، افسوس که گاهی تو را فراموش می کنم، بندگان تو، همه امیدم می شوند، دل به آنان می بندم، آنان را جای تو می نشانم، فکر می کنم که آنان می توانند مشکل مرا حل کنند، اگر تو نخواهی، هیچ کس نمی تواند به من کمکی بکند، من باید تنها به در خانه تو بیایم، از تو کمک و یاری بخواهم.

همه خوبی ها از آن توست! در تمامی هستی چقدر زیبایی و خوبی می بینم؟ تو سرچشمه همه خوبی ها و زیبایی هایی، هر کس که خوبی هایی را دارد، آن خوبی ها را از خودش ندارد، بلکه تو آن خوبی ها را به او داده ای، تو خدای مهربان، بخشنده و زیبایی، گناهان بندگان خود را می بخشی، تویی که به بندگان خود روزی می دهی، تویی که هرگز کسی را ناامید نمی کنی. وقتی کسی به تو پناه آورد، پناهش می دهی. دل بندگان خود را نمی شکنی. توبه گناهکاران را می پذیری و بر هر کاری توانا هستی.

تو خدایی هستی که شب و روز را آفریده ای، روز را از پی شب و شب را از پی

روز پدیدار می‌کنی، موجودات زنده را از موجودات بی‌جان زمین می‌آفرینی و مرگ آنان نیز در دست توست، بهار که می‌شود، از دل زمین مرده، گیاهان سرسبز بیرون می‌آوری، پاییز که می‌شود، همه گیاهان به خزان فرومی‌روند، مرگ و زندگی در دست توست، انسان را از خاک آفریدی و روزی هم به خاک بازمی‌گردانی. روی زمین هیچ چیز بی‌ارزش‌تر از خاک نیست، این نشانه قدرت توست که از این خاک، موجودی چنین با ارزش آفریدی.

من هر روز، مرگ و زندگی موجودات را با چشم خود می‌بینم و به قدرت تو پی می‌برم.

تو خدایی هستی که به هر کس بخواهی، روزی وسیع می‌دهی. دریای لطف تو، بسیار بزرگ است. هر قدر هم به بندگان از لطف خود ببخشی، هرگز کم نمی‌شود، لطف و احسان تو نیاز به نگاه داشتن حساب ندارد، زیرا سرمایه تو، محدود نیست که حساب و کتاب بخواهد. آری، قدرت و لطف تو، حد و اندازه ندارد، هیچ کس نمی‌تواند تصور کند که قدرت و لطف تو چقدر زیاد است، به هر کس که بخواهی رزق فراوان و بیشمار می‌دهی.

اکنون که من این‌ها را دانستم و از قدرت و لطف تو باخبر شدم، باید به در خانه تو بیایم، به لطف تو امید ببندم و از بندگان ناچیز تو دل برکنم، باید فقط تو را بپرستم و فقط از تو یاری بخواهم.

آل عمران : آیه ۲۸

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ
الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً
وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ الْمَصِيرُ (۲۸)

اکنون که دانستم همه خوبی‌ها به دست توست و تو به هر کاری توانایی، پس

باید مواظب باشم که از کافران دوست انتخاب نکنم و سرپرستی آنان را نپذیرم. آری، من باید فقط با دوستان تو دوست باشم و با کسانی که به تو کفر می‌ورزند، طرح دوستی نریزم، باید دقت کنم که در زندگی خود کافران را یار و یاور خود نگیرم، زیرا اگر این کار را بکنم، نزد تو دیگر هیچ جایگاهی نخواهم داشت. این درس بزرگ سیاسی و اجتماعی تو برای زندگی یک مسلمان است، مسلمان نباید کافر را دوست و یار و یاور خویش برگزیند، ولایت تو با ولایت کافران جمع شدن نیست، اگر کسی محبت و دوستی و ولایت تو را پذیرفت، دیگر با کافران دوست نمی‌شود، کسی هم که دوستی و ولایت کافران را پذیرفت، تو او را به حال خود رها می‌کنی، او لحظه به لحظه از تو دور و دورتر می‌شود و به وادی گمراهی سقوط می‌کند.

این دستور دوست که نباید با کافران دوست شویم، اگر کسی چنین کاری کرد، به خود ضرر زده است و روز به روز از نور ایمان فاصله می‌گیرد. همه را از نافرمانی دستوراتت، بیم می‌دهی و بیان می‌کنی که سرانجام همه به سوی توست، همه ما در روز قیامت برای حسابرسی زنده خواهیم شد، آن روز خواهیم دید که این نافرمانی چه نتیجه‌ای برای ما دارد، وقتی من با کافران دوست شوم و ولایت آنان را بپذیرم، کم‌کم به دین و آیین آنها علاقه پیدا می‌کنم و ناخودآگاه به سوی کفر کشیده می‌شوم، یک وقت به خود می‌آیم که دیگر کار از کار گذشته است، سرمایه‌ام که ایمان من است از دستم رفته است و آن روز دیگر پشیمانی سودی ندارد.

به راستی اگر من در میان کافران زندگی کنم، آیا باید با آنان مبارزه کنم؟ اگر بدانم که این مبارزه هیچ فایده‌ای ندارد، باید چه کنم؟ پاسخ این سؤال، «تقیه» است، تقیه یعنی تغییر شکل مبارزه. در جایی که اگر من با کافران دشمنی کنم، هیچ سودی ندارد و جان و مال و ناموسم در خطر می‌افتد،

وظیفه‌ام این است که تقیه کنم و به صورت موقت، از آشکار ساختن حق خودداری کنم و پنهانی به وظیفه خود عمل کنم.

ماجرای عمّارِ یاسر را از یاد نمی‌برم، دشمنان اسلام در حال شکنجه او بودند که پیامبر به او اجازه داد تا تقیه کند و هرچه دشمنان اسلام می‌خواهند بر زبان جاری کند تا از مرگ نجات یابد. آری، زمانی باید جان را فدای دین کرد که این جانفشانی فایده‌ای برای دین داشته باشد، گاهی لازم است که نیروهای انسانی با مراعات تقیه، جان خود را نجات دهند تا بتوانند در فرصت مناسب به مبارزه با کفر برخیزند. (۱۳)

آری، مسلمانان نباید با کافران طرح دوستی بریزند، اگر مسلمانی در میان کافران گرفتار شد و کسی نبود تا به یاری او بیاید، باید به وظیفه‌اش که تقیه است عمل کند، مسلمان باید به وظیفه‌اش آشنا باشد، او باید بداند کجا مبارزه کند، کجا تقیه کند، جایی که اصل دین در خطر است و خطر گمراهی مردم در میان است باید مانند امام حسین علیه السلام قیام کرد و جان خویش را فدای اسلام کرد، جایی هم که عدم مبارزه باعث بقای اسلام می‌شود، همچون امام حسن علیه السلام باید تقیه کرد و با دشمن مدارا نمود.

آل عمران : آیه ۳۰ - ۲۹

قُلْ إِنْ تُحِبُّوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَرُوهُ
يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ (۲۹) يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ
مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ
رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ (۳۰)

برایم سخن گفتی که من نباید با کافران دوست باشم، نباید محبت آنان را به دل داشته باشم، در یک دل دو محبت نمی‌گنجد، یا محبت ایمان یا محبت کفر، یا

محبتِ دوستان تو، یا محبتِ دشمنان تو.

محبتِ چیزی است که در قلب من است، ممکن است من در جامعه اسلامی زندگی کنم ولی کافران را دوست بدارم، در میان دوستان تو باشم ولی محبتِ دشمنان تو را به دل داشته باشم، اینجاست که مرا متوجه نکته مهمی می‌کنی، می‌گویی که من به آنچه در دل شما می‌گذرد آگاهم.

آری، تو به آنچه در زمین و آسمان‌ها می‌باشد، آگاهی داری و تو بر همه چیز توانا هستی. هیچ چیز از تو پنهان نیست، تو همه چیز را می‌دانی، از نیت‌های دلم از خود من آگاه‌تری، زیرا تو از خود من به من نزدیک‌تری.

بار دیگر مرا به یاد روز قیامت می‌اندازی، روزی که نتیجه اعمال خود را در مقابل چشم خود خواهم دید. آن روز برای گناه‌کاران روز سختی خواهد بود، آنان می‌بینند که همه گناهانشان در پرونده اعمالشان ثبت شده است و هیچ عملی هر چند کوچک از قلم نیفتاده است، آنان در آن روز آرزو می‌کنند که ای کاش بین آنان و اعمالشان فاصله زیادی بود، این نشانه آن است که از اعمال و کردار خود پشیمان هستند، اما پشیمانی آن روز دیگر سودی ندارد، آرزو می‌کنند که ای کاش نافرمانی تو را نمی‌کردند، تو بارها آن‌ها را از نافرمانی دستورات خودت بیم داده بودی، ولی آنان به سخنان تو گوش ندادند و راه شیطان را برگزیدند، تو خدای مهربانی هستی، چون بندگان خود را دوست داشتی، آنان را از شیطان و وسوسه‌هایش بیم دادی، افسوس که عده‌ای فریب شیطان را خوردند، آنان از تو روی برتافتند و به راه شیطان رفتند، شیطانی که دشمن قسم خورده انسان است! (۱۴)

آل عمران : آیه ۳۲ - ۳۱

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي
يُحِبِّكُمْ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۱) قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ

وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۳۲)

خیلی‌ها می‌گویند که تو را دوست دارند، آن‌ها ادعا می‌کنند که محبت تو را به دل دارند، اکنون من از تو می‌خواهم تا بگویی نشانه محبت واقعی تو چیست؟ من از کجا بدانم آنانی که ادعای محبت تو را دارند، راست می‌گویند؟ تو برایم سخن می‌گویی، نشانه محبت خودت را، پیروی از پیامبرت بیان می‌کنی، اگر من واقعاً تو را دوست دارم، باید از پیامبر تو اطاعت کنم، به سخن او گوش فرا دهم، اگر از پیامبر تو اطاعت کنم، آن وقت تو هم مرا دوست داری و گناهان مرا می‌بخشی که تو بخشنده و مهربان هستی. از من می‌خواهی از تو و پیامبرت اطاعت کنم و سرپیچی از فرمان تو، نشانه ناسپاسی است و تو ناسپاسان را دوست نداری.

آری، تو دوست داری که من از پیامبر تو پیروی کنم، پیامبر هم به همه مسلمانان دستور داد تا دوازده امام بعد از او را دوست بدارند و از آن‌ها پیروی کنند، روز عید غدیر خم، علی علیه السلام را جانشین خود معرفی نمود و از همه خواست تا از او و یازده امام بعد از او اطاعت کنند. امروز هم مهدی علیه السلام، نماینده و حجت توست، اگر من تو را دوست دارم، باید مهدی علیه السلام را دوست داشته باشم.

امروز مهدی علیه السلام ولی توست، هر کس ولایت او را بپذیرد، در واقع ولایت تو را پذیرفته و هر کس با او دشمنی کند با تو دشمنی کرده است.

هر کس محبت او را به دل داشته باشد، محبت تو را در دل دارد، هر کس بغض و کینه او را داشته باشد، بغض تو را دارد. امروز مهدی علیه السلام «باب الله» است، هر کس می‌خواهد به هدایت برسد، باید با او آشنا شود. فقط از راه اوست که می‌توان به تو رسید. اگر کسی امام‌زمان خود را نشناسد و با او بیگانه باشد، هرگز به مقصد هدایت نخواهد رسید. (۱۵)

به راستی حقیقت دین چیست؟ شنیده‌ام که یکی از یاران امام باقر علیه السلام نزد آن

حضرت آمد، او به دنبال فرصتی بود تا با امام سخنی محرمانه بگوید، وقتی همه رفتند، رو به امام کرد و گفت: گاهی شیطان به سراغ من می آید و وسوسه ام می کند، آن وقت است که من غمگین می شوم، اما وقتی به یاد شما می افتم، متوجه می شوم که چقدر شما را دوست دارم و پیش قلب من به عشق شماست، آن وقت است که خوشحال می شوم و همه غمها از دل من زدوده می شود.

امام باقر علیه السلام رو به او کرد و فرمود: «مگر نمی دانی دین چیزی جز محبت نیست؟» (۱۶)

خدایا! دوست داشتن تو و دوست داشتن پیامبر و امامان، دین واقعی است، تو را شکر می کنم که محبت امام زمان علیه السلام را در قلب من قرار دادی، خوب می دانم این محبت، سرمایه ای بسیار ارزشمند است. (۱۷)

آل عمران : آیه ۳۴ - ۳۳

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ
وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۳۳) ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ (۳۴)

اکنون می‌خواهی برایم از پیامبرانت سخن بگویی، تو عده‌ای از بندگان خود را برگزیدی و به آنان مقام نبوت عنایت کردی، از حضرت آدم علیه السلام و حضرت نوح علیه السلام سخن به میان می‌آوری، سپس از ابراهیم علیه السلام و خاندان او یاد می‌کنی، از عمران علیه السلام و خاندان او سخن به میان می‌آوری، آنان را برگزیدی و به آنان مسئولیت بزرگی دادی، آنان کسانی بودند که تسلیم امر تو بودند و برای هدایت انسان‌ها تلاش زیادی نمودند. در واقع سوره «آل عمران» را به همین جهت به این نام می‌خوانند، زیرا در این سوره، حکایت عمران و فرزندان او را بیان می‌کنی.

من خاندان ابراهیم علیه السلام را می‌شناسم، ابراهیم دو پسر به نام‌های اسماعیل علیه السلام و اسحاق علیه السلام داشت، تو از نسل اسحاق علیه السلام پیامبران زیادی فرستادی، اما از نسل اسماعیل علیه السلام، فقط حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برگزیدی، تو آخرین پیامبر خود را از نسل

اسماعیل علیه السلام قرار دادی، وقتی «آل ابراهیم» یا خاندان ابراهیم را می‌شنوم، به یاد پیامبر و خاندان او می‌افتم، در واقع، «آل محمد»، از نسل ابراهیم علیه السلام هستند، امروز هم امام‌زمان من، یادگار «آل ابراهیم» است. (۱۸)

سؤال مهم من این است: «عمران» کیست که تو در اینجا از او و خاندان او به احترام یاد می‌کنی و می‌خواهی ماجرای او را تعریف کنی؟

عمران، پدرِ مریم علیها السلام است، در واقع او، پدربزرگ عیسی علیه السلام است، گفتم که ابراهیم علیه السلام، دو پسر به نام‌های اسحاق علیه السلام و اسماعیل علیه السلام داشت، بنی‌اسرائیل از نسل اسحاق علیه السلام هستند.

عمران علیه السلام هم که در اینجا نامش آمده است، از نسل اسحاق علیه السلام پسر ابراهیم علیه السلام است، عمران علیه السلام را به عنوان پیامبر خود فرستادی تا مردم را هدایت کند. تو می‌خواهی به من بگویی که از نسل ابراهیم علیه السلام پیامبران زیادی برای هدایت مردم فرستادی، آنان را از نظر پاکی و تقوا و فضیلت، شایسته‌ی مقام نبوت دیدی، تو خدای بینا و شنوا هستی و از کوشش‌های آنان برای سعادت مردم آگاهی، می‌دانی چقدر برای نجات مردم از جهل و بُت‌پرستی تلاش کردند و در روز قیامت به پاس سختی‌هایی که در راه تو تحمل کردند، به آنان مقامی بس بزرگ خواهی داد.

آل عمران : آیه ۳۶ - ۳۵

إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ
لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۵) فَلَمَّا
وَضَعْتُهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ
الذَّكَرُ كَالأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا
مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۳۶)

تو دوست داری تا من با پیامبران بیشتر آشنا باشم، از عمران علیه السلام و زکریا علیه السلام برایم سخن می‌گویی. این دو پیامبر در یک زمان بودند و در شهر بیت‌المقدس زندگی

می‌کردند، همسر زکریا علیه السلام، خواهر همسر عمران علیه السلام بود، در واقع همسر زکریا و همسر عمران علیه السلام، خواهر بودند.

آن‌ها با اینکه سالیان سال از ازدواجشان گذشته بود اما فرزندی نداشتند، دیگر به سن پیری رسیده بودند و حسرت به دنیا آوردن یک فرزند را داشتند، کسی چه می‌دانست که چه حکمتی در این امر بود که به این دو پیامبر، فرزندی عنایت نکرده بودی!

نیمه شبی عمران علیه السلام دست‌های خود را به سوی آسمان گرفت، اشک در چشمانش حلقه زد، تو را خواند و از تو خواست تا فرزندی به او عنایت کنی. آن شب تو دعای او را مستجاب کردی و برای همین به او وحی کردی: «ای عمران! من به تو فرزندی عنایت می‌کنم که معجزات زیادی خواهد داشت، به اذن من بیماران را شفا خواهد داد و مردگان را زنده خواهد کرد، او پیامبری از پیامبران من خواهد بود».

وقتی عمران این سخن تو را شنید، بسیار خوشحال شد، سر به سجده گذاشت و تو را شکر کرد و سپس این ماجرا را به همسرش (که نامش حَنّه بود)، خبر داد، حَنّه بسیار خوشحال شد.

مدتی گذشت و حَنّه حامله شد، اطرافیان او تعجب کردند، سال‌های سال بود که او عقیم بود، آن‌ها نمی‌دانستند که تو لطف خاصی به این خاندان کرده‌ای. حَنّه نذر کرد تا وقتی پسرش به دنیا آمد، او را خادم بیت المقدس قرار دهد. آن زمان رسم بود که مادران گاهی نذر می‌کردند که فرزند پسرشان تا آخر عمر در بیت المقدس خدمت کند. آری، حَنّه فکر می‌کرد فرزندی که تو وعده‌اش را به آنان داده‌ای، پسر خواهد بود، زیرا تو به شوهر او وحی کرده بودی که به آنان فرزندی خواهی داد که به مقام پیامبری خواهد رسید. معلوم است که پیامبران تو همیشه از مردان بوده‌اند. به هر حال، حَنّه بسیار خوشحال بود و روز شماری می‌کرد تا فرزند او به

دنیا بیاید.

روزها گذشت تا اینکه فرزند او به دنیا آمد، اما فرزند او دختر بود، او رو به آسمان کرد و به تو چنین گفت: «بارخدایا! فرزند من دختر است، دختر که نمی تواند پیامبر باشد، تو به شوهرم وعده داده بودی به ما فرزندی عنایت کنی که پیامبر باشد و معجزات زیادی داشته باشد»، او نمی دانست چنین مقدر شده است که این دختر، مادرِ پسری به نام «عیسی» شود، همان عیسی علیه السلام که پیامبری بزرگ خواهد شد و معجزات زیادی خواهد داشت. آری، وعده‌ای را که داده‌ای به زودی فرا می‌رسد.

او نام دختر خود را «مریم» گذاشت، به راستی مریم به چه معنا می‌باشد؟ «مریم» به معنای «عبادت کننده» است. مادر مریم رو به آسمان کرد و چنین گفت: «خدایا! من نام دخترم را مریم گذاشتم، از تو می‌خواهم او و نسل او را از وسوسه‌های شیطان حفظ کنی».

چقدر این زن، دید وسیعی داشت، او فقط برای دخترش دعا نکرد، بلکه برای نسل او هم دعا کرد، او دنیا را برای آن‌ها نخواست، بلکه از تو خواست تا آنان را از شر شیطان، این دشمن قسم خورده انسان، حفظ کنی.

آل عمران : آیه ۳۷

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا
وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ
يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ
حِسَابٍ (۳۷)

تو صدای مادر مریم را شنیدی و دعایش را مستجاب کردی، تو خودت تربیت مریم را به عهده گرفتی و او را نیکوکار گردانیدی.

پدر و مادر مریم او را به بیت المقدس بردند، مریم چند سال در آنجا ماند، او از کودکی مشغول عبادت شد، چند سال گذشت، هنوز مریم به سن بلوغ نرسیده بود که عمران علیه السلام پدر مریم از دنیا رفت، اکنون دیگر مریم یتیم شده بود. (۱۹)

قرار شد تا یک نفر سرپرستی مریم را به عهده بگیرد، بزرگان زیادی خواهان دست یافتن به این مقام بودند، قرار شد که قرعه کشی کنند، قرعه به نام زکریا علیه السلام، شوهر خاله مریم افتاد، زکریا علیه السلام نیز از پیامبران بود و تا آن زمان فرزندی نداشت. زکریا علیه السلام این مسئولیت را پذیرفت.

کم کم، مریم بزرگ شد، او در محراب به عبادت می پرداخت، وقتی او در محراب می ایستاد، محراب با نور او روشن می شد. (۲۰)

تو مریم را بسیار دوست داشتی، برای همین فرشتگان خود را می فرستادی تا برای مریم از میوه های بهشتی ببرند. روزی زکریا علیه السلام به دیدار مریم علیه السلام آمد، در کنار محراب عبادت او ظرفی از انواع میوه ها را دید، متعجب شد، در آن فصل، این میوه ها هیچ جا پیدا نمی شد، میوه های تازه در غیر فصل آن ها!

زکریا علیه السلام از مریم علیه السلام پرسید:

— ای مریم! این میوه ها را از کجا آورده ای؟

— این ها از طرف خداست، خدا به هر کس بخواهد، بی شمار روزی می دهد.

آل عمران : آیه ۴۱ - ۳۸

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (۳۸) فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۳۹) قَالَ رَبِّ أُنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۴۰) قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا وَادُّكُرًا

رَبِّكَ كَثِيرًا وَسَخِّ بِالْعَسِيِّ وَالْإِبْكَارِ (۴۱)

زکریا علیه السلام سرش را به زیر انداخت و با تو سخن گفت، او دیگر پیرمرد شده بود و فرزندی نداشت، زکریا علیه السلام با خود گفت کاش من هم فرزندی چون مریم می داشتم که خدای من او را این قدر دوست می داشت.

آری، وقتی زکریا علیه السلام از مقام مریم علیها السلام آگاهی پیدا کرد و فهمید که انسان می تواند به این اندازه از کمال برسد که فرشتگان برای او طعام بهشتی بیاورند، در حسرت داشتن فرزند سوخت، رو به درگاه تو کرد و چنین گفت: «بارخدایا! به من فرزندی شایسته عنایت کن که تویی شنوای دعای بندگان».

این خواسته زکریا علیه السلام بود، او بارها از این آرزوی خود سخن گفته بود، اما وقتی فهمید مریم علیها السلام نزد تو چه مقامی دارد، از عمق وجودش دعا کرد و برای همین بود که تو دعای او را مستجاب کردی.

زکریا علیه السلام در محراب عبادت بود که تو فرشتگانت را نزدش فرستادی تا به او بگویند: «ای زکریا! خدا تو را به ولادت پسری به نام یحیی بشارت می دهد، بدان که پسر تو همان کسی خواهد بود که عیسی علیه السلام را تصدیق خواهد کرد، پسر تو بزرگوار و پارسا خواهد بود و از هوس های سرکش دوری خواهد کرد و پیامبری شایسته خواهد شد».

زکریا علیه السلام با خود فکر کرد، همسرش که عقیم و نازا است، پس با تو چنین سخن گفت: «خدای من! چگونه من صاحب پسری خواهم شد، حال آن که همسرم عقیم است و من هم به سن پیری رسیده ام».

صدایی به گوش زکریا علیه السلام رسید: «این گونه خداوند هر کاری که بخواهد، انجام می دهد».

بار دیگر زکریا علیه السلام به فکر فرو رفت، به راستی آیا این سخن از طرف تو بود؟ آیا اینان که با او سخن گفتند فرشتگان بودند؟ شاید صدای شیطان را شنیده است!

زکریا ۷ چه باید می‌کرد، شیطان هم می‌تواند برای فریب مردم، با آنان سخن بگوید، زکریا ۷ می‌خواست مطمئن شود که این مژده از طرف توست، برای همین او چنین گفت: «بارخدا یا! برای من نشانه‌ای قرار بده تا بدانم این بشارت از طرف توست».

تصمیم گرفتی تا زکریا ۷ را یاری کنی، کاری کنی که او از این شک بیرون بیاید، به او وحی کردی: «ای زکریا! از این لحظه تا سه روز، زبان تو از کار می‌افتد، این نشانه‌ای برای توست، تو تا سه روز نمی‌توانی با مردم سخن بگویی! تو فقط با رمز و اشاره با مردم سخن خواهی گفت، ای زکریا، خدای خود را فراوان یاد کن و به هنگام صبح و شام، او را تسبیح بگو و او را از همه عیب‌ها و نقص‌ها، پاک بدان!».

این نشانه‌ای برای زکریا ۷ بود، وقتی نزد مردم آمد، متوجه شد که قادر به سخن گفتن با آنان نیست. البته او قدرت داشت که ذکر تو را بگوید و تو را یاد کند. زکریا ۷ منتظر بود تا سه روز تمام شود، اگر زبان او بعد از سه روز به حالت قبل برمی‌گشت، معلوم می‌شد که آن مژده از طرف فرشتگان بوده است. وقتی سه روز تمام شد، بار دیگر زکریا ۷ توانست سخن بگوید، آن زمان یقین کرد که این کار خداست، شیطان هرگز نمی‌تواند کار این چنینی کند، این‌گونه بود که زکریا ۷ سر به سجده شکر گذاشت. (۲۱)

بعد از مدتی، «یحیی» به دنیا آمد، پدر پسر عزیزش را در آغوش گرفته و می‌بوسید و می‌بویید، او نمی‌دانست چگونه تو را شکر کند، آری، زکریا ۷ به آرزوی بزرگ خود رسیده بود و اشک شوق بر دیدگانش جاری بود. از او خواسته بودی تا تو را فراوان یاد کند و به هنگام صبح و شام، تو را تسبیح بگوید، زکریا ۷ از همان روزی که تو به او این سخن را گفتی، تو را بیشتر یاد می‌کرد. آری، اگر من هم خواسته‌های خود را از عمق وجودم از تو بخواهم، آن را برایم

اجابت می‌کنی، کسی که به در خانه تو بیاید، هرگز ناامید نمی‌شود، تو زکریا علیه السلام را در حالی که ناامید از داشتن فرزند شده بود، به آرزویش رساندی، آری، در ناامیدی، بسی امید است، وقتی زکریا علیه السلام به آرزویش رسید، تو را فراموش نکرد، از او خواستی تا تو را بیشتر یاد کند، افسوس که وقتی تو مرا به آرزوهایم می‌رسانی، تو را فراموش می‌کنم! هرگز از یاد نمی‌برم، وقتی که حاجتی داشتم، چقدر دعا می‌کردم و در خانه تو می‌آمدم، اما وقتی به خواسته‌ام رسیدم، دیگر تو را فراموش کردم! من باید همچون زکریا علیه السلام وقتی به آرزویم رسیدم، تو را بیشتر یاد کنم، هر طلوع و غروب آفتاب تو را تسبیح بگویم. این چه رازی است که از من می‌خواهی تا در بامداد و شامگاه تو را تسبیح گویم؟ نمی‌دانم، اما این قدر می‌دانم در این فرمان تو رازی بزرگ نهفته است.

از من می‌خواهی تا تو را تسبیح بگویم!
سبحان الله!

به راستی معنای این سخن چیست؟ کاش یکی پیدا می‌شد «سبحان الله» را برای من معنا می‌کرد!
«پاک و منزّه است خدا».

فکر می‌کنم و مطالعه می‌کنم، به این نتیجه می‌رسم: تو خدای یکتا هستی و هیچ همتایی نداری، تو هیچ کدام از ویژگی‌ها و صفات مخلوقات خود را نداری. من نباید تو را به چیزی تشبیه کنم و همه صفات و ویژگی‌هایی را که در بین مخلوقات می‌بینم، باید از تو دور بدانم. وقتی من به تو فکر می‌کنم، اول باید از عمق وجودم اعتراف کنم که تو بالاتر از هر چیزی هستی که به ذهن من می‌آید. اگر برای تو جسم فرض کنم، اگر برای تو، مکان و زمان فرض کنم، این خدایی است که من در ذهن خود ساخته‌ام.

تو خدای یگانه‌ای، تو بودی که زمان و مکان را آفریدی، تو بالاتر از آن هستی که به زمان یا مکان توصیف شوی. همه ویژگی‌هایی که من در آفریده‌ها می‌بینم، برای تو عیب و نقص حساب می‌شود، تو از هر عیب و نقصی پاک و منزّه هستی. تو خدای منی، به هیچ کس ظلم نمی‌کنی. جاهل نیستی، ناتوان نیستی، هرگز از بین نمی‌روی.

همه این صفات در «سبحان الله» گنجانده شده است. یک «سبحان الله» می‌گویم و معنای آن هزار جمله است. با گفتن این جمله، تو را از تمام عیب‌ها و نقص‌ها دور می‌دانم. (۲۲)

آل عمران : آیه ۴۴ - ۴۲

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (۴۲) يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳) ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَفَلَمَنَّهُمْ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ يَا مَرْيَمُ كُنْتِ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۴۴)

بار دیگر برای من از مریم سخن می‌گویی، تو دوست داری من بدانم زن می‌تواند به چه مقام بزرگی برسد، تو فرشتگان را فرستادی تا این پیام را به او برسانند: «ای مریم! خدا تو را برگزید و از پلیدی‌ها پاک ساخت و تو را بر زنان برتری داد، ای مریم! به شکرانه این نعمت بزرگ، برای پروردگار خود فروتنی کن و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما».

بیان این ماجرا از خبرهای غیبی است، داستان مریم و مادر او را تو در قرآن آوردی، آری، وقتی پدر مریم از دنیا رفت، همه برای سرپرستی مریم با هم رقابت داشتند و دوست داشتند این افتخار نصیب آن‌ها شود، آن‌ها برای این کار قرعه زدند و سرانجام قرعه به نام زکریا علیه السلام افتاد، این‌ها را تو در قرآن خود ذکر کردی،

معلوم است که پیامبر تو (محمد ﷺ) در آن زمان نبود تا این ماجرا را به چشم ببیند، تو بودی که این اخبار را به او وحی کردی و داستان مریم را برای او بیان کردی. (۲۳)

وقتی من داستان مریم را می‌خوانم، به عظمت مقام زن پی‌می‌برم، آری، این نگاه تو به زن است، او می‌تواند انسان برگزیده‌ای شود، چه مقامی از این بالاتر! تو مقامی بزرگ به مریم دادی و او را سرآمد همه زنان زمان خود کردی، مریم، سرور همه زنانی است که در زمان او بودند، من دوست دارم بدانم کدام زن سرور زنان تاریخ است. (۲۴)

تو به فاطمه ﷺ مقامی بزرگ‌تر عنایت کرده‌ای، او «کوثر» است، تنها دختر پیامبر توست، او را سرور زنان جهان هستی قرار دادی، چه کسی می‌تواند مقام او را شرح بدهد، او پاره تن پیامبر توست.

تو برای مریم میوه‌های بهشتی فرستادی، وقتی پیامبر تو این ماجرا را شنید، دوست داشت تا فاطمه او هم مانند مریم از این لطف تو بهره‌مند شود، از راز دل پیامبر خبر داشتی، برای همین، روزی از روزها برای فاطمه ﷺ غذایی از بهشت فرستادی، در خانه فاطمه ﷺ هیچ غذایی یافت نمی‌شد، اهل آن خانه، شب را با گرسنگی صبح کردند، صبح زود علی ﷺ از خانه بیرون رفت، او می‌خواست هرطور که هست پولی تهیه کند و غذایی به خانه ببرد، با خود فکر کرد؛ خوب است به نخلستان‌های مدینه بروم، کار کنم و مزدی بگیرم.

علی ﷺ می‌خواست به نخلستان برود که در میانه راه، پیامبر را دید، او با چند نفر به سوی علی ﷺ می‌آمدند. علی جلو رفت و سلام کرد، جواب شنید. حُدَیْفَه، عَمَّار ، سلمان، ابوذر و مقداد از علاقه‌مندان علی بودند که پیامبر را همراهی می‌کردند. پیامبر رو به علی ﷺ کرد و فرمود: «علی جان! شنیده‌ایم که دیروز معامله خوبی کردی و پارچه زرین را هزار سکه طلا فروخته‌ای. آیا نمی‌خواهی ما را به خانه

خود دعوت کنی و به ما غذایی بدهی».

آری، دیروز علی علیه السلام به بازار رفته بود و پارچه زر بافت خود را (که پیامبر به او داده بود) فروخته بود. همه پول آن را میان فقرا تقسیم کرده بود.

باورش سخت است، علی علیه السلام آن همه پول را میان فقرا تقسیم کرده است و هیچ چیز از آن را به خانه خود نبرده بود.

علی علیه السلام به فکر فرو رفت، در خانه او هیچ غذایی پیدا نمی شد. او نمی دانست به پیامبر چه بگوید، لبخند زد و گفت: «ای رسول خدا! قدم به چشم من بنهید، شما صاحب خانه هستید».

علی علیه السلام همه را به مهمانی دعوت کرد و پیامبر و پنج یار با و فایش برای ناهار به خانه علی علیه السلام رفتند. وقتی به خانه رسیدند، در زدند. حسن علیه السلام در را باز کرد، علی علیه السلام وارد خانه شد و بعد مهمانان وارد شدند. (۲۵)

علی علیه السلام نزد فاطمه علیها السلام رفت، کنار فاطمه علیها السلام ظرف غذایی را دید، غذایی آماده که بوی خوش آن همه فضا را فرا گرفته بود.

فاطمه علیها السلام مثل همیشه به روی علی علیه السلام لبخند زد. علی علیه السلام هم لبخندی زیبا زد! به به! چه غذای خوشمزه‌ای!

مهمانان منتظر بودند، علی علیه السلام ظرف غذا را برداشت و نزد پیامبر بازگشت، سفره را پهن کرد، همه مشغول خوردن غذا شدند. عجب غذای خوشمزه‌ای! چقدر هم پرگوشت است!

هر چه مهمانان از این غذا می خوردند از ظرف غذا چیزی کم نشد. همه تعجب کردند، دیگ غذا به حال اول خودش بود، چه رمز و رازی در این غذا بود؟

بعد از صرف غذا، پیامبر از جا بلند شد و نزد فاطمه علیها السلام رفت و سؤال کرد: «دخترم! بگو بدانم این غذا از کجا بود».

فاطمه علیها السلام باید جواب سؤال پدر را می داد، فاطمه آیه ۳۷ این سوره را خواند:

﴿هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾.

این غذا از طرف خداوند است، او به هر کس که بخواهد روزی بی‌اندازه می‌دهد.

آری، تاریخ تکرار شده بود، سال‌ها پیش، زکریا علیه السلام نزد مریم علیها السلام آمد و از او سؤال کرد و مریم این پاسخ را داد و آن روز هم فاطمه علیها السلام همان سخن را تکرار کرد. این غذایی بود که فرشتگان از بهشت برای فاطمه علیها السلام آورده بودند، اشک در چشم پیامبر حلقه زد، این اشک شوق بود، اشک شادی بود.

آن وقت بود که پیامبر رو به آسمان کرد و چنین با تو سخن گفت: «بارخدا یا! من از تو ممنون هستم، تو همان مقامی را که به مریم علیها السلام دادی، به دخترم نیز عطا کردی.» (۲۶)

آری، این مقامی است که تو به فاطمه علیها السلام دادی تا الگوی همه زنان آزاده دنیا باشد.

آل عمران : آیه ۴۷ - ۴۵

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ
يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۴۵) وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ
الصَّالِحِينَ (۴۶) قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ
كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۷)

اکنون می‌خواهی برایم از فرزند مریم، عیسی علیه السلام سخن بگویی تا من او را بیشتر بشناسم، مسیحیان، عیسی علیه السلام را فرزند تو می‌دانند، در حالی که تو هرگز فرزندی نداشته‌ای، فرشتگان را نزد مریم فرستادی و به مریم گفتند: «ای مریم! خدا تو را به فرزندی با عظمت بشارت می‌دهد، نام او عیسی علیه السلام است، او در دنیا و آخرت آبرومند است و از مقربان درگاه من است، او در گهواره با مردم سخن می‌گوید و

وقتی به میان سالی برسد وحی مرا به مردم ابلاغ می‌کند، فرزند تو از بندگان خوب من است» (۲۷)

مریم که هنوز ازدواج نکرده بود رو به آسمان کرد و چنین گفت: «بارخدا یا! چگونه ممکن است من فرزندی داشته باشم با آن که هیچ مردی با من تماس نگرفته است؟»

فرشته تو به مریم پاسخ داد: «ای مریم! بدان که خدا هر چه را شایسته بداند و بخواهد، می‌آفریند، آری، وقتی خدا به چیزی فرمان دهد، فقط به آن می‌گوید: به وجود آی! و آن نیز فوراً، موجود می‌شود».

مریم آن زمان بود که فهمید تو اراده کرده‌ای عیسی علیه السلام را بدون وجود پدر بیافرینی، جبرئیل را فرستادی و جبرئیل در وجود مریم دمید و بعد از آن بود که مریم به عیسی علیه السلام حامله شد، این نشانه قدرت تو بود که عیسی علیه السلام را بدون داشتن پدر آفریدی.

عیسی علیه السلام به دنیا آمد، مردم از مریم با تعجب پرسیدند: چگونه مادر شده‌ای در حالی که هنوز ازدواج نکرده‌ای، در این هنگام عیسی علیه السلام شروع به سخن کرد و به پاکی مادر خویش گواهی داد و به مردم فهماند که او نشانه‌ای از نشانه‌های توست و تو او را به پیامبری برگزیده‌ای.

آل عمران : آیه ۵۱ - ۴۸

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ
وَالْإِنْجِيلَ (۴۸) وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ
أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ
وَأُبْرِيءُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ
وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۴۹)
وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ

وَجِئْتُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (۵۰) إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ
فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۵۱)

توانجیل را به عیسی علیه السلام نازل کردی و از او خواستی تا مردم را به راه راست هدایت کند. بنی اسرائیل پیرو موسی علیه السلام بودند و باید به «تورات» که کتاب موسی علیه السلام بود عمل می‌کردند، اما آنان اسیر هوای نفس شده بودند و از پیروی دستورات تورات سرپیچی کرده بودند.

تو به عیسی علیه السلام معجزاتی دادی تا مردم بدانند او فرستادهٔ توست، او را بر انجام اموری قادر ساختی که انسان معمولی هرگز نمی‌تواند انجام دهد.

از عیسی علیه السلام خواستی تا به مردم چنین بگوید: «ای مردم! من از جانب پروردگار برای شما معجزه‌ای آورده‌ام، من از گل برای شما چیزی شبیه پرنده می‌سازم، آنگاه در آن می‌دمم، به اذن خدا آن گل، پرنده‌ای می‌شود. نابینا و مبتلایان به بیماری پسی را بهبودی می‌بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم و از آنچه می‌خورید و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید به شما خبر می‌دهم، این‌ها برای شما نشانه‌های نبوت من است اگر اهل ایمان باشید، تورات موسی علیه السلام را تأیید می‌کنم، من آمده‌ام تا بعضی از آنچه پیش از این بر شما حرام شده بود را بر شما حلال کنم، من از جانب خدا برای شما نشانه‌ای آورده‌ام، پس از خدا پروا کنید و مرا اطاعت کنید، خداوند پروردگار من و شماست، او را بپرستید که راه راست این است.»

آری، بنی اسرائیل در گذشته مرتکب خطاهای زیادی شده بودند، برای همین پاره‌ای نعمت‌ها را بر آنان حرام کرده بودی، مثلاً خوردن گوشت پرندگان برای آنان ممنوع بود. (۲۸)

وقتی عیسی علیه السلام را به پیامبری مبعوث کردی، به شکرانه ظهور این پیامبر بزرگ، این ممنوعیت‌ها را از آنان برداشتی، از عیسی علیه السلام خواستی تا به مردم خبر بدهد که

من آمده‌ام تا بعضی از چیزهایی که بر شما حرام شده بود، حلال کنم.

آل عمران : آیه ۵۸ - ۵۲

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۵۲) رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۵۳) وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۵۴) إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ ابْنِي مَرْيَمَ اتَّبِعِيكَ وَرَافِعِيكَ إِلَىَّ وَمُطَهِّرِيكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلِ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۵۵) فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۵۶) وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۵۷) ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ (۵۸)

مردم زمان عیسی علیه السلام، سال‌های سال بود که منتظر آمدن عیسی علیه السلام بودند، بشارت آمدن عیسی علیه السلام در تورات آمده بود، اما وقتی عیسی علیه السلام را با آن همه معجزه نزد مردم فرستادی، فقط عده‌ای به او ایمان آوردند و بیشتر مردم او را انکار کردند. آری، این قصه همیشه تاریخ است، عده‌ای برای باقی ماندن بر ریاست و ثروت حق را انکار کردند و مردم را هم فریب دادند. آنانی که بر کرسی ریاست نشسته بودند و از جهل و نادانی مردم به دارایی و ثروت هنگفتی رسیده بودند، با خود فکر کردند که اگر کار عیسی علیه السلام بالا بگیرد، دیگر از این ریاست و ثروت خبری نیست، آنان یقین داشتند عیسی علیه السلام همان پیامبری است که تورات به آمدن او بشارت داده است، اما برای حفظ مقام خود عیسی علیه السلام را دروغگو معرفی کردند و مردم هم فریب آنان را خوردند. آنان به مردم می‌گفتند که عیسی سحر می‌کند و

این کارهایی که او انجام می‌دهد، کارهای شیطانی است، سحر و جادو است. وقتی عیسی علیه السلام متوجه انکار بزرگان یهود شد رو به مردم کرد و گفت: چه کسی مرا در راه خدا یاری می‌کند؟ حواریون که دوازده نفر بودند به او گفتند: «ما تو را در راه خدا یاری می‌کنیم، ما به خدا ایمان آورده‌ایم، گواه باش که ما تسلیم امر خدای خویش هستیم».

سپس آنان رو به آسمان کردند و با تو چنین سخن گفتند: «بارخدایا! ما به آنچه تو نازل کردی، ایمان آورده‌ایم، از پیامبر تو پیروی می‌کنیم، پس ما را در زمره شاهدان بنویس، آنانی که در روز رستاخیز بر اعمال نیک و بد مردم گواهی و شهادت خواهند داد».

شاگردان و یاران عیسی علیه السلام را «حواریون» می‌گویند، آنان قلبی پاک و روحی باصفا داشتند و در روشن کردن افکار مردم تلاش می‌کردند، آنان به دنبال پاکی جسم و جان خود و مردم بودند، برای همین آنان را به این نام می‌خواندند. (حواریون یعنی پاکان).

دشمنان عیسی علیه السلام برای خاموش کردن دعوت عیسی علیه السلام، نقشه‌های شیطانی کشیدند و برای دستگیری او جایزه زیادی قرار دادند و مقدمات اعدام او را فراهم کردند، اما تو نقشه آنان را نقش بر آب کردی و عیسی علیه السلام را به بهترین شکل ممکن نجات دادی، آری، نقشه تو از همه این نیرنگ‌ها و نقشه‌ها مؤثرتر بود.

در شبی از شب‌ها که دشمنان در جستجوی عیسی علیه السلام بودند، او وارد خانه‌ای شد، دشمنان تا نزدیکی آن خانه آمدند، تو به عیسی علیه السلام چنین وحی کردی: «ای عیسی! من تو را برگرفته و به سوی خود بالا می‌برم و تو را از چنگال افراد بی‌ایمان و پلید نجات می‌دهم، من پیروان تو را تا روز قیامت بر کافران برتری خواهم داد. بازگشت همه به سوی من است و آن روز من میان همه داوری خواهم کرد، من کسانی را که تو را انکار کردند، در دنیا و آخرت به عذابی دردناک مبتلا خواهم

کرد و آنان هیچ یار و یآوری نخواهند داشت.
ولی کسانی که به تو ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند، به آنان پاداش نیکو خواهم داد، آری، من پاداش بندگان خوب خود را کامل می‌دهم و چیزی از پاداش آنان کم نمی‌کنم، زیرا پاداش ناقص، ظلم به بندگانم است و من هرگز ستمگران را دوست ندارم و هرگز به بندگان خود ستم نمی‌کنم».

و تو عیسی علیه السلام را به آسمان‌ها بردی و او در آنجاست تا زمانی که بار دیگر به زمین بازگردد، آری، عیسی علیه السلام هم اکنون زنده است، او کشته نشد، دشمنان او وقتی به آن خانه آمدند، کسی را که شبیه عیسی علیه السلام بود یافتند، تصور کردند که او عیسی علیه السلام است، او را دستگیر کرده و به صلیب کشیدند، آن‌ها نمی‌دانستند که این مرد عیسی علیه السلام نیست، تو عیسی علیه السلام را از دست دشمنانش نجات دادی و نزد خود بردی. (۲۹)

در انجیلی که امروزه در دست مردم است، سخن از کشته شدن عیسی علیه السلام به میان آمده است. در انجیل بیان شده است که دشمنان، عیسی علیه السلام را گرفتند و به قتل رساندند و بدن او را دفن کردند، بعد از مدتی عیسی علیه السلام زنده شد و زمانی کوتاه روی زمین زندگی کرد و بعد از آن به آسمان صعود کرد. (۳۰)

اما تو در قرآن خود سخن از نجات عیسی علیه السلام به میان آورده‌ای، تو عیسی علیه السلام را از دست دشمنانش نجات دادی و به آسمان‌ها بردی.

ماجرای نجات عیسی علیه السلام و وفاداری حواریون و دشمنی یهودیان، نشانه‌هایی از پیروزی حق بر باطل است، در قرآن این ماجرا را بیان می‌کنی تا همگان در آن فکر کنند و درس بیاموزند.

آل عمران : آیه ۶۱ - ۵۹

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ
مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۵۹) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ
الْمُمْتَرِينَ (۶۰) فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ
تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ
نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (۶۱)

قبل از این که این سه آیه را بخوانم باید ماجرای «مباهله» را بیشتر بدانم، باید به تاریخ سفر کنم. باید به سال دهم هجری سفر نمایم...
سفری به عمق تاریخ.

بیشتر قبیله‌های عرب مسلمان شده بودند، شهر مکه هم فتح شده بود، پیامبر دستور داد تا نامه‌ای به مسیحیان منطقه نجران نوشته شود. (نجران نام سرزمینی در یمن می‌باشد).

در این نامه پیامبر آنان را به اسلام دعوت نمود. وقتی نامه پیامبر به دست آن مسیحیان رسید، بزرگان آنان دور هم جمع شدند تا با هم مشورت کنند. سرانجام

تصمیم گرفتند تا چهل نفر را به مدینه بفرستند تا با پیامبر دیدار کنند. مسیحیان در مدینه به مسجد پیامبر رفتند، هدایایی را تقدیم پیامبر نمودند، پیامبر به آنان سه روز فرصت داد تا به راحتی بتوانند دربارهٔ دین اسلام تحقیق کنند و با آیین اسلام آشنا شوند. آنان نشانه‌های آخرین پیامبر تو را در کتاب انجیل خوانده بودند و اگر به ندای فطرت خود گوش می‌دادند می‌توانستند حقانیت پیامبر را تشخیص دهند.

در این مدّت آنان در مسجد پیامبر ناقوس زدند و به انجام مراسم خود پرداختند. بعد از گذشت سه روز پیامبر آنان را به حضور طلبید تا سخن آنان را بشنود. اُسُف که بزرگ مسیحیان بود رو به پیامبر کرد و گفت:

— ای محمّد! موسی علیه السلام پیامبر خدا بود، نام پدر او چه بود؟

— عمران.

— پدر یوسف علیه السلام که بود؟

— یعقوب علیه السلام.

— پدر تو کیست؟

— عبد الله.

— پدر عیسی علیه السلام کیست؟

پیامبر در جواب سکوت کرد. جبرئیل نازل شد و این آیه را بر پیامبر نازل کرد. پیامبر رو به اسقف کرد و آیه ۵۹ سوره آل عمران را برای آنان خواند: «عیسی مانند آدم است که خدا او را از خاک آفرید، سپس به او گفت: موجود باش! او هم فوری، موجود شد. آنچه دربارهٔ عیسی گفته شد، حقیقتی است از جانب خدای تو، پس هرگز تردید مکن».

آری، تو عیسی علیه السلام را بدون آن که پدر داشته باشد آفریدی، اما این دلیل نمی‌شود که مسیحیان بگویند عیسی علیه السلام خدا یا پسر خداست، زیرا آدم علیه السلام هم بدون پدر آفریده شده است، آدم و عیسی علیه السلام هر دو آفریده تو هستند. اسقف رو به پیامبر کرد و گفت: «تو می‌گویی عیسی از خاک آفریده شده است. چنین چیزی هرگز در کتب آسمانی نیامده است».

سپس با صدای بلند گفت: «عیسی همان خداست» (۳۱)

پیامبر در جواب او سکوت کرد، او منتظر وحی بود، بعد از لحظاتی جبرئیل نازل شد و آیه ۶۱ سوره آل عمران را برای پیامبر آورد. پیامبر آن آیه را برای مسیحیان خواند: «به آنان بگو بیایید با یکدیگر مباحله کنیم، ما پسران، زنان و روح و جانمان را می‌آوریم، شما هم پسران، زنان و روح و جانتان را بیاورید و آنگاه مباحله کنیم و بگوییم: لعنت خدا بر کسی باشد که دروغ می‌گوید».

اسقف وقتی این آیه را شنید گفت:

— سخن تو از روی انصاف است. ما با تو مباحله می‌کنیم تا هر کس که دین او باطل است، عذاب بر او نازل شود. ای محمد! وعده ما کی؟

— فردا، صبح زود. (۳۲)

چرا پیامبر از مسیحیان خواست تا برای «مباحله» آماده شوند؟
به راستی «مباحله» یعنی چه؟

وقتی دو نفر بر سر موضوعی اختلاف دارند و به نتیجه‌ای نمی‌رسند، آن‌ها تصمیم می‌گیرند که در حق یکدیگر نفرین کنند و از خدا بخواهند هر یک از آنان که دروغ‌گوست، با عذاب خدا از بین برود. به این موضوع، مباحله می‌گویند. (۳۳)

شب که فرا رسید، مسیحیان دور هم جمع شدند و درباره فردا با یکدیگر سخن گفتند، به این نتیجه رسیدند که اگر فردا محمد با یاران و لشکریانش بیاید، او بر باطل است و پیامبر نیست زیرا در واقع این‌گونه می‌خواهد ما را بترساند و مانند پادشاهان عمل کند و در این صورت با او مباحله خواهیم کرد و اما در یک صورت ما نباید با او مباحله کنیم، اگر محمد با خانواده خودش برای مباحله بیاید زیرا کسی که خانواده خود را برای مباحله می‌آورد، به حقیقت خود یقین دارد و او همان پیامبری است که در انجیل به آمدن او وعده داده شده است و باید از نفرین او ترسید.

همه می‌دانیم اگر پیامبری برای مباحله دست به سوی آسمان گیرد، خدا دعای او را مستجاب می‌کند و دشمن او نابود خواهد شد. (۳۴)

* * *

نزدیک طلوع آفتاب بود، همه منتظر بودند ببینند پیامبر چه کسانی را همراه خود برای مباحله خواهد برد. تو به پیامبر دستور دادی که پسران، زنان و نفس‌های خود را برای مباحله با مسیحیان ببرد.

همه نگاه می‌کردند، پیامبر به سوی خانه علی علیه السلام رفت، وارد خانه شد، بعد از لحظاتی، پیامبر از خانه بیرون آمد، در حالی که دست حسن علیه السلام را در دست گرفته و حسین علیه السلام را در آغوش خود گرفته بود، بعد از آن فاطمه و علی علیه السلام آمدند. پنج تن به سوی وعده‌گاه حرکت می‌کردند.

مردم هم همراه آنان آمدند، وقتی پیامبر به آنجا رسید با عبای سیاه خود، سایبانی درست کرد.

پیامبر آنجا زیر آن سایه‌بان نشست، حسن علیه السلام را طرف راست خود، حسین علیه السلام را

سمت چپ خود نشانند، از علی علیه السلام خواست تا جلو او بنشیند و فاطمه علیها السلام هم پشت سر پدر نشست.

پیامبر رو به علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام کرد و گفت: «عزیزانم! هر وقت من بر این مسیحیان نفرین کردم، شما آمین بگویید» (۳۵).

پیامبر دو دست خود را بالای سرش برد، او انگشتان دست خود را به یکدیگر گره زده بود (۳۶).

پیامبر آماده بود تا مراسم مباہله را آغاز کند. مسیحیان هم آمده بودند، آن‌ها این منظره را نگاه کردند، بزرگان آن‌ها جلو آمدند و چنین گفتند:

— ای محمد! اینان چه کسانی هستند که همراه خود برای مباہله آورده‌ای؟

— امروز بهترین بندگان خدا را به اینجا آورده‌ام، خدا هیچ کس را به قدر اینان دوست ندارد.

— ای محمد! چرا یاران خود را به همراه نداری؟ چرا زن و یک مرد و دو بچه را

آورده‌ای؟

— خدا به من چنین دستور داده است، با این چهار نفر با شما مباہله می‌کنم. اینان

اهل و خاندان من هستند.

همه فهمیدند که اهل بیت پیامبر چه کسانی هستند (۳۷).

رنگ از چهره مسیحیان پرید، یکی از آنان گفت: «به خدا قسم اگر امروز محمد بر ما نفرین کند، همه ما نابود خواهیم شد».

آنان نزد پیامبر آمدند و روی زمین نشستند و چنین گفتند: «ای محمد! ما از

مباہله کردن پشیمان شده‌ایم، ما می‌خواهیم با تو پیمان صلح ببندیم».

پیامبر سخن آنان را پذیرفت و تصمیم بر آن شد که پیمان نامه صلح نوشته شود،

قرار شد آنان بر دین خود باقی بمانند ولی حکومت پیامبر خود را بپذیرند و سالیانه دو هزار حُلّه (که نوعی پارچه بسیار قیمتی است) پرداخت کنند. (۳۸)

پیامبر به سوی خانه خود حرکت کرد، وقتی پیامبر نزدیکی خانه خود رسید، جبرئیل بر او نازل شد و به او چنین گفت: «ای محمد! خدا به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: موسی از من خواست تا بر قارون عذاب نازل کنم و من این کار را کردم، به عزّت و جلالم سوگند، اگر امروز با علی، فاطمه، حسن و حسین بر مسیحیان نفرین می‌کردی، عذاب سختی را بر آنان نازل می‌کردم».

پیامبر دستان خود را به سوی آسمان گرفت و سه مرتبه شکر به جا آورد و سپس به سجده شکر رفت. (۳۹)

* * *

روز مباحله، مانند آفتابی است که در تاریخ طلوع کرد و برای همیشه روشنی‌بخش حق و حقیقت شد.

درست است که آن روز مباحله‌ای انجام نشد، اما یک اعتقاد عالی به یادگار ماند که صاحبان آن اهل بیت پیامبر بودند.

ترجمه آیه مباحله را این چنین ذکر می‌کنم: «ای محمد! به آنان بگو بیایید با یکدیگر مباحله کنیم، من پسران، زنان و انفس خود را می‌آورم، شما هم پسران و زنان و نفس‌های خود را بیاورید و آنگاه مباحله کنیم و بگوییم که لعنت خدا بر کسی باشد که دروغ می‌گوید».

خدا از پیامبر خواست تا سه گروه را همراه خود ببرد:

اول: گروه پسران.

دوم: گروه زنان.

سوم: گروه آنفُس (نفس‌ها)

این یک حقیقت قطعی است که پیامبر آن روز فقط علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام را برای مباحله برد. در کتب اهل سنت این مطلب بارها و بارها ذکر شده است و آن‌ها نمی‌توانند این حقیقت را انکار کنند.

پیامبر باید این مباحله را انجام دهد، یعنی خدا از پیامبر می‌خواهد تا با مسیحیان این‌گونه سخن گوید و آنان را به مباحله دعوت کند، پیامبر به آنان می‌گوید بیاید این‌گونه مباحله کنیم، هر کدام از ما این سه گروه را همراه خود بیاوریم و مباحله کنیم.

پس معلوم می‌شود که پیامبر جزء این سه گروه نیست، زیرا خود پیامبر کسی است که قرار است مباحله را انجام دهد، پیامبر باید «پسران»، «زنان» و «نفوس» را همراه خود به مباحله ببرد، پس این سه گروه غیر از پیامبر می‌باشند.

اکنون باید آیه را با این ۳ گروه تطبیق دهیم:

* اول: گروه پسران:

پیامبر، حسن و حسین علیهم‌السلام را همراه خود برد. پس معلوم می‌شود که حسن و حسین علیهم‌السلام، پسران پیامبر هستند. این که ما عادت داریم حسن و حسین علیهم‌السلام را پسران پیامبر می‌نامیم، دلیل قرآنی دارد، آری، وقتی در زیارت عاشورا می‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَی رَسُولِ اللَّهِ: سلام بر تو ای پسر رسول خدا» باید بدانیم که سخن من، یک مفهوم قرآنی است و قرآن آن را تأیید می‌کند.

* دوم: گروه زنان:

پیامبر از گروه زنان، فقط فاطمه علیها‌السلام را همراه خود برد و این نشانه برتری مقام فاطمه علیها‌السلام نسبت به همه زنان است.

* سوم: گروه اَنْفُس (نفس‌ها)

این قسمت کلیدی‌ترین قسمت آیه است: اَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ.

برای بیان معنی این قسمت باید مقدمه‌ای ذکر کنم:

وقتی نگاه به آسمان می‌کنی و می‌گویی: «آن ماه است»، منظور تو مشخص است، تو ماه آسمان را دیده‌ای و به آن اشاره می‌کنی، اما گاهی به زیبارویی اشاره می‌کنی و می‌گویی: «او ماه است»، در اینجا تو از «مجاز» استفاده کرده‌ای، یعنی کلمه «ماه» را در معنای غیر حقیقی آن به کار برده‌ای، تو می‌خواستی زیبایی آن شخص را بیان کنی برای همین از واژه «ماه» استفاده کرده‌ای.

خدا از پیامبر می‌خواهد که جان و روح خود را برای مباحله ببرد، این یک مجازی است که خدا استفاده کرده است.

در زبان فارسی وقتی ما کسی را خیلی دوست داریم به او می‌گوییم: «روح منی! جان منی».

معلوم است که کلمه «روح» در اینجا یک مجاز است. در واقع ما می‌خواهیم بگوییم ما آن فرد را خیلی دوست داریم، او پیش ما خیلی عزیز است.

خدا از پیامبر می‌خواهد تا «نفس خود» را برای مباحله ببرد. اگر بخواهیم کلمه «نفس» را به فارسی ترجمه کنیم، باید واژه «روح و جان» را استفاده کنیم.

به راستی پیامبر چه کسی را مانند روح و جان خودش می‌دانست؟ پیامبر علی علیه السلام را بسیار دوست می‌داشت و او را همچون جان خود می‌دانست. وقتی او را به سوی طائف فرستاد به مردم آنجا چنین نوشت: «من کسی را که مانند نفس و جان من است به سوی شما می‌فرستم». (۴۰)

آری، آیه مباحله ثابت می‌کند که علی علیه السلام، همچون روح و جان پیامبر است.

آل عمران : آیه ۶۴ - ۶۲

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۲) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (۶۳) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۶۴)

تو ماجرای مریم علیها السلام و تولد عیسی علیه السلام و چگونگی به آسمان رفتن او را بیان کردی، اینها داستانهای واقعی است که برای انسان درسهای زیادی دارد، افسانه نیست، سخنان تو از روی حکمت و دانایی است.

با همه اینها عده‌ای بعد از روشن شدن حقیقت، باز هم حق را قبول نمی‌کنند، این مردم لجوج به دنبال فساد هستند، هدفشان خراب کردن عقاید مردم است، تو به حال آنها آگاهی داری!

اکنون تو از پیامبر خواستی تا به یهودیان و مسیحیان چنین بگوید: «بیاید همه بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است، بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی

را شریک او قرار ندهیم، هیچ کس را به جای خدا به خدایی نگیریم». من از این سخن تو یاد می‌گیرم که وقتی با مسیحیان و یهودیان روبرو می‌شوم، روی نقاط مشترک بین خود و آنان تأکید کنم و به آنان بگویم که ما می‌توانیم در توحید و یکتاپرستی با هم متحد شویم.

این خواسته توست، تو به من یاد می‌دهی که اگر کسانی حاضر نبودند در تمام اهداف مقدّس با من همکاری کنند، نباید از پا بنشینم، باید در قسمتی از اهداف که با آنان مشترک هستیم، با آنان همکاری کنم و این‌گونه برای رسیدن به اهداف مقدّس خود تلاش کنم.

ما باید یهودیان و مسیحیان را به یکتاپرستی فراخوانیم، از آن‌ها بخواهیم تا از هر عقیده‌ای که با یکتاپرستی منافات دارد، دست بردارند، اما آیا آنان این سخن ما را می‌پذیرند؟ اگر آنان سخن ما را قبول نکنند، به ما یاد می‌دهی تا به آنان چنین بگوییم:

ما تسلیم امر خدا هستیم. خداوند هر پیامبری را که برای هدایت انسان‌ها فرستاد، از او خواست تا مردم را به یکتاپرستی رهنمون سازد. ما فقط خدای یگانه را می‌پرستیم و هیچ کس را غیر از خدای یگانه به عنوان خدای خود قبول نداریم، چرا شما مسیحیان، عیسی علیه السلام را به مقام خدایی رسانده‌اید؟ شرط یکتاپرستی این است که هرگز فردی از بشر، مانند عیسی علیه السلام مورد پرستش قرار نگیرد. چه شده است که شما یهودیان، «عزیر» را فرزند خدا می‌دانید؟ «عزیر» مانند همه پیامبران، بنده خدا بود، خدای یگانه هرگز فرزندی ندارد، اعتقاد به فرزند خدا با یکتاپرستی منافات دارد.

آری، مسلمانان، یکتاپرست واقعی هستند و فقط تو را به عنوان خدای یگانه

قبول دارند و سر تسلیم در برابر تو فرود می آورند، مسلمانان، محمد ﷺ را بنده تو و پیامبر تو می دانند، اما مسیحیان و یهودیان از یکتاپرستی به دور افتاده اند. تو در این آیه به نکته مهمی تأکید می کنی و از یهودیان و مسیحیان می خواهی تا دیگران را به جای تو پرستش نکنند!

* * *

آل عمران : آیه ۶۸ - ۶۵

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ
وَمَا أُنزِلَتْ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلَ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۵) هَا أَنْتُمْ
هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۶۶) مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا
وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۶۷) إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ
بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ
الْمُؤْمِنِينَ (۶۸)

مسیحیان معتقد بودند که ابراهیم ﷺ مسیحی بود و این گونه می خواستند دین خود را حق نشان بدهند، یهودیان هم ادعا می کردند که ابراهیم ﷺ یهودی بود. اگر به تاریخ رجوع کنیم می بینیم که دین یهود بعد از آمدن موسی ﷺ آمد و مسیحیت بعد از آمدن عیسی ﷺ به وجود آمد، نکته مهم این است که ابراهیم ﷺ صدها سال، قبل از موسی و عیسی ﷺ از دنیا رفته است، حال چگونه ممکن است ابراهیم ﷺ، یهودی و یا مسیحی باشد؟

زمانی که ابراهیم ﷺ زنده بود، هنوز هیچ خبری از ادیان یهود و مسیحیت نبود. دین یهود نهصد سال پس از ابراهیم ﷺ و دین مسیحیت هزار و ششصد سال بعد از ابراهیم ﷺ به وجود آمد.

اکنون تو به آنان چنین می‌گویی:

ای مسیحیان! ای یهودیان!

چرا دربارهٔ ابراهیم علیه السلام، گفتگو و نزاع می‌کنید و هرکدام او را پیرو دین خودتان معرفی می‌کنید؟ تورات و انجیل، بعد از ابراهیم علیه السلام نازل شده است، چرا فکر نمی‌کنید؟

چرا دربارهٔ چیزی که به آن آگاهی ندارید، مجادله می‌کنید؟ دین ابراهیم علیه السلام بر اساس یکتاپرستی است، شما به گمراهی افتاده‌اید، بدانید که ابراهیم علیه السلام نه یهودی بود و نه مسیحی!

ابراهیم علیه السلام حق‌گرا و یکتاپرست بود و تسلیم امر من بود، او پرده‌های تقلید و تعصب را کنار زد و در زمانی که همهٔ مردم بت‌پرست بودند، هرگز تسلیم بت‌ها نشد، او بت‌شکن بود و هرگز به من شرک نوزید، شما هم اگر خود را دنباله‌رو ابراهیم علیه السلام می‌دانید به سوی یکتاپرستی بشتابید!

آیا می‌دانید چه کسانی به ابراهیم علیه السلام نزدیک‌تر و پیرو واقعی او هستند؟ کسانی که در زمان او به مکتب و آیین او وفادار بودند، همچنین محمد صلی الله علیه و آله و کسانی که به او ایمان آورده‌اند، پیرو واقعی ابراهیم علیه السلام هستند، آری، مسلمانان هرگز برای من شریکی قرار ندادند و جز من به خدای دیگری ایمان نیاوردند و کسی را هم به عنوان فرزند من انتخاب نکردند، آنان اهل ایمان واقعی هستند، یکتاپرستان واقعی هستند. بدانید من دوست کسانی هستم که به من ایمان آوردند و دشمن کسانی هستم که به من کفر و شرک ورزیدند. (۴۱)

آل عمران : آیه ۷۱ - ۶۹

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ
يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۶۹) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ
تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۷۰) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ
الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۷۱)

تو می دانی همواره مسیحیان و یهودیان تلاش خواهند کرد تا مسلمانان دست از دین خود بردارند، مسلمانی که از قرآن جدا می شود و به تورات یا انجیل ایمان می آورد باید بداند فریب خورده است، تو دوست نداری که بندگان تو فریب بخورند.

آری، آن مسلمانی که مسیحی می شود باید از علمای مسیحی بخواهد تا همه انجیل را برای او بخوانند، باید از آنان بخواهد تا انجیل اصلی را نشان او بدهند، همین طور آن مسلمانی که یهودی شده است باید از علمای یهودی بخواهد تا تورات را نشان او بدهند. این حق اوست که کتاب آسمانی دین جدید خود را بخواند.

افسوس که هرگز انجیل یا تورات تحریف نشده را به او نشان نخواهند داد! زیرا در تورات و انجیل تحریف نشده به آمدن «محمد» به عنوان آخرین پیامبر اشاره شده است و از همه خواسته شده است تا به او ایمان بیاورند.

در واقع آن مسلمانی که مسیحی یا یهودی شده است اگر انجیل یا تورات اصلی را بخواند دوباره باید مسلمان بشود، برای همین است که علمای یهودی و مسیحی هرگز کتاب تورات و انجیل اصلی را به مردم نشان نمی دهند.

در اینجا هشدار می دهی تا حواسم جمع باشد، هرگز فریب تبلیغات مسیحیان و یهودیان را نخورم، آنان دوست دارند تا ما را فریب دهند، اما نمی دانند که

خودشان را فریب می دهند، آنان می گویند که بر حق هستند، با سخنان خود می خواهند ما را فریب بدهند، اما این باعث می شود که خودشان، سخنان باطل خود را باور کنند، آن سخنان خلاف واقع و دروغها در جان آنان اثر می گذارد و آنان بیشتر گمراه می شوند.

تو از یهودیان و مسیحیان خواستی تا به تو ایمان بیاورند و کفر نورزند و حق را کتمان نکنند، افسوس که آنان در مقابل بهایی اندک، حق و حقیقت را انکار کردند. وقتی که آخرین پیامبر تو، محمد ﷺ، به مدینه آمد، عده ای از علمای یهودی و مسیحی با اینکه می دانستند محمد ﷺ پیامبر است، اما با گرفتن امتیازهای ناچیزی، حقیقت را انکار کردند، آنان کتاب آسمانی خود را تغییر دادند، قسمت هایی از آن را کتمان نمودند. آنان حق را به باطل مشتبه می سازند تا حق و حقیقت را پنهان کنند. (۴۲)

* * *

آل عمران : آیه ۷۴ - ۷۲

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا
بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجِئَتْهُمْ السَّاعَةُ الْآخِرَةُ لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ (۷۲) وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ أَنْ
يُؤْتَى أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۷۳) يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۷۴)

چند نفر از علمای یهود تصمیم گرفتند کاری کنند تا مسلمانان در دین خود شک کنند. آنان قرار گذاشتند تا یک روز صبح نزد محمد ﷺ بروند و به او بگویند ما به دین تو ایمان آوردیم و مسلمان شدیم، سپس عصر همان روز دست از اسلام

بردارند، آنان با هم عهد بستند تا بر همان دین یهود باقی بمانند. (۴۳)

تو از نقشه آنان باخبر بودی، می دانستی که آنان می خواهند این گونه مردم را فریب دهند، آنان می خواستند به مردم این گونه پیام دهند که اگر اسلام چیز خوبی بود، ما به آن دین باقی می ماندیم، با این کار آنان گروهی از مردم دچار شک می شدند، آنان با خود خواهند گفت که اگر محمد ﷺ واقعاً پیامبری است که تورات، وعده آمدنش را داده است، پس چرا علمای یهود از اسلام دست برداشتند؟

تو این آیه را بر پیامبر نازل کردی تا آن را برای مسلمانان بخواند و آنان را از این نقشه آگاه کند، به پیامبرت گفתי تا به مردم چنین بگویدی: «زمانی انسان به راه راست هدایت می شود که من او را راهنمایی کنم. یهودیان می گویند که ما پیرو دین بهتر هستیم و می توانیم این را ثابت کنیم، شما فریب این سخن را نخورید و آن را باور نکنید، شما مسلمانان پیرو بهترین دین هستید. به هر کس که بخواهم لطف خود را عنایت می کنم، من می دانم چه کسی شایستگی مقام نبوت را دارد، همه کارهای من از روی علم و حکمت است. هر کس را که بخواهم نعمت های خود را به او ارزانی می دارم، بخشش من بی اندازه است.» (۴۴)

این سخن تو باعث می شود تا مسلمانان آگاه شوند و فریب دسیسه های علمای یهود را نخورند.

آری، یهودیان انتظار داشتند که آخرین پیامبر تو از میان آنان باشد، آنان آرزو داشتند که پیامبر موعود از «بنی اسرائیل» باشد، آنان تصور می کردند که نژاد یهود، نژاد برتر است، اما نزد تو همه نژادها یکی هستند، تو آخرین پیامبر خود را از قوم دیگری غیر از یهود برگزیدی، پیامبری، به شایستگی است نه به نژاد! تو محمد ﷺ

را شایسته این مقام یافتی و این مقام را به او عنایت کردی. همین طور توفیق ایمان به قرآن و دین اسلام هم به دست توست، ایمان واقعی به تو هم یکی دیگر از نعمت‌های بی پایان توست.

آری، علمای یهود به محمد ﷺ حسادت ورزیدند، آن‌ها فراموش کردند که تو مقام پیامبری را به هر کس که خواهی می‌دهی، تو هر کس را شایسته بدانی از نعمت‌هایت به او می‌دهی، کسی نمی‌تواند به اراده تو اعتراض کند، باید از این سخن تو درس بگیریم، مبدا نسبت به دیگران حسادت بورزم.

* * *

آل عمران : آیه ۷۶ - ۷۵

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِطَارٍ
يُؤَدُّ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَّا يُؤَدُّ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ
قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ
الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵) بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُتَّقِينَ (۷۶)

اگر دین به دست ناهلان بیفتد، به چه روزی می‌افتد! عده‌ای از علمای یهود بر این باور بودند که می‌توانند در امانت خیانت کنند، آنان می‌گفتند اگر غیر اهل تورات، چیزی نزد ما به امانت بگذارد، لازم نیست به صاحبش بازگردانیم، زیرا پیامبران آسمانی از میان ما بوده‌اند، ما پیرو دین برتر هستیم! البته همه یهودیان این‌گونه نبودند، عده‌ای از آنان هرگز در امانت خیانت نمی‌کردند.

همه ادیان آسمانی به ادای امانت تأکید کرده‌اند، آن یهودیانی که در امانت خیانت می‌کردند، بارها و بارها در تورات خوانده بودند که تو از آنان خواسته‌ای در امانت خیانت نکنند. متأسفانه آنان به اسم این که پیروی تورات هستند به خود

حق می دادند تا در اموال غیر یهودیان تصرف کنند. این فکر آنان از اصل خیانت بدتر و خطرناک تر بود.

تو در این آیه جواب آنان را می دهی و به همه می گویی که این یهودیان دروغ می گویند، خودشان هم می دانند که دروغ می گویند، در همه کتب آسمانی از مردم خواسته ای در امانت خیانت نکنند و آنان را از خیانت در امانت بیم داده ای.

تو کسانی را دوست داری که از گناهان دوری کنند و به عهد خود وفادار باشند، یهودیانی را که این گونه در امانت خیانت می کنند، هرگز دوست نداری. تو کسانی را دوست داری که از گناه دوری می کنند.

درس مهمی که من از این ماجرا می گیرم این است: برخی کار خلاف خود را به نام دین توجیه می کنند و به دیگران ظلم می کنند و این کار را خدمت به تو می دانند و خود را دوست تو معرفی می کنند.

آل عمران : آیه ۷۸ - ۷۷

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ
ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ
إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۷۷) وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا
يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ
وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ
وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۸)

تو اکنون درباره وفای به عهد و پیمان می گویی، برایم از علمای یهود سخن می گویی که با تو عهد و پیمان بستند. آنان سال ها قبل از آن که محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کنی، در شام زندگی می کردند. آن ها در کتاب آسمانی خود

خوانده بودند که آخرین پیامبر تو در سرزمین حجاز (عربستان) ظهور خواهد کرد. برای همین از شام به حجاز مهاجرت کردند. می‌خواستند اولین کسانی باشند که به پیامبر خاتم ایمان می‌آورند، آنان با تو عهد و پیمان بستند که وقتی پیامبر موعود ظهور کند، به او ایمان بیاورند و یاریش کنند.

سالها گذشت تا اینکه محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کردی، اما متأسفانه نه تنها یهودیان به محمد ﷺ ایمان نیاوردند بلکه به او حسد هم ورزیدند و با او دشمنی کردند. (۴۵)

آنان دست به تحریف تورات زدند، نشانه‌هایی که تو در تورات برای محمد ﷺ ذکر کرده بودی، تغییر دادند، دین خود را به دنیای خود فروختند. مردم عادی هم که از سواد و علم بهره‌ای نداشتند، از همین بزرگان و دانشمندان پیروی می‌کردند، این دانشمندان، مطالبی را به تورات اضافه می‌کردند و می‌گفتند این سخنان توست، در حالی که این‌ها دروغی بیش نبود.

این‌گونه بود که پیروانشان فریب خوردند. آن علمای یهودی عاشق ریاست و ثروت بودند و برای حفظ این دو، حاضر بودند هر کاری بکنند.

اکنون به آنان هشدار می‌دهی که در روز قیامت هیچ بهره‌ای ندارند و در آن روز با آنان سخن نمی‌گویی و آنان را به فرشتگان عذاب خود می‌سپاری و به آنان نظر رحمت و مهربانی نداری، گناهانشان را نمی‌بخشی، آنان را به عذاب دردناکی گرفتار می‌کنی، زیرا باعث گمراهی عده‌ی زیادی شدند. آری، سزای کسانی که این‌گونه باعث فریب دیگران می‌شوند چیزی جز آتش جهنم نیست. آتش جهنم را چقدر ارزان برای خود خریدند! با تحریف تورات، چند روزی بیشتر ریاست کردند، اما عذاب همیشگی را از آن خود کردند.

* * *

آل عمران : آیه ۸۰ - ۷۹

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ
وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ
كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (۷۹) وَلَا
يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ
مُسْلِمُونَ (۸۰)

تو گروهی را به عنوان فرستاده و پیامبر خود برگزیدی تا مردم را به سوی تو دعوت کنند و از کفر رهایی بخشند، آنان را از لغزش و گناه دور داشته و برای سعادت انسان برگزیدی، چگونه ممکن است که پیامبران مردم را به پرستش خود فراخوانند و از پرستش تو باز دارند؟

افسوس که بعد از عیسی علیه السلام سخنان دروغی را به آن حضرت نسبت دادند، مسیحیان بر این باور هستند که عیسی علیه السلام مردم را به سوی خود فراخواند. هیچ پیامبری مردم را به سوی خود فرا نخواند، پیامبران کتاب آسمانی خود را به مردم یاد داده‌اند، موسی علیه السلام تورات و عیسی علیه السلام انجیل و محمد صلی الله علیه و آله قرآن را برای مردم خواندند، آنان آموزه‌های آسمانی تو را در دسترس مردم قرار دادند تا همه بتوانند به شناخت تو و وظایف خود آشنا شوند و راه و رسم زندگی درست را فراگیرند. من شنیده‌ام که گروهی فرشتگان را پرستش می‌کردند، (انان خود را پیرو یحیی علیه السلام که پیامبر تو بود، می‌دانستند، آنان به دروغ می‌گفتند که یحیی علیه السلام به ما چنین فرمانی داده است).

یهودیان هم که «عزیر» را پسر خدا می‌دانند، عزیر پیامبر تو بود و تو او را برای هدایت مردم فرستاده بودی. عده‌ای از مسیحیان هم عیسی علیه السلام را خدا می‌دانند.

این‌ها انحراف است، پیامبران هرگز مردم را به سوی شرک و کفر رهنمون نشدند، آنان هرگز از مردم نخواستند تا فرشتگان و پیامبران را به عنوان خدا پرستش کنند، چگونه ممکن است که پیامبری بعد از آن که مردم را به یکتاپرستی فرا خواند، از آنان بخواهد به کفر رو آورند؟ (۴۶)

به راستی خواسته پیامبران از مردم چه بود؟ آنان از پیروان خود خواستند تا همواره اهل علم و آگاهی باشند، زیرا ارزش هر کس به مقدار علم و دانشی است که دارد. (۴۷)

آل عمران : آیه ۸۲ - ۸۱

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ
مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ
وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكَمْ إِنْ قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ
فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۸۱) فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ
هُمُ الْفَاسِقُونَ (۸۲)

تو قبل از اینکه جسم پیامبران را خلق کنی، روحشان را آفریدی و با آنان سخن گفتی. دوست داشتی تا همه پیامبران بدانند که نور محمد ﷺ و علی ﷺ را قبل از آنان خلق کرده‌ای و به این دو نور، مقامی بس بزرگ داده‌ای.

مقام این دو نور را بر پیامبران آشکار کردی و همه فهمیدند این جایگاهی است که تو فقط به محمد ﷺ و علی ﷺ عنایت کرده‌ای و آنان را به بزم مخصوص خود راه داده‌ای.

آن روز از پیامبران خود خواستی تا با تو پیمان ببندند که به محمد ﷺ ایمان بیاورند و از پیروان خود بخواهند اگر زمان او را درک کردند به دین او که

کامل‌ترین ادیان است ایمان بیاورند و به آنان گفتی: آیا این پیمان مرا قبول می‌کنید؟ همه آنان پذیرفتند و تو هم شاهد این سخن آنان بودی.

وقتی پیامبران به پیامبری مبعوث شدند، به این وظیفه خود عمل کردند، موسی علیه السلام به پیروان خود بشارت ظهور محمد صلی الله علیه و آله را داد و همین‌طور عیسی علیه السلام از ظهور محمد صلی الله علیه و آله سخن گفت، آنان از پیروان خود خواستند تا اگر زمان محمد صلی الله علیه و آله را درک کنند، به او ایمان بیاورند و مسلمان شوند.

این عهد و پیمانی بود که از آنان گرفته بودی، افسوس که وقتی تو محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث کردی، گروه زیادی از یهودیان و مسیحیان برای حفظ منافع خود به محمد صلی الله علیه و آله ایمان نیاوردند!

آنان تورات و انجیل را تحریف کردند و بشارت‌هایی که درباره ظهور محمد صلی الله علیه و آله در این دو کتاب بود تغییر دادند، کسانی که از ایمان آوردن به آخرین پیامبر تو سر باز زدند، گناهکار هستند، آنان به خود ظلم کردند و از سعادت ابدی محروم شدند.

تو در این آیه، از میثاق و پیمانی بزرگ سخن گفتی و از پیامبران خواستی تا محمد صلی الله علیه و آله را یاری کنند، اما سؤالی به ذهنم می‌رسد، وقتی محمد صلی الله علیه و آله ظهور کرد، پیامبران قبلی از این دنیا رفته بودند، وقتی مرگ به سراغ پیامبران بیاید، پس چگونه می‌توانند محمد صلی الله علیه و آله را یاری کنند؟ تو می‌دانستی هیچ کدام از آنان در زمان محمد صلی الله علیه و آله نخواهند بود، پس چرا از آنان خواستی محمد صلی الله علیه و آله را یاری کنند؟

اینجاست که بحث «رجعت» مطرح می‌شود، من باید «رجعت» را بشناسم تا بتوانم این آیه را بفهمم.

«رجعت»، همان زنده شدن دوباره است، تو پیامبران را (قبل از برپا شدن قیامت)

زنده خواهی نمود تا دین محمد ﷺ را یاری کنند و در رکاب علی ﷺ شمشیر زنند. من به رجعت ایمان دارم، تو بعضی از مردگان را قبل از قیامت زنده می‌کنی، همان‌طور که «عزیر» را زنده کردی و در سوره بقره آیه ۲۵۹ دربارهٔ داستان او سخن گفتی.

عزیر، یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود، روزی گذرش به شهری افتاد که ویران شده بود و استخوان‌های مردگان زیادی در آنجا افتاده بود.

مدتی به آن استخوان‌ها و جمجمه‌ها نگاه کرد، سؤالی ذهن او را مشغول نمود: در روز قیامت، چگونه این مردگان زنده خواهند شد؟

در این هنگام تو به عزرائیل دستور دادی تا جان او را بگیرد، مرگ عزیر فرا رسید.

صد سال گذشت. بعد از گذشت صد سال، دوباره او را زنده کردی و به شهر خود بازگشت، وقتی به شهر خود رسید دید همه چیز تغییر کرده است، آری! صد سال گذشته بود، همسر او از دنیا رفته بود و...

تو به هر کاری توانا هستی، تو وعده داده‌ای که بهترین دوستان خود را دوباره به این دنیا باز خواهی گرداند، این وعدهٔ توست و تو به وعده‌های خود عمل می‌کنی.

روزگار رجعت، روزگار باشکوهی است، آن روز علی ﷺ سرآمد بندگان خوب تو خواهد بود، او «امیر مؤمنان» است، آن روز همهٔ پیامبران به یاری او خواهند شتافت، این همان پیمانی است که تو از آنان گرفته‌ای.

در این آیه سخن «میثاق» و «رجعت» به میان آمد، اکنون من میثاق پیامبران را می‌دانم، میثاقی که تو قبل از خلقت این دنیا از پیامبران گرفتی، با آنان پیمان

بستی.

من به رجعت ایمان دارم، روزگاری که بندگان خوب تو بار دیگر زنده می شوند، در آن روز محمد ﷺ و علی ﷺ هم رجعت می کنند، در آن روز محمد ﷺ پرچمی را به دست علی ﷺ می دهد و او را فرمانده می کند، همه پیامبران علی ﷺ را یاری می کنند، آن روز، روز شکست شیطان و یاران اوست. (۴۸)

* * *

آل عمران : آیه ۸۳

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۸۳)

همه پیامبران درباره خاتم پیامبران سخن گفته اند، آنان بشارت آمدن او را به همه دادند، افسوس که بسیاری از پیروانشان حق را نپذیرفتند!
علمای یهودی و مسیحی که در زمان محمد ﷺ بودند، با اینکه می دانستند محمد ﷺ همان پیامبر موعود تورات و انجیل است، اما برای حفظ ثروت و ریاست واقعیت را تحریف کردند.

اکنون با آنان سخن می گویی: اسلام، کامل ترین و بهترین دینی است که برای بشر فرستاده ام، آیا شما به دنبال دین دیگری می گردید؟ اسلام، برای شما خیر و سعادت دنیا و آخرت را می خواهد، چرا قرآن مرا قبول نمی کنید؟ اگر شما تسلیم من هستید باید اسلام را بپذیرید، نگاه کنید همه هستی، (خواسته یا ناخواسته) تسلیم فرمان من هستند، به شما اختیار داده ام، ارزش انسان به اختیار اوست، این راز عظمت و بزرگی انسان است، اکنون از شما می خواهم تا دین مرا بپذیرید، دست از لجاجت بردارید و مسلمان شوید. شما در این دنیا اختیار دارید،

می‌توانید از پذیرش اسلام شانه خالی کنید، اما بدانید که خود شما مسئول این انتخاب هستید، وقتی حقیقت را فهمیدید و به آن آگاهی یافتید، باید آن را قبول کنید، شما روز قیامت سزای این لجاجت خود را خواهید دید، آن روز، روز حسابرسی است و من به همه رفتار و کردار شما آگاهم.

آل عمران : آیه ۸۵ - ۸۴

قُلْ أَمَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ
عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ
وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ
مُسْلِمُونَ (۸۴) وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي
الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵)

اکنون تو با آخرین پیامبر خود سخن می‌گویی: ای محمد! از تو می‌خواهم تو و پیروانت چنین بگویید: «بارخدا یا! ما به تو و قرآن تو ایمان آورده‌ایم، ما به آنچه بر پیامبران خود مانند ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب علیهم‌السلام و (پیامبرانی که از نسل یعقوب علیهم‌السلام بودند) نازل کرده‌ای، ایمان آورده‌ایم و مانند یهودیان یا مسیحیان نیستیم که فقط به پیامبر خود ایمان داشته باشیم. ما هرگز اهل تعصب قومی و نژادی نیستیم و به همه پیامبران تو ایمان داریم و به همه آنان احترام می‌گذاریم». آری، ما پیامبران را معلمان بزرگ بشریت می‌دانیم که هرکدام در یک رتبه و کلاسی، به آموزش بشر پرداخته‌اند، پیامبران همگی از اصول و برنامه یکسانی پیروی کرده‌اند که تو به آنان نازل کرده‌ای. هدف همه یکی بوده است، روش‌های متفاوت آنان به علت شرایط زمان و مکان آنها بوده است.

آری، ایمان به همه پیامبران و برنامه‌های آنان منافاتی با منسوخ شدن ادیان قبلی ندارد، وقتی دانش آموزی به مدرسه می‌رود در کلاس اول، خواندن و نوشتن

می آموزد و سال بعد به پایه بالاتر می رود و دروس پایه اول را کنار می گذارد، اما او هرگز احترام به درس و معلم کلاس اول را فراموش نمی کند. ما به دستور تو اسلام را به عنوان دین خود پذیرفته ایم، زیرا این دین از همه ادیان کامل تر است، آخرین دین آسمانی است. هر کس که امروز دینی غیر از اسلام داشته باشد، هرگز از او نمی پذیری و او در روز قیامت در حسرت و زیان بزرگی خواهد بود.

آل عمران : آیه ۹۱ - ۸۶

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ
وَشَهِدُوا أَنَّ الرُّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ (۸۶) أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ
أَجْمَعِينَ (۸۷) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ
يُنظَرُونَ (۸۸) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ (۸۹) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ نُقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ
وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (۹۰) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ
مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا
لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۹۱)

اگر من قبل از ادله روشن نتوانم حق را بشناسم و به بیراهه بروم، کمتر مورد سرزنش قرار می گیرم زیرا من علم و آگاهی نداشتم و نمی دانستم حق کدام است. اما وقتی که تو توفیق دادی و من با دلیل و برهان حق را شناختم و به آن ایمان آوردم، دیگر حسابم فرق می کند، حال اگر من از راه حق روی برگردانم، دیگر از رحمت تو دور می شوم.

زمانی که حق را شناختم و به بیراهه رفتم، به خودم ظلم کرده ام، زیرا سرمایه

وجودی خود را در راه باطل صرف کرده‌ام و از راه کمال دور شده‌ام. آن وقت است که من زمینه هدایت خود را از بین می‌برم و این قانون توسل، ستمکاران را به حال خود رها می‌کنی، آنان در گمراهی خود غوطه‌ور می‌شوند، این نتیجه کردار و رفتار خود آنان است.

آری، اگر آنان که با وجود دلیل و برهان به تو و آخرین پیامبر ایمان آوردند و مسلمان شدند، منحرف شوند و به سراغ کفر بروند، آنان را به حال خود رها می‌کنی و آنان را از رحمت خود دور می‌کنی، فرشتگان و بندگانت آنان را لعن می‌کنند، روز قیامت هم عذاب دوزخ در انتظارشان است و هرگز از عذاب رهایی نمی‌یابند.

آنان در روز قیامت دیگر فرصتی برای توبه ندارند، آن روز، روز حسابرسی است، توبه فقط در این دنیا معنا دارد.

در اینجا برای من از سرنوشت کسانی که پس از ایمان، کافر می‌شوند سخن می‌گویی و آنان را به سه گروه تقسیم می‌کنی:

* گروه اول:

کسانی که در دنیا، قبل از فرا رسیدن مرگشان، از کفر توبه می‌کنند و بار دیگر ایمان می‌آورند، آنان را می‌بخشی، البتّه توبه آنان باید واقعی باشد و به انجام کارهای نیکو پردازند، در این صورت گناهشان را می‌بخشی که تو بخشنده و مهربان هستی.

* گروه دوم:

کسانی که به کفر خود پافشاری می‌کنند و بر گمراهی اصرار می‌ورزند. آنان وقتی در آستانه مرگ قرار گرفتند و فرشتگان عذاب را دیدند، توبه می‌کنند، اما این توبه

آنان پذیرفته نمی‌شود، زیرا دیگر فرصت جبران ندارند، تو توبه‌ای را می‌پذیری که از روی اختیار و پشیمانی از گناه باشد.

* گروه سوم:

کسانی که هرگز توبه نمی‌کنند و تا لحظه جان دادن هم بر کفر خود اصرار می‌ورزند، آنان در روز قیامت در عذاب دردناکی گرفتار خواهند شد و هیچ یار و یآوری هم نخواهند داشت. کفر، مانع قبولی اعمال آنان می‌شود، اگر آنان به قدر کل زمین، طلا داشته باشند و همه دارایی خود را ببخشند، این بخشش از آنان قبول نمی‌شود و آنان را از آتش جهنم نجات نمی‌دهد. (۴۹)

آل عمران : آیه ۹۲

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا

مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۹۲)

از من می خواهی تا به دیگران کمک کنم، کمک به نیازمندان باعث کمال و سعادت من می شود، در مقابل این کار، خیر و برکت نازل می کنی و روز قیامت هم پاداش می دهی.

تو دوست داری تا از بهترین چیزهایی که دوست دارم، انفاق کنم و به نیازمندان ببخشم، اگر من به چیزی نیاز نداشتم و آن را به نیازمندان دادم، هنر نکرده ام، هنر در این است که برای رضای تو، از چیزی که آن را دوست دارم، بگذرم و انفاق کنم. این گونه است که می توانم رحمت تو را به سوی خود جذب کنم و از خیر و برکت فراوان بهره مند شوم.

دوست داری که از فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر تو درس بگیرم:

عروسی فاطمه علیها السلام نزدیک بود، پیراهن او وصله داشت، پیامبر تصمیم گرفت برای دخترش لباس عروسی تهیه کند، او دوست داشت تا در شب عروسی، دخترش

آن لباس را به تن کند و به خانه شوهر برود. چند روز گذشت، پیامبر نزد دخترش آمد و پیراهن عروسی را به دخترش هدیه داد، فاطمه علیها السلام لبخند رضایتی زد و از پدر تشکر نمود. مدتی گذشت، تا مراسم عروسی چیزی نمانده بود، فاطمه علیها السلام در خانه نشسته بود که صدایی به گوشش رسید، فقیری به در خانه آمده بود و برای خانواده خود لباسی می طلبید. فاطمه علیها السلام به فکر فرو رفت، مراسم عروسی او نزدیک بود، از جا بلند شد و لباس عروسی خود را برداشت و به آن فقیر داد، زیرا او این سخن تو را شنیده بود، بهترین لباس خود را به فقیر بخشید و تصمیم گرفت در شب عروسی همان لباس کهنه را به تن کند، او می خواست به این سخن عمل کند و از بهترین چیزی که دوست دارد، انفاق کند.

هیچ کس از این ماجرا باخبر نشد تا این که شب عروسی فرا رسید، پیامبر منتظر بود تا فاطمه علیها السلام لباس نو و زیبای خود را به تن کند و مراسم شروع شود، آن شب قرار بود فاطمه علیها السلام را به خانه علی علیه السلام ببرند. پیامبر نگاهی به دخترش کرد، دید که فاطمه علیها السلام همان لباس وصله دار را به تن کرده است، تعجب کرد. در این هنگام جبرئیل را با هدیه ای آسمانی نزد پیامبر فرستادی، جبرئیل به پیامبر سلام کرد و گفت: «خدا مرا فرستاده است تا این لباس بهشتی سبز رنگ را برای فاطمه بیاورم».

وقتی پیامبر آن لباس بهشتی را به فاطمه علیها السلام داد، لبخندی بر چهره پدر و دختر نقش بست و فاطمه علیها السلام به سوی خانه علی علیه السلام حرکت کرد. (۵۰)

آل عمران : آیه ۹۵ - ۹۳

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۳) فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ

ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۴) قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ
حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۹۵)

خطر دانشمند فاسد از همه بیشتر است، این هشدار است که تو بارها به ما داده‌ای و در قرآن بارها از علمای یهود سخن گفته‌ای تا شاید ما بیدار شویم و فریب این گروه را نخوریم. وقتی که علمای یهود دیدند پیروان محمد ﷺ روز به روز بیشتر و بیشتر می‌شوند، به فکر مقابله افتادند.

آنان نگران آن بودند که یهودیان مدینه دست از دین یهود بردارند و جذب اسلام شوند و خوب می‌دانستند که چگونه مردم را فریب دهند. علمای یهود سال‌های سال از ظهور پیامبر موعود سخن گفته بودند، مردم را تشویق به انتظار او کرده بودند، اما وقتی تو محمد ﷺ را به پیامبری برگزیدی، آنان ریاست و منافع خود را در خطر دیدند، برای مال دنیا تصمیم گرفتند تا با کسی که در انتظارش بودند، مبارزه کنند.

به مریدان خود گفتند: «محمد خود را پیرو ابراهیم ﷺ می‌داند، او می‌گوید که دین من، ادامه دین پیامبران گذشته است، اگر او راست می‌گوید پس چرا او گوشت شتر می‌خورد؟ خدا خوردن گوشت شتر را حرام کرده است، این دستور خداست و در تورات هم آمده است. چرا محمد از دستور خدا سرپیچی می‌کند؟».

یهودیان ساده لوح که پیرو دانشمندان خود بودند، این سخن را قبول کردند، باور کردند که محمد ﷺ گناه بزرگی انجام داده است و به آیین ابراهیم ﷺ پشت کرده است و دیگر نمی‌تواند پیامبر موعود تورات باشد.

حقیقت چیز دیگری بود، بیشتر یهودیان از نسل یعقوب ﷺ بودند و خود را پیرو او می‌دانستند، یعقوب که پیامبر تو بود دچار نوعی بیماری رماتیسم شد، رماتیسم یا «عرق النساء» باعث سفتی و درد و تورم مفاصل‌های بدن می‌شود و حرکت اعضای بدن با سختی انجام می‌گیرد.

یعقوب نذر کرد که اگر او را از این بیماری شفا دهی، دیگر گوشت شتر نخورد. مدتی گذشت و شفا یافت، برای همین بود که یعقوب تا آخر عمر از خوردن گوشت شتر خودداری کرد.

یهودیان تصوّر کردند که این یک حکم دینی است، آن‌ها غفلت کردند که اگر یعقوب گوشت شتر نمی‌خورد، به علت نذر او بوده است.

تو در این آیه به یهودیان می‌گویی: همه غذاهای پاک برای شما حلال بود، یعقوب علیه السلام بعضی از غذاها را به علت عمل به نذرش نمی‌خورد.

تو از علمای یهودی می‌خواهی تا تورات را بیاورند و حکم تو را از آن بخوانند، هرگز در تورات از حرام بودن گوشت شتر سخن به میان نیامده است.

به راستی چرا آنان به تو دروغ می‌بندند؟ چرا می‌گویند که خدا خوردن گوشت شتر را حرام کرده است و این حکم در تورات آمده است؟ کسی که به دروغ حکمی را به دین تو نسبت دهد، ستمکار است و در حق خود و دیگران ظلم کرده است، آنان با این کار باعث می‌شوند مردم از راه راست منحرف شوند. (۵۱)

اکنون از پیامبرت می‌خواهی تا با علمای یهود چنین سخن بگوید: بدانید که سخن خدا راست است، یعقوب علیه السلام به دلیل نذری که کرده بود از خوردن بعضی غذاها پرهیز می‌کرد، در آیین ابراهیم علیه السلام این غذاها حرام نبوده است، شما هم از ابراهیم علیه السلام پیروی کنید، او حق‌گرا بود، شعار توحید و یکتاپرستی سر می‌داد و از شرک و بت‌پرستی بیزار بود.

آری، تو از علمای یهود می‌خواهی تا مانند ابراهیم علیه السلام حق‌گرا باشند، به تورات مراجعه کنند و ببینند که در آن چیزی درباره حرام بودن گوشت شتر نیامده است. دست از این سخنان باطل بردارند و به اسلام ایمان بیاورند.

علمای یهود که سال‌های سال در انتظار آمدن محمد صلی الله علیه و آله بودند، در مقابل او ایستادند و سخن دروغ به تو نسبت دادند و باعث گمراهی مردم شدند، من باید از

این آیه درس بگیریم، قرآن برای همهٔ زمان‌ها است، پیام آن همیشگی است. من منتظر آمدن امام زمان هستم، شنیده‌ام که وقتی ظهور کند، هفتاد نفر به دشمنی با او برمی‌خیزند و سخنان دروغ به تو و پیامبر تو نسبت می‌دهند. آیا کسانی غیر از علمای بی‌تقوا اقدام به ساختن حدیث دروغ می‌کنند؟ آنان علمایی هستند که با استفاده از دین به جنگ مهدی علیه السلام می‌روند و می‌خواهند این‌گونه نور خدا را خاموش کنند، آنان مقابل مهدی علیه السلام می‌ایستند و به روی مهدی علیه السلام و یارانش سلاح می‌کشند. (۵۲)

گروه دیگری پیدا می‌شوند که قرآن را برای مردم می‌خوانند و آیات آن را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند تا مردم به جنگ مهدی علیه السلام بروند. (۵۳)

آنان علمای بی‌تقوا هستند و برای اینکه بتوانند مردم را به جنگ با مهدی علیه السلام بسیج کنند، آیه قرآن می‌خوانند، آنان با تحریف معنای آیات قرآن، می‌خواهند ثابت کنند که مهدی علیه السلام دروغ می‌گوید!

بارخدایا! از تو می‌خواهم به من توفیق دهی تا بتوانم راه درست را تشخیص بدهم، پیرو علمایی باشم که یار و یاور مهدی علیه السلام هستند، به من بصیرتی عنایت کن تا بتوانم از کسانی که به اسم تو و به اسم قرآن تو با مهدی علیه السلام سر جنگ دارند، دوری کنم.

آل عمران : آیه ۹۷ - ۹۶

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ
مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ (۹۶) فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ
كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ
فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۹۷)

یادش به خیر! روزگاری که در دانشگاه مشغول تحصیل بودم، رشته «ادبیات

عرب» می خواندم، یک شب که در خوابگاه بودیم، به اتاق یکی از دوستانم رفتم، یکی از دانشجویان آن اتاق یهودی بود، رو به من کرد و گفت:

– تو اسلام را آیین ابراهیمی می دانی؟

– آری، اسلام ادامه آیین های آسمانی است، به تعبیر دیگر، اسلام، نسخه تکامل یافته ادیان ابراهیمی است.

– اگر چنین است، پس چرا به سوی کعبه نماز می گزاری؟ چرا قبله گاه پیامبران قبل را رها کرده ای؟

– چطور؟

– همه پیامبرانی که از نسل ابراهیم علیه السلام بودند، به سوی بیت المقدس نماز می خواندند، قبله گاه اسحاق، یعقوب، موسی، عیسی علیه السلام بیت المقدس بوده است، تو اسلام را ادامه ادیان پیامبران می دانی ولی قبله تو به سوی دیگری است، تو به قبله پیامبران قبلی پشت کرده ای.

به فکر فرو رفتم، اگر اسلام، ادامه دهنده خط پیامبران بزرگ است، پس چرا ما به سوی کعبه نماز می خوانیم؟ مگر بیت المقدس، میراث پیامبران نیست؟

آن شب نتوانستم جواب او را بدهم، به او گفتم که باید تحقیق کنم...

به قرآن مراجعه کردم، دیدم که تو جواب این سؤال را داده ای، تو از تاریخ کعبه برایم سخن گفته ای: وقتی آدم علیه السلام از بهشت رانده شد، روی کوه «صفا» قرار گرفت، همان کوهی که فقط ۱۳۰ متر با کعبه فاصله دارد. آدم علیه السلام در بالای این کوه سر به سجده گذاشت، گریه کرد و تو توبه او را پذیرفتی و جبرئیل را فرستادی تا او و همسرش را به جایی ببرد که در آنجا کعبه ساخته خواهد شد. جبرئیل در آنجا خانه تو را بنا می کند، آن وقت تو دستور می دهی تا هفتاد هزار فرشته از آسمان نازل شوند و دور کعبه طواف کنند، آدم علیه السلام نیز به طواف می پردازد و این گونه است که تو رحمت خود را بر آدم علیه السلام نازل می کنی و او را پیامبر خود قرار می دهی. برای

این خانه، حُرمت زیادی قرار می‌دهی و قسم می‌خوری که هر کس به طواف این خانه بیاید و دور آن طواف کند، گناهایش را می‌بخشی. (۵۴)

کعبه، کهن‌ترین معبد یکتاپرستی است، اولین عبادتگاه روی زمین است، کعبه، مبارک و مایه هدایت مردم است، آنجا پناهگاه و کانون امن و امان است.

باز برایم سخن می‌گویی، تو می‌دانستی که روزی یهودیان به ما ایراد خواهند گرفت که چرا کعبه را قبله خود قرار داده‌ایم، برای همین به ابراهیم علیه السلام مأموریت مهمی دادی. به او دستور دادی تا همسر و فرزندش، اسماعیل را به مکه ببرد، از او خواستی تا کعبه را بازسازی کند.

وقتی کار بازسازی کعبه تمام شد، از او خواستی تا بر روی سنگی بایستد و همه مردم را به سوی کعبه فرا خواند.

سنگی که ابراهیم علیه السلام بر روی آن ایستاد در نزدیکی کعبه قرار دارد و نام آن «مقام ابراهیم» است. این سنگ همواره در کنار کعبه است تا همه بدانند که کعبه، یادگار ابراهیم علیه السلام است، کعبه، میراث اوست.

اکنون می‌فهمم چرا از ما می‌خواهی وقتی به مکه رفتیم، پشت مقام ابراهیم نماز بخوانیم، با این کار، ثابت می‌کنیم ما پیرو ابراهیم علیه السلام هستیم. (۵۵)

تو از ابراهیم خواستی تا کعبه و اطراف آن را از همه آلودگی‌ها پاک کند، ابراهیم علیه السلام با آن مقام والایش، خادم کعبه شد تا آنجا را برای مردم پاکیزه نماید.

اگر من به سوی کعبه نماز می‌خوانم، برای این است که کعبه سال‌های سال قبل از بیت المقدس بنا شده است، کعبه یادگار ابراهیم علیه السلام و میراث گهربار اوست. اسلام، ادامه‌دهنده راه ابراهیم علیه السلام است.

بر هر کس که توانایی سفر حج دارد، واجب کردی تا یک بار در عمر خود به سفر حج برود. توانایی برای این سفر به چه معنا است؟ من باید همه این شرایط

را داشته باشیم تا سفر حجّ برایم واجب شود:

۱- توانایی جسمی.

۲- باز بودن راه سفر به مکه.

۳- داشتن پول کافی برای هزینه سفر.

۴- توانایی اداره زندگی بعد از بازگشت از حج (۵۶)

اگر کسی یکی از شرایط بالا را نداشته باشد، حجّ بر او واجب نیست، البته می تواند حجّ مستحبی انجام دهد، اما این حجّ بر او واجب نیست. بر هیچ کس واجب نیست پول قرض کند تا به این سفر برود.

کسی که حجّ بر او واجب شود و به حجّ نرود، در روز قیامت یهودی یا مسیحی محشور خواهد شد، آری، حج، یکی از واجبات مهم اسلام است.

من باید بدانم که تو نیاز به عبادات و حجّ من نداری، تو از همه بی نیاز هستی، فایده انجام دستورات تو به خود من بازمی گردد، با انجام این سفر، خود را برای سفر قبر و قیامت آماده می کنم.

وقتی به سوی خانه تو می آیم باید لباس احرام به تن کنم، لباس احرام لباسی سفید رنگ است که شبیه کفن است، باید ذکر «لَبَّيْكَ» بگویم، دعوت را اجابت کنم و به سویت بیایم. در این سفر از دنیا چشم پیوشم و فقط به تو توجه کنم، این فلسفه این سفر زیباست.

آل عمران : آیه ۱۰۱ - ۹۸

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ
اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ (۹۸) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبِعُونَهَا عَوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِعَاقِلٍ عَمَّا
تَعْمَلُونَ (۹۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ (۱۰۰) وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ

تُثَلَّىٰ عَلَيْكُمُ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۰۱)

در تعجبم که چرا این قدر درباره علمای فاسد سخن می‌گویی. هدف تو چیست؟ هر جا انحراف بزرگی روی داده است، نقش آنان در آن انحراف پررنگ بوده است.

آری، کسی می‌تواند مردم را فریب بدهد که از علم و دانش بهره‌مند باشد، فرد جاهل فقط به خودش ضرر می‌زند، اما عالم فاسد می‌تواند گروه زیادی را منحرف کند.

وقتی محمد ﷺ به پیامبری مبعوث شد، کارشکنی علمای یهود آغاز شد، تو با آنان چنین سخن گفتی:

«شما می‌دانید که محمد ﷺ فرستاده من است، پس چرا به او ایمان نمی‌آورید و با او دشمنی می‌کنید، آیا فکر می‌کنید خدا از کردار شما آگاه نیست؟ چرا می‌خواهید کسانی را که به او ایمان آورده‌اند، منحرف کنید؟ چرا مردم را از راه سعادت باز می‌دارید؟».

تو می‌دانستی که ممکن است گروهی از مسلمانان فریب دسیسه‌های یهودیان را بخورند، برای همین به آنان چنین گفتی:

هشیار باشید! دشمنان شما به فکر دسیسه هستند، فریب آنان را نخورید، آن‌ها تلاش می‌کنند تا شما را به دامن کفر بکشانند. به سخنان آنان گوش فرا ندهید. آخرین پیامبر خود را برای شما فرستادم تا قرآن را برای شما بخواند، پس هرگز به سوی کفر نروید، من زمینه هدایت شما را فراهم کردم، اگر به سوی گمراهی بروید، به خودتان ظلم کرده‌اید. بدانید هر کس به من پناه بیاورد و پیرو قرآن و پیامبر من باشد، به راه راست هدایت شده و از همه انحرافات نجات پیدا کرده است. این قرآن و این پیامبر مهربان، شما را به سوی من راهنمایی می‌کنند و راه

سعادت دنیا و آخرت را نشان شما می دهند.

آل عمران : آیه ۱۰۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا

تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۲)

اکنون از من می خواهی تا تقوای حقیقی پیشه کنم و به راستی پرهیزکار باشم، از گناهان دوری کنم و تنها به دستورات تو عمل کنم، همواره به یاد تو باشم و تو را فراموش نکنم، شکرگزار نعمت هایی باشم که به من داده ای و هرگز کفران نعمت نکنم. هر قدر تقوا و پرهیزکاری من بیشتر باشد، نزد تو مقام بالاتری دارم. تقوا و رستگاری، مقام های متعددی دارد، به من یاد می دهی تا به مقام های عالی و والای رستگاری اندیشه کنم، بزرگ فکر کنم، هدفی بزرگ داشته باشم تا اوج مقام تقوا، جایگاه من باشد.

این برنامه چگونه زیستن من است، زندگی با تقوا. اما تو چگونه مردن را هم به من می آموزی تا به فکر عاقبت به خیری خود هم باشم، به گونه ای زندگی کنم که مسلمان باشم و مسلمان بمیرم، مسلمان واقعی کسی است که تسلیم تو و پیامبر توست، تو از پیامبرت خواستی تا علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی کند، پیروی از مکتب علی علیه السلام و فرزندان پاک او نشانه مسلمانان حقیقی است. (۵۷)

هر کس امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت می میرد، امروز من اگر بخوام مسلمان بمیرم، باید امام زمان خود را بشناسم و تسلیم او باشم، با پذیرش ولایت او می توانم به تو نزدیک و نزدیک تر شوم. (۵۸)

حضرت مهدی علیه السلام، امام زمان من است، او نماینده تو روی زمین است. اگر به سوی او بروم به هدایت، رهنمون می شوم و سعادت دنیا و آخرت را از آن خود می کنم. (۵۹)

خدایا! از تو می‌خواهم تا مرا با شیوه زندگی واقعی آشنا سازی و مرا به آیین امام‌زمانم بمیرانی، مردنی که آغاز زندگی دوباره باشد، آرزوی من این است، می‌خواهم همواره و همیشه در مسیری گام بردارم که امام‌زمان از من راضی باشد، از تو می‌خواهم کاری کنی که همواره تسلیم امر او باشم، مبادا فتنه‌ها مرا فریب دهد و به راهی بروم که نتیجه‌اش دوری از او باشد.

آل عمران : آیه ۱۰۳

وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا
وَأذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ
بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ
اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰۳)

در ابتدای کوهنوردی وقتی هنوز مسیر زیادی را طی نکرده‌ام به هیچ ریسمان و دستگیره‌ای، نیاز ندارم، اما وقتی صعود من از صخره‌های بلند شروع می‌شود، نیاز به ریسمان و دستگیره دارم تا سقوط نکنم.

در زمین صاف و هموار کوهپایه که خطری مرا تهدید نمی‌کند، هیچ کس نمی‌گوید باید به ریسمان چنگ بزنی، اما وقتی صعود آغاز می‌شود و به سوی قلّه بالا می‌روم، آنجاست که خطر سقوط در کمین من است، باید مواظب باشم، محکم به ریسمانی که از کوه پایین آمده است، چنگ بزنم.

تو اکنون حقیقت دنیا را برایم معرفی می‌کنی، دنیا مانند پرتگاهی است که با سقوط در آن به نیستی و نابودی می‌رسم، من باید از این پرتگاه به سوی قلّه کمال و سعادت صعود کنم.

از ما می‌خواهی به ریسمانی که برای ما در این دنیا قرار داده‌ای، چنگ بزنیم و از اختلافات دوری کنیم.

به راستی این ریسمان چیست؟
 ریسمانی که تو از آن سخن می‌گویی، قرآن و پیامبر توست.
 ما باید همواره به آموزه‌های قرآن عمل کنیم و هرگز از قرآن جدا نشویم،
 همچنین باید از پیامبر پیروی کنیم، بعد از پیامبر هم باید از خاندان پاک او اطاعت
 کرد، علی علیه السلام و یازده امام بعد او، حجّت‌های تو روی زمین هستند. (۶۰)
 تو دوست داشتی که بعد از پیامبر، جامعه بر محور ولایت علی علیه السلام متحد شوند و
 از اختلاف پرهیز کنند، از آنان خواستی تا گذشته خود را به یاد بیاورند، زمانی که
 همه با هم دشمن و در شرک و بُت‌پرستی غوطه‌ور بودند و اگر در آن حالت
 می‌مردند، به عذاب جهنم گرفتار می‌شدند.
 تو با نور ایمان، دل‌های آنان را نسبت به یکدیگر مهربان نمودی و آنان را از همه
 آسیب‌ها و خطرهای نجات دادی. این مطالب را برای آنان بیان کردی تا به سوی
 حقیقت هدایت شوند.

می‌دانستی که هیچ چیز مانند وحدت، باعث سربلندی اسلام نیست، از این رو
 برای آنان محور اتحاد را مشخص کردی، خوب می‌دانستی که اتحاد بر محور
 نژاد، زبان و ملیت، ثباتی ندارد و زود از هم پاشیده می‌شود، از آنان خواستی تا بر
 محور ولایت علی علیه السلام که حجّت توست، متحد شوند.
 علی علیه السلام، تجسم همه خوبی‌ها و زیبایی‌ها می‌باشد، تو به علی علیه السلام عصمت را
 بخشیدی و او می‌تواند جامعه را به سوی سعادت رهنمون باشد. پیامبر در روز
 عید غدیر او را به عنوان جانشین خود معرفی کرد و مردم با علی علیه السلام پیمان بستند.
 این‌گونه مسیر امامت از غدیر آغاز شد، در هر زمانی، یکی از امامان معصوم
 عهده‌دار این مقام بودند، علی علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام تا مهدی علیه السلام.
 امروز هم حجّت تو، مهدی علیه السلام است و عشق به او، عشق به همه خوبی‌ها است.

آل عمران : آیه ۱۰۴

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ
وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُقْلِحُونَ (۱۰۴)

گروهی از بازرگانان با کشتی سفر می‌کردند، در وسط کشتی فردی از اهلی به دست گرفته بود و می‌خواست کشتی را سوراخ کند، همه به سوی او رفتند و از دست او گرفتند و گفتند:

— می‌دانی چه می‌کنی؟

— به شما چه مربوط، اینجا جای نشستن من است، می‌خواهم جای خودم را سوراخ کنم، من که به شما کاری ندارم!
— مگر دیوانه شده‌ای؟ اگر کشتی را سوراخ کنی، آب به داخل کشتی نفوذ می‌کند و همه ما غرق می‌شویم.

این مثال کسی است که در جامعه گناه می‌کند، زیان‌گناه یک نفر به همه جامعه می‌رسد، سرنوشت افراد جامعه به هم پیوند دارد، برای همین نباید چشم خود را ببندیم و نسبت به زشتی‌ها بی‌تفاوت باشیم.

اینجاست که وظیفه «امر به معروف: دعوت به خوبی‌ها» و «نهی از منکر: جلوگیری از زشتی‌ها» مطرح می‌شود.

در این آیه سخن از این است که باید در جامعه اسلامی گروهی به امر به معروف و نهی از منکر پردازند و آنان کسانی هستند که به رستگاری و سعادت می‌رسند. آری، تو راه سعادت را نشان ما می‌دهی، سعادت این نیست که من در کنج خانه به نماز و عبادت پردازم، سعادت راستین این است که برای رشد و اصلاح جامعه خود دل بسوزانم، اگر گناهی را در جامعه دیدم، مانع از انجام آن شوم و همگان را به سوی خوبی‌ها و زیبایی‌ها دعوت کنم.

آل عمران : آیه ۱۰۸ - ۱۰۵

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ
 بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۵) يَوْمَ تَبْيَضُّ
 وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ
 فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۱۰۶) وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ
 فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۰۷) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ
 بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ (۱۰۸)

تو راه سرفرازی جامعه اسلامی را برای ما بیان کردی و در سه آیه قبل، سه دستور مهم دادی:

- ۱ - از ما خواستی از گناه و معصیت دوری کنیم. (دعوت به تقوا).
 - ۲ - ما را به محور امامت دعوت کردی تا در دور آن متحد شویم. (جنگ زدن به حبل الله).
 - ۳ - وظیفه همگانی دعوت به خوبی‌ها و جلوگیری از زشتی‌ها را برای ما بیان کردی. (امر به معروف، نهی از منکر).
- آری، اگر جامعه اسلامی به این سه وظیفه عمل کند، می‌تواند به سعادت و رستگاری دنیا و آخرت برسد.
- اکنون از ما می‌خواهی تا از سرگذشت دیگران درس بگیریم، از جامعه یهود برای ما سخن می‌گویی، موسی علیه السلام پیامبر آنان بود، راه صحیح را به آنان داد، اما آنان بعد از موسی علیه السلام دچار تفرقه شدند و به ۷۱ گروه تقسیم شدند.
- عیسی علیه السلام هم راه سعادت و رستگاری را برای پیروان خود بیان کرد، اما آن‌ها هم بعد از عیسی علیه السلام دچار اختلاف شدند و به ۷۲ گروه تقسیم شدند.
- ریشه همه آن اختلافات نمی‌توانست جهل و نادانی باشد، زیرا تو راه را به آنان نشان داده بودی، پیامبرانشان مسیر سعادت و رستگاری را برای آن‌ها بیان کرده بودند. این اختلافات، به علت پیروی از هوس بود.

تو برای آنان عذابی دردناک آماده کرده‌ای، روز قیامت، روزی است که آنان به سزای اعمال خود خواهند رسید، آن روز، ترسی بزرگ آنان را فرا خواهد گرفت، فرشتگان به آنان خواهند گفت: چرا بعد از آن که ایمان آوردید، کافر شدید؟ پس سزای کفر خود را بچشید!

روز قیامت روز شادی اهل ایمان است، فرشتگان به آنان چنین خواهند گفت: به بهشت خدا وارد شوید که برای همیشه در آنجا در مهربانی و رحمت خدا خواهید بود. (۶۱)

این سخنان تو، بیان کننده سنت‌ها و قوانین این جهان است و تو این سخنان را به پیامبرت نازل کردی و تو هرگز بر بندگان خود ظلم نمی‌کنی، هر کس نتیجه اعمال خود را می‌بیند، کسی که از گناه دوری کرد، از امامی که تو برای او تعیین کرده‌ای، پیروی کرد و نسبت به جامعه خود دلسوزی داشت و امر به معروف و نهی از منکر نمود، رستگار خواهد شد و روز قیامت، روز شادی او خواهد بود.

از طرف دیگر، کسی که به گناه آلوده شد، از امامی که تو برای او برگزیدی، فاصله گرفت و نسبت به جامعه خود بی تفاوت بود، روی سعادت را نخواهد دید و در آخرت به عذاب گرفتار خواهد شد، این عذاب، نتیجه اعمال خود اوست.

آل عمران : آیه ۱۰۹

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى

اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۱۰۹)

در این آیه می‌خواهی برای همه بگویی که چرا تو به بندگان ظلم نمی‌کنی. من قدری فکر می‌کنم، چرا بعضی از انسان‌ها ظلم و ستم می‌کنند؟ آنان وقتی می‌بینند که یک نفر، مالی یا مقامی دارد به او حسد می‌ورزند، آنان می‌خواهند به آن مقام یا مال برسند، آنان می‌خواهند پول، ثروت، عزت دیگری را از آن خود

نمایند، آنان خود را در محدودیت می‌بینند و می‌خواهند این محدودیت را برطرف کنند.

اکنون به من یادآوری می‌کنی که همه آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن توست، تو مالک همه آن‌ها هستی، تو چه نیازی به این داری که به دیگران ظلم کنی، تو بی‌نیاز هستی، به هیچ چیز نیاز نداری، کسی که همه هستی، از آن اوست، چگونه ممکن است به حقوق دیگران تجاوز کند؟

حکمرمایی همه جهان در دست توست، تو به موجودات حیات می‌دهی، بقا و فنای آنان در دست قدرت توست. تمام امور هستی از آغاز تا پایان به تو بازمی‌گردد، برای همین است که تو هرگز نیازی به ظلم کردن نداری!

آل عمران : آیه ۱۱۰

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ
لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۱۰)

تو در این آیه چنین سخن می‌گویی:

شما بهترین امت و گروهی هستید که برای هدایت مردم برگزیده‌ام، شما امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و ایمان راستین دارید.

سپس ادامه می‌دهی: اگر یهودیان و مسیحیان نیز به اسلام ایمان آورده بودند، برای آن‌ها بهتر بود، ولی گروه کمی از آنان با ایمان هستند و بیشتر آنان از فرمان من سرپیچی می‌کنند.

دوست دارم بدانم در اول این آیه با چه کسانی سخن می‌گویی و مخاطب تو چه کسانی هستند؟ کدام امت را برگزیده‌ای؟

آیا منظور تو امت اسلامی است؟ به راستی آیا مسلمانان بهترین امت بودند؟ باید تاریخ را بخوانم، باید حوادثی را که در گذشته‌ها روی داده است، مرور

کنم...

یزید در کاخ خود نشسته است و سرمست از این پیروزی است، به دستور او، حسین علیه السلام و یارانش در کربلا شهید شدند و به خیال خود توانست فتنه را خاموش کند. یزید هر روز، سر حسین علیه السلام را پیش رو می‌گذارد و به شرابخواری و عیش و نوش می‌پردازد.

یکی از روزها، نماینده کشور روم برای دیدن یزید آمد، او پیام مهمی را برای یزید آورده بود، نماینده روم وارد کاخ شد. یزید او را به بالای مجلس دعوت کرد، او کنار یزید نشست.

من به آن زمان سفر می‌کنم، سال ۶۱ هجری...

قصر یزید، زینت شده است، صدای ساز و آواز می‌آید و رقاصان می‌رقصند و می‌نوازند. گویی مجلس عروسی است! چه خبر شده که یزید این قدر شاد و خوشحال است؟ ناگهان چشم او به سر بریده‌ای می‌افتد که روبروی یزید است:

— این سر کیست که در مقابل توست؟

— تو چه کار به این کارها داری؟

— ای یزید! وقتی به روم برگردم، باید هر آنچه در این سفر دیده‌ام را برای پادشاه روم گزارش کنم. باید بدانم چه شده که تو این قدر خوشحالی؟

— این، سر حسین، پسر فاطمه علیها السلام است.

— فاطمه کیست؟

— او دختر پیامبر اسلام است. (۶۲)

نماینده روم تعجب می‌کند و با عصبانیت از جای خود برمی‌خیزد و می‌گوید:

«ای یزید! وای بر تو! وای بر دینداری تو!».

یزید با تعجب به او نگاه می‌کند. فرستاده روم که مسیحی است، پس او را چه

شد؟ (۶۳)

نماینده کشور روم به سخن خود ادامه می دهد: «ای یزید! بین من و حضرت داوود، ده ها واسطه وجود دارد، اما مسیحیان خاک پای مرا برای تبرک برمی دارند و می گویند تو از نسل داوود پیامبر ﷺ هستی، ولی شما پسر دختر پیامبران را می کشید و جشن هم می گیرید؟ شما چه مسلمانانی هستید؟ ای یزید! پیامبر ما، عیسی ﷺ هرگز ازدواج نکرد و فرزندی از او باقی نماند، اما وقتی او می خواست به مسافرت برود، سوار بر درازگوشی می شد، ما نعل آن درازگوش را در یک کلیسا نصب کرده ایم، مردم هر سال از راه دور و نزدیک به آن کلیسا می روند و دور آن طواف می کنند و آن نعل را می بوسند، ما مسیحیان این گونه به پیامبر خود احترام می گذاریم و شما پسر دختر پیامبران را می کشید؟ شما دیگر چه امتی هستید؟ وای بر شما!».

یزید بسیار ناراحت می شود و با خود فکر می کند که اگر این نماینده به کشور روم بازگردد، آبروی مرا خواهد ریخت. پس فریاد می زند: «این مسیحی را به قتل برسانید»، دستور یزید فوراً اجرا می شود. (۶۴)

«عبدالله بن سنان» یکی از یاران امام صادق ﷺ است و در کوفه زندگی می کند، برای سفر حج از کوفه آمده است، امروز هم در مدینه است، او اکنون به دیدار امام صادق ﷺ می رود. سلام می کند و جواب می شنود. او مدت ها در معنای یک آیه قرآن فکر کرده است و به نتیجه ای نرسیده است و اکنون می خواهد این آیه را برای امام خود بخواند و تفسیر آن را بشنود، عجب! او همین آیه ۱۱۰ سوره آل عمران را می خواند:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...﴾

«شما بهترین امت و گروهی هستید که من شما را برگزیده و انتخاب کرده ام، شما

امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به من ایمان راستین دارید». امام لحظه‌ای سکوت می‌کند، سپس در جواب او چنین می‌گوید: «آیا بهترین اُمّت، اُمّتی است که علی، حسن و حسین علیهم‌السلام را به شهادت رساندند؟». عبدالله بن سنان به فکر فرو می‌رود، او به یاد می‌آورد که اُمّت اسلامی بعد از رحلت پیامبر، در حقّ خاندان پیامبر ظلم‌های زیادی کردند، ماجرای غصب حقّ علی علیه‌السلام و آتش زدن خانه او، به شهادت رساندن فاطمه علیها‌السلام که تنها یادگار پیامبر بود تا حادثه در دناک کربلا...

به راستی معنای این آیه چیست؟ بهترین اُمّت چه کسانی هستند؟ صدای امام به گوش عبدالله بن سنان می‌رسد: «بدان که مراد از اُمّت در این آیه، امامان معصومی هستند که خدا آن‌ها را برای هدایت مردم انتخاب کرده است» (۶۵).

عبدالله بن سنان لحظه‌ای به فکر فرو می‌رود، آیا می‌توان به دوازده امام معصوم، «اُمّت» گفت؟ او به یاد می‌آورد که در قرآن برای ابراهیم علیه‌السلام هم واژه «اُمّت» به کار رفته است، در سوره «نحل» آیه ۱۲۰ چنین آمده است: «ابراهیم به تنهایی یک اُمّت بود...».

اکنون معنای این آیه را به خوبی می‌فهمم، تو پیامبر و دوازده امام را به عنوان حجت و نماینده خود انتخاب کردی، آنان را گل سرسبد جهان هستی قرار دادی، تو به هیچ کس دیگر این مقام و عظمت را ندادی، آنان را به بزم مخصوص خود راه دادی و کس دیگری را به آنجا راه نیست.

وقتی آدم علیه‌السلام و حوا در بهشت زندگی می‌کردند، روزی پرده از مقابل چشم آن‌ها برداشتی. آن‌ها عرش را دیدند، آن روز نورهایی را دیدند که در عرش بود، از تو سؤال کردند: اینان کیستند که این‌گونه نزد تو مقام دارند؟

آن نورها، نور محمد ﷺ و خاندان او بودند، آن روز، نور آنان را خلق کرده بودی، جسم آنان را که هزاران سال بعد از خلقت آدم ﷺ آفریدی، سخن درباره نور آنهاست.

تو آن روز به آدم ﷺ و همسرش چنین گفتی: آن نورهایی که شما در عرش من می بینید، نور بهترین بندگان من می باشد، بدانید که اگر آنها نبودند، شما را خلق نمی کردم! آنان خزانه دار علم و دانش من هستند و اسرار من نزد آنان است. هرگز آرزوی مقام آنها را نکنید که مقام آنها بس بزرگ و والاست. (۶۶)

* * *

خاندان پیامبر، مؤمنان واقعی اند، آنان همواره مردم را به سوی زیبایی ها فرا خواندند و از زشتی ها باز داشتند و جان خویش را در راه مبارزه با فسادها، ظلم ها و کجروی ها فدا کردند و همه آنان در این راه شهید شدند.

وقتی من به زیارت قبور آنها می روم، با آنان چنین می گویم: «شما امر به معروف و نهی از منکر نمودید، در راه خدا جهاد نمودید». (۶۷)

زمانی که اکثر مسلمانان در مقابل حکومت های ظالم و ستمگر سکوت کرده بودند و کجروی های آنان را به حساب دین می گذاشتند، این اهل بیت ﷺ بودند که مقابل آنان ایستادند و مانع نابودی اسلام شدند.

تاریخ آن شب را فراموش نمی کند، آخرین شبی که حسین ﷺ در مدینه بود، او در تاریکی شب کنار قبر پیامبر آمد، دو رکعت نماز خواند و سپس سر به سجده نهاد و اشک ریخت و با خدای خود چنین راز و نیاز کرد: «بارخدا یا! تو می دانی من برای اصلاح امت جدم قیام می کنم، برای زنده کردن امر به معروف و نهی از منکر، آماده ام تا جانم را فدا کنم. یزید می خواهد دین تو را نابود کند تا هیچ اثری از آن باقی نماند، می خواهم از دین تو دفاع کنم». (۶۸)

آری، هرکدام از اهل بیت ﷺ به نوعی، با ستمگران درافتادند و سرانجام جان

خویش را فدای اسلام حقیقی نمودند. آنان الگو و سرمشق من هستند، من نیز نباید در مقابل ظلم و ستم سکوت کنم، باید به پا خیزم، باید امر به معروف و نهی از منکر کنم، نباید سر به لاک خود فرو ببرم، باید از آنان یاد بگیرم، جانم را فدای عدالت و زیبایی‌ها کنم.

آل عمران : آیه ۱۱۲ - ۱۱۱

لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أذى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ
يُؤْلُواكُمْ الْأَذْبَارُ ثُمَّ لَا يُضْرُونَ (۱۱۱) ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ أَيْنَ مَا تَقَفُوا
إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضَرَبْتُ
عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ
بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (۱۱۲)

تو می‌دانی یهودیان همواره با ما جنگ خواهند داشت، اکنون وعده‌ای به ما می‌دهی، اگر ما بر ایمان خود استوار بمانیم و به وظایفی که تو بر ایمان بیان کردی، عمل کنیم، قطعاً بر یهودیان پیروز خواهیم شد.

آنان نمی‌توانند به ما آسیب جدی برسانند، در میدان جنگ، آنان فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند و کسی آن‌ها را یاری نخواهد کرد.

آنان هر جا بروند، به خواری و ذلت دچار می‌شوند، آنان به خشم تو گرفتار شده‌اند و همواره در ذلت خواهند بود. این قانون توست که اینجا از آن سخن می‌گویی.

چرا تو سرنوشت آنان را چنین رقم زده‌ای؟ آنان به آیات تو کفر ورزیدند و پیامبران تو را مظلومانه به قتل رساندند، این عقوبت، نتیجه نافرمانی آنهاست، آنان، گناه و معصیت را از حد و اندازه گذراندند و به چنین سرنوشتی مبتلا شدند. البته تو برای آنان راه نجات را معین کرده‌ای، اگر آنان به عهد و پیمان خود وفا کنند، این ذلت و خواری را از آنان برمی‌داری، اما عهد و پیمان آنان چیست؟ تو

در تورات از آنان خواسته بودی که با ظهور آخرین پیامبرت به او ایمان بیاورند، اگر آنان دست از لجاجت خود بردارند و به تو و قرآن و پیامبر تو ایمان بیاورند، به سعادت و رستگاری می‌رسند.

آل عمران : آیه ۱۱۵ - ۱۱۳

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ
يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ أَنْاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳) يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي
الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴) وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ
يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱۱۵)

در مدینه گروه‌های بزرگی از یهودیان زندگی می‌کردند، خبری در شهر پیچید، عده‌ای از یهودیان به دین اسلام ایمان آورده‌اند. بزرگان و علمای یهود دور هم جمع شدند، آن‌ها می‌خواستند هرطور شده است جلوی پیشرفت اسلام را بگیرند، آن‌ها می‌دانستند اگر حقیقت اسلام برای بقیه مشخص شود، ممکن است آن‌ها هم به این دین ایمان بیاورند و منافع آنان به خطر بیفتد.

جلسه به طول کشید، آن‌ها به دنبال راه حلی برای مقابله با این خبر بودند، باید فکری می‌کردند:

— ما داریم فرصت را از دست می‌دهیم، باید هر چه زودتر فکری بکنیم.

— من پیشنهادی دارم!

— چه پیشنهادی؟

— باید دست به تبلیغات بزنیم و یهودیانی را که مسلمان شده‌اند را به عنوان «فتنه‌گر» و «شرور» معرفی کنیم.

— آفرین! این طوری بقیه یهودیان تحت تأثیر اسلام آوردن آنان قرار نمی‌گیرند.

— باید به مردم چنین بگوییم: «اگر آن‌ها انسان‌های خوبی بودند، هرگز دین

پدران خود را رها نمی‌کردند، معلوم می‌شود آنان انسان‌های شروری هستند». چند روز می‌گذرد، تبلیغات کار خودش را می‌کند، همه دیگر به کسانی که تازه مسلمان شده‌اند، جور دیگر نگاه می‌کنند، بعضی از یاران پیامبر هم این حرف‌ها را باور کرده‌اند، با خود می‌گویند چرا این افراد شرور و پست فطرت مسلمان شده‌اند؟ آیا در میان یهودیان، آدم خوبی پیدا نمی‌شد که مسلمان شود؟ بی‌خود نیست که خدا در قرآن از یهودیان بدگویی می‌کند!

اکنون وقت آن است که از این گروه دفاع کنی، تو این‌گونه با پیامبرت سخن می‌گویی:

ای محمد! به یارانت بگو که همه یهودیان یکسان نیستند، گروهی از آنان درستکار هستند و در دل شب به نماز می‌ایستند و سر به سجده می‌نهند، آنان به من و روز قیامت ایمان دارند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و در انجام کارهای نیک می‌شتابند.

بدانید که آنان افرادی شایسته هستند، ثواب اعمال نیک آن‌ها هرگز از بین نمی‌رود و من به حال آنان آگاهم. (۶۹)

مسلمانان مدینه این سخنان تو را می‌شنوند، آن‌ها می‌فهمند کسانی که به تازگی مسلمان شده‌اند، انسانی‌هایی شریف و آزاده بوده‌اند و هرگز فتنه‌گر و شرور نبوده‌اند، تو از آنان تعریف کردی و آنان را از شایستگان خواندی، آری، آنان کسانی بودند که وقتی حق را شناختند به آن ایمان آوردند و در راه تو از هیچ چیز نهراسیدند.

این قانون توست، هر کس که واقعاً در جستجوی حقیقت باشد، تو او را یاری می‌کنی و با حقیقت آشنایش می‌کنی.

مگر می‌شود تو بندگان خود را فراموش کنی؟ کسی را که نیمه شب از خواب

بیدار می شود و در مقابل تو سر به سجده می گذارد، تو را دوست دارد و این گونه عشق خود را به تو نشان می دهد.

گریه ها و سجده های نیمه شب، نشانه اخلاص و سوز دل است، حال این فرد مسیحی باشد یا یهودی، تو او را به حال خود رها نمی کنی، کمکش می کنی، دستش را می گیری و به سوی حق و حقیقت راهنمایی می کنی.

قانون تو این است، تو حق را نشان انسان ها می دهی، اما آنان را مجبور به پذیرش آن نمی کنی، این دنیا، محل امتحان است، انسان خودش باید راهش را انتخاب کند. کسی که یهودی یا مسیحی است و نیمه شب سر به سجده می گذارد، حقیقت اسلام را به او نشان می دهی و او مسلمان می شود.

از طرف دیگر، افرادی هستند که می دانند حق با اسلام است، اما به علت حفظ ریاست خود، از قبول آن خودداری می کنند، تو با آن ها کاری نداری، آن ها را به حال خود رها می کنی، زیرا آن ها علم و آگاهی دارند، حق را شناخته اند و از روی لجاجت حق را نمی پذیرند، آن ها راه خود را این گونه انتخاب کرده اند، دنیا و ریاست دنیا را برگزیده اند.

آل عمران : آیه ۱۱۷ - ۱۱۶

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ
وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ (۱۱۶) مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا
صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتَهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ
أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۷)

اکنون از یهودیانی سخن می گویی که از قبول حق سر باز زدند و کفر ورزیدند، آنان حق را شناختند ولی آن را نپذیرفتند، در روز قیامت به عذاب همیشگی گرفتار خواهند شد، آن روز، اموال و فرزندان شان نمی توانند آن ها را از عذاب

رهایی بخشند.

آن‌ها برای مقابله با رشد اسلام، پول‌های زیادی خرج کردند، اما همه این کارهای آنان بی‌فایده بود، آنان مانند کشاورزی هستند که مزرعه‌ای را کشت نمود و به محصول مزرعه دل بست، اما ناگهان طوفانی سهمگین با سرمای سخت، مزرعه را در هم پیچید و همه چیز نابود شد.

همه پول‌هایی که دشمنان هزینه می‌کنند، بی‌فایده است و نتیجه‌ای نمی‌دهد، زیرا تو از دین خود دفاع می‌کنی و دسیسه‌ها و طرح‌های آن‌ها را نقش بر آب می‌کنی.

آنان زمانی که متوجه می‌شوند نتیجه همه نقشه‌های آن‌ها، هیچ بوده است، با خود می‌گویند: «چرا خدا به ما ظلم کرد»، اما تو هرگز به کسی ظلم نمی‌کنی، آنان خودشان به خودشان ظلم کرده‌اند، زیرا با سنت و قانون تو مبارزه کرده‌اند. آنان پول خود را در راه مبارزه با دین تو خرج کردند و سرمایه‌های خود را برباد دادند و به اختیار خودشان راهی را برگزیدند که نتیجه‌اش ظلم به خودشان بود.

اکنون من به مدینه می‌روم، اسیران کربلا به مدینه بازگشته‌اند، همه به استقبال امام سجاد علیه السلام می‌آیند. امام می‌خواهد برای مردم سخن بگوید. همه مردم ساکت می‌شوند.

امام رو به مردم می‌کند و چنین می‌فرماید: «من خدا را برای سختی‌ها و بلاهای بزرگ، شکر می‌کنم و سپاس می‌گویم» (۷۰).

مردم مدینه تعجب می‌کنند، به راستی، این کیست که این چنین سخن می‌گوید؟ او با چشم خود شهادت پدر، برادران، عموها و... را دیده است، به سفر اسارت رفته است، اما چرا این‌گونه شکر می‌کند؟

امام سجاد علیه السلام حجت توست، تو می‌دانی راز این شکرگزاری او چیست، این

کاروان ابتدا به کربلا رفت و خون‌های فراوانی را در راه دین نثار کرد. سپس با وجود رنج‌ها و سختی‌ها رهسپار شام شد تا اسلام را از مرگ حتمی نجات دهد. آیا نباید خدا را شکر کرد که اسلام نجات پیدا کرده است؟ دینی که پیامبر برای آن، بسیار خونِ دل خورده بود، بار دیگر زنده شد. خون حسین علیه السلام، تا روز قیامت درخت اسلام را آبیاری می‌کند.

آری، تو به عهد خود وفا کردی، در این آیه گفتی که همه نقشه‌های دشمنان دین را نقش بر آب می‌کنی، یزید زحمات زیادی کشید، پول‌های زیادی خرج کرد، چقدر سگه‌های طلا به کوفه فرستاد تا مردم برای کشتن حسین علیه السلام بسیج شوند! یزید به علت کینه‌ای که از پیامبر و خاندان او به دل داشت، می‌خواست دین تو را ریشه کن کند، قصد داشت به عنوان خلیفه مسلمانان، ضربه‌های هولناکی را به اسلام بزند، اما آن همه سگه‌های طلا هم نتوانست یزید را به هدفش برساند، همه کارهای او بی‌نتیجه ماند، همانند آن کشاورزی که وقت برداشت محصول خود، نگاه کرد و دید همه زحماتش بر باد رفته است.

با شهادت حسین علیه السلام، جهان اسلام با نام حسین علیه السلام آشنا شد، کسانی در آن زمان بودند که فریب تبلیغات حکومت بنی‌امیه را خورده بودند، سال‌های سال، حکومت برای آنان از بدی علی، حسن و حسین علیه السلام گفته بود، وقتی کاروان اسیران کربلا را به شام آوردند، مردم با حقیقت آشنا شدند. این‌گونه بود که جهان اسلام از حسین علیه السلام درس آزادگی را آموختند، درس مبارزه با ظلم و ستم!

آل عمران : آیه ۱۲۰ - ۱۱۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مِن
دُونِكُمْ لَا يَأُولُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا
تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنْتُمْ تُعْقِلُونَ (۱۱۸) هَا
أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ

قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ
 إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹) إِنَّ تَمَسَّسَكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤُهُمْ وَإِنْ
 تُصِيبَكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصِيرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ
 اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۱۲۰)

دشمنان اسلام همواره به دنبال ضربه زدن به ما هستند، ما نباید با آنان صمیمی شویم و آنان را محرم اسرار خود بدانیم.

آنان دوست ندارند که ما در آرامش زندگی کنیم، نباید فریب ظاهرشان را بخوریم.

گاهی اوقات، آنان حرفهایی می‌زنند که نشان می‌دهد کینه ما را به دل دارند، در قلب‌های آنان، کینه و دشمنی ما نهفته است، نشانه‌های دشمنی آنان را برای ما بیان می‌کنی تا ما بیشتر فکر کنیم.

ما آنان را دوست داریم و به آنان محبت می‌کنیم، اما آن‌ها ما را دوست ندارند، ما به همه کتب آسمانی که قبل از قرآن نازل کردی، ایمان داریم، اما آنان به قرآن ما ایمان ندارند.

گروه دیگری هم با نفاق و دورویی با ما برخورد می‌کنند، آنان وقتی با ما روبرو می‌شوند، به دروغ می‌گویند: «به اسلام ایمان آورده‌ایم»، اما وقتی با هم خلوت می‌کنند، خشم خود را بروز می‌دهند.

آنان از پیشرفت اسلام غصه می‌خورند و از شدت عصبانیت نمی‌دانند چه کنند، تو به ما یاد می‌دهی تا به آنان چنین بگوییم: «از شدت غصه دق کنید و بمیرید که خدا از راز دل شما آگاه است».

ما باید دشمنان خود را بشناسیم، آنان کسانی هستند که وقتی خیر و خوشی به ما برسد، ناراحت می‌شوند، اگر حادثه ناگواری برای ما رخ بدهد، خوشحال می‌شوند.

اکنون به ما وعده‌ای می‌دهی، اگر ما در راه تو صبر و استقامت کنیم و پرهیزکاری پیشه کنیم، مکر و حیلۀ آنان به ما هیچ ضرری نخواهد رساند، زیرا تو از همه کارهای آنان آگاهی و با قدرت و لطف خود، ما را از آسیب آن‌ها حفظ خواهی کرد.

پس از این، برای ما ماجرای «جنگ اُحد» را بیان می‌کنی.

به راستی هدف تو از ذکر این ماجرا چیست؟

گفتی که اگر ما در راه تو استقامت کنیم و سختی‌ها را تحمل کنیم، ما را یاری می‌کنی. این وعده توست، جنگ «اُحد» نمونه‌ای زیبا از یاری توست...^(۷۱)

آل عمران : آیه ۱۲۲ - ۱۲۱

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ
مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱) إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ
تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲)

جنگ «أحد» در سال سوم هجری روی داد. به پیامبر خبر رسید که دشمنان به فکر آماده کردن نیرو برای حمله به مدینه هستند، آری، بُت پرستان مکه به فکر انتقام افتاده‌اند. آنان سال قبل، در جنگ «بدر» شکست خوردند، ابوسفیان در این یک سال به فکر انتقام بود، سرانجام بعد از اینکه توانست حدود پنج هزار نیرو آماده کند، تصمیم گرفت به مدینه حمله کند.

اکنون پیامبر جلسه‌ای با یاران می‌گذارد و با آن‌ها مشورت می‌کند، عده‌ای بر این باورند که باید داخل شهر سنگر بگیریم، بگذاریم دشمن وارد شهر شود و ما در جای جای شهر کمین کنیم و آنان را از پا دریاوریم، اما اکثریت مسلمانان معتقدند که باید در بیرون شهر اردوگاه بزنیم و مردانه به جنگ دشمن برویم. پیامبر نظر اکثریت را می‌پذیرد، برای همین، صبح زود همراه با گروهی از یاران

خود به خارج شهر می رود تا محلّ اردوگاه را مشخص کند. در جنوب مدینه، رشته کوه بزرگی به نام «أحد» وجود دارد، پیامبر آنجا را به عنوان اردوگاه تعیین می کند.

پیامبر به شهر بازمی گردد و دستور می دهد تا مسلمانان آماده جنگ شوند، سپاه مکه برای رسیدن به مدینه باید چندین روز راه می آمد و این فرصت خوبی بود تا مسلمانان آمادگی بیشتری پیدا کنند. وقتی زمان مناسب فرا رسید پیامبر دستور داد تا همه به سوی اردوگاه «أحد» حرکت کنند، لشکر اسلام حرکت کرد، آن ها حدود هزار نفر بودند که به جنگ پنج هزار نفر می رفتند.

لشکر اسلام به میانه راه رسید که گروهی سیصد نفری، راه خود را جدا کردند و تصمیم گرفتند به مدینه بازگردند. رهبر آنان «ابن اُبَی» بود، در واقع، او رئیس منافقان مدینه بود.

او به یاران خود گفت: ما باید در مدینه می ماندیم و آنجا کمین می کردیم، چرا پیامبر به سخن ما گوش نکرد؟ چرا باید خودمان را به کشتن بدهیم! باید جان خودمان را نجات بدهیم و از میدان جنگ کناره گیری کنیم تا دشمنان بعد از پیروزی، با ما کاری نداشته باشند! همه کسانی که در این لشکر هستند، به دست اهل مکه کشته خواهند شد.

او با این سخنان توانست عده ای از بستگان و آشنایان خود را از جنگ منصرف کند. به هر حال، حدود ۳۰۰ نفر از لشکریان اسلام به مدینه بازگشتند، این در واقع خدمتی بود که ابن اُبَی به عنوان رئیس منافقان مدینه، به دشمنان اسلام نمود، تاریخ هیچ گاه این خیانت او را فراموش نخواهد کرد.

رفتن سیصد نفر، در دل دو گروه دیگر از مسلمانان شک و تردید ایجاد کرد، آن دو گروه «بنو سَلَمَه» و «بنو حارِثَه» بودند، در این جنگ، بیشترین یاران پیامبر از این دو گروه بودند. (۷۲)

آن لحظه حساس تو به یاری آنان آمدی، نزدیک بود که آنان نیز پیامبر را تنها بگذارند، اما تو به آنان کمک کردی تا آنها از آن فکر پشیمان شوند. آنان به یاد عهد و پیمانی افتادند که با پیامبر بسته بودند، بر تو توکل کردند و از تو یاری خواستند و تو آنها را یاری کردی، آری، تو یار و یاور اهل ایمان هستی.

آل عمران : آیه ۱۲۷ - ۱۲۳

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا
اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳) إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ
رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ (۱۲۴) بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا
وَيَأْتِيَكُمْ مِنَ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
مُسَوِّمِينَ (۱۲۵) وَمَا جَعَلَ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا
النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۶) لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ
كَفَرُوا أَوْ يَكْتَسِبُهُمْ فَيُنْقَلِبُوا خَائِبِينَ (۱۲۷)

لشکر اسلام که فقط هفتصد نیرو دارد به جنگ پنج هزار کافر می رود، به راستی آیا مسلمانان می توانند در این جنگ پیروز شوند؟

اکنون وقت آن است که تو با سخن خود به آنان روحیه بدهی، به یادشان می آوری که چگونه در جنگ «بدر» آنها را یاری کردی. از امدادهای غیبی سخن می گویی که در میدان جنگ برای آنان فرستادی.

سال دوم هجری، جنگ «بدر» بین مسلمانان و کافران مکه واقع شد، در آن جنگ، تعداد مسلمانان ۳۱۳ نفر بود و کافران بیش از هزار نفر بودند. آن روز سه هزار فرشته را به یاری مسلمانان فرستادی و آنان در آن جنگ پیروز شدند.

تو تصمیم داری تا در این جنگ نیز پنج هزار فرشته را به یاری آنان بفرستی، آن فرشتگان علامت های مخصوصی دارند و از آسمان نازل می شوند، البته شرط مهمی در کار است و آن اینکه آنها باید در این جنگ بر سختی ها صبر و استقامت

بورزند، این شرط مهمی است، گویا امتحان بزرگی در راه است، اگر مسلمانان بتوانند در این امتحان موفق شوند، پیروزی آنان حتمی است و امدادهای غیبی به سوی آنها خواهد آمد، آن وقت آنها می‌توانند بر دشمن پیروز شوند، کافران یا نابود خواهند شد یا با ناامیدی و خواری به وطن خود باز خواهند گشت. این بشارتی است که تو به آنان می‌دهی تا دل‌های آنان مطمئن شود، البته آنان نباید خیال کنند که فرشتگان باعث پیروزی هستند، تو فقط یاری دهنده واقعی هستی! اهل ایمان باید همواره به تو توکل کنند و از تو یاری بخواهند.

* * *

لشکر هفتصد نفری اسلام در دامنه کوه اُحُد مستقر شد، در مقابل، سپاه کفر هم با پنج هزار نیرو آماده نبرد بود، هدف اصلی کافران، قتل پیامبر بود. پیامبر نگاهی به میدان نمود، خطری که مسلمانان را تهدید می‌کرد، خطر حمله دشمن از پشت سر بود! پیامبر پنجاه تیرانداز را در مکان بلندی مستقر نمود و «ابن جُبَیر» را به عنوان فرمانده آنان تعیین نمود و از آنان خواست که تا پیامبر دستور نداده است موقعیت خود را ترک نکنند.

جنگ آغاز شد و در مرحله اول، مسلمانان با نیروی ایمانی که در دل‌های خود داشتند، توانستند دشمن را شکست بدهند. لشکر کفر از ترس جان خود فرار کرد، میدان جنگ خالی شد و گروهی مشغول جمع کردن غنیمت‌های جنگی شدند.

آن پنجاه تیرانداز که بالای بلندی بودند با خود گفتند: جنگ که تمام شد، ما نیز برویم غنیمت جمع کنیم، ما هم از این غنیمت‌های ارزشمند، سهمی داریم. ابن جُبَیر به آنان گفت که موقعیت خود را ترک نکنید، مگر فراموش کردید که پیامبر به شما چه فرمود؟ اما آنان به دستور او گوش نکردند، طمع مال دنیا در دل‌های آنها موج می‌زد، آنها برای جمع کردن غنیمت‌ها از بالای بلندی پایین

آمدند و گروه اندکی در کنار پیامبر ماندند.

در این هنگام، دشمن فرصت را مناسب دید، سپاه خود را بار دیگر، سامان‌دهی کرد و از پشت به مسلمانان حمله کرد، بیشتر لشکریان اسلام مشغول جمع‌آوری غنیمت بودند، آن‌ها یکباره با سپاهیان دشمن روبرو شدند که از جلو و پشت سر هجوم می‌آوردند، کافران هر کس را که می‌دیدند از دم شمشیر می‌گذراندند.

آن امتحان سخت، در اینجا بود، اگر مسلمانان در میدان جنگ می‌ماندند، فرشتگان به یاری آن‌ها می‌آمدند، افسوس که آن‌ها بر پیمانی که بسته بودند، وفادار نماندند و از میدان فرار کردند!

به آنان وعده داده بودی که اگر استقامت کنند، یاریشان خواهی کرد، تو می‌خواهی تا این مردم خود را بهتر بشناسند، خیلی‌ها ادعای دینداری می‌کردند و دم از یاری دین تو می‌زدند، اگر مانند جنگ «بدر» بدون هیچ شرطی، فرشتگان را می‌فرستادی، راستگو از دروغگو جدا نمی‌شد! روز احد، روز امتحان سختی بود.

بسیاری از مسلمانان به دل کوه احد پناه بردند تا از دسترس دشمن در امان باشند، ابوبکر و عمر، جزء اولین کسانی بودند که از کوه بالا رفتند.

کافران می‌دانستند که بهترین فرصت را به دست آورده‌اند، هدف آنان کشتن پیامبر بود، آنان گروه اندکی را که در میدان مانده بودند، مورد حمله‌های پی‌درپی قرار دادند، حدود هفتاد نفر از آنان را به شهادت رساندند، دشمن می‌دانست به پیامبر نزدیک شده است، با خود می‌گفتند: فقط گروهی کوچک در وسط میدان باقی مانده‌اند، یکی از آنان حتماً پیامبر است!

دسته‌های صد نفری به سوی این گروه کوچک حمله کردند، در این میان، حمزه، عموی پیامبر به شهادت رسید. علی علیه السلام همچون پروانه دور پیامبر می‌چرخید و از او دفاع می‌کرد، سنگی به پیشانی پیامبر اصابت کرد، خون از پیشانی پیامبر جاری

شد، سنگ دیگری دندان پیامبر را شکست.

یکی از یاران پیامبر که «مصعب» نام داشت، به دست یکی از کافران به شهادت رسید، مصعب شباهت زیادی به پیامبر داشت، آن کافر خیال کرد که پیامبر را کشته است، فریاد برآورد: «محمد کشته شد». این سخن آخرین امیدها را به یأس تبدیل کرد، بقیه مسلمانان هم به فکر فرار افتادند.

به غیر از علی علیه السلام و گروه اندکی، همه فرار کرده بودند، در واقع بیش از ششصد نفر به کوه پناه برده بودند، علی علیه السلام همچنان شمشیر می زد، در این میان، شمشیر او شکست، علی علیه السلام نگاهی به پیامبر کرد، چگونه با شمشیر شکسته دفاع کند؟ پیامبر شمشیر «ذوالفقار» را به علی علیه السلام داد و پس از آن علی علیه السلام با آن شمشیر می جنگید، صدایی در فضا طنین انداز شد:

لَا فِتْيَ الْاَعْلَى، لَا سَيْفَ الْاَذْوَالْفِقَارِ.

جوانمردی همچون علی نیست، شمشیری همچون ذوالفقار نیست!

این صدای جبرئیل بود، علی علیه السلام همچنان شمشیر می زد، از جان خود گذشته بود. بدنش بیش از هفتاد زخم برداشته بود، اما باز هم مردانه می جنگید. (۷۳)

پیامبر به سوی شکافی که در کوه اُحُد بود پناه برد، علی علیه السلام در دهانه شکاف ایستاد و مانع هجوم دشمن شد.

پیامبر نگاهی به میدان جنگ نمود، هفتاد نفر از یاران در خاک و خون افتاده اند، بقیه هم فرار کرده اند، این کافران هستند که در میدان جولان می دهند، در این هنگام او رو به آسمان نمود و چنین فرمود: «بارخدا یا! تو وعده فرمودی که فرشتگان را به یاریم بفرستی، بارخدا یا! از تو می خواهم به وعدهات عمل کنی». در این هنگام فرشتگان از آسمان نازل شدند و سپاه آنان را متفرق کردند. (۷۴)

آل عمران : آیه ۱۲۹ - ۱۲۸

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ

عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (۱۲۸) وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي
الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲۹)

جنگ به پایان رسیده، پیامبر در فکر است، به راستی چرا اکثریت این مردم به پیامان خود وفا نکردند، آنان عهد بسته بودند تا از پیامبر همچون جان خویش دفاع کنند، چرا آنان پیامبر خود را در سخت ترین لحظه ها تنها گذاشتند؟ هنوز صدای بعضی از مردم در گوش پیامبر است که به یکدیگر می گفتند: «پیامبر کشته شد، جان خود را نجات دهید» و یکدیگر را به فرار تشویق می کردند، وظیفه آنان این بود که از دین تو دفاع کنند، افسوس که در این امتحان سربلند نشدند! (۷۵)

کسانی که ادعای ایمان آن‌ها از همه بیشتر بود، پیش از همه فرار کردند. پیامبر نگاهی به کوه اُحُد می کند، می بیند که همه به بالای کوه پناه برده اند و به تماشا نشسته اند که چه اتفاقی خواهد افتاد، پیامبر از بی وفایی آنان دلش می گیرد و برای لحظه ای می خواهد نفرینشان کند، اکنون با پیامبر سخن می گویی: ای محمد! تو وظیفه خود را انجام دادی، یا توبه آنان را می پذیرم و یا آنان را به عذاب گرفتار می سازم، بدان که آنان به خودشان ظلم کردند و سرمایه وجودی خویش را نابود کردند، با این کار، از رشد و کمال عقب ماندند. (۷۶)

آنچه در زمین و آسمان‌ها هست، از آن من است، من هیچ نیازی به بندگان خود ندارم، هر کس را که بخواهم و شایسته عفو و بخشش بینم، می بخشم و هر کس را که بخواهم عذاب می کنم، من خدایی بخشنده و مهربانم. پیامبر سخن تو را می شنود، دل او آرام می گیرد، تو مهربان و بخشنده هستی و از گناه بندگان خود می گذری، درست است که گروه زیادی از مسلمانان فرار کردند و گناهی بزرگ مرتکب شدند، اما عفو و بخشش تو بیش از این‌ها می باشد! هرکدام از آنان که واقعاً پشیمان شوند و از این عمل خود توبه کنند، آنان را

می‌بخشی، البته در میانشان کسانی بودند که دلشان می‌خواست لشکر اسلام شکست بخورد، آنان منافقانی بودند که در لباس مسلمانی ظاهر شده بودند، تو آنان را نمی‌بخشی و به عذاب گرفتارشان خواهی کرد.

آن روز از پیامبر خواستی تا کسانی را که از میدان جنگ فرار کرده بودند، نفرین نکند، این اوج مهربانی تو بود. آن روز فرشتگان را به یاری پیامبر فرستادی، ابوسفیان که مطمئن بود در این جنگ پیروز می‌شود، دید که همه سپاه فرار می‌کنند، فهمید که مانند جنگ «بدر»، نیروی غیبی به یاری مسلمانان آمده است، برای همین دست از جنگ کشید و دستور بازگشت به مکه را صادر کرد. مسلمانان فراری کم‌کم از کوه پایین آمدند و نزد پیامبر رفتند. بسیار شرمنده بودند که چرا درست در لحظه‌ای که پیامبر به یاریشان نیاز داشت او را تنها گذاشتند.

این درس بزرگی برای همه مسلمانان است. شعار دادن کاری ندارد، این که بتوانیم در راه دین از جان خود بگذریم، مهم است، ممکن است من هم دم از یاری امام‌زمان بزنم و بارها پیمان ببندم که او را یاری کنم، اما وقتی هنگام امتحان شود، معلوم نیست چه کنم؟ تا زمانی که خطری پیش نیامده است، هنری نیست که من دم از یاری امام‌زمانم بزنم، اما وقتی احساس کنم باید به استقبال خطرها بروم، آن وقت اگر ماندم و استقامت کردم، هنر کرده‌ام! (۷)

مردم خیال می‌کنند همین قدر که بگویند ما ایمان آوردیم، به حال خود رها می‌شوند.

هرگز!

آنان امتحان می‌شوند تا حقیقت وجودی خود را نشان بدهند، در این امتحان،

معلوم می‌شود که چه کسی راست می‌گوید و چه کسی دروغ! این قانون توست، تو به انسان اختیار داده‌ای تا راه خود را انتخاب کند، وقتی که یک نفر، اسلام را پذیرفت و به تو و قرآن تو ایمان آورد، به مرحله امتحان می‌رسد، امتحانی سخت که حقیقت او را آشکار سازد. خیلی وقت‌ها من خودم هم خودم را نمی‌شناسم، ادعای ایمان من همه دنیا را پر می‌کند، اما این‌ها همه ادعا است، هنگام امتحان، حقیقت معلوم می‌شود. اگر من در امتحان سرافکننده شدم، نباید ناامید شوم، تو خدای مهربانی هستی، باز هم به من فرصت می‌دهی، می‌خواستی تا من نقطه ضعف خود را بشناسم و آن را اصلاح کنم، امتحان برای این نبود که من بایستم، امتحان برای این بود که بعد از شناسایی نقطه ضعف خود، آن را برطرف کنم و بعد ادامه مسیر دهم. مهم این است که من توبه کنم، به سوی تو بازگردم، از خطایم پشیمان شوم، از تو بخواهم مرا یاری کنی تا بتوانم به سوی کمال بروم.

آل عمران: آیه ۱۳۱ - ۱۳۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا
أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۳۰) وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي
أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۱۳۱)

در جنگ «أحد»، ده درصد سربازان اسلام به شهادت رسیدند، اکنون که دشمن رفته است، آنان کنار بیکر شهدا می‌آیند و اشک می‌ریزند. به راستی چرا چنین شد؟ بهترین دوستان ما، شهید شدند.

همه با خود فکر می‌کردند که چرا ما باید مورد هجوم کافران قرار بگیریم؟ گناه ما چه بود؟ ما مردم مکه را به پرستش خدای یگانه دعوت می‌کردیم و از بت پرستی نهی می‌کردیم، چرا مردم مکه با سپاهی بزرگ به جنگ آمدند و بهترین

عزیزان ما را به خاک و خون کشیدند؟

همه به فکر آسیب‌های جنگ هستند، بچه‌هایی که یتیم شدند، زنانی که بی‌سرپرست شدند، مادرانی که داغ جوانان خود را دیدند. درست است که شهیدان زنده‌اند و کنار تو روزی می‌خورند، اما هیچ چیز جای خالی آن‌ها را پر نمی‌کند.

قرآن را می‌خوانم، می‌دانی حادثه جنگ «أُحُد» ذهن مرا به خود مشغول کرده است، اکنون زمان مناسبی است که از جنگ دیگری سخن بگویی، جنگی که در آن هیچ اسلحه‌ای به کار نمی‌رود، خونی ریخته نمی‌شود، اما آسیب‌های آن بیشتر از جنگ با اسلحه است!

تو از «ربا» سخن می‌گویی، می‌دانی عده‌ای از این راه کسب درآمد می‌کنند، آنان پول خود را به دیگران قرض می‌دهند، سپس درصد زیادی به عنوان «سود» می‌گیرند. گاهی آنان بعد از چند سال، چندین برابر سرمایه خود را دریافت می‌کنند.

تو می‌دانی «ربا»، خانمان سوز است، خیلی‌ها نمی‌دانند که ربا چه بلایی بر سر جامعه می‌آورد! من آسیب‌های حمله دشمن را می‌بینم، اما آسیب‌هایی را که «رباخواری» به جامعه وارد می‌کند، نمی‌بینم!

این‌گونه است که با من سخن می‌گویی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ربا و سود چند برابر آن را نگیرید، تقوا پیشه کنید و از گناه دوری کنید تا رستگار و سعادتمند شوید، از آتشی پرهیز کنید که برای کافران آماده شده است».

اکنون می‌فهمم که رباخواری با روح ایمان سازگاری ندارد، هر کس ربا بگیرد، به عذابی که تو برای کافران آماده کرده‌ای گرفتار خواهد شد.

آل عمران : آیه ۱۳۶ - ۱۳۲

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ

تُوحَمُونَ (۱۳۲) وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ
وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴) وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا
اللَّهَ فَاسْتَعْفَرُوا لِدُنُوْبِهِمْ وَمَن يَعْفُرْ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا
فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۵) أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ
تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنَعَمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۱۳۶)

آنانی که در جنگ «أُحُد» از میدان فرار کردند، اکنون پشیمان هستند، هر لحظه ممکن است که آنان ناامید شوند، درست است که آنان به وظیفه خود عمل نکردند و پیامبر را تنها گذاشتند، اما ناامیدی هم خوب نیست، اکنون از آنان می‌خواهی تا تصمیم بگیرند که از دستور تو و پیامبر اطاعت کنند تا تو رحمت خود را بر آنان نازل کنی.

از آنان می‌خواهی تا برای طلب آمرزش بشتابند، اگر بتوانند عفو و بخشش تو را به دست بیاورند، در روز قیامت بهشت در انتظارشان خواهد بود، بهشتی که وسعت آن به قدر آسمان‌ها و زمین است. آری، آنان باید عهد کنند که دیگر نافرمانی نکنند، تو گناهانشان را می‌بخشی و روز قیامت در بهشت جاودان منزلشان می‌دهی.

تو بهشت را برای اهل تقوا آماده کرده‌ای، اهل تقوا چه کسانی هستند؟ آنان کسانی هستند که هم در توانگری و هم در تنگدستی به دیگران کمک می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از خطای مردم می‌گذرند. آنان نیکوکاران واقعی هستند و تو آن‌ها را دوست داری.

این سخنان با من هم هست، من نیز باید اهل تقوا شوم، مبادا فکر کنم که اهل تقوا هرگز گناه نمی‌کنند، این فکر درستی نیست. کسی که گناه نمی‌کند، معصوم است،

تو پیامبران و امامان را معصوم قرار دادی تا بتوانند به وظیفه خود درست عمل کنند.

اهل تقوا با معصوم، تفاوت دارد، معصوم گناه نمی‌کند، اهل تقوا ممکن است گناه بکنند، اما مهم این است که اهل تقوا اگر گناهی انجام داد، زود از کرده خود، پشیمان می‌شود و توبه می‌کند، او به یاد تو می‌افتد و به درگاه تو رو می‌کند و از تو طلب بخشش می‌کند و هرگز آگاهانه بر گناه خود اصرار نمی‌ورزد و آن را تکرار نمی‌کند، برای همین است که تو گناه او را می‌بخشی، به راستی جز تو چه کسی می‌تواند گناهان بندگان را ببخشد؟

تو برای کسانی که توبه می‌کنند، مغفرت خود را هدیه می‌کنی و آنان را در بهشتی که زیر درختان آن، نهرها جاری است منزل می‌دهی، آنان برای همیشه در آنجا خواهند بود. این پاداش برای آنانی که به دستورات تو عمل می‌کنند، چقدر ارزنده است. (۷۸)

اینجا سخن از «غفران» است، به بندگان فرمان دادی که از زشتی‌ها دوری کنند، اما شیطان آنان را فریب می‌دهد و به گناه آلوده می‌شوند، آنان پشیمان می‌شوند و به در خانه تو می‌آیند.

این تو هستی که با یک نگاه مهربان، همه گناهان آنان را به خوبی‌ها تبدیل می‌کنی، نه تنها آن‌ها را می‌بخشی، بلکه همه ضررهایی که آن‌ها به خود زده‌اند، را جبران می‌کنی، چه کسی مهربان‌تر از توست؟ (۷۹)

آل عمران : آیه ۱۳۸ - ۱۳۷

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي
الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۱۳۷) هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ
وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (۱۳۸)

سخن تو با کسانی بود که در جنگ «أُحُد» از میدان فرار کردند، آنان را به عفو و بخشش وعده دادی و آن‌ها به رحمت تو امیدوار شدند، اما مبادا فکر کنند که همواره و در همه شرایط، خطاکاران را می‌بخشی!

وقتی انسان بر گناه و نافرمانی عادت کرد، کم‌کم به آنجا می‌رسد که دیگر سخن خدا را دروغ می‌شمارد، قلبش سیاه می‌شود و از سعادت دور می‌شود.

این نتیجه بعضی از گناهان است، گناهایی که اگر کسی آن‌ها را انجام دهد، ایمان خود را از دست می‌دهد و کارش به تکذیب سخن تو می‌رسد، او دیگر سخن تو را دروغ می‌شمارد!

اکنون از ما می‌خواهی تا در زمین بگردیم و با زندگی امت‌های قبلی آشنا شویم، وقایع تاریخی را بخوانیم و در این زمینه مطالعه کنیم تا از عاقبت کسانی که سخن تو را دروغ شمردند، عبرت بگیریم!

کسانی که سخنان تو را دروغ شمردند، به خود ظلم کردند و نتیجه کارهای خود را دیدند و در همین دنیا به عذاب گرفتار شدند و در روز قیامت هم عذاب سخت‌تری در انتظارشان است.^(۸۰)

این سخن تو با همه انسان‌هاست: بروید ببیند که چگونه بلاهای آسمانی بر آنان نازل شد و همه با خاک یکسان شدند، به خود بیایید و پند بگیرید.

تو قرآن را برای ما فرستادی و این قرآن، راه سعادت را برای همه بیان می‌کند، آری، قرآن، هدایت‌کننده است، اما فقط اهل تقوا از این هدایت بهره‌مند می‌شوند و از آن پند می‌گیرند. اهل تقوا در سخنان قرآن فکر می‌کنند و مسیر زندگی خود را در آن می‌یابند.

* * *

آل عمران : آیه ۱۴۱ - ۱۳۹

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹) إِنْ يَمَسُّكُمْ فَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ فَرْحٌ مِثْلُهُ

وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ
شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۱۴۰) وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (۱۴۱)

مسلمانان پیکر شهدا را در کنار کوه اُحُد به خاک می سپارند، آنان اشک می ریزند و از نافرمانی خود پشیمان هستند. با خود فکر می کنند که اگر از میدان جنگ فرار نمی کردند و همه با هم با دشمن مقابله می کردند، اکنون هفتاد نفر به شهادت نمی رسیدند.

پشیمانی خوب است، آنان را به فکر وادار، اما نباید روحیه خود را از دست بدهند، اکنون با آنان سخن می گویی: ای مؤمنان! با شکست در یک جنگ، سست و دلسرد نشوید و غمناک نباشید، اگر ایمان داشته باشید و استقامت بورزید، برتری و پیروزی از آن شماست، سستی و اندوه شما برای چیست؟ قدری فکر کنید، اگر امروز به شما آسیب رسید، به یاد بیاورید که سال قبل، بر کافران نیز همین آسیبها رسید!

با این سخن تو، مسلمانان به فکر فرو می روند، سال قبل، در جنگ بدر آنها توانسته بودند هفتاد نفر از کافران را به قتل برسانند و شکست سختی به آنان وارد کنند.

آیا کافران وقتی در جنگ بدر شکست خوردند، دچار سستی شدند؟ نه. آنان یک سال برنامه ریزی کردند و امسال با نیروی بیشتر به میدان مبارزه آمدند و جنگ اُحُد را پایه ریزی کردند. آنان هرگز روحیه خود را از دست ندادند و در راه باطل از پای ننشستند.

مسلمانان نیز دچار سستی نشوند، مهم این است که از شکست امروز درس بگیرند، خود را برای فردا آماده کنند و به جنگ بُت پرستی و کفر بروند، آری، خون این شهیدان نتیجه خواهد داد و به زودی طومار کفر و بُت پرستی در این

سرزمین جمع خواهد شد.

این قانون مهم توست: شکست و پیروزی گاهی برای یک گروه و گاهی برای گروه دیگر است، آری، زمانی، پیروزی با اهل ایمان است، زمانی دیگر پیروزی با کافران!

این کار از روی حکمت است، تو می خواهی با این کار، صحنه امتحان را پیش بیاوری تا مؤمنان واقعی از دروغگویان جدا شوند.

اگر همیشه مؤمنان پیروز باشند، هرگز مسلمانان حقیقت خود را نمی شناسند. در جنگ اُحد کسانی که بر سر پیمان خود با پیامبر، باقی ماندند، از بقیه جدا شدند، گروه زیادی هم که ادعای ایمان می کردند فرار کردند. آنان خودشان را شناختند و فهمیدند که چه کاره اند.

اگر همیشه مؤمنان را پیروز کنی، پس چگونه گروهی به مقام شهادت برسند؟ تو می خواهی گروهی از بهترین ها از فیض شهادت بهره ببرند و این مقام بالا را به آنان کرم کنی، برای همین صحنه هایی را پیش می آوری تا بندگان خوب خود را گلچین و در بهشت مهمان کنی.

اگر روزی دشمنان، پیروز میدان جنگ شدند، نباید خیال کرد که تو آنان را دوست داری. آنان از رحمت و مهربانی تو بی بهره اند، آنان در حق خود و دیگران ظلم و ستم روا داشته اند و تو هرگز ستمکاران را دوست نداری.

با این قانون، اهل ایمان را از بدی ها پاک می کنی، وقتی که اهل ایمان در جنگی شکست می خورند، متحمل سختی های زیادی می شوند، اما همه این سختی ها، کفاره گناهان آنان است. بلاها باعث می شود تا روحشان از گناهان پاک و پاکیزه گردد.

از طرف دیگر، وقتی کافران پیروزی خود را می بینند، فریب شیطان را می خورند

و به راه باطل خود اصرار می‌ورزند، آنان فرصت توبه را از دست می‌دهند و سرانجام به عذاب گرفتار می‌شوند.

آل عمران : آیه ۱۴۳ - ۱۴۲

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ
اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (۱۴۲) وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ
الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۴۳)

اکنون با کسانی که از میدان جنگ فرار کردند چنین می‌گویی: «آیا فکر می‌کنید قبل از آن که امتحانتان کنم، شما را وارد بهشت می‌کنم؟ آیا به یاد دارید که چگونه آرزو می‌کردید شهید شوید؟ وقتی یادی از شهیدان می‌کردید، می‌گفتید کاش ما هم شهید می‌شدیم! پس امروز که زمینه شهادت فراهم شد، فرار کردید، چقدر میان گرفتار و کردار شما فاصله است؟ صحنه‌های امتحان را برای شما پیش می‌آورم تا معلوم شود آیا واقعاً حاضر هستید در راه من از جان خود بگذرید؟ آیا در سختی‌ها صبر و استقامت خواهید داشت؟ وقت امتحان معلوم می‌شود که چه کسی راستگوست».

این سخن تو برای همه زمان‌ها و مکان‌هاست، راه بهشت جاودان از میان سختی‌ها می‌گذرد، تو که از همه چیز باخبری و راز دل همه را می‌دانی و به خوبی می‌دانی آیا من واقعاً اهل ایمان هستم یا نه، اما کاری می‌کنی که من خودم را بشناسم، امتحان تو، راهی است برای این که من با واقعیت خود آشنا شوم.^(۸۱)

آل عمران : آیه ۱۴۴

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ
الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ
فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴)

تو مسلمانان را به یاد لحظه حسّاسی می اندازی، آن لحظه ای که این صدا در میدان جنگ پیچید: «محمد کشته شد».

ماجرا چه بود؟

یکی از مسلمانان به نام «مصعب» بسیار شبیه پیامبر بود، یکی از کافران او را به شهادت رسانید و فریاد زد: من محمد را کشتم! مسلمانان دچار تزلزل بیشتر شدند و با عجله فرار کردند، خیلی از آنها به بالای کوه پناه بردند، آنها نگران بودند که نتیجه چه خواهد شد، اگر کافران به تعقیب آنها پردازند، چگونه از خود دفاع کنند، بعضی ها با خود گفتند: اکنون که پیامبر کشته شده است، خوب است دست از اسلام برداریم و بت پرست شویم، این گونه می توانیم جان خود را نجات بدهیم!

تو به آنان می گویی: «محمد پیامبری است مانند پیامبرانی که قبل از این بوده اند، پیامبر همیشه زنده نیست، همه پیامبران قبلی از دنیا رفتند، محمد هم روزی از میان شما می رود. اگر او بمیرد یا کشته شود، شما از دین خود دست برمی دارید و به کفر رو می آورید؟ اگر همه شما هم از اسلام بازگردید، به من هیچ ضرری نمی رسد. به زودی پاداش کسانی را که در راه من فداکاری کردند، می دهم».

آری، افرادی مانند علی علیه السلام که مردانه در میدان مبارزه ایستادند، آنان در واقع با این کار خود، شکر نعمت هایی را به جا آوردند که به آنها داده بودم.

آل عمران : آیه ۱۴۵

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا
مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا
وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ (۱۴۵)

وقتی که خبر آمدن سپاه کفر به مدینه رسید، عده ای بر این باور بودند که باید در

شهر مدینه سنگر گرفت و از شهر دفاع کرد، اما بیشتر مردم می‌گفتند که باید به خارج از شهر برویم و شجاعانه با دشمن بجنگیم. برای همین لشکر اسلام به منطقه اُحد رفت و در آنجا آمادهٔ مقابله با کافران شد.

وقتی که مسلمانان شکست خوردند، بعضی‌ها با خود گفتند: کاش ما در مدینه می‌ماندیم و در آنجا سنگر می‌گرفتیم، اگر این کار را می‌کردیم، این همه شهید نمی‌دادیم!

اکنون تو در جواب آنان می‌گویی: ماندن شما در شهر باعث نجات از مرگ نمی‌شد، مرگ هر انسان، سرنوشت مشخص شدهٔ اوست، هیچ کس بدون اذن من نمی‌میرد، بلکه طول عمر هر کس مشخص شده است، شما نباید از دشمن بترسید. شما در این جنگ شرکت کرده‌اید، پاداش و ثواب شما هم به نیت شما بستگی دارد، هر کس پاداش دنیا را بخواهد، به او از دنیا می‌دهم، هر کس پاداش آخرت بخواهد، از آن به او می‌دهم و البته به کسانی که شکر نعمت‌های مرا به جا آورند، جزای نیک خواهم داد.

اکنون می‌فهمم که مرگ من فقط در دست توست، تا زمانی که تو نخواهی مرگ به سراغم نمی‌آید، پس نباید از مقابله با دشمن هراسی به دل داشته باشم. همچنین به من یاد می‌دهی تا وقتی کار خوبی انجام می‌دهم، از تو پاداش روز قیامت را بخواهم، زندگی دنیا می‌گذرد، همه باید روزی از این دنیا دل برکنیم و راهی سفر آخرت شویم. خوشا به حال کسی که به فکر سفر آخرت خود باشد و برای آن روز، زاد و توشه آماده کند.

آل عمران : آیه ۱۵۱ - ۱۴۶

وَكَايِنَ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ
فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ
يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (۱۴۶) وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا

وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَتَبَيُّتْ أَعْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۱۴۷)
 فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ
 الْمُحْسِنِينَ (۱۴۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّي تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ
 عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۱۴۹) بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ
 النَّاصِرِينَ (۱۵۰) سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا
 بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَيَسْ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (۱۵۱)

اکنون برای مسلمانان از گذشتگان می‌گویی تا از آن درس مقاومت و پایداری بگیرند:

قبل از شما، چه بسیار پیامبرانی را برای هدایت مردم فرستادم، آن پیامبران با یاران زیادی به جنگ دشمنان رفتند و در برابر سختی‌ها سستی نکردند و هرگز تسلیم دشمن نشدند. آنان صبر و استقامت کردند و من صبرکنندگان را دوست دارم و آنان را از رحمت خود بهره‌مند می‌کنم.

سخن آنان تنها این بود: «خدایا! گناهان ما را ببخش و از تندروی ما درگذر، گام‌های ما را در برابر دشمن استوار کن و ما را بر کافران پیروز گردان.»

من هم دعایشان را اجابت کردم، خیر و برکت در این دنیا و ثوابی نیکو در آخرت را به آن‌ها دادم، زیرا آنان نیکوکار بودند و من نیکوکاران را دوست می‌دارم.

مبادا از کافران پیروی کنید، اگر به سخن آنان گوش دهید، آنان شما را به کفر برمی‌گردانند و سرانجام زیانکار خواهید شد، بدانید که کافران دوست شما نیستند، من دوست و پشتیبان شما هستم، من بهترین یاری‌کننده هستم، به یاری من دل ببندید و از کافران بیزاری بجوید.

به زودی در دل کافران ترس و وحشت می‌اندازم، زیرا آنان بُت‌ها را شریک من قرار دادند، جایگاه آنان، آتش جهنم است و چه بد جایگاهی است!!

* * *

آل عمران : آیه ۱۵۳ - ۱۵۲

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ
 بِأُذُنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا
 تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ
 لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۱۵۲) إِذْ
 تَضَعُدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ
 غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا
 تَعْمَلُونَ (۱۵۳)

زمان حرکت لشکر اسلام از مدینه به سوی کوه احد، پیامبر به آنان فرمود: «اگر در این جنگ، صبر و استقامت کنید، پیروز خواهید شد». این وعده ای بود که تو به پیامبر داده بودی.

اکنون که مسلمانان شکست را تجربه کرده اند، با خود می گویند: مگر خدا به ما وعده یاری نداد؟ پس چرا ما شکست خوردیم؟

در ابتدای جنگ، همه چیز به نفع لشکر اسلام بود، لشکر کفر شکست خورده بود و از میدان می گریخت، در این میان دو نکته باعث شد تا ورق برگردد و پیروزی تبدیل به شکست شود:

اول: پیامبر پنجاه نفر را در منطقه بلندی مستقر کرده بود، از آنان خواسته بود تا او دستور نداده است، موقعیت خود را ترک نکنند، متأسفانه آنان وقتی دیدند سپاه دشمن فرار می کند، به طمع غنیمت، موقعیت خود را ترک کردند و دشمن که به دنبال این فرصت بود از پشت سر به لشکر مسلمانان حمله کرد.

دوم: وقتی که سپاه دشمن هجوم آوردند، مسلمانان به جای اینکه استقامت کنند، فرار کردند و میدان را خالی نمودند.

اکنون تو با مسلمانان چنین سخن می گویی:

تا زمانی که شما با دشمنان پیکار می‌کردید، من به وعده خود عمل نمودم، شما را یاری کردم، اما وقتی که دست از پیکار کشیدید و نافرمانی پیامبر را نمودید، من هم شما را به حال خود رها کردم، گروهی از شما به فکر به دست آوردن غنیمت بودید و با هم بر سر غنیمت‌ها، نزاع می‌کردید که ناگهان دشمن به شما هجوم آورد و اما گروه دیگری از شما هدفی جز رضای من نداشتند.

شما دچار وحشت و ترس از دشمنان شدید، می‌خواستم شما را این‌گونه امتحان کنم تا ایمان شما را در لحظات سختی بیازمایم، وقتی شما را پشیمان یافتم، از خطای شما گذشتم و بر شما سخت نگرفتم زیرا من بر اهل ایمان، مهربان هستم و به آنان لطف و مهربانی می‌کنم.

به یاد بیاورید وقتی که از میدان جنگ فرار می‌کردید و به بالای کوه می‌رفتید تا نجات یابید، شما از ترس به هیچ کس توجه نداشتید و به پشت سر خود هم نگاه نمی‌کردید. پیامبر، شما را به یاری می‌خواند اما شما خیال می‌کردید که پیامبر کشته شده است، او با صدای بلند با شما سخن می‌گفت تا از میدان فرار نکنید، اما شما به یاری او نرفتید و او را تنها گذاشتید، شما نافرمانی پیامبر را نمودید. سزای این نافرمانی این بود که غم‌ها و مصیبت‌ها یکی پس از دیگری به سوی شما رو آورد.

شما به غمی دیگر مبتلا شدید، دیگر یادتان رفت تا برای غنیمت‌هایی که از دست دادید، غصه بخورید یا برای آنچه بر سرتان آمد، اندوهگین شوید.

آیا می‌دانید آن غم بزرگ چه بود که باعث شد غم‌های دیگر را فراموش کنید؟ شما بر روی کوه اُحد ایستاده بودید و به میدان نگاه می‌کردید، دیدید که دشمن در میدان جولان می‌دهد، ترس بزرگ به دلتان آمد، با خود گفتید نکند دشمن به دنبال شما بیاید و شما را از دم تیغ بگذرانند، اگر دشمن به شهر حمله کند و زن و بچه‌ها را اسیر کند، چه کنیم؟

شما از فکر غنیمت‌ها بیرون آمدید، دیگر به فکر کسانی که پیکرشان در میدان جنگ افتاده است، نبودید، شما به غصه‌ای بزرگتر مبتلا شدید، به راستی دشمن با شما چه خواهد کرد؟ (۸۲)

اکنون پیامبر رو به آسمان می‌کند و با تو چنین سخن می‌گوید: «بارخدایا! تو وعده فرمودی که فرشتگان را به یاریم بفرستی، بارخدایا! از تو می‌خواهم به وعده‌ات عمل کنی.» (۸۳)

تو دعای پیامبر را مستجاب می‌کنی و فرشتگان را به یاری پیامبر می‌فرستی، ناگهان ابوسفیان دید که همه سپاهش فرار می‌کنند، فهمید که مانند جنگ «بدر»، امدادهای غیبی به یاری مسلمانان آمده است، برای همین دست از جنگ کشید و سریع دستور داد سپاه به سوی مکه بازگردد.

آل عمران : آیه ۱۵۴

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا
يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ
ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ
يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانِ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا
قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى
مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ
عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۵۴)

شب فرا رسیده، مسلمانان به شهر مدینه بازگشته‌اند، امشب، شبی پر از اضطراب و نگرانی است، درست است دشمن از مدینه دور شده است و به مکه بازمی‌گردد، اما هر لحظه ممکن است دشمن پشیمان شود و به مدینه یورش بیاورد و شهر را غارت کند، همه در اضطراب هستند.

تو آرامش را بر اهل ایمان نازل کردی، آنان به وعده‌های تو ایمان داشتند، تو وعده دادی که در دل کافران ترسی عجیب بیفکنی تا دیگر جرأت رویارویی با مسلمانان را نداشته باشند. اهل ایمان با همان لباس رزم به خواب رفتند، آنان به لطف تو امیدوار بودند و از دشمن نمی‌ترسیدند.

از طرف دیگر، گروه سست ایمان، در اندیشه‌ی جان خود بودند و نتوانستند بخواهند، آنان از روی نادانی به تو گمان ناروا داشتند. با خود می‌گفتند: آیا ما نجات پیدا خواهیم کرد؟ آیا امشب جان سالم به در خواهیم برد؟ آن‌ها فراموش کرده‌اند که تو همه کاره جهان هستی، شکست و پیروزی در دست توست. آنان حرف‌های خود را از پیامبر مخفی می‌کنند و به یکدیگر می‌گویند: اگر قرار بود پیروز بشویم، یاران ما کشته نمی‌شدند.

آنان نمی‌دانند که مرگ هم در دست توست، آن هفتاد نفری که امروز در میدان جنگ شهید شدند، سرنوشت آن‌ها، این بود. اگر آنان در خانه‌های خود در بستر هم آرمیده بودند، مرگ به سراغ آن‌ها می‌آمد. آری، آنچه امروز در جنگ اُحُد پیش آمد، صحنه امتحانی برای همه بود تا افرادی که ایمان واقعی دارند از بقیه مشخص شوند، تو از آنچه در دل بندگان می‌گذرد، آگاهی.

آل عمران : آیه ۱۵۵

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ
 إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
 حَلِيمٌ (۱۵۵)

مسلمانان سؤال مهمی دارند، آن‌ها بارها از خود پرسیده‌اند: چرا در آن لحظات حساس، از میدان جنگ فرار کردیم، چرا پیامبر را تنها گذاشتیم؟

اکنون تو می خواهی جواب سؤال آنان را بدهی، علت این لغزش بزرگ، چیزی جز وسوسه شیطان نبود.

در قلب آنان، به جای محبت تو، محبت دنیا منزل کرده بود، آنان به گناهان آلوده شده بودند، آری، اگر انسان از گناه توبه نکند، گناهان قبلی، راه را برای گناهان بعدی هموار می کند و شیطان را بر او مسلط می کند.

در آن لحظه حساس، آنان فریب وسوسه های شیطان را خوردند، کاش آنان، قبل از این که به جنگ بیایند، از گناهان توبه کرده بودند و محبت دنیا را از دل های خود زدوده بودند، آن وقت دیگر هیچ گاه اسیر شیطان نمی شدند و در راه دین تو جانفشانی می کردند.

اکنون به آنان مژده می دهی که گناه آنان را بخشیده ای و آنان را عفو کرده ای زیرا تو آمرزنده و مهربان هستی و به بندگان فرصت توبه می دهی تا به سوی تو بازگردند.

آل عمران : آیه ۱۵۸ - ۱۵۶

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ
كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا
عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي
وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۵۶) وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّمْ
لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۱۵۷) وَلَئِنْ مِتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ
لِإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ (۱۵۸)

هفتاد نفر در این جنگ شهید شده اند، در بسیاری از خانه ها صدای گریه می آید، پدران و مادرانی که داغ عزیزان خود را دیده اند، زنانی که بیوه شده اند، کودکانی که یتیم شده اند.

در این میان، منافقان می گویند: اگر این جنگ پیش نمی آمد، الان همه کسانی که

شهید شده‌اند، کنار ما بودند.

اکنون تو از اهل ایمان می‌خواهی با آنان هم‌عقیده نباشند، به راستی عقیده باطل منافقان چیست؟

وقتی یکی از دوستان منافقان، به سفر می‌رفت و در سفر می‌مرد، آنان می‌گفتند: «اگر نزد ما می‌ماند، به چنگ مرگ نمی‌افتاد» و اگر یکی از آنان در میدان جنگ، کشته می‌شد، می‌گفتند: «اگر به جنگ نرفته بود، کشته نمی‌شد». آنان همیشه در حسرتی بزرگ هستند، همیشه غصه می‌خورند که کاش دوستانشان به سفر نمی‌رفتند و یا در جنگ شرکت نمی‌کردند.

اکنون تو با آنان چنین سخن می‌گویی:

مرگ و زندگی در دست من است، سفر یا شرکت در میدان جنگ، باعث مرگ نیست، بسیاری کسانانی که در وطن هستند و مرگ به سراغشان می‌آید و بسیارند افرادی که به میدان جنگ می‌روند و جان سالم به در می‌برند.

سرنوشت کسانانی که امروز شهید شدند، این بود، اگر جنگ اُحد هم پیش نمی‌آمد و آنان در خانه‌های خود می‌ماندند، باز هم امروز مرگشان فرا می‌رسید، من به همه کردار شما آگاهی دارم، می‌دانم چه کسی اطاعت مرا می‌کند و چه کسی راه نافرمانی پیش می‌گیرد، من پاداش همه بندگان خود را می‌دهم.

شما چرا از مرگ می‌ترسید؟ مگر به من ایمان ندارید؟ اگر در راه من کشته شوید، زیان نکرده‌اید، زیرا به آمرزش و رحمت می‌رسید و این برای شما از مال و ثروتی که کافران برای خود جمع می‌کنند بهتر است.

اگر بمیرید یا کشته شوید، به سوی من می‌آید، مرگ، پایان زندگی شما نیست بلکه دریچه‌ای است به سوی دنیای دیگر، دنیایی که رحمت مرا در آنجا می‌بینید. شما هرگز فانی و نابود نمی‌شوید، زندگی دیگری می‌یابید.

آل عمران : آیه ۱۶۰ - ۱۵۹

فَمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ
 فَظًّا غَلِيظًا لَفُضِّتَ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ
 وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
 الْمُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹) إِنَّ يُنْصِرُكُمْ اللَّهُ فَالَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا
 الَّذِي يَنْصِرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۶۰)

پیامبر در مسجد نشسته است، کسانی که از میدان جنگ فرار کرده بودند و پیامبر را تنها گذاشته بودند، به مسجد آمده‌اند، آنان دور پیامبر حلقه زده‌اند، همه شرمنده و پشیمان هستند، از این که پیامبر تو را در سخت‌ترین شرایط تنها گذاشته‌اند، احساس گناه می‌کنند، اما پیامبر تو به آنان لبخند می‌زند، او پیامبر مهربانی است. خیلی‌ها تعجب می‌کنند، چقدر پیامبر خوش اخلاق است!
 اکنون تو این آیه را بر پیامبر خود نازل می‌کنی:
 ای محمد! از پر تو رحمت من است که تو با بندگان من مهربان و خوش اخلاق هستی، اگر تو تندخو و سنگدل بودی، همه از دور تو پراکنده می‌شدند.
 ای محمد! آنان با تو پیمان بسته بودند که تو را یاری کنند، اما به پیمان خود وفا نکردند و تو را در میان جنگ تنها گذاشتند، اکنون از تو می‌خواهم خطایشان را نادیده بگیری و برای آنان طلب آمرزش کنی.
 ای محمد! از تو می‌خواهم در کارها با آنان مشورت کنی، پس از مشورت، چون بر انجام کاری تصمیم گرفتی، بر من توکل نما که من توکل‌کنندگان را دوست دارم.
 اگر من شما را یاری کنم، دیگر هیچ کس نمی‌تواند بر شما پیروز شود، اگر دست از یاری شما بردارم، چه کسی شما را یاری خواهد کرد؟ تنها به من توکل کنید زیرا مؤمنان فقط به من توکل می‌کنند.

پیامبر با تو از راه وحی در ارتباط است، اما باز هم از او می‌خواهی تا با دیگران مشورت کند، این، اهمیت مشورت را می‌رساند، این درس بزرگی برای همه ماست.

اگر ما در کارهای خود مشورت کنیم، از لغزش‌ها و خطاها در امان خواهیم بود. آری، هیچ کس از مشورت کردن پشیمان نشده است. (۸۴)

تو در این آیه از توکل هم سخن گفتی، به راستی معنای توکل چیست؟ بعضی‌ها معنای توکل را خوب نفهمیده‌اند، آنان تصوّر می‌کنند باید وسایل و اسباب عادی را کنار بگذارند و تنها به تو امیدوار باشند، این درست نیست. توکل این است که من اقدامات لازم را انجام دهم، وسایل عادی را فراهم کنم و وظیفه خود را درست انجام دهم، بعد از آن به لطف و حمایت تو چشم بدوزم.

پیامبر خوش اخلاق و مهربان بود، با خوش‌رویی مردم را به سوی تو فرا می‌خواند، او همواره لبخند به لب داشت. او اصل را بر «جذب» می‌گذاشت نه «دفع»! زبان و ادبیات او پر از مهر و محبت بود.

خدایا! من درددهای خویش را به که بگویم؟ بهتر است به تو بگویم! آن روزها را از یاد نمی‌برم، وقتی جوانی بودم، سراسر شوق و امید، وقتی می‌خواستم از تو چیزهای بیشتر بدانم، ناچار بودم نزد کسانی بروم که همیشه اخمو بودند!

آنان به جای مهربانی، بیشتر اخم می‌کردند، کاش آنان این آیه قرآن را خوانده بودند و پیام آن را فهمیده بودند!

آنان کار را به آنجا رسانده بودند که من فکر می‌کردم هر کس بیشتر اخم کند و کمتر لبخند بزند، ایمانش قوی‌تر است و به تو نزدیک‌تر!

سال‌ها گذشت تا من فهمیدم که اسلام چیز دیگر است، هیچ چیز به قدر شاد

نمودن بندگان پیش تو با ارزش نیست.

کاش یک نفر به آنانی که نقش هدایت جامعه را به عهده دارند می‌گفت که پیامبر، تجسم مهربانی بود، تو از او چنین خواسته بودی، به او گفתי که مردم را ببخشد و حتی در حق آنانی که از میدان جنگ فرار کرده‌اند، مهربانی کند. (۸۵)

آل عمران : آیه ۱۶۱

وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَ وَمَنْ يُغْلَلْ يَأْتِ بِمَا
غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۶۱)

تو از پیامبرت خواستی تا همه مسلمانان را ببخشد، او هم این کار را کرد، اکنون می‌خواهی از پیامبرت دفاع کنی، برای همین به آنان چنین می‌گویی: «هیچ پیامبری در تقسیم غنیمت‌ها خیانت نمی‌کند، هر کس که خیانت کند در روز قیامت با گناه خیانت محشور می‌شود، در آن روز همه به سزای اعمال خود می‌رسند و بر هیچ کس ظلم و ستمی نخواهد شد».

ماجرا چیست؟ چرا تو این آیه را نازل کردی؟

وقتی لشکر اسلام به منطقه «أُحُد» رسید، پیامبر پنجاه تیرانداز را در مکان بلندی مستقر نمود و «ابن جُبَیر» را به عنوان فرمانده آنان مشخص نمود و از آنان خواست که هرگز موقعیت خود را ترک نکنند.

در مرحله اول جنگ، مسلمانان توانستند دشمن را شکست بدهند. لشکر کفر از ترس جان فرار کرد، میدان جنگ خالی شد و گروهی مشغول جمع کردن غنیمت‌های جنگی شدند.

آن پنجاه تیرانداز که بالای بلندی بودند با خود گفتند: جنگ که تمام شد، ما هم باید برویم غنیمت جمع کنیم. فرمانده به آنان گفت: «موقعیت خود را ترک نکنید، پیامبر حتماً برای شما سهمی از غنیمت‌ها در نظر می‌گیرد»، آنان در جواب گفتند:

«می ترسیم پیامبر به ما چیزی از این غنیمت‌ها ندهد».
متأسفانه موقعیت خود را ترک کردند و به جمع کردن غنیمت مشغول شدند و همین باعث شکست مسلمانان شد.
آری، آنان فکر می‌کردند که پیامبر حق آن‌ها را نخواهد داد و در تقسیم غنیمت‌ها خیانت خواهد کرد، اکنون با این سخن از پیامبر خود دفاع می‌کنی. (۸۶)

آل عمران : آیه ۱۶۳ - ۱۶۲

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ
مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَيُسِ الْمَصِيرُ (۱۶۲) هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ
بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۶۳)

آیا همه کسانی که در جنگ اُحد شرکت کردند، به دنبال غنیمت بودند؟ مگر این غنیمت‌ها، چقدر ارزش داشتند که عده‌ای، برای به دست آوردن آن، به پیامبر تهمت خیانت بزنند؟

گویا هدف گروهی از کسانی که در جنگ شرکت کرده بودند، چیزی جز غنیمت نبود، کاش آنان علی رضی الله عنه را سرمشق خود قرار می‌دادند، علی رضی الله عنه در میدان جنگ رشادت‌ها و فداکاری‌ها نمود و لحظه‌ای هم به غنیمت فکر نکرد، او فقط برای رضای تو شمشیر می‌زد و از پیامبر دفاع می‌کرد.
آری، کسی که در راه رضای تو قدم برمی‌دارد با کسی که در راه غضب تو گام برمی‌دارد، یکسان نیست.

جایگاه کسانی که غضب تو را برای خود خریدند، جهنم است و جهنم بد جایگاهی است، اما تو برای کسانی که فقط به خشنودی تو فکر می‌کردند، بهشت جاودان را آماده ساخته‌ای.

هر کدام از مؤمنان و کافران نزد تو جایگاهی دارند، هر کس ایمان او بیشتر باشد،

در رتبه بالاتری از بهشت خواهد بود، هر کس کفر و دشمنی او بیشتر باشد، در پست‌ترین درجه‌های جهنم جای خواهد گرفت، تو به ایمان و کفر بندگان خود آگاهی کامل داری.

آل عمران : آیه ۱۶۴

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ
رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۶۴)

وقتی تاریخ را می‌خوانم، تعجب می‌کنم، چگونه شد که عده‌ای از مسلمانان حاضر شدند به پیامبر نسبت خیانت در امانت بدهند، آخر چگونه ممکن است پیامبر چشم‌داشتی به غنیمت‌های جنگی داشته باشد؟

آنان پیامبر را چگونه شناخته‌اند؟

آنان فکر می‌کنند که پیامبر هم مانند رهبران دیگر است که به فکر جمع کردن مال دنیاست و در جنگ، به مال بیشتر می‌اندیشد.

تو می‌دانی قبل از هر چیز باید فکر و اندیشه این مردم را عوض کنی، مشکل این است که آنان پیامبر تو را نشناخته‌اند و نمی‌دانند هدف اصلی پیامبر چیست.

اکنون با آنان سخن می‌گویی: «ای مردم! من بر شما مانت نهادم که پیامبری از جنس خودتان فرستادم تا آیات مرا برایتان بخواند و شما را از زشتی‌ها و پلیدی‌ها پاک کند و قرآن و معارف و احکام دین را به شما بیاموزد، اگر چه شما قبل از آن، در گمراهی آشکاری بودید».

همه به فکر فرو می‌روند، اکنون پیامبر را شناختند، پیامبر نیامده است که غنیمت و مال دنیا جمع کند، او آمده است تا با خرافات، بت‌پرستی و زشتی‌ها مبارزه کند، او آمده است راه و رسم زندگی درست را به مردم بیاموزد.

آری، تو پیامبر خود را از جنس بشر قرار دادی تا بتواند به خوبی مردم را تربیت کند، اگر پیامبر را از میان فرشتگان برمی‌انگیختی، نمی‌توانست به درستی مشکلات و احتیاجات انسان‌ها را درک کند.

آل عمران : آیه ۱۶۶ - ۱۶۵

أَوْلَمَّا أَصَابَكُم مَّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا
قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ (۱۶۵) وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقْيِ الْجَمْعَانِ فَإِذِنِ اللَّهُ وَلِيَعْلَمَ
الْمُؤْمِنِينَ (۱۶۶)

یاران پیامبر دور او حلقه زده‌اند، به سخنان او گوش می‌کنند، آنان از گذشته خود پشیمانند، می‌خواهند گذشته را جبران کنند، تو از دل آنان خبر داری، می‌دانی هنوز یک سؤال آنان بی‌پاسخ مانده است، آنان بارها از خود پرسیده‌اند: چرا این چنین شد؟ این مصیبت از کجا به ما رسید؟

در جنگ احد، هفتاد نفر از مسلمانان کشته شدند، آنان فراموش کردند که در جنگ بدر، دو برابر این بر دشمن ضربه زدند، (سال قبل که بین مسلمانان و کافران جنگ بدر روی داد، مسلمانان هفتاد نفر از آنان را کشتند و هفتاد نفر را هم اسیر کردند).

مسلمانان به دنبال جواب این سؤال خود هستند، آن‌ها می‌خواهند بدانند چرا دیروز این چنین شکست خوردند.

اکنون جواب آنان را این‌گونه می‌دهی:

شکست شما به دلیل دنیاخواهی شما بود، گروهی از شما برای رسیدن به غنیمت‌ها، موقعیت حساس خود را ترک کردید، شما از فرمان پیامبر سرپیچی کردید. بدانید که من بر هر کاری توانا هستم، اگر روش خود را اصلاح کنید، شما

را بر دشمن پیروز خواهیم کرد.

هرگز از یاد نبرید که این شکست شما، مطابق سنت من بود، این قانون است: هر لشکری که در میدان جنگ سستی کند و از دستور فرماندهی خویش سرپیچی کند، محکوم به شکست خواهد بود، چگونه شما انتظار پیروزی دارید در حالی که هم سستی کردید و هم از پیامبر نافرمانی نمودید؟

آل عمران : آیه ۱۶۸ - ۱۶۷

وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ تَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا
فَاتَّبِعُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ اذْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ
يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ
أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (۱۶۷) الَّذِينَ قَالُوا لِأَخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا
قَاتَلُوا قُلُوبًا فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۶۸)

جنگ اُحد زمینه‌ای شد تا منافقان شناخته شوند، وقتی لشکر اسلام به سوی «اُحد» حرکت می‌کرد، گروهی سیصد نفری راه خود را جدا کردند تا به مدینه بازگردند.

چند نفر به آن‌ها گفتند:

— کجا می‌روید؟ بیایید در راه خدا جهاد کنید، اگر نمی‌خواهید برای خدا همراه ما بیایید، حداقل برای دفاع از شهر و ناموس خود اقدام کنید، اگر دشمن را به حال خود رها کنیم، به ناموس ما هم رحم نخواهد کرد.

— اگر ما یقین داشتیم که جنگ واقع خواهد شد، می‌ماندیم اما می‌دانیم که جنگی در پیش نیست.

آنان این سخن را گفتند و به سوی مدینه حرکت کردند، در زمانی که پیامبر به

کمک آنان نیاز داشت، از همراهی با او خودداری کردند و با این کار نفاق خود را آشکار ساختند.

آن لحظه‌ای که از لشکر اسلام جدا شدند، به کفر نزدیک‌تر از ایمان بودند، آنان می‌گویند که نمی‌دانیم جنگ می‌شود یا نه، اما به خوبی می‌دانند که کافران نزدیکی مدینه رسیده‌اند.

تو از راز دل آنان باخبر بودی و می‌دانستی هدفشان چیست، آنان خواستند با این کار خود، ضربه‌ای به دین تو بزنند و به کافران کمک کنند، هنگامی هم که جنگ تمام شد و مسلمانان به شهر بازگشتند، این منافقان به آنان چنین گفتند: «اگر به سخن ما گوش می‌کردید، هرگز این قدر کشته نمی‌دادید».

تو از مؤمنان می‌خواهی تا به آنان چنین جواب بدهند: «شما برای حفظ جان دیگران راه حل می‌دهید، پس اگر راست می‌گویید مرگ را از خود دور کنید و آن را برای همیشه به تعویق اندازید».

آل عمران : آیه ۱۷۱ - ۱۶۹

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹) فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ
فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰) يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا
يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۷۱)

وقتی خبر رسید که هفتاد نفر از مؤمنان در جنگ اُحُد کشته شدند، منافقان گفتند: «افسوس که آنان خود را به کشتن دادند، آنان مُردند و هیچ بهره‌ای هم نبردند».

اکنون درباره شهیدان سخن می‌گویی:

هرگز کسانی را که در راه من کشته شدند، مرده نپندارید، شهیدان زنده‌اند، آنان هرگز نمرده‌اند، هر کس در راه من کشته شود، زنده است، آنان در جوار رحمت من زندگی می‌کنند و من به آنان روزی می‌دهم و به علّت نعمت‌هایی که به آنان داده‌ام، خوشنودند.

وقتی شهیدان به دوستان خود (که با هم در یک میدان جنگ می‌کردند و آن‌ها هنوز در دنیا هستند) فکر می‌کنند، شاد می‌شوند. شهیدان می‌دانند که دوستان آن‌ها نیز به رستگاری خواهند رسید و هیچ ترس و وحشتی نخواهند داشت. شهیدان همواره از نعمت‌ها و فضل و رحمت من دلشادند و هرگز اجر و ثواب مؤمنان تباه نمی‌شود.

آل عمران : آیه ۱۷۵ - ۱۷۲

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ
مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲) الَّذِينَ
قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا
حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (۱۷۳) فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ
يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (۱۷۴) إِنَّمَا
ذَلِكُمْ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ (۱۷۵)

سپاه کافران به سوی مکه پیش می‌رود، وقتی آن‌ها حدود ۲۰ کیلومتر از مدینه دور می‌شوند، عده‌ای نزد فرمانده سپاه (ابوسفیان) می‌آیند و به او می‌گویند:

— ما اشتباه بزرگی مرتکب شدیم؟

— چه اشتباهی؟

— کار را نیمه تمام گذاشتیم. ما بهترین موقعیت را از دست دادیم، اگر محمد را به حال خود رها کنیم، او روز به روز قوی تر خواهد شد.

— شما چه پیشنهادی دارید؟

— باید برگردیم و به مدینه حمله کنیم و آن شهر را غارت کنیم و هرطور شده محمد را به قتل برسانیم.

سرانجام تصمیم خود را می‌گیرند و قرار بر این می‌شود که بار دیگر به مدینه حمله کنند.

پیامبر از این ماجرا باخبر می‌شود، دستور می‌دهد تا مسلمانان برای مقابله با آنان آماده شوند، پیامبر می‌خواهد تا برای مقابله با سپاه کفر به منطقه «حمرء الأسد» برود.

اینجاست که مسلمانان دعوت پیامبر را اجابت می‌کنند، خیلی از آنان مجروح هستند و نیاز به درمان و استراحت دارند، اما آنان تصمیم گرفته‌اند گذشته را جبران کنند و تا پای جان پیامبر را یاری کنند، آنان به سرعت آماده حرکت برای جنگی دوباره با کافران می‌شوند.

اکنون از آنان تعریف می‌کنی و می‌گویی:

مؤمنان واقعی کسانی هستند که وقتی پیامبر آنان را دوباره فرا خواند تا به جنگ دشمن بروند، این دعوت را اجابت کردند با آن که زخمی و مجروح بودند. آنان نیکوکار و پرهیزکارند و من به آنان اجر و پاداشی بزرگ خواهم داد.

عده‌ای به مؤمنان چنین گفتند: «سپاه دشمن برای حمله به شما دور هم آمده‌اند، از آنان بترسید». مؤمنان نه تنها از این موضوع نترسیدند، بلکه بر ایمانشان افزوده شد و در جواب گفتند: «یاری خداوند برای ما کافی است که بهترین پشتیبان

بندگان خود است».

آنان به سوی دشمن رفتند و به سلامت بازگشتند و هیچ بدی و مصیبتی به آنان نرسید، آنان از فرمان من پیروی کردند و من دارای کرم و رحمت فراوان هستم. این شیطان بود که دوستان خود را از روبرو شدن با کافران می ترساند، شما نباید از کافران بترسید، اگر مؤمن هستید از مخالفت با امر و فرمان من بترسید.

اکنون می خواهم بدانم ماجرای جنگ «حَمراء الأَسَد» چه شد؟ پیامبر دستور حرکت سپاه اسلام را داد تا هر چه سریع تر به منطقه «حَمراء الأَسَد» برسند، مؤمنان با اشتیاق فراوان همراه پیامبر حرکت کردند، پیامبر دستور داد فقط کسانی می توانند همراه او بیایند که دیروز در جنگ احد شرکت کرده اند، یعنی آن سیصد نفری که دیروز از جنگ کناره گیری کردند، اجازه نداشتند در لشکر اسلام باشند.

لشکر اسلام به حرکت خود ادامه می داد، آنان با سرعت تمام به سوی دشمن می رفتند، شخصی به نام «معبد» در بین راه لشکر اسلام را دید، معبد با ابوسفیان سابقه دوستی دیرینه ای داشت. سریع خود را به ابوسفیان رساند و به او گفت:
 - ای ابوسفیان! محمد را دیدم که با لشکر خود با سرعت به سوی شما می آید، من هرگز لشکری چنین انبوه ندیده ام!

- ای معبد! ما دیروز، کنار کوه احد، عده زیادی از آنان را کشتیم و بسیاری را هم مجروح نموده ایم، لشکر محمد از هم پاشیده شد.
 - من از ماجرای دیروز شما خبر ندارم، اما این قدر بدان که لشکری انبوه، اکنون به سوی شما می آید.

ابوسفیان، بزرگان سپاه را طلبید و ماجرا را گفت، وقتی شنیدند که مسلمانان با عجله به سوی آنان می‌آیند، در هراس افتادند، آنان خیال کردند که نیروی کمکی تازه نفس به یاری مسلمانان آمده است. برای همین تصمیم گرفتند تا هر چه سریع تر به مکه بازگردند.

ابوسفیان دستور بازگشت به مکه را صادر کرد، سپاه کفر با عجله راه مکه را در پیش گرفت.

آری، تو به مسلمانان وعده داده بودی که در دل کافران ترس و وحشت می‌اندازی، اکنون به وعده خود عمل نمودی. (۸۷)

لشکر اسلام به «حمرء الأسد» رسید، اما از کافران خبری نبود، پیامبر دستور داد تا مسلمانان سه روز در آنجا بمانند، هر چه انتظار کشیدند، خبری از سپاه کفر نشد، بعد از سه روز پیامبر دستور بازگشت به مدینه را دادند. (۸۸)

آل عمران : آیه ۱۷۸ - ۱۷۶

وَلَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ
 إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ
 عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۷۶) إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ
 شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۷) وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَلِّي لَهُمْ
 خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱۷۸)

اکنون دیگر خطری مدینه را تهدید نمی‌کند، دشمن از ترس لشکر اسلام فرار کرده است، پیامبر و یارانش به مدینه بازگشته‌اند، درست است که جنگ اُحد با درس‌های بزرگ آن به پایان آمد، اما پیامبر این روزها غمی بزرگ در دل دارد. او سال‌های سال برای این مردم زحمت کشید، اما روزی که به جنگ اُحد

می‌رفت، سیصد نفر از مسلمانان، تنه‌ایش گذاشتند و میانه راه به مدینه بازگشتند.

سیصد نفر یعنی حدود یک سوم سربازان لشکر او!

این غم بزرگی برای پیامبر است، او سال‌های سال برای هدایت آنان زحمت کشید، آنان را از کفر و بُت‌پرستی رهایی داد، اما آنان در این امتحان بزرگ، مردود شدند، آنان با این کار خود، به سپاه کفر خدمت بزرگی نمودند و اگر یاری تو نبود، دشمن، اسلام را نابود کرده بود.

اکنون تو با پیامبرت سخن می‌گویی:

ای محمد!

برای چه غمناکی؟ هرگز برای آنانی که در راه کفر شتاب کردند، غصه نخور! آنان هرگز نمی‌توانند به دین من ضرری بزنند، من آنان را به حال خود رها کردم و در حال نفاق یا کفر خواهند مُرد، من اراده کرده‌ام که آنان در آخرت هیچ بهره‌ای از ثواب و پاداش نداشته باشند، عذابی سخت در انتظارشان است.

آنان کسانی هستند که کفر را خریدند در عوض ایمان، آنان به من چه ضرری زده‌اند؟ به خود ضرر زده‌اند که سعادت همیشگی را از دست دادند و نتیجه این کارشان، آتش جهنم است.

به آنان مهلت می‌دهم و تصوّر می‌کنند که این مهلت، برایشان خوب است و به واسطه آن می‌توانند از لذت‌های دنیا بهره ببرند، اما این خیال باطلی است، من به آنان مهلت می‌دهم تا باز هم گناه کنند، به زودی در بدترین عذاب‌ها گرفتار خواهند شد.

آل عمران : آیه ۱۷۹

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ

حَتَّى يَمِيزَ الْخَيْبَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ
اللَّهَ يَجْتَبِي مَنْ يُرْسِلُهُ مَنْ يَسَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا
فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۹)

از آیه ۱۲۲ تا این آیه از ماجرای جنگ «أُحُد» و حوادث آن، سخن به میان آمد. با خواندن این آیات، درس‌های بزرگی برای زندگی خود گرفتیم. اکنون می‌خواهم آخرین سخن تو در رابطه با جنگ أُحُد را بخوانم.

در جنگ «بدر» مسلمانان را یاری نمودی و آنان توانستند کافران را شکست سختی دهند، اما چرا مسلمانان را در مرحله‌ای از جنگ أُحُد به حال خود رها کردی؟ چه رازی در کار بود؟ هدف تو چه بود؟

تو به قانون خودت عمل کردی، تو یک قانون و سنت قطعی داری، می‌خواستی همه را متوجه این قانون کنی.

آن قانون چیست؟

تو وقتی پیامبری را می‌فرستی، او مردم را به سوی تو دعوت می‌کند، کم‌کم پیروان آن پیامبر زیاد و زیادتر می‌شوند، آنان همه ادعا می‌کنند که به تو ایمان آورده‌اند و تسلیم امر تو هستند، اما کسی چه می‌داند چه کسی راست می‌گوید؟ بعضی‌ها برای دنیا و منافع خود دم از ایمان می‌زنند، تا زمانی که دین برای آنان منفعت داشته باشد، مؤمن هستند، اگر دینداری برای آنان خطری داشته باشد، بی‌دین می‌شوند، آنان همان منافقان هستند.

اینجاست که تو امتحان‌های سخت پیش می‌آوری تا منافقان از مؤمنان جدا شوند. این هدف توست، تو می‌خواهی خوب‌ها را از بدها جدا کنی! می‌خواهی مؤمنان، منافقان را به خوبی بشناسند، مبدا فریب آنان را بخورند.

تا قبل از سال سوم هجری، خیلی‌ها ادّعیای ایمان می‌کردند، هنوز صحنهٔ امتحان پیش نیامده بود، جنگ اُحُد، امتحان بزرگی بود تا همه، حقیقت خود را نشان بدهند، آری، تو مردم را به حال خود رها نمی‌کنی، آنان را امتحان می‌کنی تا خوب و بد از هم جدا شوند.

تو می‌دانستی که منافقان چه کسانی هستند، پیامبرت هم می‌دانست، تو به پیامبرانت علمِ غیب داده‌ای.

پیامبر با توجّه به علمِ غیبی که به او داده بودی، منافقان را می‌شناخت، اما مؤمنان که آنان را نمی‌شناختند، صلاح بر این نیست که تو علمِ غیب را به همه بدهی تا همه بتوانند منافقان را بشناسند، برای همین صحنهٔ امتحان پیش آوردی تا منافقان به راحتی شناخته شدند.

تو این قانون را بیان کردی، اکنون از ما می‌خواهی تا به تو و پیامبرانت ایمان بیاوریم و مژده می‌دهی که اگر ایمان واقعی بیاوریم و پرهیزکار باشیم پاداشی بزرگ خواهیم داشت.

من باید در زندگی به این نکته توجّه کنم، تو بارها و بارها مرا در صحنه‌های امتحان قرار می‌دهی.

دیگر از تو نمی‌خواهم مرا امتحان نکنی، زیرا با خواندن این آیات، فهمیدم که تو همهٔ بندگان را امتحان می‌کنی، تنها از تو می‌خواهم کمک کنی تا در این امتحانات سربلند شوم.

آل عمران : آیه ۱۸۰

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ
مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۸۰)

عالِم باید به علم خود عمل کند و دیگران را از علم خویش بهره‌مند سازد، این عهدهی است که از دانشمندان گرفته‌ای.

افسوس که گروهی از دانشمندان، نسبت به علم خود بخل می‌ورزند و با این کار خود مانع رشد و کمال دیگران می‌شوند.

تو در تورات و انجیل درباره آمدن آخرین پیامبر خود بشارت دادی و نشانه‌های محمد ﷺ را بیان کردی، یهودیانی که در مدینه زندگی می‌کردند، به راحتی می‌توانستند حق و حقیقت را متوجه شوند، آنقدر روشن و واضح درباره محمد ﷺ سخن گفته بودی که جای هیچ شکّی نبود.

آن زمان عامه مردم خواندن و نوشتن نمی‌دانستند، فقط علمای یهود می‌توانستند تورات را بخوانند، آنان نگذاشتند که مردم عادی با حقیقت آشنا شوند، زیرا با

مسلمان شدن مریدانشان، همهٔ منافع خود را از دست می‌دادند و برای اینکه بتوانند ریاست کنند حقیقت را کتمان کردند و نسبت به گفتن حقیقت، بخل ورزیدند. آنان سخنانی را به تورات اضافه کردند و نشانه‌هایی دروغین برای پیامبر آخرالزمان بیان کردند تا مردم به محمد ﷺ ایمان نیاورند. (۸۹)

اکنون دربارهٔ آنان سخن می‌گوییم: من به شما علم و دانش عنایت کردم و شما را با تورات آشنا نمودم، اما شما حقیقت را به دیگران نگفتید، شما سخنان دروغ را برای مردم بازگو کردید، شما خیال می‌کنید که این کارها برای شما خوب است و می‌توانید چند روز بیشتر، منافع خود را حفظ کنید، اما بدانید در روز قیامت، آن سخنان دروغی که گفته‌اید، زنجیر گردن شما خواهد شد، هیچ نیازی به شما ندارم، دین خود را حفظ می‌کنم، همهٔ آسمان‌ها و زمین از آن من است و من به همهٔ اعمال و کردار شما آگاهم.

* * *

سخن تو دربارهٔ علمای یهود بود که نسبت به علم خود بخل ورزیدند و تو وعدهٔ عذابی سخت را به آنان دادی، زنجیری از آتش بر گردن آنان انداخته خواهد شد. اما این عذاب فقط مخصوص علمای یهود نیست، هر کس چیزی را بداند و آن را از اهلش کتمان کند، به این سرنوشت گرفتار خواهد شد، آری، این یک قانون است، وقتی که تو نعمتی را به کسی دادی، اگر او نسبت به آن بخل ورزید و آن را از دیگران دریغ کرد، به عذاب گرفتار می‌شود.

تو زکات را برای ثروتمندان، واجب کرده‌ای و اگر زکات مال خود را ندهند، عذاب در انتظارشان است.

تو از مسلمانان می‌خواهی دین را به صورت کامل ببینند، اسلام را خوب بفهمند، اسلام این نیست که فقط نماز بخوانم اما از جامعه غافل باشم، باید زکات مال خود را بدهم، زکات راهی است برای توزیع عادلانهٔ ثروت در جامعه.

* * *

آل عمران : آیه ۱۸۲ - ۱۸۱

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ
 فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ
 ذُوقُوا عَذَابَ الْخَرْيِقِ (۱۸۱) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ
 بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۸۲)

از پیامبرت خواستی تا نامه‌ای به علمای یهودی که در مدینه زندگی می‌کردند، بفرستی و آنان را به دین اسلام دعوت کند و به نماز و زکات سفارش کند. پیامبر این نامه مهم را نوشت و آن را به یکی از مسلمانان داد تا به دانشمند بزرگ یهود «فِنْحَاص» برساند.

فِنْحَاص نامه را از دست فرستاده پیامبر گرفت و شروع به خواندن کرد، به فکر فرو رفت، همه یهودیان منتظر بودند که او جواب این نامه را چگونه خواهد داد، باید هر طور هست مریدان خود را فریب بدهد، او بسیار زیرک است، می‌داند چگونه آنان را خام کند.

اکنون او رو به فرستاده پیامبر می‌کند و می‌گوید: « نامه را خواندم، در این نامه از ما خواسته شده است تا ما زکات بدهیم. اگر دین اسلام راست باشد، باید گفت که خدا فقیر است، زیرا از ما می‌خواهد تا زکات بدهیم، پس معلوم می‌شود ما توانگر هستیم و خداوند نیازمند.

همه یهودیان این سخن را می‌شنوند، آن‌ها نتیجه می‌گیرند که خدای محمد، خدایی فقیر و نیازمند است، با خود می‌گویند: چگونه به خدای فقیر ایمان بیاوریم!

اکنون تو می‌خواهی جواب فِنْحَاص را بدهی، تو سخن او را شنیدی، در جواب

چنین می‌گویی: سخن تو را ثبت می‌کنم، همانگونه که گناه پدران شما را نوشته‌ام، پدران شما پیامبران مرا مظلومانه به قتل رساندند، روز قیامت که فرا رسد به همه شما خواهم گفت: «عذاب سوزان جهنم را بچشید، این عذاب نتیجه کارهای خودتان است و من هرگز به بندگان خود ستم نمی‌کنم.» (۹۰)

* * *

آل عمران : آیه ۱۸۳

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَّا نُوْمِنَ
لِرَسُوْلِ حَتّٰى يَأْتِيَنَا بِقُرْبٰنٍ تَاْكُلُهٗ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِي
بِالْبَيِّنٰتِ وَبِالذِّكْرِ فَلَمَّ قَتَلْتُمُوهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ (۱۸۳)

باز می‌خواهی دروغ دیگری از علمای یهود را بازگو کنی، آنان وقتی فهمیدند که قلب‌های مردم به سوی اسلام متمایل شده است، تصمیم گرفتند تا به خیال خود، ضربه‌ای به پیامبر بزنند و به همه ثابت کنند که او دروغ‌گوست.

آنان نزد پیامبر آمدند و گفتند:

— ای محمد! تو ادعا می‌کنی که از طرف خدا به پیامبری مبعوث شده‌ای و خدا، آخرین دین خود را بر تو نازل کرده است و همواره ما را به اسلام دعوت می‌کنی.
— اگر سعادت دنیا و آخرت را می‌خواهید مسلمان شوید.
— خدا در تورات از ما عهد و پیمانی مهم گرفته است.

— چه عهد و پیمانی؟

— خدا از ما پیمان گرفته است فقط به پیامبری ایمان آوریم که قربانی او در آتش آسمانی بسوزد، این نشانه‌ای است که خدا برای پیامبران قرار داده است. اگر راست می‌گویی این نشانه را بیاور تا به تو ایمان آوریم.
به راستی ماجرای قربانی و آتش آسمانی چیست؟

در زمان‌های قدیم، قوم یهود (بنی اسرائیل) طشتی مخصوص داشتند، آنان گوسفندی را قربانی می‌کردند و گوشت آن را در میان آن طشت می‌گذاشتند، بعد از آن، آتشی از آسمان پدیدار می‌گشت و آن گوشت‌ها را می‌سوزاند. در واقع، علمای یهود از پیامبر اسلام تقاضای چنین معجزه‌ای کرده‌اند.

پیامبر وقتی این سخن را می‌شنود، سکوت می‌کند، او منتظر می‌شود تا تو خود جواب آنان را بدهی. در تورات چنین پیمانی برای همه پیامبران ذکر نشده است، آنان این دروغ را از خود بافته‌اند.

اکنون این آیه را بر پیامبر نازل می‌کنی: «ای محمد! به علمای یهود بگو که پیش از من، پیامبران با معجزات آشکار و با آن قربانی که شما گفتید، آمدند، پس چرا پدرانتان به آنان ایمان نیاوردند و آنان را کشتند؟ اگر راست می‌گویید چرا به عمل پدران خود راضی هستید؟ چرا از گناه پدران خود بی‌زاری نمی‌جوید؟».

افسوس که علمای یهود حاضر نیستند حق را بپذیرند، آنان هرگز به دنبال معجزه نیستند، کسی معجزه می‌طلبد که حق را نداند و در جستجوی آن باشد.

این علمای یهود که می‌دانند حق با پیامبر است، آنان تورات را بارها خوانده‌اند، نشانه‌های پیامبر موعود را به خوبی می‌دانند، آنان همان‌طور که فرزندان خود را می‌شناسند، پیامبر موعود را هم می‌شناسند و یقین دارند که آن پیامبر، کسی جز محمد ﷺ نیست.

آری، حقیقت بر آنان پوشیده نیست که نیاز به دلیل و معجزه‌ای داشته باشند، حق نزد آنان مثل روز روشن و واضح است، مشکل این است که برای منافع خود حاضر نیستند از حق اطاعت کنند. (۹۱)

آل عمران : آیه ۱۸۵ - ۱۸۴

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ
جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۱۸۴) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ
وَإِنَّمَا تُوفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ
فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۱۸۵)

علمای یهود پیامبر تو را دروغگو خوانده‌اند، از مریدان خود خواسته‌اند تا هرگز با محمد سخن نگویند، می‌دانی پیامبرت از این سخنان دلگیر شده است، برای همین با او چنین سخن می‌گویی:

ای محمد! اگر این بهانه‌جویان تو را دروغگو شمرده‌اند، بدان که پیامبران پیش از تو را نیز دروغگو می‌پنداشتند، با آن که آنان دلایلی روشن و نوشته‌ها و کتاب روشنگر برای مردم آورده بودند.

ای محمد! از سخن آنان دلگیر نشو، من سزای گفتار و کردار آنان را پس از مرگ خواهم داد، عذاب سختی در انتظار آنان است، نمی‌توانند از مرگ فرار کنند، هر انسانی سرانجام، طعم مرگ را خواهد چشید.

همه در روز قیامت، نتیجه اعمال خود را خواهند دید، سعادت‌مند کسی است که در آن روز، از آتش جهنم رهایی یابد و داخل بهشت شود، هر کس که بهشت، منزل و جایگاه او باشد به زندگی واقعی رسیده است و گر نه زندگی دنیا چیزی جز کالایی فریبنده نیست و ارزش دل بستن ندارد.

آل عمران : آیه ۱۸۶

لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۸۶)

کسانی که به تو و پیامبر ایمان آورده‌اند، در زندگی سختی‌های زیادی تحمل کردند، عده‌ای از شهر خود، مکه رانده شدند و ناچار به مدینه هجرت کردند، در مدینه هم در فقر روزگار می‌گذرانند، از طرف دیگر، آنان همواره از یهودیان زخم‌زبان و بدگویی دین اسلام را می‌شنیدند، در جنگ‌ها عده‌ای از دوستان آنها شهید شدند و گروه دیگری هم مجروح.

مؤمنان گاهی با خود فکر می‌کردند: چرا ما به این همه مصیبت و بلا گرفتار می‌شویم؟

اکنون با آنان سخن می‌گویی:

ای مؤمنان! بدانید که شما گرفتار بلاهایی در مال و جان خود می‌شوید، شما از دشمنان خود (یهودیان و کافران) زخم‌زبان‌ها می‌شنوید و آزارها می‌بینید، اگر شما استقامت کنید و تقوا پیشه کنید، نشانه عزم استوار شما است.

در این آیه راز بزرگی را بیان کردی که من از آن غافل بودم: کسی که اهل ایمان است، زندگی او همواره با بلاها آمیخته خواهد بود.

یادم نمی‌رود سال‌ها پیش که با قرآن تو آشنا نبودم، وقتی تو بلا، بیماری، یا ضرر مالی را برایم فرستادی، صبر خود را از دست دادم و گفتم: تو دیگر چه خدایی هستی؟ پس مهربانی تو کجاست؟

اکنون فهمیدم که وقتی برای من بلایی می‌فرستی، این نشانه دوستی توست. آری، من خیال می‌کردم به این دنیا آمده‌ام تا خانه‌ای بسازم و ماشینی بخرم و سرگرم این چنین کارهایی شوم، دنیا مرا به خود مشغول کرده بود. کسی که دل‌باخته دنیا است و از صبح تا شب دنبال دنیا می‌دود و لحظه‌ای آرام

ندارد را چگونه باید درمان کرد؟

به زودی مرگ سراغ من می آید و من از این دنیایی که برای خود ساختم جدا می شوم و در دل تاریکی قبر جا می گیرم.

من باید زودتر از این ها بیدار می شدم!

هر چه تو پیام فرستادی، نفهمیدم و سرگرم دنیای خود شدم، من راه را فراموش کرده بودم. سرانجام تو کاخ آرزوهایم را خراب کردی و ناله من بلند شد که تو کجایی؟

من در فکر ساختن این دنیا بودم و تو در فکر ساختن من!

اگر من به اینجا آمده بودم برای این بود که ساخته شوم؛ اما خود را فراموش کرده ام و اسیر زرق و برق دنیا شده ام. باید خانه ام را خراب می کردی و بُت آرزویم را می شکستی، شاید من بیدار شوم.

تو با دست های مهربانت، آرزوهای مرا خراب کردی تا من آباد شوم، بت های مرا شکستی تا من بزرگ گردم.

من اسیر دنیا شده بودم، پول، ریاست، قدرت و شهرت دنیا، آرزوی من شده بود. این عشق به خاک و خاکی ها، بیماری بود. باید مرا درمان می کردی. و این گونه بود که تو برایم بلا فرستادی، من باید در این درمان، صبر داشته باشم، وعده داده ای که اگر صبر کنم به من پاداش بزرگی می دهی. اکنون می فهمم که هیچ پاداشی برایم، بهتر از دل بریدن از دنیا نیست. این پاداش کسانی است که در بلا صبر کنند.

آل عمران : آیه ۱۸۷

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

لَتَسْبِئَنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبِّذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا
فَيَسَّسَ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸۷)

هیچ کس به اندازه یهود، پیامبر تو را آزار نداد، آن‌ها نشانه‌های پیامبر موعود را در تورات خوانده بودند و می‌دانستند که محمد ﷺ، آخرین پیامبر توست که تو وعده آمدنش را داده‌ای، اما همواره این واقعیت را از دیگران پنهان می‌کردند. اکنون تو با پیامبر چنین سخن می‌گویی:

ای محمد! من به وسیله موسی ﷺ از آنان عهد گرفتم آیات تورات را که درباره توست، برای مردم بیان کنند و هرگز آن را پنهان نکنند، اما آنان برای منافع خود، به پیمان خود عمل نکردند. آنان تجارت بدی نمودند، عهد و پیمان خود را فروختند و لذات زودگذر دنیا را خریدند!

آل عمران : آیه ۱۸۹ - ۱۸۸

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا
وَيُجِبُونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يُفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَقَارَةِ مِنَ الْعَذَابِ وَاللَّهُمَّ
عَذَابُ أَلِيمٌ (۱۸۸) وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ (۱۸۹)

یهودیان مدینه، سال‌های سال بود که منتظر آمدن پیامبر موعود بودند، اما وقتی که تو محمد ﷺ را به پیامبری فرستادی، با او دشمنی زیادی کردند، آنان نامه‌ای به یهودیان عراق و یمن نوشتند، در آن نامه چنین نوشتند: «بدانید که محمد آن پیامبر موعود نیست، پس بر دین خود باقی بمانید و در این عقیده با ما متحد شوید». آری، آن‌ها همه یهودیان را در انکار محمد ﷺ متحد نمودند و بسیار خوشحال از این اتحاد بودند. آنان به مریدانشان می‌گفتند: خدا را شکر که ما همه با هم متحد

هستیم، ما اهل نماز و روزه هستیم و فقط ما دوستان خداییم.
 علمای یهود ادعا کردند اهل نماز و روزه هستند، در حالی که نماز نمی خواندند
 و روزه نمی گرفتند، آنان دوست داشتند که این گونه دیگران تمجیدشان کنند.^(۹۲)
 اکنون این آیه را به پیامبر نازل می کنی:

«ای محمد! آنان که از اعمال خود خوشحال هستند و دوست دارند برای
 کارهایی که انجام نمی دهند، مورد ستایش قرار گیرند، از عذاب من در امان
 نخواهند بود، برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود، آنان باید بدانند که قدرت
 فرار از حکومت و سلطه مرا ندارند، زیرا حکومت آسمانها و زمین از آن من
 است و من بر هر کاری توانا هستم».

آری، آنها امروز از اینکه به دیگران نامه نوشتند و آنان را برای انکار پیامبر تو
 تشویق کرده اند، خوشحالند، اما این خوشحالی گذرا است، به زودی مرگ آنان فرا
 می رسد و آتش جهنم در انتظارشان خواهد بود.^(۹۳)

آل عمران : آیه ۱۹۴ - ۱۹۰

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَاجْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۰) الَّذِينَ يَذْكُرُونَ
اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۹۱)
رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۱۹۲)
رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ
لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (۱۹۳) رَبَّنَا وَآتِنَا مَا
وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُحْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ
الْمِيعَادَ (۱۹۴)

به پایان این سوره نزدیک شده‌ام، اکنون از من می‌خواهی تا با قدرت و عظمت
تو بیشتر آشنا شوم، تو دوست داری تا من درس یکتاپرستی را از نظام طبیعت
بیاموزم، از من می‌خواهی تا به جهان هستی نگاه کنم.
برایم از کسانی که دوستشان داری، سخن می‌گویی، آنان چه کسانی هستند؟ آنان
اهل فکر و اندیشه‌اند، در آسمان‌ها و زمین، همچنین در گردش شب و روز

نشانه‌هایی از قدرت تو را می‌یابند.

آنان در همه حال تو را یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند،
آنان این‌گونه با تو سخن می‌گویند و مناجات می‌کنند:

بارخدایا! تو جهان هستی را بیهوده، خلق نکردی، آفرینش این جهان از روی
حکمت بوده است تا دلیلی برای قدرت و عظمت تو باشد.

بارخدایا! تو از هر عیب و نقصی به دور هستی، از تو می‌خواهیم تا ما را از آتش
جهنم در امان بداری.

بارخدایا! تو هر کس را به سزای اعمالش به آتش جهنم بیفکنی، او را خوار و
رسوا نموده‌ای و کسانی که معصیت تو را نمودند و به خود ظلم کردند، هیچ یار و
یاوری ندارند.

ما شنیدیم که قرآن و پیامبر، ما را به ایمان فرا می‌خواند که: «به خدای خود ایمان
آورید» و ما ایمان آوردیم، اکنون که به تو و قرآن و پیامبر ایمان آورده‌ایم، از تو
می‌خواهیم که گناهان ما را ببخشی، از بدی‌های ما چشم‌پوشی و ما را در شمار
نیکوکاران بمیرانی.

بارخدایا! پیامبران تو به ما وعدهٔ ثواب و پاداش داده‌اند، این وعده‌های آنان از
طرف تو بود، اکنون از تو می‌خواهیم تا در روز قیامت، ما را به آن وعده‌ها برسانی
و در آن روز، ما را خوار نگردانی، بی‌گمان تو در وعدهٔ خود، تخلف نمی‌کنی.

مومنان وقتی به آسمان و زمین نگاه می‌کنند، قدرت تو را می‌یابند، مناسب
می‌بینم این شش مطلب را بنویسم:

✽ مطلب اول

از گردش زمین به دور خود شب و روز به وجود می‌آید، از گردش زمین به دور
خورشید، چهار فصل (بهار، تابستان، پاییز و زمستان) ایجاد می‌شود.

زمین در هر ثانیه ۳۰ کیلومتر در مدار خود، دور خورشید را طی می‌کند. مدار گردش زمین به دور خورشید ۹۴۰ میلیون کیلومتر است. زمین این مسافت را در ۳۶۵ روز و شش ساعت طی می‌کند. یک سال، در واقع از گردش کامل زمین به دور خورشید پدید می‌آید. مطالعاتی به تازگی روی سنگ‌های منطقه‌ای در کانادا انجام شد، دانشمندان به این نتیجه رسیدند که عمر آن سنگ‌ها نزدیک ۴ میلیارد سال است. (از زمان خلقت آدم علیه السلام تا امروز تقریباً ۷ هزار و پانصد سال می‌گذرد).

* مطلب دوم

ماه در هر ساعت ۳۶۵۹ کیلومتر در مدار خود به دور زمین می‌چرخد، مدار ماه دو و نیم میلیون کیلومتر می‌باشد. وقتی من به آسمان نگاه می‌کنم ماه و خورشید را در یک اندازه می‌بینم، اما می‌توان ۶۵ میلیون ماه را در خورشید جای داد. (۹۴)

* مطلب سوم

خورشید، مرکز منظومه شمسی است. خورشید با تمامی منظومه شمسی، در کهکشان راه شیری قرار دارد. خورشید در هر ثانیه ۲۲۵ کیلومتر در ثانیه به دور مرکز کهکشان راه شیری می‌چرخد. ۲۰۰ میلیون سال طول می‌کشد تا خورشید بتواند مدار خود را دور بزند، خورشید تاکنون تقریباً ۲۵ بار این مسیر را طی کرده است. عمر خورشید حدود ۵ میلیارد سال تخمین زده شده است. خورشید در هر ثانیه، چهار میلیون تن از وزن خود را به انرژی تبدیل می‌کند. با این وجود خورشید می‌تواند بیش از ۵ میلیارد سال دیگر نورافشانی کند.

* مطلب چهارم

خورشید و منظومه شمسی در کهکشان راه شیری قرار دارند، به تازگی

ستاره‌شناسان اعلام کردند که در کهکشان راه شیری بیش از ۱۰۰ میلیارد ستاره وجود دارد.

کهکشان راه شیری با همه این ستارگان در حال حرکت در مدار خود است و هر ثانیه ۳۰۰ کیلومتر در مدار خود طی می‌کند.

قدیمی‌ترین ستاره کهکشان راه شیری بیش از ۶ هزار میلیارد سال عمر دارد.

* مطلب پنجم

در یک تصویری که با تلسکوپ فضایی «هابل» گرفته شده است، تقریباً ده هزار کهکشان دیده می‌شود، علم بشر هنوز توانایی کشف آمار دقیق کهکشان‌ها را ندارد، هزاران هزار کهکشان در جهان وجود دارد.

* مطلب ششم

دورترین کهکشانی که تا الآن کشف شده است، کهکشان «تار عنکبوت» نام دارد، این کهکشان ده میلیارد سال نوری از زمین فاصله دارد و با سرعت هزار کیلومتر در ثانیه در حال حرکت می‌باشد.

نور می‌تواند در یک ثانیه هفت بار زمین را (از روی خط استوا) دور بزند، این نور وقتی از ستارگان این کهکشان جدا می‌شود، ده میلیارد سال طول می‌کشد تا به زمین برسد.

وقتی من با تلسکوپ‌های قوی به این کهکشان نگاه می‌کنم، چه می‌بینم؟ من به ده میلیارد سال قبل نگاه می‌کنم! نور ستارگانی که من می‌بینم ده میلیارد سال قبل، از ستارگان آن کهکشان جدا شده است و اکنون به زمین رسیده است! امشب آن ستارگان در چه وضعی هستند؟ آیا کم‌نور شده‌اند؟ آیا پر نور شده‌اند؟ هیچ کس جز تو نمی‌داند. من باید ده میلیارد سال صبر کنم تا نور امشب آن ستارگان به من برسد. شاید امشب آن ستارگان نابود شده‌اند، اما من بعد از ده میلیارد سال می‌توانم این را بفهمم!

* * *

در این آیه از من می‌خواهی تا اهل اندیشه و تفکر باشم، تو می‌خواهی من با ارزش فکر آشنا شوم، من به سخنان پیامبر و امامان مراجعه می‌کنم و چنین می‌خوانم:

۱ - یک ساعت تفکر بهتر از یک شب عبادت است. (۹۵)

۲ - یک ساعت تفکر بهتر از یک سال عبادت است. (۹۶)

۲ - یک ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت است. (۹۷)

گاه من در خلوت خود به این فکر می‌کنم که مثلاً فردا چه برنامه‌ای برای خود داشته باشم، این یک اندیشه مثبت است و باعث می‌شود من از فردای خود، کمال استفاده را ببرم، گاهی اندیشه می‌کنم که برنامه یک سال آینده من چگونه باشد و به چه اهداف مادی و معنوی در طول یک سال برسم.

گاهی من به عظمت آسمان‌ها و زمین می‌اندیشم، به فکر می‌روم که از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم و آینده من در قیامت چگونه است و حکمت آمدن من به این دنیا برای چیست؟ از کجا آمده‌ام، چرا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟

این اندیشه و تفکر از هفتاد سال عبادت بالاتر است، زیرا تحوّل بزرگ ایجاد می‌کند و باعث می‌شود تا در زندگی مسیری را برگزینم که مرا به کمال می‌رساند. تو دوست داری آن‌گونه که من برای نماز خواندن و عبادت کردن وقت می‌گذارم، ساعتی هم با خود خلوت کنم و در نعمت‌هایی که به ما داده‌ای، فکر کنم و به این وسیله، دریایی از رحمت و توفیق تو را به سوی خود جذب نمایم.

* * *

آل عمران : آیه ۱۹۵

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ
عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا
وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ

سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دَخَلَتْهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (۱۹۵)

برایم دعای بندگان مؤمن خود را ذکر کردی، من با دعای آنان آشنا شدم و سعی می‌کنم همواره این دعا و مناجات را بخوانم.

تو دعای آنان را مستجاب می‌کنی، عمل هیچ کس (از مرد و زن) را بی‌مزد نمی‌گذاری، همه انسان‌ها هم نوع هستند و در نظر تو یکسانند.

مؤمنان زیادی در راه تو از وطن خود هجرت کردند و از خانه‌های خود رانده شدند، آنان به علت ایمان به تو، آزار دیدند، با دشمنان تو جنگیدند و کشته شدند. اکنون سوگند یاد می‌کنی که گناهانشان را ببخشی و آنان را در بهشت‌هایی وارد کنی که در آنها نهرها جاریست، این ثواب و پاداشی از جانب توست و به راستی که بهترین پاداش‌ها، نزد توست که هیچ پاداشی مانند آن نخواهد بود.

آل عمران : آیه ۱۹۸ - ۱۹۶

لَا يَغُرُّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي
الْبِلَادِ (۱۹۶) مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۹۷) لَكِنَّ
الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ (۱۹۸)

به زندگی افرادی نگاه می‌کنم که به تو و دین تو ایمان ندارند، بعضی از آنان، وضع مالی خوبی دارند و ثروت زیادی را جمع کرده‌اند. اینجاست که برایم سؤالی مطرح می‌شود: آیا ثروت زیاد، نشانه این است که آنان نزد تو مقام و جایگاهی دارند؟ چگونه ممکن است تو کافران را دوست بداری و به آنان این همه ثروت بدهی؟

اکنون تو جواب این سؤال مرا می‌دهی:

ثروت زیاد و تجارت کافران تو را فریب ندهد و ناراحت نکنند، این‌ها همه بهره اندکی است که به زودی فانی می‌شود و جایگاه آنان جهنم است، پس در ثروتی که پس از آن آتش جهنم باشد، هیچ خیری نیست، جهنم بد جایگاهی است که کافران، آن را برای خود آماده کرده‌اند.

اما برای کسانی که ایمان آوردند و از کفر و نافرمانی من دوری کردند، بهشت‌هایی است که نه‌های زیادی در آنجا جاری است. آنان در آنجا جاودانه خواهند بود و این پذیرایی من از آنان می‌باشد، آری، آنچه نزد من است برای نیکوکاران بهتر از ثروت دنیاست، زیرا ثروت دنیا، به زودی نابود می‌شود، اما نعمت‌های آخرت، جاودانه است.

آل عمران : آیه ۱۹۹

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا
أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا
أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹۹)

در این سوره درباره یهودیان و مسیحیان مطالب زیادی بیان نمودی، اکنون من می‌دانم گروه زیادی از آنان با این که حق را می‌شناسند، از پذیرفتن آن، خودداری می‌کنند، به آنان وعده عذاب روز قیامت را دادی.

اکنون می‌خواهی درباره ی گروهی دیگر از آنان برایم سخن بگویی، گروهی از یهودیان و مسیحیان، وقتی حق را شناختند آن را می‌پذیرند و به قرآن ایمان می‌آورند همانگونه که به کتاب آسمانی خود ایمان داشته‌اند.

آنان سخن تو را با تواضع و فروتنی قبول می‌کنند و هرگز به آن بی‌اعتنایی نمی‌کنند، در روز قیامت به آنان پاداش خواهی داد و در دادن این پاداش، هرگز تأخیری نخواهد بود، زیرا حسابرسی تو سریع است.

* * *

آل عمران : آیه ۲۰۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا
وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۲۰۰)

این آخرین آیه این سوره است، پیام‌های کلی این سوره را در این آیه برایم خلاصه می‌کنی، از من می‌خواهی تا در برابر سختی‌ها شکیبیا باشم و در مقابله با دشمنان استقامت بورزم، از رهبری که تو برایم معین کردی، دفاع کنم و در راه او پایدار باشم و از گناهان دوری کنم تا در دنیا و آخرت رستگار شوم.

ماجرای جنگ اُحُد را برایم بیان کردی، اگر مسلمانان به سخن تو عمل می‌کردند، هرگز شکست نمی‌خوردند، من اکنون باید تلاش کنم تا به این چهار توصیه تو عمل کنم:

۱ - صبر در هنگام سختی‌ها

راه تو با سختی‌ها و بلاها همراه است، من نباید فکر کنم که اگر ایمان آوردم، در ناز و نعمت خواهم بود.

۲ - استقامت در برابر دشمنان

باید بدانم اگر در راه تو باشم، دشمنان مرا به حال خود رها نخواهند کرد، باید در مقابل آنان ایستادگی کنم.

۳ - تقوا

باید از گناه و معصیت دوری کنم، گناه سبب آسیب روح و جان من می‌شود، ضرر آن به خودم می‌رسد، اگر همه مردم دنیا، گناه کنند، به تو هیچ ضرری نمی‌رسد.

۴ - پیروی در راه پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام

تو از من می‌خواهی تا از دستوراتی که پیامبر تو داده است، اطاعت کنم، بعد از او

هم، دوازده امام را به عنوان رهبران جامعه برگزیدی، به آنان مقام والایی دادی و آنان را معصوم قرار دادی، آنان از هر خطایی دورند. از من می‌خواهی تا در راه آنان پایدار و استوار باشم، امروز هم مهدی علیه السلام، امام‌زمان من است... (۹۸)

بارخدایا! تو فرمان دادی تا امام‌زمان خویش را یاری کنم، من آمادگی خود را برای یاری مهدی علیه السلام اعلام می‌کنم، من آماده‌ام و منتظرم تا روزگار ظهور فرا رسد، روزی که تو دین خودت را به دست او زنده خواهی کرد!
من امروز هم به یاری او اندیشه دارم، تلاش می‌کنم تا نام و یاد او را زنده نگاه دارم.

هر که برای زندگی خویش دلیلی می‌خواهد، این دلیل زندگی من است: من زنده‌ام و زندگی می‌کنم تا سرود مهرِ مهدی علیه السلام را سر بدهم و محبت او را بر دل‌های مردم، پیوند زنم.

سوگند یاد می‌کنم تا نفس در سینه دارم، عاشقانه از زیبایی آمدن او دم بزنم و دوستان او را یارِ راه بشوم و سرود جان‌بخش برپایی دولتش را فریاد زنم. (۹۹)
بارخدایا! من از عشق و محبت خود به مهدی علیه السلام پرده برداشتم، من آمادگی خود را برای یاری او اعلام نمودم، اکنون از تو می‌خواهم تا مرا یاری کنی تا در این راه ثابت قدم بمانم.

سوره نساء

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره چهار قرآن می‌باشد.
- ۲ - «نساء» به معنای «زنان» می‌باشد، این سوره را به این نام می‌خوانند زیرا بسیاری از قوانین مربوط به زنان در این سوره بیان شده است.
- ۳ - موضوعات این سوره چنین است: احکام ازدواج، ارث زنان، طلاق، مهریه، یتیمان...

نساء : آیه ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ
الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا
كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ
رَقِيبًا (۱)

از مهربانی خود سخن می‌گویی تا تو را به عنوان خدای بخشنده و مهربان یاد کنیم. از ما می‌خواهی تا پرهیزکار باشیم و از گناه و معصیت دوری کنیم. دستورات تو برای سعادت دنیا و آخرت ماست، از عبادت و بندگی ما، هیچ سودی نمی‌بری، تو از همه بی‌نیازی.

از ما می‌خواهی تا به سخنان تو گوش فرما دهیم، زیرا تو بودی که ما را آفریدی، تو خالق ما هستی و راه سعادت ما را، بهتر از همه کس می‌دانی، در قرآن این راه را به ما نشان دادی.

برایم از آغاز خلقت بشر سخن می‌گویی، تو همه را از آدم ﷺ آفریدی و همسرش را ممنوع او آفریدی. آدم ﷺ و حواء زندگی خود را روی زمین شروع

کردند و تونسل بشر را از آن دو خلق کردی، مردان و زنان زیادی در همه جای زمین به وجود آوردی، از ما می خواهی تا از نافرمانی تو پرهیز کنیم و دربارهٔ ارحام و خویشان خود کوتاهی نکنیم و همواره «صلهٔ رحم» نماییم که تو بر همهٔ کارهای ما، آگاهی.

واقعیت چیست؟ بارها شنیده‌ام که زن از دندهٔ چپ مرد آفریده شده است، فلانی از دندهٔ چپ بلند شده است.

در تورات امروزی چنین می خوانم: «خدا کاری کرد که آدم ﷺ به خواب رفت، پس یکی از دنده‌های آدم ﷺ را گرفت و گوشت، جای آن را پر کرد و حواء را از آن دنده آفرید. وقتی آدم ﷺ، حواء را دید گفت: این استخوانی از استخوان‌هایم و گوشتی از گوشت من است!!» (۱۰۰)

سراغ انجیل امروزی می‌روم، در آنجا هم چنین می‌خوانم: «خدا دید که آدم ﷺ تنه‌است، خدا خوش نداشت که آدم ﷺ تنها بماند، برای همین وقتی آدم ﷺ به خواب رفت، دندهٔ او را گرفت و آنجا را از گوشت پر کرد و از آن دنده، حواء را آفرید و او را همسر آدم ﷺ گردانید!» (۱۰۱)

اکنون داستان آقای «حَضْرَمی» را می‌خوانم. در کوفه زندگی می‌کرد، روزهای سخت سفر را سپری کرد و خودش را به مدینه رساند و به خانه امام باقر ﷺ رفت تا معارف دین را از آن حضرت بیاموزد.

روزی رو به امام باقر ﷺ کرد و گفت:

— آقای من! خدا حواء را چگونه خلق کرد؟

— تو از مردم دربارهٔ این موضوع چه شنیده‌ای؟

— آن‌ها به من گفته‌اند که خدا حواء را از استخوان دندهٔ آدم ﷺ آفریده است!

— این سخن دروغ است. خدا آدم ﷺ را از گل آفرید، سپس حواء را هم از همان

گل آفرید.

هیچ فرقی در آفرینش زن و مرد نیست، تو با قدرت خودت هر دو را از گل آفریدی، این که تو زن را از استخوان دندهٔ مرد آفریده باشی، افسانه‌ای بیش نیست. (۱۰۲)

نام او زراره است، او هم از کوفه به مدینه آمده است و اکنون حضور امام صادق علیه السلام است. جمعی از شاگردان امام صادق علیه السلام در اینجا دور هم آمده‌اند، یکی از آنان چنین سؤال می‌کند:

– آقای من! نسل آدم علیه السلام چگونه زیاد شد؟

– آیا در این موضوع مطلبی هم شنیده‌ای؟

– آری. بعضی‌ها می‌گویند که خدا به آدم علیه السلام فرمان داد تا دختران خود را به عقد پسران خود در بیاورد و این‌گونه با ازدواج خواهر و برادر نسل بشر ادامه یافت. – ازدواج خواهر و برادر در همهٔ کتب آسمانی حرام شمرده شده است، این قانون خداست، خدا از روز اول خلقت ازدواج خواهر و برادر را حرام نموده است و این حکم تا روز قیامت خواهد بود.

– آقای من! اگر دختران و پسران آدم علیه السلام ازدواج نکردند، پس نسل بشر چگونه ادامه پیدا کرد؟

– هابیل و قابیل، دو پسر آدم علیه السلام بودند، آن‌ها هیچ کدام ازدواج نکردند. قابیل برادرش هابیل را به قتل رساند. بعد از کشته شدن هابیل، تا مدت‌ها، خدا به آدم علیه السلام فرزندی نداد.

– پس نسل بشر چگونه زیاد شد؟

– بعد از گذشت زمانی طولانی، خدا به آدم پسری به نام «شیت» داد. بعد از آن، پسر دیگری به نام «یافث» به او عنایت کرد. نسل انسان‌ها از راه «شیت» و «یافث»

ادامه پیدا کرد.

— چگونه؟

— وقتی شیث و یافث بزرگ شدند، خداوند تصمیم گرفت تا نسل بشر را ادامه دهد. عصر پنج شنبه‌ای بود، خدا از بهشت حوریه‌ای به نام «برکت» به زمین فرستاد. از آدم علیه السلام خواست تا شیث با «برکت» ازدواج کند.
— فهمیدم، به قدرت خدا، آن حوریه به شکل زنی در آمد تا بتواند در کنار شیث زندگی کند.

— بعد از چند ساعت، خدا حوریه دیگری به نام «منزلت» را از بهشت به زمین فرستاد. پسر دیگر آدم علیه السلام، یافث بود، خدا از آدم علیه السلام خواست تا این حوریه را به عقد یافث در آورد. نتیجه این دو ازدواج، دختران و پسرانی بودند که نسل بشر از آنان ادامه یافت.

— فهمیدم، دخترعموها با پسرعموهای خود ازدواج نمودند و از این طریق، نسل بشر زیاد شد. (۱۰۳)

روز قیامت، روز حسابرسی است. این دنیا محل امتحان است و روز قیامت، هنگام جزا و پاداش. در آن روز از همه رفتارهای انسان سؤال خواهد شد، اما دو سؤال است که از همه مهم‌تر است و از همه پرسیده خواهد شد.

به راستی آن دو سؤال چیست؟

۱- آیا در دنیا اهل تقوا بودید و از گناهان دوری می‌کردید؟

۲- آیا «صله ارحام» داشتید؟ (۱۰۴)

این «صله ارحام» چیست که از آن این‌گونه سؤال خواهد شد؟

«صله ارحام»، یعنی اینکه من به خویشاوندان و بستگان خود احسان کنم و با آنان ارتباط داشته باشم، تو دوست نداری که انسان‌ها از یکدیگر بریده باشند و

تنها زندگی کنند.

تومی دانی روابط فامیلی و ارتباط صمیمی با خویشان برای سلامت روانی انسان لازم است. هر انسانی نیاز به محبت دارد، صله ارحام پاسخی به این نیاز است و سبب رشد و کمال بیشتر انسان می شود.

نساء: آیه ۴ - ۲

وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَسْبُدُوا الْخَبِيثَ
بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا (۲) وَإِنْ
خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِمَّنِّي
وَتَلَاثَ وَرَبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ
أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا (۳) وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ
شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا (۴)

از ما خواستی تا همواره تقوا پیشه کنیم، یکی از موارد تقوا این است که مراعات حال یتیمان را کنیم. اگر مال و ثروتی از آنان نزد ما به امانت می باشد، وقتی بزرگ شدند، مالشان را به آنان پس دهیم.

از ما می خواهی تا ثروت یتیمان را با بهانه های مختلف حیف و میل نکنیم، ثروت آنان را از آن خود نکنیم که خوردن مال یتیم گناهی بسیار بزرگ است. بار دیگر به حفظ مال یتیمان تأکید می کنی و از مسلمانان می خواهی تا هرگز به هوس طمع مال دنیا با دختران یتیم ازدواج نکنند.

وقتی شخص ثروتمندی از دنیا می رود، ثروتش به فرزندانش می رسد، گاه می شود که از او دختری یتیم باقی می ماند و ثروت زیادی به او می رسد، اینجاست که مردی به فکر ازدواج با آن دختر می افتد، هدف او، سعادت مند کردن آن دختر نیست، هدف، رسیدن به پول و ثروت دختر یتیم است. وقتی که با آن دختر ازدواج کرد، هرگز به دختر محبت نمی کند و هر لحظه منتظر رسیدن مرگ

آن دختر است تا بتواند همه ثروت او را تصرف کند. اکنون تو دستور می دهی تا هرگز کسی این گونه ازدواج نکند و به یتیمان ظلم نکند.

این سخن توست:

اگر می ترسید که حقوق دختران یتیم را مراعات نکنید، از ازدواج با آنان صرف نظر کنید و با زنان دیگری که ازدواج با آنان برای شما حلال و رواست، ازدواج کنید.

مرد می تواند دو یا سه یا چهار همسر اختیار کند. اگر مرد بیم دارد که نتواند بین زنان خود به عدالت رفتار کند، فقط یک زن بگیرد یا چنانچه کنیزی دارد به آن اکتفا کند، آری، برای مرد، یک زن داشتن بهتر از این است که چند زن بگیرد و در حق آنان ظلم و ستم نماید.

مهریه زنان را به عنوان بدهی قطعی به آنان پرداخت کنید. اگر زنان با رضایت قلبی، بخشی از آن را به شما بخشیدند، آن برای شما حلال و گوارا است.

مردان می توانند تا چهار زن را به همسری اختیار کنند، البته باید میان همسران خود به عدالت رفتار کنند و فرقی نگذارند و حق و حقوقی از آنان را ضایع نکنند. در جامعه معمولاً مردان بیشتر در معرض حوادث قرار دارند و مرگ به سراغ آنان می آید، با مرگشان، زنان بی سرپرست در جامعه باقی می مانند و معمولاً تعداد زنان از مردان بیشتر است و تعدادی از آنان بدون همسر باقی می مانند. با توجه به این نکته سه راه در پیش روی بشر است:

۱ - همه مردان فقط یک همسر داشته باشند و بقیه زنان تا آخر عمر، بدون همسر، باقی بمانند و نیازهای فطری و غریزی خود را سرکوب کنند. این راه، راهی است که با سلامت روحی و روانی جامعه منافات دارد.

۲ - همه مردان فقط یک همسر داشته باشند ولی راه روابط نامشروع با زنان

بی همسر باز باشد. این راه باعث گسترش فحشا در جامعه می شود و آینده این گونه زنان نیز پایمال هوس ها می شود.

۳- مردانی که صلاحیت مالی و اخلاقی دارند و می توانند بین زنانشان عدالت برقرار کنند، بیش از یک همسر اختیار کنند.

این راه سوم، همان راهی است که قرآن آن را تعیین کرده است تا هم از فساد و فحشا جلوگیری شود و هم با نیازهای فطری و غریزی همسو باشد.

به راستی منظور از این عدالت چیست؟

عدالت در این آیه، رعایت حقوق همسران و رفاه آنان در وسایل زندگی است و گر نه عدالت و تساوی در محبت، از اراده و اختیار انسان خارج است، شاید مردی یکی از همسران خود را بیشتر دوست داشته باشد، اما این محبت و دوستی، نباید باعث شود که حقوق همسران دیگر خود را مراعات نکنند.

مردی که چند همسر دارد، بر او واجب است که هزینه های زندگی همه آنها را پرداخت نماید و هر شب به ترتیب کنار یکی از آنان باشد، او باید در این زمینه رعایت حقوق همه را نماید و به طور مساوی با آنان ارتباط داشته باشد.

با توجه به این آیه مشخص می شود که اگر مردی با داشتن همسر، اقدام به ازدواج دیگری نمود، به همسر اول خود خیانت نکرده است، در واقع، مرد ناموس زن نیست، ازدواج دوم مرد، هرگز خیانت به همسرش نیست؛ این تفکر از فرهنگ های دیگر به جامعه ما سرایت کرده است. زنی که به قرآن تو ایمان دارد هرگز واژه خیانت را درباره ازدواج شوهرش به کار نمی برد، او می داند تو به مرد اجازه داده ای تا ازدواج مجدد داشته باشد، این اجازه تو، از روی حکمت و مصلحت بوده است، البته مرد باید میان همسرانش عدالت را برقرار کند، این حکم توست و تا زمانی که جامعه از حکم تو فاصله بگیرد، دچار آسیب های

فراوانی خواهد شد. (۱۰۵)

نساء : آیه ۶ - ۵

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ
قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۵) وَابْتَلُوا
الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ
أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَغْفِفْ
وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا
عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (۶)

وقتی کودکی پدرش از دنیا رفت و ثروتی به او رسید، نباید ثروتش را در اختیار خودش قرار داد، زیرا او مال خود را تباه می‌کند.

همچنین وقتی کسی بداند همسر یا فرزندش از هوش کافی برای حفظ ثروت برخوردار نیستند، نباید اختیار اموالش را به آن‌ها بدهد، زیرا ممکن است آنان ثروت او را حیف و میل کنند. (۱۰۶)

کسی که سرپرستی یتیمان را به عهده می‌گیرد، باید غذا و لباس آن‌ها را تأمین کند و با آنان نیکو سخن بگوید.

وقتی یتیم، بالغ شد، باید او را از لحاظ هوش و بلوغ فکری مورد آزمایش قرار داد، اگر عاقل و فهمیده بود، ارث او را به او تحویل دهید.

هرگز مال یتیم را حیف و میل نکنید، مالش را شتابزده برای منافع خود مصرف نکنید، زیرا مال یتیم، امانتی است در دست شما.

گاهی کسی که مسئولیت حفظ مال یتیم را به عهده گرفته است، درآمد کافی دارد، در این صورت نباید او از مال یتیم چیزی برای خود بردارد. گاهی شخصی که این مسئولیت را قبول کرده است، خودش فقیر و نیازمند است و درآمدی ندارد. در این صورت او می‌تواند در مقابل زحمتی که در مقابل نگهداری و حفظ

مال یتیم می‌کشد، از مال او بردارد.

وقتی مال یتیمی را تحویل او می‌دهید، برای این کار دو شاهد بگیرید تا او نزد آن دو شاهد به دریافت مال خود اقرار کند تا مبادا در آینده، اختلافی پیش بیاید، این گواه گرفتن برای رهایی از اختلافات احتمالی است و گرنه خدای یگانه از همه چیز باخبر است و بر همه چیز گواه و شاهد است.

نساء : آیه ۸ - ۷

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ
وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا
مَّفْرُوضًا (۷) وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ
فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۸)

قبل از اسلام، رسمی در میان بسیاری از مردم رواج داشت که ارث فقط برای مردان بود و به زنان هیچ ارثی نمی‌رسید، گاه می‌شد مرد ثروتمندی از دنیا می‌رفت که دختر داشت، اما پسری نداشت، مردان دیگر با همسر آن مرد ازدواج می‌کردند تا صاحب آن اموال شوند زیرا به دختر و زن ارثی نمی‌رسید.

اکنون این رسم جاهلی را باطل اعلام می‌کنی و می‌گویی:

برای پسران از آنچه از پدر و مادر و خویشان باقی می‌ماند، سهم معینی است، برای دختران هم از آنچه پدر و مادر و خویشان او باقی می‌گذارند، سهمی است، فرقی نمی‌کند که مال و ثروت به جا مانده از پدر و مادر و یا خویشان، کم باشد یا زیاد. سهم هر کس مشخص و معین شده است.

سپس از مسلمانان می‌خواهی تا در هنگام تقسیم ارث به یاد دیگر خویشاوندان و فقیران باشند و سهمی از ارث را برای آنان در نظر بگیرند. البته این کار بر آنان واجب نیست، بلکه مستحب است و سبب رضایت و خشنودی تو می‌شود. (۱۰۷)

وقتی شخصی ثروتمند از دنیا می‌رود، ثروت او بین فرزندان و همسر و پدر و مادر او تقسیم می‌شود، در این صورت، سهمی به خویشان دیگر نمی‌رسد، مثلاً پسرعموها و دخترعموها از آن ارث بهره‌ای ندارند. تو دوست داری که مقداری از آن ارث برای آن خویشان در نظر گرفته شود و به عنوان هدیه به آنان داده شود، همچنین مقداری از مالی که به ارث رسیده است بین فقرا و یتیمان تقسیم شود. البته این هدیه مالی باید آبرومندانه باشد و با آنان با نیکویی سخن گفته شود.

* * *

نساء: آیه ۱۰ - ۹

وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ضِعَافًا
خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۹) إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ
أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ
سَعِيرًا (۱۰)

کودک یتیم، دل شکسته است، تو دوست داری که ما همواره مراعات حال یتیمان را بکنیم. برای همین چنین می‌گویی: اگر روزی فرزندان شما یتیم شدند، دوست دارید که دیگران با آنان چگونه رفتار کنند؟ پس امروز با یتیمان همان‌گونه رفتار کنید.

آری، اگر خود را جای دیگران بگذاریم، درد آن‌ها را بهتر درک می‌کنیم و با آنان مهربان‌تر می‌شویم.

ما هرگز نباید فراموش کنیم که مسائل اجتماعی به صورت یک سنت از امروز به فردا می‌رسد، کسانی که ظلم و ستم به یتیمان را در جامعه رواج می‌دهند، راه ستمکاری را نسبت به فرزندان خود هموار می‌سازند، کارهای ما، با گذشت زمان به صورت قانون در می‌آید و به نسل‌های بعد منتقل می‌شود و نتیجه آن، دامان

فرزندان خود ما را می‌گیرد، اگر ما امروز به یتیمی ظلم کنیم، در آینده به یتیمانِ خود ما نیز، ظلم خواهد شد. (۱۰۸)

این یک قانون است، اثر گناه امروز ما، در آینده به فرزندان ما می‌رسد. اگر من خطایی انجام دهم، خود یا فرزندان و نسل من، حتماً نتیجه آن خطا را می‌بینم. اگر خوب دقت کنم، فرزندانِ ستمکاران در فقر و بدبختی زندگی می‌کنند، این در اثر ظلم‌هایی است که پدران آنان در حق مردم روا داشته‌اند. هر کس ظلم و ستمی کند، باید بداند اثر ظلم و ستم او در همین دنیا به خود او یا فرزندان او خواهد رسید.

تو بار دیگر از ما می‌خواهی تا با یتیمان به عدالت رفتار کنیم و از نتیجه ظلم به یتیمان بترسیم و با آنان با مهربانی سخن بگوییم.

به راستی نتیجه ظلم به یتیمان چیست؟ کسی که در مال یتیمان تصرف می‌کند، چه عذابی در انتظارش است؟

آنانی که مال یتیمان را می‌خورند، بدانند که در واقع، آتش می‌خورند و به زودی در آتش جهنم گرفتار می‌شوند.

آری، آنان که با خوردن مال یتیم، قلب یتیم را می‌سوزانند، باید منتظر باشند که در روز قیامت آتش سوزانی از درون آن‌ها شعله می‌کشد و آنان را به سوی جهنم روانه می‌کند.

نساء: آیه ۱۴ - ۱۱

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ
 الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً
 فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ
 فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ
 السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ

أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱)
 وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ
 فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يَوْصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا
 تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ
 بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تُوَصُّونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ
 أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ
 شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يَوْصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّتُهُ مِنَ
 اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (۱۲) تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
 يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ
 الْعَظِيمُ (۱۳) وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا
 فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۴)

در اینجا می‌خواهی قانون ارث را برای ما بیان کنی، تقسیم ارث بین بازماندگان، حق طبیعی افراد است، ثروت و دارایی هر کس، نتیجه کوشش‌های اوست و بعد از مرگ او، راه عادلانه این است که این اموال به نزدیکانش داده شود، زیرا این افراد در واقع ادامه دهنده هستی او به شمار می‌آیند.

اکنون ارث را دو گروه بیان می‌کنی: (۱) ارث فرزندان و پدر و مادر، (۲) ارث همسر.

اما شرح ارث این دو گروه، به این صورت است:

* قانون ارث فرزندان و پدر و مادر:

۱- ارث پسر دو برابر دختر است.

این قانون توست، شاید من فکر کنم که این قانون، عادلانه نیست. اما اشکال من این است که فقط به این قانون توجه کرده‌ام و از قانون مهریه، قانون نفقه غفلت کرده‌ام.

من باید همه قوانین تو درباره مرد و زن را با هم مورد بررسی قرار دهم.

تو بر مرد واجب کرده‌ای تا به زن مهریه پرداخت کند و نفقه او را پرداخت کند. نفقه یعنی بر مرد واجب است هزینه‌های زندگی زن را تأمین کند.

در واقع در اسلام، زن از پرداخت هرگونه هزینه‌ای در زندگی معاف است، برای همین است که تو سهم بیشتری از ارث را برای مرد قرار داده‌ای زیرا او مسئولیت بیشتری دارد: باید مهریه بدهد و هزینه‌های زن را پرداخت کند، مرد باید مهریه و نفقه پرداخت نماید و زن مهریه و نفقه را می‌گیرد. زن می‌تواند ارث خود را پس‌انداز کند و حتی مهریه‌ای که از مرد می‌گیرد را به آن اضافه نماید. (۱۰۹)

۲- اگر از میت (کسی که از دنیا رفته است)، تنها یک دختر باقی بماند، نصف اموال به آن دختر می‌رسد. البته اگر آن میت، وارث دیگری (مانند پدر و مادر و همسر) نداشته باشد، نصف دیگر آن اموال هم برای این دختر است.

اگر از میت بیش از یک دختر باقی بماند، دو سوم اموال به دختران می‌رسد. البته اگر آن میت، وارث دیگری نداشته باشد، بقیه اموال هم برای دختران است.

۳- در صورتی که میت، فرزند یا فرزندان داشته باشد، به هر کدام از پدر و مادر، یک ششم اموال به ارث می‌رسد و بقیه اموال از آن فرزند یا فرزندان است و میان آنان تقسیم می‌شود.

البته اگر میت، هیچ فرزندی نداشته باشد و فقط پدر و مادر، وارث او باشند، سهم پدر و مادر به این صورت است:

- اگر میت برادرانی داشته باشد، در این صورت سهم مادر از ارث، یک ششم است و بقیه اموال (پنج ششم) به پدر می‌رسد.

- اگر میت، برادرانی نداشته باشد، در این صورت به مادر یک سوم اموال به ارث می‌رسد و بقیه که دو سوم است به پدر می‌رسد.

- اگر آن میت، همسر داشته باشد، سهم ارث همسر باید از سهم پدر کم شود، در واقع، سهم ارث همسر از سهم پدر کم می‌شود ولی مادر میت، همان یک سوم

مال را به ارث می‌برد و چیزی از سهم او کم نمی‌شود.

✽ قانون ارث زن و شوهر:

۱- اگر زن فوت کند و آن زن، هیچ فرزندی نداشته باشد، نیمی از اموال آن زن به شوهر او می‌رسد. اگر آن زن فرزندی یا فرزندان داشته باشد، یک چهارم اموال زن به شوهر به ارث می‌رسد.

۲- اگر مرد فوت کند و آن مرد هیچ فرزندی نداشته باشد، یک چهارم اموال آن مرد، به همسرش می‌رسد و اگر آن مرد فرزندی داشته باشد، یک هشتم اموال به همسرش می‌رسد.

✽ قانون ارث برادر و خواهر:

۱- اگر مردی از دنیا برود و فرزند و پدر و مادر نداشته باشد و چند برادر و خواهر مادری داشته باشد، یک سوم اموال به طور مساوی میان آنان تقسیم می‌شود.

۲- اگر مرد یا زنی از دنیا برود و فرزند و پدر و مادر نداشته باشد و فقط یک خواهر و یک برادر داشته باشد، هرکدام از خواهر و برادر او، یک ششم اموال را به ارث می‌برند.

✽ تذکرات

۱- قبل از این که ارث تقسیم شود باید بررسی شود: آیا میّت به مردم بدهکار هست یا نه، آیا وصیّتی نموده است یا نه؟ گاهی می‌شود شخصی وصیّت می‌کند که با بخشی از اموال او، کار خیری انجام شود، مسجدی بسازند، مدرسه‌ای احداث کنند، ابتدا باید بدهی‌های او پرداخت شود و سپس به وصیّت میّت عمل شود، بعد از آن، اموال میان بازماندگان تقسیم شود.

۲- وصیّت میّت فقط در یک سوم اموال او عمل می‌شود. اگر میّت وصیّتی کرده باشد که عمل به آن وصیّت باعث شود بیش از یک سوم اموال او خرج شود، باید

از وارثان اجازه گرفته شود، اگر آنان اجازه ندادند، فقط به قدر همان یک سوم اموالش برای انجام وصیت استفاده می‌شود.

۳ - قرآن، سخن توست و قوانین ارث که در اینجا بیان شد، مرزهای دین تو هستند، عبور از آن‌ها ممنوع است، هر کس حریم آن‌ها را نگاه دارد، به خود و جامعه خویش خدمت کرده است.

پیامبر به دستور تو این قوانین را بیان کرد، هر کس از تو و پیامبر اطاعت کند، وارد بهشت‌هایی خواهد شد که از زیر درختانش نهرها جاری است. هر کس نافرمانی تو و پیامبر را بکند و از این قوانین عبور کند، به عذاب جهنم گرفتار خواهد شد. (۱۱۰)

نساء: آیه ۱۶ - ۱۵

وَاللّٰتِي يَأْتِيْنَ الْفٰحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاَشْتَشِهَدُوْا
عَلَيْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوْا فَاَمْسِكُوْهُنَّ فِي الْبُيُوْتِ حَتّٰى يَتَوَقَّاهُنَّ
الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِهِنَّ سَبِيْلًا (۱۵) وَاللَّذٰنِ يَأْتِيٰنَهَا مِنْكُمْ فَاَدُوْهُمَا
فَاِنْ تَابَا وَاَصْلَحَا فَاَعْرِضُوْا عَنْهُمَا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيْمًا (۱۶)

تو از مسلمانان خواسته‌ای تا در غریزه جنسی، محدودیت‌ها را مراعات کنند، این حکمت و مصلحت توست، اگر انسان در امور جنسی و ارتباط با جنس مخالف آزاد باشد، گرفتار بیراهه‌ای می‌شود که دیگر روی سعادت و رستگاری را نمی‌بیند.

در جامعه‌ای که روابط جنسی آزاد است و هیچ محدودیتی ندارد، خانواده‌ها متلاشی می‌شوند و فرزندان نامشروعی به دنیا می‌آیند که از نعمت خانواده محروم هستند.

روابط جنسی باید طبق قانون تو باشد، در جامعه اسلامی، نباید زنا و فحشا رواج

پیدا کند.

مردمی که در روزگار پیامبر زندگی می‌کردند، به تازگی از عصر جاهلیت فاصله گرفته بودند، برای همین تو دو قانون موقت را بیان می‌کنی و پس از آن که افکار عمومی جامعه آماده شد، قانون اصلی خود را به پیامبر نازل می‌کنی. دو قانون موقت تو این است:

۱- اگر زن شوهرداری زنا کند، در صورتی که چهار نفر به کار ناشایست او گواهی دادند، پس او را در خانه‌ای حبس کنید تا مرگ او فرا رسد یا این که حکم دیگری بیان شود.

۲- اگر زنی که شوهر ندارد یا مردی که زن ندارد، زنا کند، آن‌ها را تنبیه کنید، البته اگر آنان توبه کردند و درستکار شدند، دیگر نباید متعرض آن‌ها شد. (۱۱۱)

* * *

در این آیه، دو قانون موقت خود را بیان کردی، مدتی می‌گذرد، شرایط جامعه برای بیان حکم و قانون اصلی فراهم می‌شود، تو آیه دوم سوره «نور» را بر پیامبر خود نازل می‌کنی و در آنجا چنین می‌گویی: «اگر مردی که زن ندارد یا زنی که شوهر ندارد، زنا کند به آنان صد تازیانه بزنید». این قانونی که در سوره نور بیان کرده‌ای، قانون همیشگی و قطعی اسلام است، البته اگر مردی که زن دارد یا زنی که شوهر دارد، زنا کند، حکم آنان، اعدام است. در اجرای این حکم، باید مرد یا زن به همسر خود دسترسی داشته باشند و بتوانند از او بهره جنسی ببرند، پس اگر مردی به مسافرت رفت و در آنجا مرتکب زنا شد، مجازاتش اعدام نیست، همچنین اگر زنی شوهرش به مسافرت رفت و آن زن مرتکب زنا شد، حکمش اعدام نیست.

آری، در جامعه‌ای که این قانون اجرا شود، فساد و فحشا ریشه کن خواهد شد. آری، کیفر زناکاران، درس عبرتی برای دیگران می‌شود تا به این گناه بزرگ آلوده

نشوند.

عمل به این قانون باعث می‌شود تا جامعه سالم بماند، حیات یک جامعه به حیات خانواده است، در جامعه‌ای که زنا رواج پیدا کند، شالوده خانواده‌ها از هم می‌پاشد، ارتباط فرزندان با پدر واقعی آن‌ها مبهم و تاریک می‌شود، زن به صورت یک کالا در می‌آید و حرمت او از بین می‌رود.

در اینجا از مجازات کسی که زنا کند سخن به میان آوردی، اما هرگز راه توبه را به روی بندگان خود نمی‌بندی، اگر کسی که شیطان او را فریب داده و اسیر هوای نفس خود شده است و زنا کرده است، توبه کند، تو توبه او را می‌پذیری و هیچ کس حق ندارد آنان را به علت گناهان گذشته، سرزنش کند، زیرا تو خدایی بخشنده و مهربان هستی.

نساء : آیه ۱۸ - ۱۷

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوْءَ
بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا
حَكِيمًا (۱۷) وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ
أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ
أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۸)

سخن از توبه به میان آمد، توبه همان بازگشت به سوی تو و پشیمانی از گناه است. اگر راه توبه بسته بود و فرصت بازگشت از خطاها از انسان گرفته می‌شد، اثر خطرناکی در روحیه انسان می‌گذاشت و انسان دچار یأس و ناامیدی می‌شد. راه توبه همیشه باز است، تو بندگان خود را دوست داری و آنان را به سوی خود دعوت می‌کنی و گناهانشان را می‌بخشی.

البته ممکن است من خود را فریب دهم و گناهان زیادی انجام دهم و با خود بگویم که بعداً توبه می‌کنم، این خطری است که سعادت مرا تهدید می‌کند، برای

همین چند شرط مهم برای توبه بیان می‌کنی:

- ۱ - توبهٔ کسانی پذیرفته می‌شود که گناه را از روی جهالت انجام داده باشند.
- ۲ - بعد از انجام گناه، گناهکار باید زود توبه کند و پشیمان شود، گناهکار قبل از اینکه اثرات گناه در روح و جان او ریشه کند، باید توبه کند و به سوی تو بازگردد.
- ۳ - توبه باید قبل از لحظه مرگ باشد، در لحظهٔ مرگ، پرده‌ها از جلوی چشم انسان کنار می‌رود و انسان حقایق جهان دیگر و نتیجهٔ اعمال خود را می‌بیند، در آن لحظه همهٔ گناهکاران پشیمان می‌شوند و سعی می‌کنند از آتش جهنم رهایی یابند، ولی توبه در آن لحظه فایده‌ای ندارد، مهم این است که انسان به غیب ایمان بیاورد و با درک عقلانی خود به سوی تو بازگردد و از گناهان پشیمان شود. در لحظهٔ مرگ پرده‌ها کنار رفته و گناهکاری که توبه نکرده است، آتش جهنم را می‌بیند، در آن لحظه، توبه قبول نمی‌شود، همانگونه که فرعون در آستانهٔ مرگ، پشیمان شد زیرا عذاب را جلوی چشم خود دید، اما توبه او سودی نداشت.
- ۴ - شرط دیگر توبه این است که انسان، با ایمان از دنیا برود، اگر من از گناهانم پشیمان شوم و توبه کنم ولی در آخرین لحظات عمر خود، کافر شوم، توبه گذشته من بی‌فایده می‌شود.

شرط سعادت و رستگاری انسان این است که بتواند ایمان به خدا را همراه خود به آن دنیا ببرد، هیچ چیز برای انسان بالاتر از عاقبت به خیری نیست. همه باید دعا کنیم که خدا عاقبت ما را ختم به خیر کند تا با ایمان از دنیا برویم.

در مسجد «شجره» لباس احرام به تن کرده بودیم، آماده بودیم تا اذان مغرب گفته شود و نماز بخوانیم و به سوی مکه حرکت کنیم، برای دیدار خانهٔ خدا، شوق زیادی داشتیم.

تا اذان مغرب نیم ساعتی وقت بود، یکی از دانشجویان که چشمانش قرمز شده

بود و معلوم بود خیلی گریه کرده است، رو به من کرد و گفت:
 - من امروز ناامید شدم! خدا هرگز گناه مرا نمی بخشد.
 - چرا این حرف را می زنی؟ خدا خودش وعده داده است گناهکاران را ببخشد،
 از کجا به این نتیجه رسیده ای که خدا تو را نمی بخشد؟
 - قرآن را خواندم و فهمیدم که توبه من قبول نیست.
 - در کجای قرآن این مطلب نوشته شده است؟
 - سوره نساء آیه ۱۷ در آنجا خدا می گوید: «توبه کسانی پذیرفته می شود که گناه
 را از روی نادانی و جهالت انجام داده باشند».
 - خوب. تو از این آیه چه فهمیدی؟
 - اگر کسی کاری انجام دهد و نداند آن کار، گناه بوده است، خدا توبه اش را
 می پذیرد، اما من که می دانستم آن کارها، گناه است!!
 - خوب!
 - من بارها برای تفریح به کشورهای دیگر رفته ام و گناهان زیادی انجام داده ام.
 می دانستم آن کارها، گناه است، من جاهل نبودم! برای همین خدا توبه مرا قبول
 نمی کند.

آن روز بود فهمیدم چرا پیامبر از ما خواست تا از قرآن و اهل بیت علیهم السلام پیروی کنیم،
 برای فهم دقیق قرآن نیاز داریم که از سخنان آنان بهره ببریم.
 منظور از جهالت در این آیه چیست؟ «خدا توبه کسانی را می پذیرد که گناه را از
 روی جهالت انجام داده باشند».
 جهالت در اینجا به معنای نادانی از حرام بودن گناه نیست، اگر این طور باشد،
 توبه خیلی ها نباید پذیرفته شود.
 این سخن امام صادق علیه السلام است: «هر گناهی که بنده از روی آگاهی و علم انجام

می دهد، نشانه آن است که او فردی جاهل و نادان است، زیرا با گناه و معصیت، سعادت خود را به خطر انداخته است» (۱۱۲)

با توجه به این سخن، می توانیم چنین نتیجه بگیریم: انسانی که گناه می کند، یکی از دو حالت زیر را دارد:

۱ - او با گناه کردن می خواهد با خدا و دین دشمنی کند. هدف او، مخالفت با اوامر خداست، او با خدا ستیز دارد.

۲ - او هیچ دشمنی با خدا و دین او ندارد، بلکه اسیر هوس می شود و برای ارضای شهوت و هوس های خود گناه می کند. هدف او هرگز مخالفت با خدا نیست.

خداوند گناهی را که از روی طغیان هوس ها باشد، می بخشد، در واقع منظور از جهالت در این آیه، طغیان غرایز و تسلط هوس های سرکش و چیره شدن آنها بر نیروی عقل و ایمان است.

من می دانم انجام فلان کار، گناه است، اما وقتی که هوس ها بر من هجوم می آورند، علم به گناه، بی اثر می گردد، در آن حالت، من اسیر وسوسه شیطان می شوم و هوای نفس بر من غلبه می کند، کاری جاهلانه انجام می دهم، آری، علمی که در برابر هوس ها پایدار نباشد، مانند جهل است!

نام او محمد بن مسلم بود، از کوفه به مدینه برای دیدار امام باقر علیه السلام آمده بود، امام رو به او کرد و فرمود:

— ای محمد بن مسلم! اگر خدا، توبه بنده خود را قبول کند، همه گناهان او را می بخشد. البته آن بنده باید اهل ایمان باشد و به خدای یگانه ایمان داشته باشد.
— آقای من! اگر بعد از توبه کردن، دوباره گناه کند، آیا باز هم توبه او قبول می شود؟

— آیا تا به حال دیده‌ای که بنده مؤمنی از گناهِش پشیمان شود و توبه کند و خدا توبه او را نپذیرد؟

— آقای من! اگر این کار را تکرار کند، یعنی گناه کند و سپس توبه کند، باز گناه کند و توبه کند... آیا باز هم خدا توبه‌اش را قبول می‌کند؟

— کسی که اهل ایمان است هر بار که توبه کند، خدا او را می‌بخشد، زیرا خداوند مهربان و توبه‌پذیر است. ای محمدبن مسلم! مواظب باش! هرگز بندگان خدا را از رحمت خدا ناامید و مأیوس نکن! (۱۱۳)

آن روز محمدبن مسلم درس بزرگ زندگی خود را فرا گرفت، هرگز نباید مردم را از مهربانی خدا ناامید کرد. (۱۱۴)

نساء: آیه ۱۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرْهًا
وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْنَهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ
وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا
وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (۱۹)

زندگی سالم همراه با احساس خوشبختی در پرتو ازدواج صورت می‌گیرد، کسی که ازدواج می‌کند، زمینه ارضای سالم نیاز جنسی خود را فراهم می‌سازد. با ازدواج است که خانواده‌ها شکل می‌گیرد و نسل بشر تداوم می‌یابد. هیچ دینی به قدر اسلام درباره ازدواج تأکید نکرده است، اسلام، ازدواج را امری مستحب می‌داند و آن را مایه آرامش و سعادت و کامل شدن دین انسان می‌داند. اکنون تو می‌خواهی برای ازدواج قوانینی را بیان کنی، ازدواج در صورتی می‌تواند مایه سعادت جامعه شود، که این قوانین رعایت شود. اکنون در این آیه انسان‌ها را از دو کار منع می‌کنی:

* اول:

ازدواج پیمانی مقدّس است، هدف از ازدواج نباید رسیدن به مال و ثروت دنیا باشد. گاهی وقتی زنی ثروت زیادی دارد، مردی با او ازدواج می‌کند، اما هدفش رسیدن به ثروت آن زن است، مرد در حقوق زن کوتاهی می‌کند، چه بسا زن را به حال خود رها می‌کند و در واقع هر لحظه در انتظار مرگ زن است تا ثروتش را تصاحب کند.

تو این کار را حرام اعلام می‌کنی و از مردان مسلمان می‌خواهی این‌گونه ازدواج نکنند.

* دوم:

گاهی پیش می‌آید که مردی با زنی ازدواج می‌کند، پس از گذشت چندین سال مرد تصمیم می‌گیرد زن را طلاق دهد، همسر خود را در تنگنا قرار می‌دهد و به او سخت می‌گیرد تا زن مهریه خود را ببخشد (و اگر آن را قبلاً گرفته است به مرد بازگرداند).

مرد حق ندارد مهریه‌ای را که به همسرش داده است، از او پس بگیرد، مرد نباید برای بازگرفتن مهریه، همسر خود را اذیت کند.

البته اگر زن مرتکب فحشا شد، در این صورت مرد می‌تواند او را زیر فشار قرار دهد تا زن مهر خود را حلال کند و مرد او را طلاق دهد، این در واقع نوعی مجازات برای زن شوهرداری است که عمل زشت زنا را انجام داده است. (۱۱۵)

اکنون از مردان می‌خواهی تا همواره با زنان رفتار شایسته و انسانی داشته باشند، ممکن است مردی از همسر خود رضایت کامل نداشته باشد و از او دلگیر باشد، انتظار نداری مرد، فوراً به طلاق و جدایی فکر کند، تو از او می‌خواهی تا با همسر خود بدرفتاری نکند و تا آنجا که می‌تواند با همسرش مدارا کند.

آری، مرد باید در رابطه با همسرش، صبر و شکیبایی پیشه کند، چه بسا او چیزی

را نمی‌پسندد، اما در آن خیر و برکت زیادی است! این وعده توست، مردی که با بدرفتاری همسرش کنار بیاید، در روز قیامت اجر و پاداش بزرگی خواهد داشت.

نساء: آیه ۲۱ - ۲۰

وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَأَنْتُمْ
إِخْدَاهُنَّ فِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَ بِهَتَانَا وَانَّمَا مَبِينًا (۲۰)
وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا
غَلِيظًا (۲۱)

ممکن است به هر دلیل مرد نتواند همسر خود را تحمّل کند و تصمیم به طلاق بگیرد، وقتی دو نفر نتوانند به هیچ وجه با هم کنار بیایند، طلاق چاره کار است، مرد می‌تواند همسرش را طلاق بدهد و با زن دیگری ازدواج نماید. آنچه مهم است این است که نباید مرد حق همسر خود را ضایع کند، مرد باید مهریه زن را (هر چند زیاد باشد)، به طور کامل پرداخت کند. بعضی از مردان برای اینکه مهریه همسر را ندهند، دست به حيله‌ای می‌زنند، آنان به همسر خود تهمت زنا می‌زنند و آنقدر بر او سخت می‌گیرند تا او مهریه‌اش را ببخشد (و یا اگر مهریه خود را قبلاً گرفته است، به مرد بازگرداند). باز پس گرفتن مهریه، گناه و ظلم است و متوسل شدن به تهمت، نیز گناه آشکار دیگری است که آتش جهنم را در پی خواهد داشت. تو به مردان هشدار می‌دهی که مهریه، حق زن است و نمی‌توان مهریه را از او گرفت، هر چند مقدار آن بسیار زیاد باشد. مرد چگونه می‌خواهد مهریه همسر خود را پس بگیرد در حالی که از او کام گرفته است و با او آمیزش داشته است؟ زن و شوهر پیمان محکمی هنگام ازدواج با یکدیگر بسته‌اند و مرد به پرداخت

مهریه متعهد شده است، بر مرد واجب کردی که اگر با زنی ازدواج نمود، مهریه آن زن را پرداخت نماید، مهریه به عنوان یک پشتوانه اقتصادی برای زن محسوب می‌شود، وقتی طلاق صورت می‌گیرد، زن خسارت بیشتری می‌بیند و شانس او برای ازدواج مجدد کمتر می‌شود، مهریه برای جبران خسارت زن و وسیله‌ای برای تأمین زندگی آینده‌ اوست، اکنون چرا مرد می‌خواهد مهریه همسر را پرداخت نکند؟

* * *

نساء: آیه ۲۲

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ
إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا (۲۲)

ازدواج پیمانی مقدس است و اثرات آن در سعادت فرد و جامعه زیاد است، برای همین در اینجا به بیان بایدها و نبایدهای ازدواج می‌پردازیم.

قبل از هر چیز، با یک رسم غلط مبارزه می‌کنی، رسمی که در میان مردم آن روزگار رواج زیادی داشت، در روزگار جاهلیت مرد بعد از مرگ پدر خود می‌توانست با زن پدر ازدواج کند!

اکنون تو این کار را حرام اعلام می‌کنی، هیچ کس حق ندارد با زن پدر خود ازدواج کند، این کاری زشت و ناخوشایند است، زن پدر، همانند مادر انسان است، حرمت او همچون حرمت مادر است و باید این حرمت را حفظ نمود. به پیامبرت می‌گویی: «کسی که قبل از نازل شدن این آیه، این کار را انجام داده است، مجازات نمی‌شود، ولی باید سریع از زن پدر خود جدا شود».

* * *

نساء: آیه ۲۴ - ۲۳

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ
وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي

أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتِكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۲۳) وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۲۴)

بعد از مبارزه با رسم غلط ازدواج با زن پدر، به بیان قوانین ازدواج می پردازیم، مرد می تواند به غیر از ۱۴ گروه از زنان، با هر زن دیگری ازدواج کند، در واقع بر مرد جایز است که به خواستگاری هر زنی غیر از این ۱۴ گروه برود و با او ازدواج نماید.

مرد نمی تواند با این زنان ازدواج نماید:

- ۱ - مادر، مادر بزرگ، مادرِ مادر بزرگ.
- ۲ - دختر، دختر او، نوادگان دختر.
- ۳ - خواهر، دختر او، نوادگان او.
- ۴ - عمه، عمه پدر، عمه مادر.
- ۵ - خاله، خاله پدر، خاله مادر.
- ۶ - دختر برادر، دختر او، نوادگان او.
- ۷ - دختر خواهر، نوادگان او.
- ۸ - مادر رضاعی (مادری که به انسان شیر داده است).
- ۹ - خواهر رضاعی (دختر زنی که به انسان شیر داده است).

* توضیح مهم:

اگر زنی پانزده مرتبه یا یک شبانه روز کامل به نوزادی شیر بدهد، به این عمل، «رضاع» می‌گویند و این زن، «مادر رضاعی» آن نوزاد می‌شود.

در اینجا دو نکته مهم باید دقت شود:

نکته اول:

این نوزاد به این افراد محرم است و وقتی این نوزاد بزرگ شد، هرگز نمی‌تواند با این افراد ازدواج کند:

- مادر رضاعی.

- شوهر مادر رضاعی

- مادر و پدر مادر رضاعی

وقتی بزرگ شد نمی‌تواند با آنان ازدواج کند.

نکته دوم:

وقتی این نوزاد بزرگ شود و ازدواج کند، فرزندان و نوادگان او نیز به این افرادی که در بالا ذکر شد، محرم هستند و ازدواج بین آنان حرام است.

(این توضیح به پایان رسید. سخن درباره زانی بود که مرد نمی‌تواند با آنان ازدواج کند، تا اینجا ۹ گروه از زنان بیان شد، اکنون گروه‌های بعدی ذکر می‌شود).

۱۰ - مادرزن (وقتی که انسان با زنی ازدواج می‌کند و صیغه عقد خوانده می‌شود، مادر آن زن، به انسان حرام می‌شود اگر چه همبستری با آن زن صورت نگیرد).

۱۱ - دخترزن:

زنی قبلاً شوهر کرده است و اکنون طلاق گرفته است و از شوهر اول خود، دختری دارد. اگر مردی با آن زن ازدواج کند و با آن زن همبستر شود، دختر آن زن، بر آن مرد حرام می‌شود (معمولاً دخترزن با مادر خود زندگی می‌کند و در خانه آن مرد - شوهر دوم مادر - بزرگ می‌شود و مانند دختر آن مرد است، البته

اگر آن دختر زندگی مستقلی هم داشته باشد و اصلاً به خانه آن مرد نیاید، باز هم بر آن مرد حرام است و آن دو نمی‌توانند ازدواج کنند).

۱۲ - همسرِ پسر (عروس).

۱۳ - دو خواهر در یک زمان (اگر انسان با زنی ازدواج کرد که او خواهر دارد، دیگر نمی‌تواند با خواهر آن ازدواج کند، البته اگر آن زن را طلاق بدهد و از او جدا شود، می‌تواند با خواهر او ازدواج نماید).

۱۴ - زن شوهر دار.

ازدواج با زن شوهردار از هر مذهب و ملّتی که باشد، حرام است، حتّی خواستگاری از زن شوهردار حرام است و گناه بزرگی است.

قوانین ازدواج را در این آیه بیان کردی، اکنون به پیامبرت می‌گویی که اگر کسی قبل از نازل شدن این آیه با این زنان ازدواج کرده است، مجازات نمی‌شود، ولی باید سریع از همسر خود جدا شود.

اگر زن غیر مسلمانی در جنگ اسیر شود، به مجرد اسارت، رابطه زناشویی او با شوهرش قطع می‌شود و او باید «عده» نگاه دارد، «عده» یعنی سپری شدن زمانی برای این که معلوم شود او باردار است یا نه. عده این زنان یک بار عادت زنانگی (پریود) است، اگر معلوم شد که باردار است باید تا زمان زایمان صبر کند.

به هر حال، زن غیر مسلمانی که در جنگ اسیر شده است، بعد از گذشت زمان «عده» می‌تواند به عنوان کنیز به مرد مسلمانی داده شود.

اکنون باید بررسی کرد که فلسفه این قانون چیست؟

درباره زن شوهرداری که کافر است و در جنگ اسیر شده است، چه تصمیمی می‌توان گرفت؟

این سه کار را می‌توان درباره او انجام داد:

۱ - او را به محیط کفر فرستاد که مشخص است این کار باعث تقویت کفر می شود و بر خلاف اصول تربیتی اسلام است.

۲ - در میان مسلمانان باشد و هرگز ازدواج نکند. این راه حل ظالمانه است و مفاسدی را به دنبال دارد.

۳ - رابطه او با شوهر سابقش قطع شود و بعد از گذشت زمان «عده» اگر مسلمان شد از نو ازدواج نماید، اگر هنوز در کفر خود باقی ماند، به عنوان کنیز به مسلمانی داده شود.

این راه حل سوم، همان چیزی است که اسلام برگزیده است.

مرد می تواند با هر زن دیگری به غیر از این ۱۴ گروه ازدواج نماید، این قانون توست و هرگز تغییر نمی کند.

اکنون به این نکته اشاره می کنی که ازدواج، پیوندی مقدّس است، نباید هدف از آن، فقط ارضای غریزه جنسی باشد، زن و مرد باید در ازدواج به دنبال هدف عالی تر مثل بقای نسل، داشتن فرزندان صالح و حفظ خود از آلودگی ها باشند.

تو از ازدواج سخن گفتی و می دانی گاهی به سبب شرایط سخت اقتصادی، ازدواج دائم سخت می شود، برای همین بر اساس علم و حکمت خود، راه ازدواج موقت را برای آنان می گشایی.

ازدواج دائم، همان ازدواج مرسوم است که مرد و زن پیمان زناشویی می بندند و تا زمانی که از هم طلاق نگرفته اند، با هم زندگی مشترک دارند.

در این ازدواج بر مرد واجب است تا هزینه های زندگی زن (مثل محل سکونت، غذا و پوشاک) را تأمین کند. در بعضی مواقع، امکان ازدواج دائم فراهم نمی شود، اینجاست که بحث ازدواج موقت مطرح می شود.

- در ازدواج موقت، هزینه زندگی زن بر مرد واجب نیست و ازدواج در محدوده زمانی خاص می‌باشد و شرایط آسان‌تری برای دوری از گناه فراهم می‌شود. ازدواج موقت قوانین مخصوص خودش را دارد که باید رعایت شود:
- ۱ - باید مهریه زن مشخص شود و مرد آن را به زن پرداخت نماید. البته زن می‌تواند مهریه را بعداً به مرد ببخشد.
 - ۲ - زمان و مدت این ازدواج معین گردد.
 - ۳ - صیغه عقد موقت که به زبان عربی است، خوانده شود.
 - ۴ - وقتی مدت ازدواج به پایان رسید، زن و مرد به هم نامحرم می‌شوند و دیگر نیازی به طلاق نیست.
 - ۵ - بعد از تمام شدن مدت ازدواج، در صورتی که همبستری صورت گرفته باشد، زن باید عده نگاه دارد، یعنی باید حداقل ۴۵ روز صبر کند و با مرد دیگری ازدواج (چه دائم چه موقت) نکند. البته اگر زن بخواهد قبل از تمام شدن عده با همان مرد دوباره ازدواج (دائم یا موقت) کند، اشکالی ندارد.
 - ۶ - زن و مرد می‌توانند با رضایت خود، مقدار مهریه را کم یا زیاد کنند، زیرا مهریه نوعی بدهی است که با رضایت زن و مرد، قابل تغییر است، همچنین زن و مرد می‌توانند با رضایت یکدیگر، قبل از این که مدت عقد موقت تمام شود، مدت عقد را تمدید نمایند.
 - ۷ - در این ازدواج، هیچ کدام از زن و مرد از یکدیگر ارث نمی‌برند، همان‌طور که بر مرد لازم نیست هزینه‌های زندگی زن را پرداخت نماید (نفقة زن بر مرد واجب نیست).
 - ۸ - اگر حاصل این ازدواج، فرزندی بود، آن فرزند، فرزند قانونی و شرعی این زن و شوهر به شمار می‌آید و باید مورد حمایت قرار گیرد.

— استاد! دوست دارم بدانم در کدام قسمت آیه ۲۴ این سوره، خدا ازدواج موقت را بیان کرده است؟

— آنجا که خدا چنین می‌گوید: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ».

— معنای این جمله چیست؟

— خدا می‌گوید: «مهریه زنانی را که از آنان بهره برده‌اید، پرداخت کنید».

— استاد! این چه ربطی به ازدواج موقت دارد؟ ممکن است یک نفر ادعا کند که این جمله مربوط به ازدواج دائم است.

— اگر این قسمت آیه درباره ازدواج دائم باشد، معنای آیه غلط می‌شود.

— چگونه؟

— خدا در اینجا می‌گوید: «مهریه زنانی را که از آنان بهره جنسی برده‌اید، پرداخت کنید»، در واقع شرط پرداخت مهریه، بهره بردن و ارتباط جنسی می‌باشد. در ازدواج دائم، وقتی که عقد ازدواج خوانده می‌شود، اگر چه زن و شوهر هرگز همدیگر را بعد از عقد نبینند، مرد باید نصف مهریه را پرداخت نماید. خدا در اینجا از ازدواجی سخن می‌گوید که پرداخت مهریه در آن فقط در صورتی لازم است که بهره جنسی صورت گرفته باشد.

— استاد! اکنون فهمیدم. در ازدواج موقت باید مهریه قبل از عقد مشخص شود، اگر بهره جنسی صورت نگیرد، پرداخت مهریه اصلاً بر مرد واجب نیست، وقتی مهریه واجب می‌شود که بهره جنسی صورت بگیرد.

— باور ما این است که اهل بیت علیهم‌السلام، بهترین مفسران قرآن می‌باشند. در سخنان آنها بارها به این نکته تأکید شده است که این قسمت از آیه، درباره ازدواج موقت می‌باشد.

امروز جامعه بشری بر سر دو راهی «ازدواج دائم» و «فحشا» قرار گرفته است،

در بسیاری از کشورها، کسانی که به هر دلیل نمی‌توانند ازدواج دائم داشته باشند، به سوی فحشا کشیده می‌شوند.

اسلام کامل‌ترین دین آسمانی است و در آن، ازدواج موقت به صورت یک قانون مطرح شده است، این قانون می‌تواند بشریت را از بن‌بست بیرون آورد. اگر با دقت به قانون ازدواج موقت بنگریم، امتیازات ویژه آن روشن می‌شود: این قانون به غرایز طبیعی انسان، به صورت صحیح پاسخ می‌دهد و از فحشا و زنا جلوگیری می‌کند و برای کسانی که در مسافرت‌های طولانی هستند و نمی‌توانند ازدواج دائم نمایند، کارساز است.

نکته مهم این است که اگر ازدواج موقت با شرایط خاص آن درست اجرا شود، نه تنها باعث ترویج شهوت‌رانی نیست، بلکه جلوی فحشا (و بی‌بند و باری جنسی) را می‌گیرد.

اگر کسی سؤال کند چه فرقی بین ازدواج موقت و زنا وجود دارد، باید در جواب او این چنین گفت:

در ازدواج موقت، مانند ازدواج دائم، زن تا زمانی که مدت عقد موقت به پایان نرسیده است فقط در اختیار یک مرد است و حق ندارد با مرد دیگری رابطه داشته باشد، همچنین بعد از پایان مدت عقد موقت، باز باید تا ۴۵ روز با مرد دیگری ازدواج نکند و عدّه نگاه دارد تا وضعیّت او از نظر حاملگی مشخص شود، فرزندی که از این ازدواج به دنیا می‌آید، فرزند قانونی و شرعی این زن و شوهر است.

در زمان پیامبر، ازدواج موقت در میان مسلمانان با مراعات شرایط آن، رواج داشت، بعد از پیامبر، ابوبکر به خلافت رسید، در زمان او هم این امر قانونی بود تا این که عمر به خلافت رسید. عمر ازدواج موقت را حرام کرد و اعلام کرد که

ازدواج موقت در زمان پیامبر حلال بود، اما من آن را حرام می‌کنم، اگر کسی این کار را انجام دهد، او را به سختی مجازات خواهم کرد. (۱۱۶)

ما شیعیان بر این باور هستیم که حلال محمد ﷺ تا روز قیامت حلال است، چیزی را که پیامبر حلال اعلام کرده است، هرگز حرام نخواهد شد، اما اهل سنت سخن عمر را پذیرفته‌اند و به همین علت، ازدواج موقت را حرام می‌دانند. باید از اهل سنت سؤال کنیم: «به راستی آیا عمر می‌تواند حلال خدا را حرام کند؟ به چه دلیل شما از سخن او پیروی می‌کنید؟».

آنان در جواب می‌گویند: «عمر، جانشین پیامبر است و باید از او پیروی کرد، زیرا او از نظر زمانی بعد از پیامبر بوده است و سخن او برای ما حجت است».

اکنون در جواب به آنان می‌گوییم: شما اعتقاد دارید که به ترتیب این چهار نفر خلیفه شدند: ابوبکر، عمر، عثمان، علی ﷺ. شما علی ﷺ را به عنوان خلیفه چهارم پیامبر قبول دارید، اگر عمر که خلیفه دوم است، بتواند قانون پیامبر را تغییر دهد، پس علی هم می‌تواند قانون خلیفه دوم را تغییر دهد و ازدواج موقت را حلال اعلام کند!

علی ﷺ بارها از قانون ازدواج موقت دفاع کرد، این سخن از اوست: «اگر عمر ازدواج موقت را حرام نمی‌کرد، به جز تعداد اندکی، کسی دیگر مرتکب زنا نمی‌شد».

در مکتب شیعه به قانونی بودن ازدواج موقت تأکید زیادی شده است، امام صادق ﷺ چنین فرمود: «کسی که ازدواج موقت را حلال نداند، شیعه راستین ما نیست». آری، هیچ کس حق ندارد در دین خدا تغییری ایجاد کند و چیزی را که خدا و پیامبر او حلال کرده‌اند، حرام کند. (۱۱۷)

نساء: آیه ۲۵

وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ

الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ
بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَأَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ
بِالْمَعْرُوفِ الْمُحْصَنَاتِ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ
فَإِنْ أَتَيْتَنَّ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ
لِمَنْ حَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۵)

در زمان‌های گذشته در جامعه زنانی به عنوان کنیز وجود داشتند و اگر کسی نمی‌توانست با زنان معمولی ازدواج دائم یا موقت نماید، راه حل دیگری وجود داشت و آن ازدواج با «کنیزان» بود.

ذکر این نکته لازم است که قبل از اسلام، در جنگ‌ها معمولاً عده‌ای اسیر می‌شدند و چون امکان نگهداری آنان برای دولت‌ها فراهم نبود و از طرفی آزادی آنان به نفع دشمن بود، برای همین، اسیران مرد (به عنوان برده) و اسیران زن (به عنوان کنیز) در میان مردم تقسیم می‌شدند تا غذای خویش را به دست آورند. اسلام در آن شرایط ظهور کرد که نظام برده‌داری پذیرفته شده بود و نمی‌شد به یکباره این نظام غلط را برانداخت، برای همین اسلام یک برنامه منظم و حساب‌شده طراحی کرد و در طول چندین قرن، نظام برده‌داری را به طور کلی ریشه کن کرد.

اسلام از یک طرف قوانینی در حمایت از بردگان و کنیزان قرار داد و سپس مردم را تشویق به آزاد کردن بردگان نمود و از طرف دیگر تاوان و کفاره بعضی از گناهان را آزاد کردن بردگان و کنیزان قرار داد.

با توجه به مطلب بالا، در این آیه، در جامعه‌ای که کنیزان وجود داشتند، اگر کسی نمی‌توانست با زنان معمولی ازدواج کند، قانون ازدواج با کنیزان مطرح می‌شد. البته بعضی از افراد ازدواج با کنیزان را بد می‌دانستند، در این آیه به این نکته اشاره شده است که شما در انسانیت، مساوی هستید، ازدواج با کنیزان بد نیست،

آری، کسی که نمی‌تواند با زن معمولی ازدواج کند و می‌ترسد که به گناه و زنا آلوده شود، می‌تواند این کار را انجام دهد.

ازدواج با کنیز با مراعات چهار شرط زیر جایز است:

- ۱ - کنیز با ایمان باشد و به خدا و پیامبر کفر نرزد.
- ۲ - کنیز زناکار نباشد (چه به صورت آشکار یا به صورت مخفی).
- ۳ - برای کنیز مهریه مشخص شود و پرداخت شود.
- ۴ - کنیز به کسی می‌گویند که مالک دارد، برای ازدواج با کنیز باید از مالک او اجازه گرفته شود.

ازدواج با کنیز در شرایط اضطراری اجازه داده شده است، کسی می‌تواند این کار را انجام دهد که نمی‌تواند با زن معمولی ازدواج کند و از طرفی می‌ترسد که زیر فشار غریزه جنسی به زنا و فحشا رو آورد.

نکته دیگر این که اگر کنیزی زنا کرد، مجازات او نصف مجازات زن معمولی خواهد بود و این به علت محرومیت‌های فرهنگی کنیزان است. (۱۱۸)

نساء: آیه ۲۸ - ۲۶

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذَيِّبَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۶) وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا (۲۷) يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا (۲۸)

تو می‌خواهی راه سعادت را برای همه آشکار کنی و آنان را به روش‌های نیکوی گذشتگان راهنمایی کنی و توبه‌بندگان خود را بپذیری، تو خدایی هستی که به مصلحت بندگان آگاهی داری و از روی علم و آگاهی برای آنان قانون وضع می‌کنی.

تو اراده کرده‌ای تا گناهان بندگانت را ببخشی و آنان را از کارهای زشت دور کنی، اما کسانی که از هوس‌ها و شهوت‌ها پیروی می‌کنند دوست دارند که مؤمنان را مانند خود به گناه آلوده کنند و از مسیر خوشبختی و کمال دور کنند.

هدف تو از بیان محدودیت‌های جنسی این است که انسان‌ها را از انحراف حفظ کنی و زمینهٔ سعادت آنان را فراهم سازی. آزادی جنسی، سرابی بیش نیست و نتیجهٔ آن چیزی جز نابودی جامعه نیست. جامعه‌ای که در مسائل جنسی، بی‌قید و شرط باشد به بیراهه می‌افتد و آسیب‌های زیادی به جامعه وارد می‌شود.

تو بندگان خود را دوست داری و به آنان لطف می‌کنی، محدودیت‌های جنسی که تو در دین قرار داده‌ای، نشانهٔ لطف تو به انسان است.

تو می‌دانی انسان موجود ضعیفی است و او اسیر غریزه‌های خود می‌شود. این انسان باید راه‌های قانونی و شرعی برای کنترل طوفان غریزه‌های خود داشته باشد تا بتواند خود را از انحرافات نجات دهد، برای همین تو در امور جنسی سه راه حل مطرح نمودی: ازدواج دائم، ازدواج موقت، ازدواج با کنیزان.

تو می‌خواهی کار را بر مسلمانان آسان کنی، اساس دین اسلام بر آسان‌گیری در همهٔ قوانین آن است، اسلام، دین سهل و راحت نامیده شده است، می‌دانی توانایی جسمی و فکری انسان محدود است و اگر قوانین سختی بر انسان تحمیل شود، نمی‌تواند تحمل کند و عصیان می‌کند. برای همین به انسان تخفیف دادی و قوانین را آسان گرفتی.

در واقع می‌توان نتیجه گرفت تنها دینی که بن بست ندارد اسلام است.

* * *

نساء: آیه ۳۰ - ۲۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (۲۹) وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ

نَارًا وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰)

مرد باید مقداری از مال خود را به عنوان مهریه به همسرش پرداخت کند، همان‌طور که هزینه‌های زندگی زن بر عهده مرد است. صرف اموال برای زندگی زناشویی امری حلال و روا است و باعث تحکیم نظام خانواده می‌شود. اکنون که سخن از صرف مال در راه حلال به میان آمد، مناسب می‌بینی تا درباره صرف مال در راه‌های بی‌هوده، چنین سخن بگویی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال یکدیگر را به باطل و ناحق تصرف نکنید، هرگز از راه قمار، ربا، رشوه و دزدی، مال دیگران را از آن خود نکنید. تصرف در مال دیگران، فقط از راه تجارتي که دو طرف راضی هستند، جایز است.

آری، تو قمار و ربا و رشوه که سبب تباه شدن مال دیگران می‌شود را ممنوع می‌کنی، وقت آن است که بندگان را از قتل انسان بی‌گناه نهی کنی.

اگر کسی خون بی‌گناهی را بریزد، نعمت زنده بودن را از او گرفته است، همچنین اگر کسی خودکشی کند، بزرگترین سرمایه خود را تباه کرده است.

این سخن توست: «من همواره با شما مهربان هستم و این از مهربانی من است که قتل، خودکشی و تصرف در مال دیگران از راه باطل را بر شما حرام کردم، هر کس مال دیگران را از راه باطل تصرف کند، بی‌گناهی را به قتل برساند و یا خودکشی کند، به زودی در آتش جهنم گرفتار خواهد شد و به سختی عذاب خواهد شد، بدانید که عذاب بندگان بر من سهل و آسان است و هیچ چیز نمی‌تواند مانع عذاب من باشد».

در زمان پیامبر تعدادی با شجاعت تمام به کافران حمله کردند اما چون تعدادشان بسیار کم بود، بعد از کمی جنگ کردن و کشتن چند نفر از کافران، خود نیز کشته شدند. مردم آن‌ها را شهید می‌دانستند، چون با کافران وارد جنگ شده

بودند، آنان با شجاعت کامل در مقابل سپاه کفر، قیام کرده بودند. مردم حسرت آنان را می‌خوردند و آرزو می‌کردند در روز قیامت، آن شهیدان شفاعتشان را بکنند.

این باور مردم بود، اما نظر تو چیز دیگر بود، این آیه را نازل کردی. آری، آنان شهید نبودند بلکه خودکشی کرده بودند و جایگاهشان جهنم است، زیرا آنان بدون حساب و برنامه ریزی با دشمن درگیر شده بودند. (۱۱۹)

درست است که شهادت، سعادت بی‌بسیار بزرگ است، اما مسلمان نباید جان خود را بیهوده به خطر اندازد، جنگ او هم باید با برنامه باشد.

البته همه این‌ها درباره جنگ است نه دفاع! اگر دشمن به من کاری نداشته باشد و من بدون برنامه ریزی به جنگ نابرابر با او بروم، خودکشی کرده‌ام، اما اگر دشمن به خانه و کاشانه‌ام حمله کرد، درست است که تعداد دشمن ممکن است هزار برابر باشد، اگر من در اینجا دفاع کردم و کشته شدم، شهید محسوب می‌شوم!

نساء: آیه ۳۱

إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ
وَنُدْخِلْكُمْ مَدْخَلًا كَرِيمًا (۳۱)

از ابتدای این سوره، درباره برخی گناهان سخن گفتی و اگر کسی آن را انجام دهد، به او وعده آتش جهنم دادی، به عنوان مثال، ما را از خوردن مال یتیم نهی کردی و گفتی: آنانی که مال یتیم می‌خورند، بدانند که آتشی به درون خود می‌فرستند و به زودی در آتش سوزان جهنم گرفتار خواهند شد.

اکنون یک قانون مهم را بیان می‌کنی: «اگر از گناهان بزرگ دوری کنید، گناهان دیگر شما را می‌بخشم و از آن صرف‌نظر می‌کنم و روز قیامت شما را در بهشت که بهترین جایگاه است وارد می‌سازم».

گناهان به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱ - گناه بزرگ (گناه کبیره)

به هر گناهی که از نظر تو، بزرگ و پراهمیت است، گناه بزرگ می‌گویند، در قرآن برای بعضی از گناهان، وعده آتش جهنم داده‌ای، همه آن‌ها گناه بزرگ‌اند. مثل قتل، رباخواری، زنا.

۲ - گناه کوچک (گناه صغیره)

به گناهایی که در قرآن درباره آنان وعده آتش داده نشده است، گناه کوچک یا صغیره می‌گویند.

پرهیز از گناهان بزرگ سبب بخشش گناهان کوچک می‌شود، در واقع دوری از انجام گناهان بزرگ، نوعی حالت تقوا در انسان ایجاد می‌کند که می‌تواند آثار گناهان کوچک را بشوید. با این مثال مطلب واضح‌تر می‌شود: در علم پزشکی می‌گویند: اگر انسان از مواد سمی خطرناک پرهیز کند، خود بدن می‌تواند آثار نامطلوب برخی غذاها را از بین ببرد.

این فهرست گناهان کبیره است:

- ۱ - شرک و بُت‌پرستی ۲ - ناامیدی از رحمت و مهربانی خدا ۳ - ایمن دانستن خود از عذاب خدا ۴ - عاق پدر و مادر شدن (نارضایتی پدر و مادر از انسان)
- ۵ - کشتن بی‌گناه، خودکشی ۶ - جادوگری ۷ - نسبت دادن زنا به زنان پاک
- ۸ - خوردن مال یتیم ۹ - فرار از میدان جنگ ۱۰ - رباخواری ۱۱ - زنا (همجنس‌بازی و خودارضایی نیز گناه کبیره است) ۱۲ - سوگند دروغ
- ۱۳ - خیانت در امانت‌های مردم ۱۴ - ندادن زکات واجب ۱۵ - گواهی ناحق

دادن، کتمان شهادت، (کتمان شهادت یعنی: در جایی که باید شهادت بدهم، از این کار، خودداری کنم) ۱۶- شرابخواری ۱۷- ترک عمدی نماز ۱۸- ترک عمدی هر عملی که خدا واجب کرده است ۱۹- قطع ارتباط با خویشان (صله ارحام نکردن). ۲۰- اصرار بر گناهان صغیره ۲۱- غیبت کردن مؤمنان. (۱۲۰)

نساء: آیه ۳۲

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا لِلنِّسَاءِ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا لَهُنَّ وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۳۲)

تو از ما خواستی در مال یتیمان تصرف نکنیم و به قوانینی که تو برای زن و مرد وضع کرده‌ای احترام بگذاریم، از گناهان کبیره دوری کنیم، اکنون به ما هشدار می‌دهی تا از گناه دیگری هم پرهیز کنیم: گناه آرزوهای غلط! گناهی که انسان با دل خود آن را انجام می‌دهد!

از ما می‌خواهی تا نعمت‌هایی که به دیگران داده‌ای را آرزو نکنیم و به آن چشم ندوزیم، هر کس چه مرد، چه زن بهره‌ای مشخص دارد، درست است که زن نصف مرد ارث می‌برد، اما این قانون از روی حکمت و مصلحت است، برای همین زنان نباید آرزو کنند کاش به اندازه مردان ارث می‌بردند. این آرزوی غلطی است و چه بسا باعث بغض و کینه می‌شود.

اگر درخواستی داریم باید از فضل و احسان تو بخواهیم. اگر آن را صلاح بدانی به ما می‌دهی، اگر صلاح ندانی، از ما دریغ می‌داری، زیرا تو با علم خود می‌دانی چه چیزی به صلاح ماست و چه چیز به ضرر ما.

جوانی که از نعمت دنیا چیزی ندارد و هنوز ازدواج نکرده است، وقتی به زندگی رفیق خود نگاه می‌کند، دلش می‌گیرد و پیش خود می‌گوید: کاش می‌شد که زندگی رفیقم، مال من بود! آن ماشین، آن خانه، آن همسر، از آن من بود!! این یک آرزوست، «آرزو بر جوانان عیب نیست»، من بارها این را شنیده‌ام، اما تو در این آیه می‌گویی: بعضی آرزوها عیب است! من نباید آرزو کنم که همان ماشین، همان خانه دوستم مال من باشد، این آرزوی غلطی است.

من باید چنین بگویم: خدایا! ماشینی مانند ماشین دوستم، خانه‌ای مانند خانه دوستم به من بده! باید از تو بخواهم تا از فضل و احسانت مرا به آرزویم برسانی. باید آرزوی فضل تو را داشته باشم! (۱۲۱)

نساء : آیه ۳۳

وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ
وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتَوْهُمْ نَصِيْبُهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
شَهِيدًا (۳۳)

بار دیگر به مسأله ارث تأکید می‌کنی، از ما می‌خواهی تا مبادا در این امر، کوتاهی شود، هر کس از دارایی پدر و مادر و نزدیکان سهمی دارد که باید در تقسیم ارث به طور دقیق رعایت شود.

اگر کسی از دنیا برود و هیچ خویشاوندی نداشته باشد، ارث او به کسی می‌رسد که با او هم پیمان است، گاهی می‌شود دو نفر با هم پیمان می‌بندند که مثل برادر به یکدیگر کمک کنند و وقتی یکی از آنان از دنیا رفت، دیگری از او ارث ببرد، این پیمانی است که باید به آن عمل شود. اگر یکی از آنها از دنیا برود و هیچ

خویشاوندی نداشته باشد، ارث او به هم‌پیمان او می‌رسد.

نساء : آیه ۳۴

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ
عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ
لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ
فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْتَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ
كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (۳۴)

تو قانون ارث را بیان کردی، مرد دو برابر زن ارث می‌برد، اکنون می‌خواهی به فلسفه این قانون اشاره کنی، مرد را سرپرست و مدیر خانواده قرار داده‌ای و بر او واجب کردی تا هزینه‌های خانواده و مهریه زن را پرداخت نماید، برای همین است که ارث مرد دو برابر زن است.

خانواده یک نهاد کوچک اجتماعی است و باید سرپرست و مدیر معینی داشته باشد تا رهبری آن را به عهده بگیرد، تو رهبری خانواده را به عهده مرد نهاده‌ای. تو مرد را سرپرست خانواده قرار داده‌ای، ولی هدف تو این نبود که بگویی جنس مرد از جنس زن بهتر است!

همه انسان‌ها چه مرد، چه زن در نظر تو یکسان هستند، برتری هر فرد در ایمان، علم و تقواست.

سرپرستی خانواده از نظر مادی، نیاز به نیروی بیشتر دارد و این کار برای زن سخت است، مرد وظیفه دارد کار کند تا هزینه‌های زندگی زن (نفقه) و مهریه او را پرداخت کند.

اکنون زنان را به دو دسته تقسیم می‌کنی:

۱ - زنان شایسته

آنان زنانی هستند که فرمانبردار، فروتن، رازدار و حافظ اموال، آبرو و ناموس شوهر در غیاب او هستند و به وظیفه خود در زندگی زناشویی عمل می‌کنند و همواره عفت خود را حفظ می‌کنند.

مردی که همسر او زنی شایسته است، باید شکرگزار این نعمت باشد.

۲ - زنان عصیانگر:

آنان زنانی هستند که بنای طغیان و سرکشی دارند و به وظیفه خود در زندگی زناشویی عمل نمی‌کنند.

مردی که همسر او عصیانگر است، چه باید بکند؟ این مرد باید ابتدا با همسرش سخن بگوید و او را موعظه کند، اگر موعظه کارگر نشد، مدتی با زن قهر کند و او را در بستر راه ندهد. در مرحله آخر می‌تواند او را بزند. (درباره این جمله، در چند سطر بعد، توضیح می‌دهم).

اگر زن دست از سرکشی برداشت، نباید به او ظلم شود، مرد باید او را ببخشد و سرزنش و توبیخ نکند.

«زنان را بزنید!».

این جمله‌ای است که در آیه ۳۴ این سوره آمده است.

منظور از این سخن چیست؟

آیا مرد می‌تواند همسر خود را بزند؟

در اینجا هفت نکته را باید بنویسم:

* نکته اول

من بر این باور هستم که بهترین مفسران قرآن، اهل بیت علیهم السلام می‌باشند، ما باید معنای آیات قرآن را از آنان بیاموزیم.

یک روز امام باقر علیه السلام این جمله قرآن را خواندند و سپس گفتند: «منظور از این جمله، زدن زنان با چوبِ سواک است.» (۱۲۲)

چوبِ سواک چیست؟

در آن روزگار، مردم برای مسواک زدن از چوبی استفاده می‌کردند که بسیار نرم بود و ضخامت زیادی نداشت. به آن چوب «آراک» می‌گفتند.

من از همه کسانی که می‌گویند: «قرآن از تنبیه بدنی زن دفاع کرده است، تقاضا می‌کنم یک بار به مکه یا مدینه بروند و در آنجا چوب «آراک» را ببینند، همان چوبی که بعضی عرب‌ها با آن، دندان‌های خود را مسواک می‌زنند.

این چوب اگر خشک شود، هرگز برای مسواک زدن مفید نیست، وقتی می‌توان با این چوب، مسواک زد که این چوب نرم باشد.

اگر این چوب، ضخیم باشد، باز هم نمی‌توان با آن مسواک زد، اگر قطر آن بیشتر از اندازه یک خودکار بشود، دیگر مسواک خوبی نیست!

باید دقت کرد که سخن امام باقر علیه السلام این مطلب را می‌رساند که مرد حق ندارد با دستش به همسرش بزند. فقط با چوبِ سواک!

* نکته دوم

گیاه «آراک» در بیابان‌های عربستان می‌روید، عرب‌ها به بیابان‌ها می‌روند و ساقه‌های نازک آن را می‌چینند و به شهر می‌آورند.

وقتی من به مدینه می‌روم، کنار درهای مسجد مرکزی شهر، افرادی را می‌بینم که آن چوب‌ها را می‌فروشند. آنان ساقه‌های این گیاه را به اندازه یک خودکار برش

می دهند و آن را برای فروش، عرضه می کنند.

چوب مسواکی که امام باقر علیه السلام از آن سخن می گوید، این چوب است: «چوبی نرم و نازک که به اندازه یک خودکار است!».

* نکته سوم

چقدر سخن امام باقر علیه السلام عجیب است!!

آن حضرت نمی گوید: «منظور، زدن زنان با چوب آراک است»، بلکه ایشان می گوید: «منظور، زدن زنان با چوب سواک است».

چه فرقی بین چوب آراک و چوب سواک است؟ چوب آراک وقتی به درخت وصل است، گاهی ارتفاع آن به یک متر می رسد، اما وقتی این چوب را برای مسواک برش می دهند، اندازه آن بیشتر از یک خودکار نمی شود.

وقتی این چوب برش زده شد و به اندازه یک خودکار شد به آن، «چوب سواک» می گویند. فقط با این چوب می توان زنان نافرمان را زد!

از طرف دیگر، اگر چوب آراک نرم نباشد، هرگز نمی توان با آن مسواک زد.

* نکته چهارم

یک بار با گروهی از دانشجویان به مدینه رفته بودم. وقتی به یکی از فروشندگان چوب آراک رسیدیم، آن چوب را نشان آنان دادم، یکی از آنان به شوخی گفت: «این چوب که از نخ سیگار نرم تر است!».

* نکته پنجم

آن کسانی که می گویند: «قرآن از کتک زدن مردان به زنان دفاع کرده است»، کاش

این سخن امام باقر علیه السلام را هم می خواندند!

آیا زدن زن با چنین چوبی، خشونت است؟

وقتی یک زن در وظایف شوهرداری خود کوتاهی می‌کند، اسلام به شوهر اجازه می‌دهد تا این‌گونه نارضایتی خود را به او اعلام کند.

این خشونت نیست، این یک روش برای اعلام نارضایتی است.

این تنبیه بدنی نیست!

* نکته ششم

من کار ندارم که دیگران درباره این آیه چه می‌گویند، من پیرو سخن امام باقر علیه السلام هستم، من معتقد هستم که برای فهم قرآن باید به اهل بیت علیهم السلام مراجعه کرد و از آنان تفسیر قرآن را فراگرفت.

این طبیعت مرد است که غریزه شهوت در او بسیار فعال‌تر از زن می‌باشد، وقتی مردی نیاز جنسی دارد و همسر او به خواسته شوهرش تمکین نمی‌کند، اسلام به آن مرد، اجازه می‌دهد تا با آن چوبی که ویژگی‌های آن گفته شد به همسرش بزند. تأکید می‌کنم این خشونت نیست، یک نوع اعلام نارضایتی است، یک هشدار به آن زن است تا شاید آن زن، شرایط شوهرش را درک کند، اگر زن از لجاجت خود دست برداشت، آن وقت دیگر نوبت به جدایی و طلاق می‌رسد و آنان باید به دادگاه مراجعه کنند.

* نکته هفتم

امروزه دیگر مسواک زدن با چوب «آراک» بسیار کم شده است، من خیلی فکر کردم. سؤال من این بود: «اگر امروز مردی بخواهد خشم خود به همسر نافرمان خود را نشان بدهد، از چه چیزی باید استفاده کند؟».

خیلی فکر کردم، در آخر به این نتیجه رسیدم: شاید مرد بتواند از چیزی استفاده کند که نرم باشد و به اندازه خودکار باشد.

شاید بتوان گفت که بهترین گزینه، استفاده از قاشق پلاستیکی باشد!
 قاشق یک‌بار مصرف!!
 آری، اگر مرد به گونه‌ای به همسرش ضربه بزند که بدن همسرش کبود بشود،
 باید «دیه» بدهد (یعنی این شوهر خطا کرده است و باید مبلغی به همسرش
 بدهد).

نساء: آیه ۳۵

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأِئْتُوا حَكْمًا مِنْ أَهْلِهِ
 وَحَكْمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا
 خَبِيرًا (۳۵)

تو دستور می‌دهی که اگر ناسازگاری بین زن و شوهر زیاد شد و احتمال طلاق
 پیش آمد، یک دادگاه خانوادگی تشکیل گردد تا به مسأله رسیدگی شود. این دادگاه
 دو داور خواهد داشت که باید از خویشاوندان زن و مرد باشند.
 طبیعی است که صلح زن و شوهر برای این دو داور مهم است و حس مسئولیت
 آنان را برمی‌انگیزد، برای همین تلاش بیشتری برای صلح می‌کنند.
 اگر قصد این دو داور اصلاح و آشتی میان زن و شوهر باشد، تو هم میان زن و
 شوهر سازگاری ایجاد می‌کنی که تو بر همه چیز و قصد و نیت هر کس آگاهی.

این پایان قسمت اول سوره نساء بود، در واقع از آیه ۱ تا آیه ۳۵ بیشتر به بیان
 مسائلی پرداخته شد که با زنان و خانواده ارتباط داشت.

نساء : آیه ۳۶

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا
وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ
وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ
كَانَ مُخْتَلًا فَخُورًا (۳۶)

چگونه باید زندگی کنم؟ زندگی ام باید بر چه محوری شکل بگیرد؟ این سؤالی است که من همواره به دنبال جواب آن بوده‌ام. در این آیه، برنامه زندگی من این‌گونه آمده است: «پرستش خدای یکتا» و «احسان به دیگران». هدف اصلی همه برنامه‌های اسلامی، دعوت به عبادت و بندگی تو و دوری از شرک و بُت‌پرستی است. وقتی من به پرستش تو رو آوردم و فقط بنده تو شدم و از دیگران دل بریدم، آن وقت است که به بندگان نیکویی و احسان خواهم کرد. باید فکر کنم، تو دوست نداری تا من به بهانه معنویت، به کنج عزلت بروم و از جامعه خویش غافل شوم. این چه دردی است که جامعه را فرا گرفته است؟ ما چقدر از اسلام واقعی دور

شده ایم!

جای تأسّف است عده‌ای از مسلمانان که ادّعی دینداری می‌کنند، به خلوت خویش رفته‌اند و نسبت به جامعه بی‌تفاوت شده‌اند، تصوّر می‌کنند هر چه با مردم سردتر باشند، تنور عرفانشان گرم‌تر خواهد شد!!
از ما می‌خواهی به گروه‌های زیر احسان کنیم:

۱- پدر و مادر

۲- خویشاوندان (صله رحم)

۳- یتیمان و کودکان بی‌سرپرست

۴- فقیران و نیازمندان

۵- همسایگان (مخصوصاً همسایگانی که خویشاوند ما هستند).

۶- دوست‌همنشین (که شامل همسر و دوستان و آشنایان و همسفران و شاگردان و همکاران می‌گردد). (۱۲۳)

۷- در راه‌ماندگان (کسانی که در سفر نیاز به کمک دارند).

۸- بردگان (در زمانی که برده‌داری رسم بود و اسلام با دستورات خود، کم‌کم آن را ریشه‌کن نمود).

می‌دانی گاهی من دچار تکبر و خودپسندی می‌شوم، خودم را از دیگران بالاتر می‌بینم و این باعث غفلت من از اطرافیانم می‌شود، اکنون به من هشدار می‌دهی و چنین می‌گویی: «من افراد متکبر و خودپسند را دوست نمی‌دارم».

آری، باید فروتن باشم، از خودپرستی و خودپسندی دست بردارم، به بندگان تو احترام بگذارم، به کسانی که از آن‌ها یاد کرده‌ای، نیکی کنم، از حال خویشاوندان خود باخبر باشم و به آنان نیکی کنم، به یتیمان و نیازمندان کمک کنم، حقّ همسایه خود را رعایت کنم، نباید به دنبال آزار و اذیت همسایگان خود باشم...

این چیزی است که از من می‌خواهی، راه رسیدن به تو به خلوت خزیدن و به معنویت پرداختن نیست، راه رسیدن به تو، نیکی به بندگان توست! راه بهشت از میان جامعه می‌گذرد.

از من خواستی تا به پدر و مادر خود نیکی و احسان کنم، تو بعد از «توحید»، از نیکی به آنان سخن گفتی، دوست دارم در این باره بیشتر بدانم...

جوانی وارد مسجد می‌شود و به پیامبر می‌گوید:

— من می‌خواهم به جهاد بروم، اما پدر و مادرم پیر شده‌اند و از رفتن من ناراحت می‌شوند، زیرا آن‌ها به من انس گرفته‌اند.

— ای جوان! کنار پدر و مادر خود بمان! به خدا قسم، اگر یک شب، کنار پدر و مادر خود بمانی و آن‌ها با تو انس بگیرند از یک سال جهاد در راه خدا بالاتر است. (۱۲۴)

اکنون من به فکر فرو می‌روم، چقدر از دین واقعی، فاصله گرفته‌ام، چقدر افرادی را می‌شناسم که با خدا و اهل نماز و بندگی‌اند و قصدشان خشنودی خداوند است، اما پدر و مادر خود را به آسایشگاه برده‌اند و آن‌ها در تنهایی و بی‌کسی مرده‌اند.

این سخن پیامبر است که یک روز جهاد در راه خدا را بالاتر از چهل سال عبادت می‌داند، حال اگر یک شب در کنار پدر و مادر خود باشم، بهتر از این است که ۱۴۲ قرن عبادت کرده باشم! (۱۲۵)

به کجا می‌رویم؟! دین را چگونه فهمیده‌ایم؟ دم از عرفان می‌زنیم، به دنبال معنویت هستیم، اما از پدر و مادر خود غافل شده‌ایم! چه کسی این سخن را می‌شنود: برای رسیدن به معنویت، هیچ راهی نزدیک‌تر از نیکی و احسان به پدر و مادر نیست.

وقتی پدر و مادر از دنیا رفتند، باز هم باید به آنان نیکی کرد، بر سر خاکشان رفت، کار خیر کرد و ثواب آن را به آن‌ها هدیه کرد.

نساء: آیه ۳۹ - ۳۷

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ
وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۳۷)
وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (۳۸) وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا (۳۹)

تو به ما دستور دادی تا به دیگران نیکی کنیم و به نیازمندان کمک کنیم، اگر به ما نعمت و ثروتی داده‌ای، باید سهمی از آن را در اختیار دیگران قرار دهیم. این انتظاری است که از ما داری، نعمت‌های دنیا، امانت‌های تو در دست ماست و تو ما را با آن به میدان آزمایش می‌کشانی، تو دوست داری ما نسبت به یکدیگر مهربان باشیم و همدیگر را یاری کنیم، معنای انسان بودن، همین است، کمال و سعادت ما در این است.

اکنون ما را از دو بیماری روحی می‌ترسانی. دو بیماری که می‌تواند ما را از راه سعادت و کمال دور کند و مایه بدبختی ما شود. باید تلاش کنیم تا به این دو بیماری مبتلا نشویم:

*بیماری اول: بخل

بخل آن است که انسان مال و ثروت دنیا را برای خود جمع کند و خیرش به دیگران نرسد. بندگان خوب تو هرگز بخیل نیستند.

این سخن توست: «من کسانی که بخل می‌ورزند و دیگران را هم به بخل امر می‌کنند و نعمت‌هایی را که من به آنان داده‌ام، پنهان می‌کنند، دوست ندارم و برای کسانی که کفران نعمت می‌کنند، عذاب دردناکی را آماده کرده‌ام».

کسی که بخل دارد، دچار حرص و طمع بیشتر می‌شود، او در زندگی هرگز آرامش نخواهد داشت، اگر او به فکر درمان خود نباشد، سرانجام کارش به کفران نعمت خواهد رسید. کفران نعمت هم گناه بزرگی است که عذاب تو را به دنبال خواهد داشت.

بخیل کیست؟ چرا من فکر می‌کنم که بخیل بودن فقط در امور مالی است؟ ممکن است من ثروت و پول نداشته باشم، اما بخیل باشم! وقتی به من علم و دانش داده‌ای، این سرمایه من است، اگر دیگران (دوست، همسایه، فامیل) را از آن بهره‌مند نسازم، بخیل هستم و تو مرا دوست نداری. آری، بخیل کسی است که حاضر نیست از سرمایه‌ها و نعمت‌هایی که به او داده‌ای، به دیگران ببخشد.

* بیماری دوم: ریا

ریا آن است که انسان کاری را برای خودنمایی انجام دهد، مثلاً اگر به دیگران کمک می‌کند، به دنبال تعریف و تمجید مردم است.

این سخن توست: «کسانی که برای ریا و خودنمایی به دیگران کمک می‌کنند را دوست ندارم، آنان در واقع به من و روز قیامت ایمان ندارند، آنان دوستان شیطان هستند، هر کس شیطان دوست او باشد، هرگز رستگار نخواهد شد، شیطان هم‌نشین بسیار بدی است. چه می‌شد اگر آنان به من و روز قیامت ایمان واقعی می‌آوردند و به دور از خودنمایی، در راه من انفاق می‌کردند؟ من به همه گفتار و کردار بندگان خود آگاهم».

آری، کسی که ریاکار است، به تو ایمان واقعی ندارد، او به پاداش روز قیامت ایمان ندارد، برای همین است که به تعریف و تمجید مردم چشم می‌دوزد.

* * *

نام او مَعَاذِینِ جَبَلِ است، یکی از یاران پیامبر است، او اکنون نزد پیامبر نشسته

است. پیامبر نگاهی به آسمان می‌کند و سپس رو به معاذ می‌کند و می‌گوید: ای معاذ! فرشتگانی که مأمور ثبت کردار بندگان هستند، وقتی اعمال نیک بنده‌ای از بندگان را نزد خدا می‌برند، همه آن‌ها خوشحال هستند زیرا می‌بینند که این بنده چه اعمال نیکی انجام داده، او همواره مشغول عبادت بوده و کارهای خوب زیادی انجام داده است.

فرشتگان آسمان‌ها وقتی زیبایی پرونده اعمال این شخص را می‌بینند بسیار خوشحال می‌شوند و همه آن‌ها جمع می‌شوند تا این پرونده را نزد خدا ببرند. اکنون فرشتگان نزد خدا ایستاده‌اند، آن‌ها به خدا می‌گویند که این بنده تو کارهای خوبی انجام داده است.

خداوند به آن‌ها می‌گوید: «ای فرشتگان! شما مأمور نوشتن اعمال بنده من بودید و همه کارهای او را ثبت کردید اما من از قلب او آگاهی دارم، او این کارها را برای من انجام نداده است، قصد او از همه این کارها، ریا و خودنمایی بوده است، برای همین لعنت من بر او باد».

همه فرشتگان که این سخن خدا را می‌شنوند، چنین می‌گویند: «اکنون که قصد او ریا و خودنمایی بوده است پس لعنت ما هم بر او باد».

معاذ به فکر فرو می‌رود، چرا خدا ریاکار را لعنت می‌کند؟ وقتی جامعه‌ای دچار آفت ریا می‌شود، خطر بزرگی معنویت را تهدید می‌کند. در آن جامعه، دین و معنویت ابزار دنیاپرستی می‌شود، ریاکاران، دزدان راه معنویت می‌شوند. (۱۲۶)

ریاکاران برای رسیدن به ریاست چند روزه دنیا و دستیابی به پست و مقام، با نام دین، دکان باز می‌کنند و جوانان را فریب می‌دهند. جوانانی که با عشق مقدسی، سرمایه جوانی خود را به پای این شیادان می‌ریزند و بعد از گذشت مدتی که می‌فهمند سر آن‌ها کلاه رفته است از دین و معنویت بیزار می‌شوند.

آری، سزای کسی که ریا کند چیزی جز آتش نیست. ریاکار به اسم دین، دنیا را

می‌خواهد، جامعه‌ای که دینداران آن ریاکارند، در آتشِ نفرت از دین، خواهد سوخت.

ریاکار شاید بتواند مردم را فریب بدهد، اما هرگز نمی‌تواند تو را فریب دهد، تو او را لعنت می‌کنی و در روز قیامت، آتش جهنم در انتظار اوست.

از من خواستی زندگی خود را بر محور «توحید» و «احسان»، برنامه‌ریزی کنم و به پدر و مادر، خویشاوندان، همسایگان و دوستان خود نیکی کنم و به نیازمندان یاری رسانم.

مرا از «بخل» و «ریا» پرهیز دادی، این دو خصلت می‌توانند مانع سعادت و رستگاری شوند.

بارخدایا! اکنون از تو می‌خواهم تا توفیق بندگی و اطاعت خود و نیکی به مردم را به من کرم کنی و مرا از «بخل» و «ریا» دور کنی.

نساء: آیه ۴۰

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا
وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا (۴۰)

مرا به «احسان» دعوت کردی، از من خواستی تا به دیگران نیکی کنم، اکنون از دو قانون مهم سخن می‌گویی:

۱ - کار خیر را بی‌پاداش نمی‌گذاری و در حقّ بندگان به اندازه ذره‌ای هم ظلم نمی‌کنی.

همه آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آنِ توست، تو چه نیازی به این داری که به دیگران ظلم کنی؟ تو بی‌نیاز هستی، کسی که همه هستی، از آنِ اوست، چگونه ممکن است به بندگان ظلم کند؟

۲ - تو کار نیک را چند برابر پاداش می دهی، شاید کار نیکی که من انجام می دهم، بسیار کوچک باشد، اما تو پاداش بزرگی می دهی. این نهایت لطف و مهربانی توست.

خوشا به حال کسانی که زندگی آنان رنگ و بوی تو را دارد! در همه کارها رضایت تو را در نظر می آورند، آنان هرگز به فکر تعریف دیگران نیستند، آنان فقط برای تو نیکی می کنند، اگر به دوست یا همسایه کمکی کنند، انتظار هیچ پاداشی از آنان ندارند، زیرا می دانند پاداش مردم، کوچک است! آن‌ها به دنبال پاداشی هستند که تو به آنان وعده داده‌ای، پاداشی بس بزرگ! بهشتی که وسعت آن به اندازه زمین و آسمان‌هاست و هر کس وارد آن شود، برای همیشه در آن خواهد بود.

من به چه فکر می کنم، به بهشت، به روز قیامت!

چرا پاداش بزرگ تو را فقط بهشت می دانم؟

چرا به زندگی دوستان تو نگاه نمی کنم؟ کسانی که به سخن تو گوش فرا دادند، بر محور بندگی تو و احسان به دیگران زندگی کردند، از بخل و ریا دوری کردند، به چه آرامشی رسیدند!

آیا ارزش این آرامش از بهشت کمتر است؟

امروز می بینم بسیاری از مردم در اضطراب‌اند، هدف آنان ثروت بیشتر یا پست و مقام بالاتر است، همه با هم در رقابت هستند، لحظه‌ای آرام و قرار ندارند، گمشده‌ای دارند و آن را در ثروت بیشتر جستجو می کنند، این زندگی اهل دنیا است. آنان هرگز به آرامش نخواهند رسید، این قانون توست، کسی که دنبال دنیا است، روی آرامش را نخواهد دید.

اما دوستان تو چگونه زندگی می کنند؟

تو آرامشی بس بزرگ به قلب آنان نازل می کنی، هیچ کس نمی فهمد آنان چه

لذتی از زندگی خود می‌برند، آرامشی که گمشده همه مردم است، در قلب آنان است، این پاداش بزرگی است.

نساء: آیه ۴۲ - ۴۱

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ
عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا (۴۱) يَوْمَئِذٍ يَوْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوْا الرَّسُولَ لَوْ
تَسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا (۴۲)

تو از پاداش بزرگی که به بندگان خوبت می‌دهی سخن گفتی، آنانی که بر محور «بندگی تو» و «احسان به مردم» زندگی می‌کنند.

اکنون می‌خواهی درباره کسانی که زندگی خود را بر محور «بخل» و «ریا» سپری می‌کنند، سخن بگویی!

افراد بخیل و ریاکار در روز قیامت چه خواهند کرد؟

شاید آنان خیال کنند که آن روز می‌توانند کارهای خود را پنهان کنند. در دنیا کسانی که بخل می‌ورزند، گاهی ثروت خود را از دیگران پنهان می‌کنند و می‌گویند ما ثروتی نداریم، همچنین کسانی که ریا می‌کنند، می‌گویند ما فقط برای خدا این کارهای خوب را انجام می‌دهیم. آنان در این دنیا با دروغ می‌توانند زشتی کار خود را مخفی کنند، اما آیا در روز قیامت هم می‌توانند چنین کنند؟

تو در روز قیامت، کسانی را می‌آوری تا به کردار مردم گواهی دهند، آنان بندگان خاص تو هستند که تو به آنان علم مخصوصی داده‌ای تا از کردار و رفتار اهل زمان خود باخبر باشند و در روز قیامت گواهی می‌دهند مردمی که در زمان آن‌ها زندگی می‌کردند، چه کارهایی انجام داده‌اند. وقتی آنان گواهی دادند، دیگر هیچ کس نمی‌تواند اعمال خود را انکار کند، در آن روز، کافران آرزو می‌کنند که ای کاش با خاک زمین یکسان بودند و دیده نمی‌شدند تا مورد بازخواست قرار

گیرند، آری، آنان نمی توانند هیچ سخنی را از خدا پنهان کنند.

من می خواهم بدانم آن کسانی که بر کردار و رفتار مردم هر زمان شاهد و گواهند، چه کسانی هستند؟
 آنان، دوازده امامی هستند که تو آنان را جانشین پیامبر قرار داده‌ای، آنان شاهد و گواه مردم هستند و پیامبر هم بر همه آنان گواه است.
 امروز هم مهدی علیه السلام، امام زمان من است، تو او را شاهد و ناظر بر اعمال ما قرار داده‌ای، او به اذن تو از آنچه ما انجام می دهیم، باخبر است.
 به راستی آیا تو نیازی به گواهی آنان داری؟
 هرگز! تو به همه چیز آگاهی داری، اما این مطلب فواید تربیتی دارد، وقتی من بدانم که امام زمان شاهد اعمال من است، خود را در حضور او حس می کنم و این برای رعایت تقوا بهتر است. (۱۲۷)

نساء : آیه ۴۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى
 حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ
 كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ
 النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ
 وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا (۴۳)

من دانستم که محور زندگی ام باید «بندگی تو» و «احسان به مردم» باشد، این راز کمال است، اما بندگی و پرستش، قانون خاص خود را دارد، تو به ما راه و رسم پرستش را یاد دادی، از ما خواسته‌ای تا نماز بخوانیم و آن را مایه پاک‌ی روح و جان ما قرار دادی.

اکنون از ما می خواهی تا نماز را با توجه بخوانیم. نماز، معراج دل است، پس

نباید در حال مستی به نماز بایستیم، کسی که از شراب مست شده است، هوش و حواس ندارد، او نمی‌داند چه بر زبان جاری می‌کند.

البته در سخنان اهل بیت علیهم‌السلام از «مستی خواب» هم سخن به میان آمده است، من نباید در حال چرت نماز بخوانم، اگر من نیاز به خواب دارم، بهتر است بخوابم و بعداً نماز بخوانم. کسی که مست خواب است، نمی‌فهمد در نماز چه می‌گوید، نمازی می‌تواند مایه کمال روح من شود که من در آن، توجه و حضور قلب دارم، عبادت بی‌توجه، کم‌ارزش یا بی‌ارزش است. (۱۲۸)

وقتی می‌خواهم نماز بخوانم، باید وضو گرفته باشم، همچنین نباید در حالت جنابت باشم، این قانون توست، کسی که جنب شده است باید حتماً غسل کند، با غسل، روح او آمادگی ارتباط با تو را پیدا می‌کند، همچنین کسی که جنب است نباید برای نماز به مسجد برود، البته او می‌تواند به صورت رهگذر از مسجد عبور کند.

اگر کسی که مریض باشد و نتواند وضو بگیرد یا غسل کند، یا در سفر باشد و آب در دسترس او نباشد باید بر خاک پاک تیمم کند، تیمم این است که دو دست خود را بر خاک بزند و صورت و روی دست‌های خود را مسح کند، آری، تو دین اسلام را دین سهل و آسان قرار داده‌ای و هرگز بر بندگان سخت نمی‌گیری. (۱۲۹)

نساء : آیه ۴۶ - ۴۴

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ
يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ (۴۴) وَاللَّهُ أَعْلَمُ
بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا (۴۵) مِنَ الَّذِينَ هَادُوا
يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعُ غَيْرَ
مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِالْسُنَنِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا
وَأَطَعْنَا وَأَسْمَعُ وَأَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ
فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۴۶)

از ما می خواهی تا از زندگی یهودیان و علمای آنان درس بگیریم، آنان کتاب
آسمانی تورات را می خواندند، اما گمراه بودند و دوست داشتند تا دیگران را هم
گمراه کنند.

آنان می دانستند که محمد ﷺ، پیامبر موعود است، اما برای منافع خود، حق را
انکار می کردند و با محمد ﷺ دشمنی می کردند، آنان را بهتر از همه می شناختی،
آنان دشمنان اسلام بودند، تو مسلمانان را یاری کردی که یاری تو برای آنان کافی
بود.

یهودیان واژه‌ها را تحریف می‌کردند، تو از مسلمانان خواسته بودی تا وقتی قرآن را می‌شنوند چنین بگویند: «شنیدیم و اطاعت می‌کنیم». یهودیان وقتی این سخن را شنیدند چنین گفتند: «شنیدیم و نافرمانی کردیم!».

وقتی محمد ﷺ برای مردم سخن می‌گفت، جمعیت زیادی دور او جمع می‌شدند، صدا به همه نمی‌رسید، آنان فریاد می‌زدند: «راعنا».

منظور از این واژه چه بود؟

«راعنا» یعنی مراعات حال ما را بنما، اندکی صبر کن تا ما سخنانت را بهتر درک کنیم و فرصت پرسش کردن داشته باشیم.

یهودیان از این موضوع باخبر شدند و از آن سوءاستفاده کردند. کلمه «راعنا» در زبان عربی به معنای «به ما مهلت بده» است، اما در زبان عبری که زبان یهودیان است به معنای «ما را احمق کن» می‌باشد.

یهودیان می‌خواستند بگویند که مسلمانان از پیامبر خود می‌خواهند تا آنان را احمق نماید، آنان این‌گونه واژه‌ها را از معنای اصلی خود تحریف می‌کردند و مسلمانان را مسخره می‌کردند و می‌خندیدند، از مسلمانان خواستی تا دیگر از واژه «راعنا» استفاده نکنند، بلکه به جای آن بگویند: «انظُرنا».

واژه «انظُرنا» به معنای: «به ما مهلت بده» است، دیگر این واژه در زبان یهودیان معنای بدی ندارد تا آنان سوءاستفاده کنند.

اگر یهودیان اسلام را می‌پذیرفتند، برای آنان بهتر بود و می‌توانستند به سعادت جاودانه برسند.

کاش آنان وقتی سخن محمد ﷺ را شنیدند چنین می‌گفتند: «ما سخن تو را شنیدیم و اطاعت کردیم».

کاش آن‌ها به جای کلمه «راعنا» از کلمه «انظُرنا» استفاده می‌کردند! کاش از دشمنی با اسلام دست برمی‌داشتند.

اما تو می دانی بیشتر یهودیان بر کفر خود باقی خواهند ماند و فقط گروه کمی از آنان ایمان خواهند آورد، تو آنان را به علت کفرشان، لعنت می کنی. (۱۳۰)

نساء : آیه ۴۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا
مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نُلْعَنَهُمْ كَمَا
لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۴۷)

ای یهودیان! قبل از آن که شما را به عذاب گرفتار سازم و لعنت خود را بر شما نازل کنم. به قرآن ایمان بیاورید، قرآنی که به محمد ﷺ نازل کردم، شما می دانید که این قرآن، با تورات هماهنگ است. از عذاب و لعنت من بترسید که هیچ چیز مانع عذاب من نمی شود.

آری، در روز قیامت، فرشتگان، چهره کافران را تغییر می دهند، این نشانه ای برای آنان است. از این عذاب بترسید.

آیا فراموش کرده اید که من چگونه «پاران روز شنبه» را لعنت کردم؟ پاران روز شنبه چه کسانی بودند؟

تو به یهودیان فرمان دادی تا شنبه را روز تعطیلی خود قرار دهند و این روز به کسب و کار نپردازند. در کنار دریای سرخ عده ای از یهودیان زندگی می کردند، آن ها طبق دستور، روزهای شنبه ماهیگیری نمی کردند.

مدتی گذشت، طمع مال دنیا در قلب هاشان بیشتر شد، برای همین کنار ساحل حوضچه هایی ساختند، روزهای شنبه صبر می کردند تا ماهی ها وارد حوضچه ها شوند، بعد از آن، راه حوضچه ها را می بستند و روز یکشنبه به صید ماهی اقدام می کردند. آن ها تصور می کردند این گونه می توانند حکم تو را به بازی بگیرند، اما تو عذاب خود را بر آنان نازل کردی و آنان را لعنت کردی. (۱۳۱)

* * *

نساء : آیه ۴۸

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ
يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا (۴۸)

تو از عذاب یهودیان سخن گفتی، کافران را به لعنت خود وعده دادی و در روز قیامت آنان به آتش جهنم گرفتار خواهند شد.

تو می‌دانی این سخنان ممکن است سبب ناامیدی و یأس برخی از بندگان شود، برای همین اکنون سخنی می‌گویی که در آن امید موج می‌زند: «ای بندگان من! بدانید که من فقط شرک و بت‌پرستی را نمی‌بخشم، اما گناهان دیگر را برای هر کس که بخواهم، می‌بخشم، چه آن گناه بزرگ باشد چه کوچک. بدانید که شرک و بت‌پرستی گناه بسیار بزرگی است».

کسی که کافر است یا به پرستش بت مشغول شده است، از بخشش تو دور است، زیرا او بت را به عنوان مولای خود قبول کرده است و آن بت را موجودی مؤثر در زندگی خود می‌داند، برای همین نباید از تو توقع لطف و رحمت داشته باشد.

* * *

در این آیه سه نکته مهم وجود دارد:

۱ - بعد از پیامبر، هیچ کس مانند علی علیه السلام به قرآن شناخت ندارد، او درباره این آیه چنین می‌گوید: «به نظر من، امیدبخش‌ترین آیه قرآن، این آیه است». (۱۳۲)

۲ - به راستی اگر کسی که کافر یا بت‌پرست است، از شرک و بت‌پرستی توبه کند، آیا تو گناه او را می‌بخشی؟

جواب این سؤال روشن است، وقتی کسی توبه می‌کند، تو همه گناهان او حتی بت‌پرستی و کفر را می‌بخشی. در این مطلب هیچ شکی نیست، پس چرا در این

آیه گفتی که من گناه شرک و بُت پرستی را نمی بخشم؟ ملاک این بخشش تو، لحظه جان دادن است، اگر کسی با کفر و بُت پرستی از این دنیا برود، تو دیگر او را نمی بخشی، او تا وقتی که در این دنیا هست، فرصت توبه دارد و می تواند به سوی تو بازگردد، اما وقتی که مرگ به سراغ او آمد و او با کفر از دنیا رفت، دیگر تو هرگز او را نمی بخشی.

۳- ممکن است من با خود بگویم: «اکنون که خدا همه گناهان به غیر از شرک را می بخشد، پس من می توانم گناه کنم و بعداً توبه کنم»، اما باید خوب در این آیه دقت کنم، تو چنین گفتی: «گناهان دیگر را برای هر کس که بخواهم می بخشم». این هشدار برای من است تا فریب نخورم و به امید عفو تو، گناه نکنم و خود را به هلاکت نیندازم. بعضی از گناهان باعث می شود که من عاقبت به خیر نشوم و در لحظه آخر عمر، ایمان خود را از دست بدهم و با کفر از دنیا بروم، اگر کسی با کفر از دنیا رفت، دیگر گناه او بخشیده نمی شود.

نساء: آیه ۵۰ - ۴۹

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُرْكُونَ أَنفُسَهُمْ بِاللَّهِ يُرْكِي
مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۴۹) انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا (۵۰)

یهودیان تورات را تحریف کرده بودند و با اینکه می دانستند محمد ﷺ پیامبر توست، اما با او دشمنی می کردند، آنان می گفتند که ما دوستان خدا هستیم و هرگز خدا ما را عذاب نمی کند.

اکنون به پیامبر خود می گویی:

ای محمد! نگاه کن بین که یهودیان چگونه از قداست و پاکی خود سخن می گویند و به خود، امتیازات ویژه ای می دهند و می گویند که خدا ما را از زشتی ها

به دور می‌دارد.

این خودستایی‌ها بی‌ارزش است، هیچ کس نباید خودستایی کند، من هر کس را که بخوام و او را شایسته بینم، از زشتی‌ها پاک می‌کنم.

من به تقوا و پرهیزکاری بندگان دانا هستم و در عذاب بندگان خود ستمی نمی‌کنم، روز قیامت که این یهودیان را به عذاب گرفتار سازم، ظلم و ستم نخواهد بود، هر چه آنان در آن روز ببینند، نتیجه اعمال خودشان است. آنان چگونه جرأت کرده‌اند که این دروغ‌ها را به من نسبت دهند؟ همین گناه آشکار برای مجازات آنان کافی است.

نساء: آیه ۵۴ - ۵۱

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ
يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ
الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا (۵۱) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ
تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا (۵۲) أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ
نَقِيرًا (۵۳) أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا
آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (۵۴)

هفتاد نفر از یهودیان مدینه به سوی مکه حرکت کردند، یکی از علمای بزرگ یهود هم همراه آنان بود، نام او «کعب» بود. آنان به مکه می‌رفتند تا با بُت پرستان برای جنگ با محمد ﷺ هم پیمان شوند.

بُت پرستان مکه به استقبال آنان آمدند، آنان از کار یهودیان در تعجب بودند، یهودیان سال‌های سال از ظهور پیامبر موعود سخن می‌گفتند و مردم را تشویق به انتظار او می‌کردند، اکنون چه شده است که می‌خواهند برای جنگ با این پیامبر، با بُت پرستان هم پیمان شوند.

رهبر بُت پرستان، ابوسفیان بود، او از یهودیان خواست که در مقابل دو بُت بزرگ

آنان سجده کنند، یهودیان در مقابل آن بُت‌ها سجده نمودند.
 بعد از آن ابوسفیان رو به کعب نمود و گفت:
 — شما که اهل کتاب آسمانی هستید، بگویید بدانم آیا دین ما بهتر است یا دین
 محمد؟

— به خدا قسم، دین شما بهتر از دین محمد است. (۱۳۳)

اکنون تو این آیه را نازل می‌کنی: آیا دیدی که یهودیان چگونه به دو بُت بزرگ
 ایمان آوردند و به بُت پرستان گفتند که بُت پرستی بهتر از دین اسلام است، من
 آنان را لعنت می‌کنم و هر کس که من او را لعنت کنم، هیچ یار و یآوری نخواهد
 یافت، آیا یهودیان خیال کردند که نصیب و سهمی از حکومت دنیا دارند که
 بخواهند چنین قضاوت کنند؟ اگر من به آنان سهمی از حکومت می‌دادم، از
 شدت بخلی که دارند، به مردم هیچ خیری نمی‌رساندند. من می‌دانم آنان این
 سخنان را به انگیزه حسادت می‌گویند، آنان گفتند که بت پرستی بهتر از اسلام
 است، این به دلیل حسادتی است که در دل دارند، حسادت از اینکه فضل من تنها
 شامل محمد ﷺ و آل اوست و آنان بهره‌ای از این فضل ندارند.

من به آل ابراهیم ﷺ کتاب، حکمت، دانایی و پادشاهی دادم، برای مثال به
 موسی ﷺ کتاب تورات، به داوود ﷺ کتاب زبور، به عیسی ﷺ کتاب انجیل را دادم، به
 یوسف و داوود و سلیمان ﷺ پادشاهی بزرگی دادم، همه آنان از نسل ابراهیم ﷺ
 بودند، چرا آنان تنها به محمد ﷺ حسد می‌ورزند و به موسی و عیسی و داوود و
 سلیمان حسد نمی‌برند؟ چرا آنان فراموش کرده‌اند که محمد ﷺ هم از نسل
 ابراهیم ﷺ است؟

این سخنان، درسی برای انسان‌ها در همه زمان‌هاست، هشداری درباره علمای
 بی‌تقوا! علمایی که حق را می‌شناسند، اما به علت حسد از پذیرش آن سر باز

می‌زنند و باعث گمراهی دیگران می‌شوند. خطر علمای بی‌تقوا از همه کس بیشتر است. آنان دم از خدا می‌زنند و مردم را گمراه می‌کنند، من نباید هرگز سخن کعب (آن عالم بزرگ یهود) را فراموش کنم، وقتی او رو به ابوسفیان کرد و گفت: «به خدا قسم، بُت‌پرستی بهتر از دین محمد است!» او به خدا قسم خورد و به نام خدا با حق و حقیقت مخالفت کرد، علت این کار او حسادتی بود که در قلبش ریشه دوانده بود.

این درس بزرگی است، عالمان بی‌تقوا، به نام دین مردم را فریب می‌دهند و این بزرگ‌ترین خطر برای بشر است، برای همین بارها و بارها در قرآن از علمای بی‌تقوا سخن به میان آمده است، علمای بی‌دین، گرفتار حسد می‌شوند، آن‌ها نمی‌توانند تحمل کنند که کسی غیر از آنان، مقام و جایگاهی یافته است. این چه رازی است که حسادت را بیشتر در میان عالمان بی‌تقوا می‌توان یافت؟

نساء: آیه ۵۷ - ۵۵

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى
 بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا (۵۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمَا
 تَضَيَّتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ
 عَزِيزًا حَكِيمًا (۵۶) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ
 تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ
 وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا (۵۷)

آیا همه یهودیان، انسان‌های بدی هستند؟

نه، می‌خواهی به من یاد بدهی که هیچ‌گاه زود قضاوت نکنم، اکنون یهودیان را به دو گروه تقسیم می‌کنی:

* گروه اول:

کسانی که حق را شناختند ولی آن را انکار کردند و کافر شدند.

برای آنان آتش جهنم کفایت می‌کند، به زودی آنان در آتش دردناکی قرار می‌گیرند که هرگاه پوست بدنشان بسوزد، پوست دیگری جایگزین آن می‌گردد تا عذاب را بچشند و همیشه گرفتار آن باشند، تو خدای توانا هستی و کارهای تو از روی حکمت است و به هیچ کس ظلم نمی‌کنی و این عذاب، نتیجه اعمال خود آنان است و چیزی جز عدالت نیست.

* گروه دوم:

کسانی که در جستجوی حق بودند و وقتی آن را شناختند، آن را پذیرفتند، اهل ایمان شدند و عمل صالح انجام دادند. تو آنان را در باغ‌هایی از بهشت جای می‌دهی که نهرها از زیر درختان آن جاری است، مؤمنان برای همیشه در بهشت می‌مانند، در آنجا همسرانی پاک برای آنها خواهد بود و آنان را در سایه رحمت ابدی خودت مهمان می‌کنی.

نساء : آیه ۵۸

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا (۵۸)

علم و دانش، نعمتی است که تو به اهل علم داده‌ای و از آنان خواسته‌ای تا همواره گمراهان را هدایت کنند، این عهد و پیمان مقدسی است که آنان وظیفه دارند همیشه به آن پایبند بمانند.

افسوس که افرادی چون کعب، این پیمان را فراموش کردند! کعب که عالم بزرگ یهود بود، باعث گمراهی اهل مکه شد، ابوسفیان از او خواست تا بین بت پرستان و محمد، قضاوت کند و بگوید کدام به راه حقیقت نزدیک تر هستند، کعب گفت: «بت پرستی بهتر از دین محمد است».

چرا او در امانت خیانت کرد؟ چرا بر خلاف واقع قضاوت کرد؟ آیا ریاست چند روزه دنیا، ارزش این سخن را داشت؟ او با این کار خود، باعث شد «جنگ احزاب» روی دهد، (نام دیگر این جنگ، جنگ خندق است).

آری، او کاری کرد که سپاه ده هزار نفری جمع شوند و به سوی مدینه حرکت کنند تا اسلام را از بین ببرند.

اکنون از ما می‌خواهی تا از این ماجرا درس بگیریم، اگر کعب در امانت خیانت نمی‌کرد و این‌گونه قضاوت نمی‌کرد، هرگز جنگ احزاب پیش نمی‌آمد.

از ما می‌خواهی اگر امانتی را به ما سپردند، خیانت نکنیم، اگر قرار شد در چیزی قضاوت کنیم، به حق قضاوت نماییم که تو به همه رفتار و کردار ما آگاه هستی...

تاجر بزرگ شهر «مرو» هستم و دختری دارم که از زیبایی و کمال چیزی کم ندارد. جوانان زیادی به خواستگاری او می‌آیند، نمی‌دانم دخترم را به چه کسی بدهم.

دو ماه قبل باغی خریده‌ام، جوانی به نام «مبارک» باغبان آنجاست. وارد باغ که می‌شوم، نگاهم به درختان انگور می‌افتد، از مبارک می‌خواهم تا خوشه انگوری برایم بیاورد و او خوشه انگوری می‌آورد اما انگور ترش است.

از مبارک می‌خواهم خوشه‌ای دیگر بیاورد و او خوشه دیگری می‌آورد؛ اما این هم ترش است. تعجب می‌کنم، چرا مبارک انگورهای ترش می‌آورد؟ رو به او می‌کنم و می‌گویم:

— مگر نمی‌دانی کدام انگور شیرین است؟

— آقا! من تا به حال از انگور این باغ نخورده‌ام. نمی‌دانم کدام شیرین است و

کدام ترش!

— تو در باغ انگور هستی و انگور نخورده‌ای؟
 — شما به من گفتید که به این درختان رسیدگی کن، آن‌ها را آبیاری کن، به من نگفتید که انگور بخورم! این باغ امانت در دست من است، چگونه می‌توانستم در امانت خیانت کنم!

باور نمی‌کنم که در این روزگار، جوانی به این پاکی پیدا شود. بهتر است با او دربارهٔ دخترم مشورت کنم.

— اگر دختری داشته باشی که خواستگاران زیاد داشته باشد تو دخترت را به چه کسی می‌دهی؟

— مردم امروز به دنبال ثروت هستند و می‌خواهند دامادشان ثروتمند باشد؛ اما در زمان پیامبر، مردم به دنبال دین بودند، به کسی دختر می‌دادند که دیندار باشد. اکنون اختیار با خودت است. یا دین را انتخاب کن یا ثروت را.

آری، فقط در سایهٔ ایمان یک جوان است که دخترم می‌تواند به آرامش برسد. به راستی اگر ملاک پیامبر برای ازدواج، دین و ایمان است چه کسی بهتر از مبارک؟ من فکر می‌کنم...

سرانجام تصمیم خود را می‌گیرم تا دخترم را به مبارک بدهم. اگر چه او کارگر ساده‌ای است؛ اما دیندار خوبی است.

او را از تصمیم خود آگاه می‌کنم، او می‌گوید:

— آقا! من کجا، دختر شما کجا؟ من کارگری ساده هستم، از مال دنیا چیزی ندارم و شما ثروتمندترین مرد این شهر هستید.

— مگر زمان پیامبر، مردم به کسی دختر نمی‌دادند که دین داشته باشد؟ اگر ملاک ازدواج، دین است چه کسی بهتر از تو؟ می‌دانم از دخترم به خوبی نگهداری خواهی کرد زیرا تو بهترین امانت‌داری هستی که تا به حال دیده‌ام. (۱۳۴)

وقتی کسی امانتی را نزد من می‌گذارد، شاید او، آدم خوبی نباشد، من می‌توانم امانت او را قبول نکنم؛ اگر قبول امانت کردم، نباید در امانت خیانت کنم. «شمر» در حادثه عاشورا نقش بسیار کلیدی داشت، او کسی بود که برنامه جنگ کربلا را حتمی نمود، در روز عاشورا هیچ کس جرأت نکرد امام حسین علیه السلام را شهید کند؛ اما او با سنگدلی تمام این کار را کرد. (۱۳۵)

این سخن امام صادق علیه السلام است: «اگر قاتل امام حسین علیه السلام هم چیزی را نزد شما به امانت بگذارد در امانت او خیانت نکنید». (۱۳۶)

نکته دیگر این که امانت فقط پول یا چیز قیمتی نیست، امانت معنای وسیعی دارد، هرگونه سرمایه مادی و معنوی می‌تواند امانتی در دست من باشد. مقامها، مسئولیت‌ها و ... امانت‌هایی هستند که به دست افراد جامعه سپرده می‌شوند.

اگر من عالم هستم، علم امانتی است که به من سپرده شده است، نباید به سبب مصلحت خودم، حقیقت را پنهان کنم. فرزندان هم امانت‌هایی هستند که به دست پدر و مادر سپرده شده‌اند و نباید در حق آنان کوتاهی کرد.

وقتی دوستی به من اعتماد می‌کند و سخنی را به صورت محرمانه به من می‌گوید، این سخن او هم امانت است، حق ندارم سخن او را به دیگران بگویم و برای او درد سر درست کنم. (۱۳۷)

* * *

نساء: آیه ۵۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ
كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۵۹)

سخن از یهودیان بود، گروهی از آنان می‌دانستند که حق با محمد صلی الله علیه و آله است، اما به دلیل حسادت با او دشمنی کردند، حسادت خطر بزرگی برای سعادت جامعه

است، تو می خواهی برای جامعه اسلامی، برنامه ریزی کنی، پیامبر که همیشه زنده نخواهد بود، وقتی او از دنیا برود، چه کسی جانشین او خواهد بود؟ رهبری این جامعه با که خواهد بود؟

تو از پیامبر خواسته‌ای تا بارها از جانشینی علی علیه السلام سخن بگویند تا مردم آمادگی برای اطاعت از او را پیدا کنند.

خوب می دانی عده‌ای از روی حسادت، حاضر نیستند از علی علیه السلام اطاعت کنند، آنان می گویند چرا پیامبر، داماد خود را جانشین خود قرار داده است؟

تو این مردم را خوب می شناسی، می دانی رسوم جاهلی هنوز در وجودشان ریشه دارد، آنان همیشه ریاست پیران را قبول می کردند و برای آن‌ها قابل تحمل نیست که کسی بر آن‌ها حکومت کند که سنّ او از آن‌ها کمتر است!

علی علیه السلام کمتر از سی سال عمر دارد، درست است که او همه خوبی‌ها و کمال‌ها را دارد، اما برای این مردم هیچ چیز مانند یک مشت ریش سفید نمی شود، برای آن‌ها ارزش ریش سفید از همه خوبی‌ها بیشتر است. (۱۳۸)

به راستی حسادت ریش سفیدان با این جامعه چه خواهد کرد؟

تو علی علیه السلام و فرزندان پاک او را به عنوان امام برگزیدی، به آنان مقام عصمت دادی، آنان از هر گونه خطایی به دور هستند و برای همین شایستگی رهبری جامعه را دارند و مردم باید از آنان اطاعت کنند.

اکنون با مردم سخن می گویی: «ای اهل ایمان! از من و پیامبر و صاحبان امر (جانشینان پیامبر) اطاعت کنید، هرگاه درباره چیزی اختلاف پیدا کردید، اگر واقعاً به من و روز قیامت ایمان دارید، باید برای حلّ مشکل به قرآن من و پیامبر مراجعه کنید، این کار برای شما بهتر است و عاقبت و پایانش نیکوتر است».

اسم او جابر بود، در مدینه زندگی می‌کرد، عاشق و شیدای پیامبر بود، وقتی آیه‌ای از قرآن نازل می‌شد، سعی می‌کرد آن را حفظ کند و به یاد بسپارد. وقتی که این آیه نازل شد، او به پیامبر رو کرد و گفت:

— ای پیامبر! خدا در این آیه از ما خواسته است تا از خدا و پیامبر و صاحبان امر اطاعت کنیم.

— آری.

— منظور از «صاحبان امر» چه کسانی هستند؟

— ای جابر! آنان جانشینان من هستند که بعد از من امام و رهبر جامعه خواهند بود.

— آنان را برایم نام می‌بری؟

— دوازده امام و جانشین من اینان هستند: علی، حسن، حسین، علی بن الحسین (سجاد)، محمد بن علی که به «باقر» خوانده خواهد شد. ای جابر! تو «باقر» را می‌بینی، سلام مرا به او برسان!

— خدایا! شکر که به من آنقدر عمر می‌دهی تا امام باقر علیه السلام را ببینم، امامان بعدی چه کسانی هستند؟

— جعفر بن محمد (صادق)، موسی بن جعفر (کاظم)، علی بن موسی (رضا)، محمد بن علی (جواد)، علی بن محمد (هادی)، حسن بن علی (عسکری). آخرین امام کسی است که همانام من است، او حجّت خدا بر روی زمین است، او ذخیره پیغمبران است. روزی فرا خواهد رسید که او بر شرق و غرب دنیا حکومت می‌کند.

— همان که یک بار از او به «مهدی» یاد کردی! فهمیدم، اسم اصلی او، «محمد» است، لقب او «مهدی» است، یعنی «هدایت شده».

— او همان کسی است که از دیده‌ها پنهان می‌شود، آن روز، خیلی‌ها دچار شک و

تردید می‌شوند، فقط کسانی که ایمان واقعی داشته باشند، در اعتقاد خود شک نخواهند کرد و به امامت او باقی خواهند ماند.

— زمانی که او از دیده‌ها پنهان خواهد شد، آیا مردم از او بهره خواهند برد؟
— ای جابر! وقتی ابر روی خورشید را می‌پوشاند، هنوز هم می‌توان از نور خورشید استفاده کرد، روشنایی روز از خورشید است. مردم آن زمان از امام غایب بهره می‌برند همان‌طور که از خورشید پشت ابر بهره می‌برند. (۱۳۹)

* * *

روز غدیر خم، پیامبر از مردم برای علی علیه السلام بیعت گرفت، او آن روز دست علی علیه السلام را در دست گرفت با صدای بلند فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست». سپس پیامبر چنین دعا کرد: «خدایا! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار و یاری کن و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن.» (۱۴۰)

بعد از آن همه با علی علیه السلام بیعت کردند که همواره از او اطاعت کنند و در راه دین خدا او را یاری کنند.

آیا آنان بر سر این پیمان خود باقی ماندند؟

وقتی پیامبر از دنیا رفت، در شهر مدینه، حوادث جانسوزی روی داد، فقط هفت روز از رحلت پیامبر گذشته بود، که گروهی به سوی خانه علی علیه السلام حمله ور شدند، سردهسته آنان، عُمَرُ بود. عُمَرُ به سوی خانه علی علیه السلام به راه افتاد، وقتی نزدیک خانه علی علیه السلام رسید، فاطمه علیها السلام آنان را دید، سریع در خانه را بست.

عُمَرُ جلو آمد، در خانه را زد و گفت: «ای علی! در را باز کن و از خانه خارج شو و با خلیفه پیامبر بیعت کن، به خدا قسم، اگر این کار را نکنی، خون تو را می‌ریزیم و خانهات را به آتش می‌کشیم...» (۱۴۱)

فاطمه علیها السلام گفت: «ای عُمَرُ! آیا می‌خواهی این خانه را آتش بزنی؟». عمر پاسخ

داد: «به خدا قسم، این کار را می‌کنم، زیرا این کار برای حفظ اسلام بهتر است» (۱۴۲)

ریشه این کار همان حسادت بود که آنان به علی علیه السلام داشتند، این حسادت چه کرد و چگونه مسیر تاریخ را تغییر داد، راه سعادت جامعه را منحرف کرد. این چه معمایی است، چرا کسانی که می‌خواهند دین را نابود کنند، از تو سخن می‌گویند؟

یک زمان، کعب، آن دانشمند یهودی به اسم خدا، با پیامبر خدا دشمنی کرد و به ابوسفیان گفت: «به خدا قسم! بُت پرستی بهتر از دین محمد است». عمر هم در آن حادثه چنین گفت: «ای فاطمه! آتش زدن خانه تو برای حفظ اسلام بهتر است»!

چه کسی پاسخ این معما را می‌دهد؟

اکنون می‌فهمم که چرا این قدر در قرآن از علمای بی‌تقوا سخن گفتم، هیچ خطری برای دین بالاتر از خطر علمای منحرف نیست!
و این قصه ادامه دارد، وقتی مهدی علیه السلام ظهور کند، باز علمای منحرفی پیدا خواهند شد که با او به اسم دین مبارزه کنند. (۱۴۳)

آنان قرآن را برای مردم می‌خوانند و آیات آن را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند تا مردم به جنگ مهدی علیه السلام بروند.

نساء: آیه ۶۱ - ۶۰

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ
إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ
أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (۶۰) وَإِذَا
قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ
عَنْكَ صُدُودًا (۶۱)

در زمان پیامبر، افرادی در مدینه بودند که دل و زبان آنها یکی نبود. زبانشان یک چیز می‌گفت و قلبشان چیز دیگر، تو آنها را منافق نامیدی و اکنون می‌خواهی برایم از نفاق سخن بگویی تا ویژگی‌های آن را بشناسم و از آن دوری کنم.

اکنون ماجرای را برایم بیان می‌کنی: یکی از مسلمانان مدینه در اطراف شهر باغی داشت، او درباره مالکیت آن باغ با یک یهودی دچار اختلاف شد، آن یهودی گفت: بیا نزد محمد برویم، هر چه او حکم کند، من قبول می‌کنم. آن مسلمان در پاسخ گفت: نه، بیا نزد یکی از علمای یهود برویم، من دوست دارم تا او بین ما قضاوت کند. (۱۴۴)

اگر او به قرآن و پیامبر ایمان دارد، چرا می‌خواهد برای قضاوت و داوری نزد عالم یهودی برود؟ مگر او نمی‌داند علمای یهود حق را انکار کرده‌اند و با پیامبر دشمن هستند؟ آنان طاغوت این روزگار هستند، آیا مسلمان برای قضاوت نزد طاغوت می‌رود؟

تو به همه فرمان داده‌ای که به طاغوت، کفر بورزند، اما کسی که طاغوت را برای داوری انتخاب می‌کند، منافق است، او فریب شیطان را خورده و شیطان هم می‌خواهد او را کاملاً گمراه کند.

آری، نشانه منافقان این است که به طاغوت مراجعه می‌کنند، اگر کسی به آنان بگوید که به سوی پیامبر و قرآن بازگردید، نمی‌پذیرند. در واقع مراجعه منافقان به طاغوت، یک اشتباه زودگذر نیست، آنان به این کار خود اصرار دارند و این نشان دهنده روح نفاق و ضعف ایمان آن‌هاست.

من باید از این ماجرا درس بگیرم، اگر می‌خواهم مؤمن واقعی باشم، باید در همه مسائل زندگی، پیرو دستورات دین باشم.

امروز سخنان پیامبر و امامان معصوم به ما رسیده است، راه و رسم زندگی من باید برگرفته از سخنان آنان باشد، اگر با کسی اختلاف پیدا کردم، باید به دادگاهی مراجعه کنم که می‌دانم بر اساس سخنان و حکم آنان قضاوت می‌کنند. نمی‌شود دم از دین بزنم، اما روش زندگی خود را از کسانی بگیرم که تو را نمی‌شناسند و از دین فاصله دارند.

نساء: آیه ۶۴ - ۶۲

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ
جَاءَهُمْ بِاللَّهِ أَنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا (۶۲) أُولَئِكَ الَّذِينَ
يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرَضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا
بَلِيغًا (۶۳) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا

أَنْفُسُهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ ۖ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
وَأَسْتَغْفِرَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِبُوا يَدَهُمْ
وَيَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ ذُرِّيَّتَهُمْ فَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ تَوَابَهُمْ
وَيَسْتَكْفِرُوا بَأْسَهُمْ فَاصْبِرْ لَهُمْ صَبْرًا مَسْمُومًا
وَلَا تُصَيِّرْ كَفْرَهُمْ كُفْرًا فَاصْبِرْ لَهُمْ صَبْرًا مَسْمُومًا
وَلَا تُصَيِّرْ كَفْرَهُمْ كُفْرًا فَاصْبِرْ لَهُمْ صَبْرًا مَسْمُومًا
رَحِيمًا (۶۴)

وقتی منافقان به طاغوت مراجعه کردند، آبرویشان در میان مؤمنان رفت، مؤمنان آنان را سرزنش کردند که چرا به طاغوت مراجعه کردید، برای همین منافقان نزد پیامبر آمدند و قسم خوردند که نیت ما چیزی جز نیکویی و همکاری نبوده است!

آری، آنان کار اشتباه خود را توجیه می‌کردند و می‌خواستند با سخنان زیبای خود مردم را فریب دهند. این سخن آنان بود: «در هر اختلافی، یک طرف ناراضی است، هرگز صلاح نبود در اختلافی که با یهودیان داشتیم، برای قضاوت نزد پیامبر بیاییم، زیرا ما می‌ترسیدیم که اگر پیامبر حق را به ما بدهد، یهودیان کینه و دشمنی پیامبر را به دل بگیرند. برای همین بود که ما نزد علمای یهود رفتیم. نیت ما خیر بود».

اما تو می‌دانی این سخن دروغ است، تو از راز دلشان باخبری. اکنون از پیامبر می‌خواهی تا رسوایشان نکند و آن‌ها را نصیحت کند و با سخنی رسا نتایج اعمالشان را به آنان گوشزد کند.

تو پیامبران را برای هدایت انسان‌ها فرستادی و از مردم خواستی تا از آنان اطاعت کنند. کسی که از پیامبر پیروی نمی‌کند، به خود ظلم کرده است و از سعادت محروم شده است.

نکته مهم این است که راه جبران، برای همه باز است، منافقان هم می‌توانند توبه کنند. وقت آن است که آنان پشیمان شوند و به جبران گذشته بپردازند و به سوی تو بازگردند.

اگر آنان نزد پیامبر بیایند و پیامبر را واسطه قرار دهند تا برای آنان آمرزش بخواهد، تو خطایشان را می‌بخشی که تو توبه‌پذیر و مهربان هستی.

* * *

در مدینه بودم، شهر آرزوها، شهر خوب‌ترین خوب‌ها!
در حرم پیامبر نشسته بودم، آنجا دیگر لازم نبود به اشک‌هایم التماس کنم که
جاری شوند، من مهمان پیامبر بودم.

می‌خواستم با پیامبر سخن بگویم، اما نمی‌دانستم چه بگویم؟
با خود گفتم، خوب است زیارت‌نامه بخوانم، کتاب دعا را باز کردم تا زیارت
پیامبر را بخوانم:

سلام بر تو ای فرستاده خدا!

سلام بر تو ای آخرین فرستاده خدا!

خدا را ستایش می‌کنم که مرا به واسطه تو از شرک و گمراهی نجات داد.
بارخدایا! تو در قرآن چنین سخن گفتی: اگر آنانی که به خود ظلم کردند، نزد
پیامبر بیایند، توبه کنند و پیامبر برای آنان طلب آمرزش کند، توبه آنان را می‌پذیرم.
بارخدایا! من به اینجا آمدم، به زیارت پیامبر تو. من پشیمانم و از گناهانم توبه
می‌کنم.

ای پیامبر! از تو می‌خواهم برایم طلب آمرزش کنی، به سوی تو رو کرده‌ام تا در
درگاه خدا مرا شفاعت کنی. (۱۴۵)

* * *

درست است که این آیه، درباره منافقان نازل شده است، «شأن نزول» درباره
منافقان است، اما این آیه فقط مخصوص منافقان نیست بلکه برای همه
گناهکاران است، مؤمنی که اسیر و سوسه‌های شیطان شده است، می‌تواند پیامبر را
شفیع خود قرار دهد.

آری، قرآن برای همه زمان‌هاست، روح پیامبر هم زنده است و سخن ما را
می‌شنود. خدا به او علم زیادی داده است، او به اذن خدا، سخن همه مسلمانان را

می شنود، در هر زمان و مکانی که باشند، او پیامبر همه است، همه مؤمنان را دوست دارد.

اکنون من در خانه خود هستم، مشغول نوشتن. نیمه شب است، من از شهر مدینه دور هستم، خیلی دور! اما می دانم پیامبر مهربانی ها همین جا هم سخن مرا می شنود، پس بار دیگر با او سخن می گویم، دلم برای حرف زدن با او تنگ شده است.

آقای من! تو را دوست دارم، بار دیگر پشیمان هستم، گناه کرده ام، فریب شیطان را خورده ام، به تو پناه آورده ام...

نساء : آیه ۶۸ - ۶۵

فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ
 بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا
 تَسْلِيمًا (۶۵) وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ أَوْ اخْرُجُوا مِنْ
 دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا
 لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا (۶۶) وَإِذًا لَآتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا (۶۷)
 وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۶۸)

در نخلستان چه خبر است؟ چرا این دو نفر دعوا می کنند؟ گویا بر سر آبیاری نخل ها دعوا شده است. یکی از آنان «زبیر» است، همان که پسر عمه پیامبر و اهل مکه است، دیگری مردی از اهل مدینه است.

چند نفر جلو می روند، از آن ها می خواهند که آرام باشند، یکی می گوید: برای رفع اختلاف نزد پیامبر بروید!

هر دو به سوی مسجد حرکت می کنند و خدمت پیامبر می رسند، آن ها حرف های خود را می زنند، پیامبر با دقت گوش می کند. پیامبر حق را به «زبیر» می دهد.

در این هنگام آن طرف دیگر دعوا که اهل مدینه بود ناراحت می شود و می گوید: ای محمد! تو حق را به زبیر دادی، چون او پسر عمه تو بود! پیامبر از شنیدن این سخن بسیار ناراحت می شود، رنگ چهره اش از ناراحتی دگرگون می شود و تو با پیامبر این گونه سخن می گویی:

ای محمد! مؤمنان کسانی هستند که در اختلافات خود، تو را به قضاوت می طلبند و از حکمی که تو می کنی، در دل خود احساس ناراحتی و تردید نمی کنند و کاملاً سر تسلیم فرود می آورند، اگر به آنان دستورات سخت می دادم (مثلاً می خواستم که تن به کشتن بدهند یا از وطن خود برای جهاد بیرون روند)، تعداد کمی به آن دستورات عمل می کردند، اگر آنان به سخنان تو گوش فرا می دادند، به سود آنها بود و پاداش بزرگی به آنان می دادم و به راه راست هدایتشان می کردم. (۱۴۶)

* * *

تو سه نشانه مهم برای اهل ایمان ذکر می کنی:

- ۱ - در تمام اختلافات (بزرگ یا کوچک) برای داوری به پیامبر مراجعه می کنند و نزد طاغوت ها و داوران باطل گرا نمی روند.
 - ۲ - هیچ گاه در برابر قضاوت و فرمان پیامبر اعتراض نمی کنند و به داوری او بدبین نمی شوند.
 - ۳ - در مقام عمل، حکم پیامبر را دقیقاً اجرا می کنند و کاملاً تسلیم سخن او می باشند.
- این آیه، دلیل آن است که تو به پیامبر مقام عصمت عنایت کرده ای و او را از هرگونه خطا و اشتباهی دور نموده ای، برای همین است که از مردم می خواهی تا تسلیم سخن او باشند.
- پیامبر به امر تو، علی را جانشین خود قرار داد و از مردم خواست تا از علی رضی الله عنه

پیروی کنند و تسلیم او باشند. بعد از پیامبر فقط مؤمنان واقعی به این سخن پیامبر گوش فرا دادند، عده زیادی هم از مسیر صحیح خارج شدند و کسانی دیگر را به عنوان خلیفه خود برگزیدند.

نساء: آیه ۷۰ - ۶۹

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا (۶۹) ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا (۷۰)

عاشق نمی تواند دوری یار خویش را تحمل کند و تلاش می کند هرطور هست به وصال دلبر برسد و آنگاه با نگاهی قلب خویش را آرام کند، من هم عاشق شده ام. حکایت من شنیدنی است:

در شهر مدینه زندگی می کنم و مشغول کسب و کار حلال هستم تا بتوانم لقمه نانی برای زن و بچه ام تهیه کنم. محبت عجیبی به پیامبر دارم و برای همین، گاهی از خود بی خود می شوم و دیگر دستم به کار نمی رود. آنگاه کار و کسب خویش را رها می کنم و به سوی مسجد پیامبر می روم و خدمت آن حضرت می رسم.

چون نگاهم به آن حضرت می افتد دلم آرام می گیرد. هیچ گاه از دیدن او سیر نمی شوم. سپس به محل کار خویش برمی گردم، اما باز دلم تنگ می شود. دلم، هوای یار را می کند. نمی دانم چه کنم؟! برمی خیزم و به سوی مسجد می شتابم ... اکنون در مدینه زندگی می کنم و فاصله من تا مسجد پیامبر زیاد نیست، با این حال، طاقت دوری پیامبر را ندارم، پس روز قیامت من چه خواهم کرد؟!

معلوم نیست که من در کجا باشم؟ شاید جایگاه من به دلیل گناهام، در دوزخ باشد و شاید هم خدا به من رحم کند و گناهام را ببخشد و در بهشت جایم دهد، اما من کجا و پیامبر کجا؟

یارم در بالاترین مقام و جایگاه بهشتی منزل خواهد نمود، اگر دلم برای او تنگ شود و بخواهم او را ببینم چه کنم؟
این غصه‌ای است که مدت‌ها است به دل دارم و امروز تصمیم دارم آن را به پیامبر بگویم.

به مسجد می‌روم، می‌بینم یاران آن حضرت گرداگرد ایشان حلقه زده‌اند. من نیز از فرصت استفاده می‌کنم و درددل خود را به پیامبر می‌گویم: ای رسول خدا! روز قیامت وقتی شما در بالاترین جایگاه قرار بگیرید، من چگونه دوری شما را تحمل کنم؟

پیامبر با شنیدن سؤال به فکر فرو می‌رود و جوابم را نمی‌دهد.
بعد از مدتی، جبرئیل این دو آیه را برای پیامبر نازل می‌کند: «کسی که از خدا و پیامبر اطاعت کند، در روز قیامت، همنشین پیامبران، صدیقان، شهدا و نیکوکاران خواهد بود و آنان دوستان بسیار خوبی هستند، این همنشینی، فضل و احسانی از طرف من است. من می‌دانم کدام یک از بندگانم از من و پیامبرم اطاعت می‌کنند، آنان بندگان خوبم هستند و به آنان چنین پاداش می‌دهم».
اکنون، پیامبر مرا صدا می‌زند و این آیه را برایم می‌خواند و بشارت می‌دهد که در روز قیامت در کنارش خواهم بود. (۱۴۷)

* * *

تو بندگان خوب خود را به همنشینی با این چهار گروه وعده دادی:
الف. پیامبران: کسانی که خدا آنان را برای هدایت انسان‌ها فرستاد که گل سرسبد پیامبران، محمد ﷺ است.

ب. صدیقان: کسانی که سراسر وجودشان راستی و درستی است، آنان با عمل و کردار، راستگویی خویش را به اثبات می‌رسانند. بعد از مقام نبوت، هیچ مقامی بالاتر از مقام صدیقان نیست. منظور از صدیقان، فاطمه و علی و یازده امام بعد از

او ﷺ می باشند.

ج. شهدا: کسانی که در راه دین خدا جان خود را فدا کردند.
د. نیکوکاران: بندگان خوب خدا که به قرآن و سخن پیامبر عمل کردند، آنان بعد از پیامبر ولایت علی ﷺ و فرزندان او را پذیرفتند، منظور از نیکوکاران، شیعیان علی ﷺ می باشند. (۱۴۸)

نساء: آیه ۷۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حُذْرَكُمْ فَانفِرُوا تَبَاتٍ أَوْ

انْفِرُوا جَمِيعًا (۷۱)

تو دوست داری جامعه اسلامی در اوج عزت و اقتدار باشد، به همه فرمان دادی تا از پیامبر و امامان بعد او اطاعت کنند، اطاعت از رهبری باعث وحدت در جامعه است و در سایه این وحدت، عظمت و اقتدار شکل می گیرد.
اکنون از همه می خواهی تا آمادگی خود را در برابر دشمن حفظ کنند و به صورت گروه های متعدد یا یک گروه به سوی دشمن حرکت کنند.
آری، مسلمانان باید از نظر اقتصادی، فرهنگی و نظامی در آمادگی کامل باشند و از بهترین اسلحه های زمان خود استفاده کنند تا بتوانند به خوبی از خویش دفاع نمایند. این رمز عزت مسلمانان است و غفلت از آن سبب شکست مسلمانان می شود.

نساء: آیه ۷۴ - ۷۲

وَإِنْ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا (۷۲) وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا (۷۳) فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا

بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا
عَظِيمًا (۷۴)

اکنون از نشانه دیگر منافقان سخن می‌گوییم تا ما آنان را خوب بشناسیم، وقتی زمان جهاد فرا برسد، منافقان در جهاد سستی می‌کنند و در میدان جنگ حاضر نمی‌شوند.

اگر در جبهه جنگ، بلا و سختی به مسلمانان برسد، منافقان می‌گویند: «این نعمت خدا بود که ما همراه آنان نبودیم و از بلا نجات پیدا کردیم». اگر سپاه اسلام در جنگ پیروز شوند و به غنیمت‌ها دست پیدا کنند می‌گویند: «ای کاش! ما با آن‌ها در جنگ حاضر می‌شدیم و به مال و غنیمت می‌رسیدیم». چرا بعد از جنگ، آنان به غنیمت‌ها فکر می‌کنند؟ آن‌ها شرط دوستی را انجام ندادند ولی می‌گویند که دوستان مسلمانان هستند! آن‌ها در لحظات سخت، مسلمانان را تنها گذاشتند.

نساء : آیه ۷۶ - ۷۵

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ
مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ
الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ
نَصِيرًا (۷۵) الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ
فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ
ضَعِيفًا (۷۶)

بُت پرستان در شهر مکه حکومت می‌کردند، به پیامبر و مسلمانان سخت می‌گرفتند و قصد داشتند هر طور شده است اسلام را نابود کنند، در این شرایط به پیامبر دستور دادی تا به مدینه هجرت کند و به او وعده یاری دادی که او به زودی

شهر مکه را فتح خواهد کرد و همهٔ بُت‌ها را خواهد شکست. پیامبر به همراه گروهی از مسلمانان مکه به مدینه آمدند، پیامبر در مدینه به تبلیغ دین اسلام پرداخت، در این میان جمعی از مسلمانان هنوز در مکه زندگی می‌کردند، بُت‌پرستان نمی‌گذاشتند آنان به مدینه هجرت کنند و پیوسته در پی آزار و اذیتشان بودند، در واقع فکر نمی‌کردند که مدینه به پایگاهی برای تبلیغ دین اسلام مبدل شود.

بعد از مدتی، آن‌ها متوجه شدند مدینه تبدیل به خطر بزرگی برای آنان شده است، برای همین تصمیم گرفتند تا مانع هجرت مسلمانانی شوند که در مکه زندگی می‌کردند.

مسلمانانی که در شهر مکه گرفتار شده بودند چنین دعا می‌کردند: «بارخدا! ما را از این شهر که مردم آن ستمگرند رهایی بخش و از سوی خود برای ما سرپرست و یآوری معین نما تا یاریمان نماید».

تو دعای آنان را شنیدی و از پیامبرت خواستی تا برای یاری آنان اقدام کند، اما عده‌ای از مسلمانان از جنگ با بُت‌پرستان هراس داشتند، تو به آنان می‌گویی که چرا در راه تو و برای نجات برادران و خواهران خود اقدام نمی‌کنند؟ کسانی که برای یاریِ مظلومان به جهاد بروند و در راه تو جهاد کنند، به آنان پاداش می‌دهی.

سخن تو این است: نگاه کنید ببینید که اهل باطل چگونه در راه باطل حاضرند بجنگند و کشته شوند، آنان یاران شیطان هستند، از آنان نترسید که مکر و حيله شیطان بسیار سست و ضعیف است و شما پیروز این میدان خواهید بود.

مسلمان واقعی کیست؟ آیا نماز خواندن و روزه گرفتن و به خلوت خود رفتن دین است؟ کسی که از حال مسلمانان دیگر خبر ندارد و در بی‌خبری است،

چگونه ادعای مسلمانی می‌کند؟

در این آیه با همهٔ مسلمانان تاریخ سخن می‌گویی، من باید بدانم اگر در جایی از جهان، مسلمانی مورد ظلم و ستم واقع شد، باید به فکر او باشم و به اندازه‌ای که می‌توانم باید یاریش کنم.

این وظیفهٔ من است که به ندای مظلومیت او پاسخ بدهم و برای نجاتش بکوشم، این وظیفه، مرز نمی‌شناسد، آن مسلمان مظلوم، هموطن من باشد یا در کشور دیگری زندگی کند، باید در اندیشهٔ یاری او باشم. این معنای اسلام واقعی است، نه به کنج عزلت رفتن و ذکر گفتن و بی‌خیال دنیا شدن!

نساء: آیه ۷۸ - ۷۷

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ
يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ
عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ
وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۷۷) أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ
وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّسَيَّدَةٍ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ
حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ
يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ
لَا يَكَادُونَ
يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (۷۸)

انسان چقدر زود حرف‌ها و آرمان‌های خود را فراموش می‌کند و چقدر زود رنگ می‌بازد و عوض می‌شود.

برای من از سرگذشت ابن عوف و دوستانش سخن می‌گویی، وقتی پیامبر در مکه رسالت خود را آغاز کرد، شرایط برای مبارزهٔ مسلحانه با بت‌پرستان آماده نبود. پیامبر در آن روزها مأمور به صبر بود، بت‌پرستان، او و مسلمانان را آزار و اذیت می‌کردند.

روزی از روزها ابن عوف و چند نفر از دوستانش، نزد پیامبر آمدند و گفتند:
 - ای پیامبر! به ما اجازه بده تا با این بُت پرستان بجنگیم و آنان را به سزای
 اعمالشان برسانیم.

- فعلاً خدا به من دستور جهاد نداده است، ما باید صبر پیشه کنیم، شما نماز را به
 پا دارید و زکات را پرداخت نمایید.

آن روز ابن عوف و دوستانش آرزو داشتند تا با بُت پرستان بجنگند، آنان آرمانی
 بزرگ داشتند و عشق شهادت در دل‌هایشان موج می‌زد.

زمان گذشت، پیامبر به مدینه آمد، کم‌کم تعداد مسلمانان زیاد و زیادتر شد تا این
 که شرایط برای جهاد و مبارزه با بُت پرستی فراهم شد. آن وقت بود که دستور
 جهاد را بر پیامبر نازل کردی و پیامبر از مسلمانان خواست تا برای جنگ با
 بُت پرستان آماده شوند.

مسلمانان مطمئن بودند که ابن عوف و دوستانش هم برای جهاد آماده می‌شوند،
 آنان هنوز شوق و اشتیاق ابن عوف را به یاد داشتند که چگونه برای جهاد لحظه
 شماری می‌کرد، افسوس که ابن عوف خیلی عوض شده بود، او نزد پیامبر آمد و
 چنین گفت: «ای پیامبر! چرا خدا جهاد را بر ما واجب کرده است؟ الآن وقت
 مناسبی برای جهاد با بُت پرستان نیست، ما نیاز به فرصت داریم».

این سخنان ابن عوف همه را متعجب کرد، چگونه او این قدر عوض شده است؟
 زمانی او اشتیاق جهاد داشت و می‌خواست در راه خدا به جنگ دشمنان برود،
 اکنون چه شده است که زبان به اعتراض گشوده است، چرا او این قدر از دشمنان
 می‌ترسد؟

به پیامبر دستور می‌دهی تا در جواب ابن عوف چنین بگوید: «ناز و نعمت این
 دنیا، بسیار بی‌ارزش است، سرای آخرت برای کسی که پرهیزکاری پیشه کند، بهتر
 است، زیرا نعمت‌های آنجا دائمی و همیشگی است، من به بندگان خود ستم

نمی‌کنم، پاداش کسانی که در راه من جهاد می‌کنند را می‌دهم، به جنگ کافران بروید، از کشته شدن در راه من نترسید و بدانید هر کجا باشید مرگ به سراغ شما می‌آید، اگر در دژهای محکم هم باشید، مرگ شما را در می‌یابد» (۱۴۹)

این آیه برای من درس بزرگی است، نکند من هم از کسانی باشم که از آرمان‌های بزرگ سخن می‌گویند، اما وقت عمل، همه چیز را فراموش می‌کند. آری، آنان زود احساسی و داغ می‌شوند و زود هم سرد و بی‌خیال!! آنان بیشتر اهل شعارند!

امروز امام‌زمان من غایب است، من دم از یاری او می‌زنم، همیشه دعا می‌کنم که خدا توفیق جان‌فشانی در رکابش را به من بدهد، هر کجا می‌روم از یاری او سخن می‌گویم، اما معلوم نیست وقت عمل چه کنم؟
من باید تلاش کنم محبت و شیفتگی به دنیا را از دل خود بیرون کنم، عشق به دنیاست که مانع می‌شود که نتوانم وقت عمل، امام‌زمان خویش را یاری کنم. باید به حقیقت دنیا فکر کنم.

مرگ، دیر یا زود می‌آید، لحظه مرگ هر انسانی قبلاً مشخص شده است، فرار از مرگ، بیهوده است، فرق نمی‌کند من در میدان جنگ باشم یا در بستر آرمیده باشم، مرگ من سر آن ساعت و لحظه خودش می‌آید، آیا عاقلانه است از یاری حق و حقیقت دست بردارم؟

باید فکر کنم، به یاری حق بروم، سعادت همیشگی را از آن خود کنم، بهشت را برای خود بخرم.

همین امروز هم باید امام‌زمانم را یاری کنم، از هیچ دسیسه‌ای نترسم، در روزگار غیبت، تا رمق در بدن دارم، محبت او را بر دل‌های مردم، پیوند زنم و یاران او را یار راه شوم و در راه او قدم بردارم.

* * *

سخن از کسانی بود که وقتی پیامبر آنان را به جهاد فرا خواند، آنان از رفتن به جهاد خودداری کردند و فرمان پیامبر را اطاعت نکردند.

آنان در مدینه می ماندند و پیامبر همراه با لشکر اسلام به جنگ کافران می رفت، اگر لشکر اسلام در جنگ پیروز می شد، آنان می گفتند که این پیروزی از طرف خدا بود، اگر مسلمانان دچار مصیبت و شکست می شدند، می گفتند که این شکست به دلیل مدیریت بد پیامبر است!

اکنون تو به آنان می گویی که پیروزی و شکست از طرف من است، هر چه صلاح بدانم، آن را انجام می دهم، همه چیز در این دنیا از ناحیه قدرت من است، چرا شما نمی خواهید حقیقت را بفهمید؟».

آری، تو خدای یگانه ای و این جهان را آفریدی و قوانینی ثابت را قرار دادی، اگر مسلمانان از فرمانده خود اطاعت کنند و با نیروی ایمان به تو به جنگ سپاه کفر بروند، آنان را یاری خواهی کرد و پیروز خواهند شد.

اگر مسلمانان از دستور فرمانده خود سرپیچی کنند و از مرگ بترسند و هنگام خطر از میدان جنگ فرار کنند، آنان را به حال خود رها می کنی و شکست نصیبشان می شود.

ماجراهای جنگ بدر و احد این حقیقت را روشن می کند، در جنگ بدر، مسلمانان با این که تعداد کمی بودند، با نیروی ایمان به جنگ سپاه کفر رفتند، آنان از دشمن نترسیدند و در میدان جنگ رشادت نشان دادند، تو هم یاریشان کردی، پس می توان گفت که تو آنان را پیروز کردی.

در جنگ احد چه شد؟ گروهی از مسلمانان، دستور پیامبر را اطاعت نکردند، به جای آن که سنگر خود را حفظ کنند به سوی غنیمت ها دویدند و به جمع کردن مال دنیا پرداختند، وقتی که لشکر کفر از پشت سر به آنان حمله کردند، فرار

کردند، آنان پیامبر خود را تنها گذاشتند و به فکر نجات جان خود بودند. تو آنان را به حال خود رها کردی و شکست خوردند، پس می توان گفت که تو آنان را شکست دادی، نتیجه کارشان را به خودشان بازگرداندی، نتیجه اطاعت نکردن از فرمانده و فرار از میدان جنگ، شکست است، منافقان که شکست را به سوء مدیریت پیامبر نسبت می دهند، در اشتباه بزرگی هستند. (۱۵۰)

* * *

نساء : آیه ۸۰ - ۷۹

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ
سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (۷۹)
مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ
حَفِظًا (۸۰)

سخن از سخنی ها پیش آمد، در اینجا مناسب می بینی به نکته مهمی اشاره کنی، با پیامبرت چنین سخن می گویی: «هر چه خوبی به تو می رسد، از جانب من است و هر چه بدی به تو رسد از طرف خودت است، ای محمد! من تو را برای هدایت مردم فرستادم و گواهی من در این باره کافی است، هر کس از تو اطاعت کند، از من اطاعت کرده است، هر کس هم سرپیچی و نافرمانی کند، بگذار به راه خود برود، تو را نفرستادم تا مراقب مردم باشی، وظیفه تو هدایت کردن است، وظیفه تو این نیست که به زور مانع انحراف آنان شوی».

من این آیه را می خوانم، روی سخن تو دقت می کنم، می فهمم که همه خوبی ها از طرف توست و همه بدی ها از طرف خود من است.

به راستی منظور از خوبی ها چیست؟

سلامتی، امنیت، روزی زیاد، طول عمر...

همه این ها را تو به من داده ای، این ها نعمت های توست که به من ارزانی

داشته‌ای. هزاران نعمت، مرا در برگرفته‌اند، چه نعمتی بالاتر از سلامتی و امنیت! از طرف دیگر، گاهی در زندگی، به سختی‌ها و بلاهایی مبتلا می‌شوم، سختی‌هایی مثل قحطی، گرسنگی و...

این بلاها نتیجه اعمال و رفتار خود من است، هر گناهی که انجام می‌دهم، در زندگی همین دنیا اثر می‌گذارد، بعضی گناهان سبب گرفتاری‌هایی مانند فقر است و برکت را از زندگی می‌برد. (۱۵۱)

فقر، فقط نداشتن پول نیست، گاهی من پول دارم اما آرمان بزرگ خویش را فراموش می‌کنم، این فقری بزرگ است و زندگی من، بی‌معنا و بی‌برکت می‌شود، باید بدانم این گناهان خود من است که برکت زندگی مرا می‌گیرند.

در دعای کامل این‌گونه می‌خوانیم: «خدایا! ببخش آن گناهایی که باعث می‌شود نعمت‌های تو از من گرفته شود. ببخش آن گناهایی که بلا را بر من نازل می‌کند...». (۱۵۲)

* * *

دانشجویی بود که او را بسیار دوست می‌داشتم، یک روز سر کلاس رو به من کرد و گفت:

— استاد! چرا این‌گونه است؟ در آیه‌ای، سخنی می‌گوید، آیه بعد، آن را نقض می‌کند؟

— چطور؟

— «سَيِّئَةٌ» به معنای «گناه» می‌باشد. قرآن در آیه ۷۸ سوره «نساء» می‌گوید «سَيِّئَةٌ» از طرف خداست، سپس در آیه ۷۹ همان سوره می‌گوید که «سَيِّئَةٌ» از طرف بندگان است. وقتی من گناه می‌کنم، این گناه از طرف خداست؟ آیا من مجبور به گناه هستم؟ من نفهمیدم که وقتی گناه می‌کنم خودم مقصّرَم یا خدا؟ چرا قرآن می‌گوید «سَيِّئَةٌ» از طرف خداست؟

— تو باید قرآن را با دقت بخوانی تا منظور این دو آیه را بفهمی.
 — استاد! این که دیگر فکر نمی‌خواهد. در یک آیه، قرآن، «سینه» را از طرف خدا می‌داند، در آیه بعد آن را از طرف انسان می‌داند.
 — «سینه» یا همان «گناه» را انسان انجام می‌دهد. آری، من هستم که گناه می‌کنم، این گناه از طرف من است، اما این خداست که نتیجه این گناه را برایم می‌فرستد. وقتی خدا به من نعمتی داد، اگر ناسپاسی کنم و کفران نعمت کنم، این گناهی است که من انجام داده‌ام، آیا می‌دانی نتیجه این گناه چیست؟
 — نتیجه کفران نعمت، این است که نعمت از انسان گرفته می‌شود.
 — خوب. چه کسی این نعمت را از من می‌گیرد؟
 — خدا.

— من کفران نعمت کردم، پس گناه کفران نعمت، از طرف من است، اما این خداست که نتیجه آن را باز می‌گرداند.
 — استاد! الآن فهمیدم! خدا این جهان را آفریده است و در آن قوانینی ثابت، وضع کرده است، این قانون خداست: «هر کس کفران نعمت کند، نعمت از او گرفته می‌شود». حالا هر کس خودش به اختیار خودش، گناه کفران نعمت انجام دهد، طبق این قانون، خدا نعمت را از او می‌گیرد.
 — آفرین! پس «سینه» به دو معنا آمده است: معنای اول: «سینه» به معنای انجام گناه که در آیه ۷۹ آمده است، این انسان است که به اختیار خود گناه می‌کند. معنای دوم: سینه به معنای نتیجه گناهان که در آیه ۷۸ آمده است، این خداست که نتیجه و اثرات گناه را به انسان نشان می‌دهد. در واقع منظور از «سینه» در آیه ۷۸، بلاها، سختی‌ها و مصیبت‌ها می‌باشد که نتیجه گناه است.

نساء: آیه ۸۲ - ۸۱

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ

مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى
 اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۸۱) أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ
 اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (۸۲)

در آیه قبل از مردم خواستی تا به سخن پیامبر گوش فرا دهند، سخنان او مایه سعادت انسان هاست، تو پیامبر را برای هدایت آنان فرستادی، افسوس که عده‌ای از مسلمانان به پیامبر ایمان واقعی نیاورده‌اند، آنان به ظاهر مسلمانند، اما قلب‌هایشان از نور ایمان خالی است.

وقتی پیامبر دستوری را صادر می‌کند، آنان شعار می‌دهند: «گوش به فرمان تو هستیم»، اما شب‌هنگام، دور هم جمع می‌شوند و مطالبی بر خلاف گفتارشان بر زبان می‌آورند، آنان برای نابودی اسلام نقشه می‌کشند، اما تو همه سخنان آنان را ثبت می‌کنی، تو بر همه اعمال و گفتار آنان آگاهی، به پیامبرت می‌گویی: «از این منافقان دوری کن و بر من توکل کن که من تو را از شر منافقان حفظ می‌کنم، حمایت و یاری من تو را کفایت می‌کند».

اکنون یک سؤال به ذهن من می‌رسد: چرا عده‌ای از کسانی که کنار پیامبر بودند، این‌گونه رفتار می‌کردند؟ چرا رفتاری منافقانه داشتند؟ ریشه نفاق در چیست؟ خوب که فکر می‌کنم می‌فهمم عدم ایمان به قرآن و پیامبری محمد ﷺ ریشه نفاق است.

آری، آنان هنوز باور نکرده‌اند که قرآن، کلام توست و تو آن را به محمد ﷺ نازل کرده‌ای، آنان در پیامبری او شک دارند، برای همین از آنان می‌خواهی تا در قرآن اندیشه کنند تا رسالت محمد ﷺ برایشان آشکار شود، این سخن توست: «چرا در قرآن نمی‌اندیشید؟ اگر قرآن سخن من نبود، در آن اختلاف زیادی می‌یافتید».

آری، قرآن سخن توست، سخن تو از اختلاف و نادرستی به دور است، اگر محمد ﷺ قرآن را از پیش خود گفته بود، در آن، اختلاف زیادی پیدا می‌شد، زیرا

سخن بشر خالی از اختلاف و تناقض نیست، روحیات، افکار و سخنان بشر در طول عمرش تغییر می‌کند، به همین دلیل است که نوشته‌های یک نویسنده در طول عمرش هرگز یکسان نیست.

تو قرآن را در طول ۲۳ سال بر محمد ﷺ نازل کردی، محمد ﷺ در طول این سال‌ها، در جنگ، صلح، مهاجرت و موقعیت‌های دیگر بوده است، محمد ﷺ درس نخوانده بود و نمی‌توانست کتابی بخواند. در قرآن بحث‌های عقیدتی، تاریخی، اخلاقی و حقوقی آمده است و در آن هیچ تضاد و تناقضی نیست، این نشانه آن است که قرآن از طرف توست.

تدبّر و اندیشه در قرآن زمینه برطرف شدن نفاق و ضعف ایمان است، هر کس قرآن را بخواند و در معنای آیات اندیشه کند، دلش صفا می‌یابد و نور ایمان بر قلبش می‌تابد، آری، قرآن شفای دل‌هاست.

نساء: آیه ۸۳

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِ وَلَوْ
رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ
وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (۸۳)

عده‌ای از مسلمانان که در مدینه زندگی می‌کردند، وقتی خبری را می‌شنیدند، بدون بررسی و تحقیق، آن خبر را به دیگران می‌گفتند، مثلاً اگر می‌شنیدند که دشمن می‌خواهد به مدینه حمله کند، به سرعت این خبر را در شهر پخش می‌کردند.

بعداً معلوم می‌شد که این خبر یک شایعه بوده، شایعه‌ای که دشمنان آن را درست کرده بودند تا روحیه مسلمانان را تضعیف کنند تا پس از آن که وحشت و ترس همه جا را گرفت و مسلمانان روحیه خود را از دست دادند، به مدینه حمله

کنند.

اکنون تو از مسلمانان می خواهی تا اگر خبری را شنیدند به پیامبر و کسانی که قدرت تشخیص درست و نادرست بودن آن خبر را دارند، اطلاع دهند. این دستور از روی مهربانی و لطف است، نشانه محبت تو به مسلمانان است، تو دوست نداری که جامعه دچار وحشت شود، این شیطان است که می خواهد در دل مؤمنان ترس افکند تا دشمن به راحتی بتواند حمله کند.

این دستور سبب می شود تا مسلمانان فریب شیطان را نخورند، اگر این دستور تو نبود، عده زیادی از روی نادانی شایعه پراکنی می کردند و همه باور می کردند که دشمن تا نزدیکی مدینه آمده است و دیگر نمی توان کاری کرد!

آری، قبل از نقل یک خبر، باید از درست یا نادرست بودن آن مطمئن شد، مخصوصاً خبرهایی که درباره اسرار نظامی مثل حمله دشمن و... می باشد، باید این خبرها را به رهبران جامعه عرضه نمود تا بعد از جمع آوری اخبار و ارزیابی و تشخیص آن، به قدر مصلحت به اطلاع جامعه رسانده شود تا مبادا جامعه دچار ترس و وحشت شود.

شایعه سازی و شایعه پراکنی از بلاهای بزرگ جامعه است که روح تفاهم و همکاری را در میان مردم از بین می برد و اعتماد عمومی را نابود می کند و فکر و وقت مردم را مشغول می کند، مسلمانان باید به هوش باشند و هرگز در دام شایعه پراکنی گرفتار نشوند.

نساء: آیه ۸۵ - ۸۴

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَأُكَلِّفَ لَنَا نَفْسَكَ
وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ
بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا (۸۴) مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا
وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

مُحِیَّتًا (۸۵)

در آیه ۷۵ این سوره، از مسلمانان خواستی که همراه پیامبر به جهاد با کافران بروند و او را تنها نگذارند، منافقان را سرزنش کردی که چرا دل‌بسته دنیا شدند و از یاری دین تو دست برداشتند، به همه گفתי که اطاعت از پیامبر، اطاعت از توست، از مسلمانان خواستی تا اسرار نظامی را فاش نسازند و شایعه پراکنی نکنند. آیا مردم به این سخنان گوش فرا خواهند داد؟ آیا به یاری پیامبر خواهند شتافت؟ آیا پیامبر باید منتظر یاری مسلمانان بماند؟ وظیفه او چیست؟ اکنون با پیامبر این‌گونه سخن می‌گویی:

ای محمد! در راه من پیکارکن، تو فقط مسئول وظیفه خودت هستی!

مؤمنان را بر این کار ترغیب و تشویق کن!

امیدوار باش اگر تنها هم به پیکار با دشمنان بروی، من تو را از شر آنان حفظ می‌کنم، زیرا قدرت من فوق همه قدرت‌ها است و اگر کسی را عذاب کنم، عذاب دردناکی خواهد بود، من دشمنان را به عذاب گرفتار می‌سازم.

ای محمد! از تو خواستم تا مؤمنان را به جهاد فراخوانی، بدان هر کس دیگری را به کار خوبی فرا خواند، خودش نیز از آن بهره خواهد برد، هر کس هم دیگری را به کاری بد تشویق کند، در آن بدی، سهیم خواهد بود، من بر همه اعمال و رفتار بندگان خویش آگاهم و بر همه چیز توانا هستم. (۱۵۳)

این دستور عجیبی است: «ای محمد! حتی اگر تنهای تنها بودی، با دشمن پیکار کن، راه خود را ادامه بده...».

این سخن چه پیامی برای امروز من دارد؟

اگر بدانم راه من حق است، دیگر نباید از این که کسی مرا یاری نمی‌کند، در هراس باشم، باید آنقدر قاطع و مصمم باشم که حتی اگر همه با من دشمن شدند،

دست از هدف مقدس خویش برندارم. این رمز موفقیت است. باید به راه خود عشق بورزم، به آرمان خود ایمان داشته باشم و تا پای جان در راه تحقق آرمانم تلاش کنم، به استقبال مرگ بروم، خطرها را به جان بخرم، اگر تنها هم هستم، به جنگ مشکلات بروم، هرگز ناامید نشوم و تسلیم دشمن نگردم. بدانم که اگر از آرمان و هدف خود دست بردارم، دیگر زندگی برایم معنا نخواهد داشت، زندگی کسی که هدف خود را از دست داده است، مردگی است، زندگی نیست!

نساء: آیه ۸۷ - ۸۶

وَإِذَا حُيِّبْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا
 إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا (۸۶) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ
 يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا (۸۷)

از جهاد با سپاه کفر سخن گفتم، کسی نباید تصور کند که در قرآن فقط سخن از جهاد و جنگ است، اکنون از مسلمانان می‌خواهی تا نسبت به دیگران مهربان باشند، اگر کسی به آنان محبتی کرد، آن محبت را پاسخی بهتر دهند، اگر کسی به آنان سلام و درود گفت، پاسخ او را بهتر یا حداقل همان‌گونه بدهند، مثلاً اگر کسی گفت: «السلام علیکم» در جواب بگویند: «السلام علیک و رحمة الله». اگر کسی که تا به حال دشمن ما بوده است، با ما صلح کرد و به ما سلام داد، باید جواب او را به زیبایی بدهیم، دوست داری که افراد جامعه نسبت به هم بی تفاوت نباشند، ثواب زیادی برای سلام کردن قرار داده‌ای و جواب سلام را هم واجب کرده‌ای.

آری، هر کس به من خدمتی کرد باید آن را جبران کنم، این وظیفه من است، من در جامعه باید متوجه رفتار و کردار خود باشم، وقتی من بدانم که حتی جواب

سلام ندادن، گناه است، حواسم را جمع می‌کنم، به حقوق دیگران تجاوز نمی‌کنم، این بزرگترین وظیفه من است.

اگر من به دیگران ظلمی کنم، روز قیامت در پیشگاه عدل تو باید پاسخ دهم، تو شاهد و حسابرس همه اعمال هستی، آری، خدایی جز تو نیست، در روز قیامت که هیچ شکی در آن نیست، همه را زنده خواهی کرد، هیچ کس از تو راستگو تر نیست، تو به همه وعده‌های خود وفا خواهی کرد.

نساء: آیه ۹۱ - ۸۸

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرَسَهُمْ بِمَا
كَسَبُوا أَتْرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ
سَبِيلًا (۸۸) وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا
مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ
حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۸۹) إِلَّا الَّذِينَ
يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ
يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنْ
اعْتَرَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ
سَبِيلًا (۹۰) سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يَرِيدُونَ أَنْ يُأْمِنُوكُمْ وَيَأْمِنُوا قَوْمَهُمْ كُلٌّ
مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَرِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ
وَيَكْفُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا
لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (۹۱)

وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، مردم مدینه از او استقبال خوبی نمودند و او را یاری کردند، مسلمانان مکه هم کم‌کم به مدینه آمدند و آن شهر، تبدیل به پایگاهی برای اسلام شد.

گروهی از مردم مکه به خیال آن که زندگی در مدینه شرایط بهتری دارد، به مدینه

آمدند و به پیامبر گفتند که ما هم مسلمان شده‌ایم، پیامبر آنان را پذیرفت و آنان مدّتی در مدینه زندگی کردند. چندی بعد، آنان از مدینه به مکه بازگشتند و به بُت‌پرستی روی آوردند، آنان به یاری بُت‌پرستان پرداختند و برای آنان کارهای اقتصادی مثل تجارت انجام دادند. (۱۵۴)

تو به پیامبر دستور دادی تا با آن گروه به پیکار پردازد، مسلمانان وقتی این دستور را شنیدند، دچار اختلاف شدند، عده‌ای می‌گفتند که نباید بجنگیم، زیرا ممکن است آنان بار دیگر از بُت‌پرستی دست بردارند.

اکنون این‌گونه با مسلمانان سخن می‌گویی:

چرا درباره منافقان دچار اختلاف شده‌اید؟ آنان منافقانی هستند که از شهر مدینه بیرون رفته‌اند و پشتیبان بُت‌پرستان شده‌اند، چگونه می‌خواهید کسانی را هدایت کنید که من آنان را به حال خود رها کرده‌ام؟ هر کس را من در گمراهی رها کنم، هیچ راهی برای هدایت نمی‌یابد.

آنان دوست دارند شما هم دست از ایمان خود بردارید و کفر پیشه کنید تا همانند آنان شوید، هرگز آنان را دوستان خود نگیرید.

عده‌ای از منافقان هستند که در مدینه زندگی می‌کنند، درست است که قلب آنان از نور ایمان خالی است، اما در ظاهر نماز می‌خوانند و از بُت‌پرستی دوری می‌جویند، از پیامبر می‌خواهی تا آنان را به حال خود رها کند و با آنان وارد جنگ نشود و رسوایشان نسازد.

اما گروهی از منافقان که به اردوگاه بُت‌پرستان بازگشته‌اند، حسابشان فرق می‌کند، آنان به یاری بُت‌پرستان شتافته‌اند و در مقابل بُت‌ها سجده می‌کنند، از پیامبر می‌خواهی همراه با مسلمانان به جنگ آنان برود.

قانون تو این است: «با منافقانی که در خارج مدینه هستند جنگ کنید، مگر آن که

آنان توبه کنند».

توبه آنان چیست؟ باید به مدینه بار دیگر مهاجرت کنند و دست از عقیده باطل خود بردارند.

باید با منافقانی که توبه نمی‌کنند و از اذیت و آزار مسلمانان هم پروایی ندارند و اهل صلح هم نیستند، جنگ کرد، وعده می‌دهی که مسلمانان بر منافقان تسلط پیدا کنند و بر آنان پیروز شوند.

سخن از پیکار با دشمنان به میان آمد، اکنون تو از مسلمانان می‌خواهی با دو گروه وارد جنگ نشوند:

* گروه اول:

کسانی که با هم‌پیمانان شما، ارتباط دارند و با آنان پیمان دوستی بسته‌اند. عهد و پیمان آنقدر اهمیت دارد که اگر کسی با مسلمانان پیمان ببندد، مسلمانان باید حرمت او را نگاه دارند و با او وارد جنگ نشوند.

* گروه دوم:

کسانی که در شرایط خاص هستند و تقاضای صلح دارند. آنان نه توانایی همکاری با مسلمانان را دارند و نه می‌توانند با کافران برخورد کنند. مسلمانان باید با این گروه هم جنگ نکنند.

آری، اگر کافری اعلام بی‌طرفی یا صلح و دوستی کرد، نباید با او جنگ نمود.

نساء: آیه ۹۳ - ۹۲

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتَلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ
مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا
فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ
قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا
حَكِيمًا (۹۲) وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا
وَعَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (۹۳)

در جبهه جنگ ممکن است مسلمانی، به اشتباه مسلمانی دیگر را به قتل برساند، مثلاً در تاریکی شب یک نفر عبور کند، مسلمانی خیال کند او دشمن است و او را به قتل برساند. در اینجا چه باید کرد؟ حکم تو چیست؟ ماجرای در مدینه روی می‌دهد، تو این آیه را نازل می‌کنی و حکم «قتل غیر عمد» را بیان می‌کنی.

ماجرا چه بود؟

«عیاش» یکی از یاران پیامبر و اهل مکه بود و به مدینه هجرت کرده بود، او روزهای سختی را پشت سر گذاشته بود، بُت پرستان مکه بارها او را به جرم مسلمان شدن، شکنجه کرده بودند.

روزی عیاش به سوی مرکز شهر می‌رفت، ناگهان چشمش به مردی از اهل مکه افتاد، عیاش بسیار متعجب شد، آن مرد در اینجا چه می‌کند؟ او به چه منظور به مدینه آمده است؟ نکند نقشه‌ای دارد؟ عیاش به خوبی آن مرد را می‌شناخت، آن مرد، بارها عیاش را شکنجه کرده بود و از کافران بود، عیاش شمشیر کشید و او را به قتل رساند.

عیاش فکر می‌کرد یک کافر را کشته است، افسوس که نمی‌دانست آن مرد، توبه کرده و مسلمان شده است و خانه و زندگی خود را در مکه رها کرده است و تصمیم گرفته است تا نزد پیامبر برود و اسلام خود را به او اعلام کند. (۱۵۵)

وقتی واقعیت معلوم شد، همه از هم سؤال کردند که آیا عیاش، قاتل است؟ آیا

باید او را قصاص کرد؟

هیچ مؤمنی حق ندارد مؤمن دیگری را به قتل برساند مگر اینکه این کار را از روی اشتباه و خطا انجام دهد.

قاتلی که از روی اشتباه، کسی را به قتل رسانده است، باید خون‌بها به خانواده مقتول پرداخت کند، (مقتول به کسی می‌گویند که به قتل رسیده است).

در پرداخت خون‌بها باید شرایط خانواده مقتول را در نظر گرفت که سه حالت است:

* اول:

خانواده مقتول، مسلمان باشند، در این صورت، قاتل باید یک برده مسلمان آزاد کند، همچنین خون‌بها را به خانواده مقتول بدهد مگر این که آن خانواده با رضایت کامل، از خون‌بها درگذرند.

* دوم:

خانواده مقتول، از دشمنان اسلام باشند، در این صورت، قاتل باید یک برده مسلمان آزاد کند و پرداخت خون‌بها به خانواده مقتول لازم نیست چون این کار باعث تقویت اقتصادی دشمنان اسلام می‌شود.

* سوم:

خانواده مقتول با مسلمانان هم‌پیمان باشند، در این صورت، قاتل باید یک برده مسلمان آزاد کند و به جهت احترام به پیمان مسلمانان، خون‌بها را به خانواده مقتول بدهد.

کسی که دسترسی به آزاد کردن برده ندارد، بر او واجب است که دو ماه (پشت سر هم) روزه بگیرد. این کار برای جبران خسارت اخلاقی و معنوی قاتل است.

در آن روزگار، برده‌داری در جامعه امری عادی بود، اسلام، آرام آرام با وضع قوانین، نظام برده‌داری را از بین برد و بعد از گذشت مدتی همه برده‌ها آزاد شدند. مقدار خون‌بها در قتل غیر عمدی چقدر است؟

در سخنان پیامبر، مقدار آن، هزار مثقال طلا یا مثلاً ۱۰۰ شتر بیان شده است که می‌توان در هر زمان پول آن را محاسبه کرد و پرداخت نمود. (۱۵۶)

این حکم قتل «غیر عمد» است، اگر کسی به عمد، دیگری را به قتل برساند (قتل عمد)، خانواده مقتول می‌توانند قاتل را قصاص کنند و یا خون‌بها بگیرند و یا او را ببخشند. اجرای قانون قصاص مانع می‌شود که قتل و جنایت در جامعه زیاد شود، تو خواسته‌ای تا از جان انسان دفاع کنی، قصاص، یک برخورد و انتقام شخصی نیست، بلکه تأمین‌کننده امنیت اجتماعی است. اگر در جامعه، متجاوز قصاص نشود، عدالت و امنیت از بین می‌رود.

آیا کسی که مسلمانی را از روی عمد به قتل می‌رساند گناهش بخشیده می‌شود؟ یعنی وقتی قانون درباره او اجرا شد، مثلاً خانواده مقتول، او را بخشیدند، یا خون‌بها گرفتند یا تصمیم گرفتند او را قصاص کنند، آیا راهی برای توبه قاتل وجود دارد؟

قاتل به چه انگیزه‌ای دست به این کار زده است؟ اینجا دو حالت وجود دارد:

* اوّل:

قاتل از روی عصبانیت کسی را می‌کشد، مثلاً بر سر پول و ... با مقتول درگیر

می‌شود و به عمد او را می‌کشد اما قبول دارد که کشتن مؤمن گناه بزرگی است، او در حالت عصبانیت این گناه بزرگ را انجام داده است، بعد از اجرای حکم، توبه‌اش پذیرفته می‌شود، حکم او یکی از این سه است: دادن خون‌بها، عفو خانواده مقتول، قصاص.

قاتل باید از کار خود پشیمان شود و به درگاه خدا توبه نماید. اگر خانواده مقتول او را بخشیدند، باید دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد یا ۶۰ فقیر را غذا دهد یا یک بنده هم آزاد کند، این کار، کفاره آن گناه بزرگ اوست.

* دوم:

قاتل، مؤمنی را (به سبب ایمان آن مؤمن) به قتل برساند. در واقع، قاتل، هیچ انگیزه‌ای جز بغض و کینه نسبت به دین مؤمن ندارد، در این صورت توبه او قبول نمی‌شود.

آری، کسی که مسلمانی را به علت مسلمان بودنش بکشد، هرگز توبه‌اش قبول نمی‌شود. اگر کسی اعتقاد داشته باشد که کشتن مسلمان، جایز است و مسلمانی را بکشد، توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود!

منظور تو این است: «هر کس مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او دوزخ است که جاودانه در آن می‌ماند و من بر او غضب می‌کنم و او را از رحمت خود دور می‌کنم و عذابی بس بزرگ در انتظارش خواهد بود.» (۱۵۷)

نساء: آیه ۹۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا
وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَابِرٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا

إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۹۴)

اگر به جهاد می‌روم باید بدانم که هدف از جهاد، توسعه‌طلبی و به دست آوردن غنیمت نیست، مرا به جهاد فرا می‌خوانی تا انسان‌ها از قید بندگی زر و زور رها شوند، اگر دشمن تقاضای صلح یا ادّعیای ایمان کرد، باید سخنش را بپذیریم. ما مأمور به ظاهر افراد هستیم، نه باطن آنان! همین که کسی به زبان گفت: «اشهد أن لا اله الا الله و اشهد انّ محمداً رسول الله»، باید سخنش را بپذیریم و از جنگ با او دست بردارم. آری، کسی که تا لحظاتی پیش، بت پرست بود، اما در میدان جنگ، مسلمان شد، جان و مالش در امان است.

این سخن توست:

ای مؤمنان! وقتی برای پیکار با کافران سفر می‌کنید، به افراد ناشناس برمی‌خورید، باید دربارهٔ آنان تحقیق کنید. به طمع غنیمت، به کسی که اظهار اسلام می‌کند، نگوئید: «تو مسلمان نیستی!». بدانید که غنیمت‌های فراوانی نزد من است، من به شما پاداش‌های بزرگ خواهم داد، بر شما منت نهادم و شما را به اسلام و ایمان رهنمون ساختم، اگر لطف من نبود، شما هم بهره‌ای از اسلام نداشتید. به شکرانهٔ این نعمت، در جهاد با دشمنان، تحقیق کنید، مبادا کسی که ادّعیای اسلام می‌کند را به قتل برسانید، بدانید که من به همهٔ رفتارهای شما آگاهم.

نساء: آیه ۹۶ - ۹۵

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (۹۵)

دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۹۶)

از پیامبر خواستی تا برای نابود کردن بُت پرستی به جنگ کافران برود. پیامبر بارها به جنگ کافران رفت و این جنگ‌ها در دو مرحله انجام شد:

* مرحله اول:

وقتی تعداد سربازان اسلام کم بود و سپاه کفر زیادتر از مسلمانان بودند (مثل جنگ بدر در سال دوم هجری و جنگ احد در سال سوم).

در این شرایط، بر همه مسلمانانی که توانایی داشتند واجب بود به جهاد بروند. اگر کسی بدون عذر (مانند بیماری و کهولت سن)، از شرکت در جنگ خودداری می‌کرد، گناه بزرگی مرتکب شده بود. در جنگ احد گروهی از منافقان از لشکر اسلام جدا شدند و با این کار، باعث تقویت سپاه کفر شدند.

* مرحله دوم:

وقتی که اسلام قدرت گرفته بود و پیامبر نیروی کافی برای جنگ با کافران داشت (مثل جنگ تبوک در سال نهم هجری).

در این شرایط، جهاد بر همه واجب نیست، همین که تعدادی از مسلمانان به جهاد رفتند، وجوب جهاد از بقیه برداشته می‌شود و به اصطلاح به آن «واجب کفایی» می‌گویند، یعنی اگر عده‌ای از مسلمانان به جهاد رفتند، کفایت می‌کند و بر بقیه واجب نیست.

اکنون در این آیه می‌خواهی درباره جهاد در مرحله دوم سخن بگویی، درست است که تعداد مسلمانان بسیار زیاد شده است و برای همین، جهاد بر همه واجب نیست، اما کسانی که به یاری پیامبر بروند، اجر بزرگی در انتظار آنان است.

آری، کسانی که (بدون داشتن عذری مانند بیماری) به جهاد نرفتند با جهادگران مساوی نیستند!
 تو کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند بر کسانی که ترک جهاد کردند، برتری می‌دهی.

تو به همه وعده پاداش داده‌ای، اما به جهادگران مقام‌های بالاتر می‌دهی، به آنان پاداشی بس بزرگ عنایت می‌کنی، آمرزش و رحمت خود را نصیب آنان می‌کنی و لغزش‌های آنان را نادیده می‌گیری که تو خداوند بخشنده و مهربانی.

به کسانی که با مال و جان در راه تو جهاد می‌کنند، وعده پاداشی بزرگ می‌دهی، جهاد فقط این نیست که من سلاح در دست بگیرم و به جنگ دشمن بروم، گاهی دشمن حمله فرهنگی می‌کند، او اعتقادات و باورهای جامعه را مورد هجوم خود قرار می‌دهد. اگر من به دین خود عشق می‌ورزم باید به فکر جهاد فرهنگی باشم. اگر من می‌توانم با قلم و بیان به مقابله با دشمن پردازم، وظیفه دارم این کار را انجام دهم، اگر این هنر را ندارم، با ثروت خویش از اسلام دفاع نمایم و هزینه کارهای فرهنگی را پرداخت نمایم.

اگر همه ما فقط به فکر خود باشیم و برای دفاع از دین کاری نکنیم، جبهه فرهنگی اسلام ضعیف می‌شود، آن وقت بی‌دینی و بی‌اعتقادی در جامعه رشد می‌کند و فرهنگ دشمن رواج پیدا می‌کند. (۱۵۸)

نساء: آیه ۹۹ - ۹۷

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا
فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ
وَأَسْعَةً فَتَنْهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۹۷) أَلَّا
الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَظْهِمُونَ حِيلَةً وَلَا
يَهْتَدُونَ سَبِيلًا (۹۸) فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا
عَفُورًا (۹۹)

من وطن خود را دوست دارم، اینجا زادگاه من است، به آن عشق می‌ورزم، به این آب و خاک وابسته‌ام، اصل من اینجا است، تو این عشق را در قلبم قرار داده‌ای، آری، عشق به وطن، نشانه ایمان است.

اگر وطن من آماج سیاهی‌ها و تاریکی‌ها شود و من نتوانم شرایط را تغییر دهم چه باید بکنم؟ آیا باید بمانم و مغلوب سیاهی‌ها شوم؟ وقتی ماندن در وطن مرا از تو دور می‌کند، وظیفه من چیست؟

از من می‌خواهی «مهاجرت» کنم، از خانه و کاشانه‌ام کوچ کنم، مهاجر شوم. برای آرمان خویش از زادگاه خود دل برکنم و جدا شوم. از همه وابستگی‌ها

رهایی یابم و راهی سرزمین و جایگاهی دیگر شوم، در راه تو، از تاریکی‌ها بگریزم و به سوی روشنایی بروم.

آری، عشق به زیبایی‌ها و خوبی‌ها بالاتر از عشق به وطن است، زندگی معنوی مهمتر از زندگی مادی است. نباید به دلیل عشق به وطن، تن به ذلت بدهم و اسیر تاریکی‌ها شوم، وطن دوستی تا جایی نیکوست که ماندن در وطن، به عقاید و اهداف عالی ضربه وارد نکند.

پیامبر تو چقدر زیبا سخن گفت: «اگر کسی به سبب حفظ دین خود مهاجرت کند، در بهشت همنشین ابراهیم علیه السلام خواهد بود.» (۱۵۹)

چرا همنشینی با ابراهیم علیه السلام؟

ابراهیم علیه السلام کسی بود که در راه یکتاپرستی بارها مهاجرت کرد، وطن او بابل (شهری در عراق) بود، او به فلسطین، مصر، مکه و... مهاجرت نمود.

اگر کسی حقانیت اسلام را فهمید، باید مسلمان شود و اگر در وطن نمی‌تواند دین خود را حفظ کند، در صورتی که توانایی دارد، وظیفه دارد مهاجرت کند، اکنون این سؤال مطرح است: اگر او مهاجرت نکرد، چه سرنوشتی در انتظار اوست؟

آنان به خود ظلم کردند، در وطن ماندند و در محیط کفر و بُت پرستی، خود را از کمال و سعادت محروم ساختند. فرشتگان در هنگام مرگ با آنان چنین می‌گویند:
— شما چگونه زندگی کردید؟

— در وطن خود زیر ظلم و ستم بودیم و توانایی مقابله با ظالمان را نداشتیم.

— زمین خدا که پهناور و وسیع بود، چرا مهاجرت نکردید؟ چرا از وطن خود به جای دیگر نرفتید؟

اینجاست که دیگر نمی‌توانند به فرشتگان جوابی دهند، جایگاه آنان آتش جهنم

است و به راستی جهنم چه بد جایگاهی است. آنان توانایی مهاجرت داشتند، ولی مهاجرت نکردند و در سرزمین کفر و بُت پرستی ماندند و به عذاب گرفتار آمدند.

هر کس که نتواند در وطن خود دین خود را حفظ کند، باید مهاجرت کند، اگر مهاجرت نکرد، به آتش جهنم گرفتار خواهد شد، البته اگر امکان مهاجرت برای او وجود داشته باشد، به همین علت، کسانی که گرفتار ظلم و ستم شده‌اند و «مُستضعف» هستند و توانایی مهاجرت ندارند، به عذاب تو گرفتار نمی‌شوند. مردان و زنان و کودکانی که ناتوان هستند، در انتظار بخشش تو خواهند بود، آنان کسانی هستند که گرفتار محیط کفر شده‌اند و هیچ چاره‌ای ندارند و راهی برای نجات هم نمی‌یابند، در روز قیامت، آنان را می‌بخشی زیرا تو خدای بخشنده و مهربانی هستی.

«مُستضعف» کیست که تو او را عذاب نمی‌کنی و باید به عفو و بخشش تو امیدوار باشد؟

«مُستضعف» به کسی می‌گویند که خودش توانایی دارد، اما بدون آن که خودش بخواهد، به ضعف و ناتوانی رسیده است. کسی که بدنش سالم است، می‌تواند مهاجرت کند، پول و ثروت هم برای مهاجرت دارد، اما ظالمان به او اجازه مهاجرت نمی‌دهند و توانایی آن را هم ندارد که با ستمکاران مقابله کند. آری، کسی که بر اثر ناتوانی جسمی و یا ضعف مالی یا محدودیت‌هایی که محیط به او وارد کرده است، نمی‌تواند مهاجرت کند و در سرزمین کفر می‌ماند، تو مهاجرت را بر او واجب نکرده‌ای، زیرا او توانایی و راهی برای مهاجرت ندارد، نه می‌تواند با شرایط محیطی خود مقابله کند و نه راهی برای رسیدن به محیط حق می‌یابد، برای همین او معذور است.

* * *

هر کس غیر از اسلام، دین دیگری را برگزیند، در روز قیامت راهی به بهشت نخواهد داشت. اسلام کامل‌ترین دین توست و باعث سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها می‌شود.

اکنون سؤالی به ذهن من می‌رسد: آیا همه کسانی که اسلام را نمی‌پذیرند و کافر می‌مانند، به عذاب جهنم گرفتار خواهند شد؟

کسی که پیام اسلام را بشنود و آن را درک کند، سپس از قبول آن خودداری کند، روز قیامت عذاب خواهد شد و به بهشت نخواهد رفت، اما کسی که به سبب ضعف فکری نتواند حق را تشخیص بدهد یا اصلاً پیام اسلام به او نرسد، عذاب نمی‌شود چون او «مستضعف فکری» است.

چند گروه را می‌توان «مستضعف فکری» نامید:

۱ - کسانی که در کودکی از دنیا می‌روند و پدر و مادر آنها، کافر هستند. (۱۶۰)

۲ - دیوانه.

۳ - کسی که از نظر فهم و درک مانند کودکان است و نمی‌تواند معنای کفر و ایمان را بفهمد. قدرت تشخیص او کم است و حتی در امور دنیایی (مثل خرید و فروش) هم نیاز به کمک دیگران دارد، او مانند کر و لالی است که اصلاً حق و حقیقت را درک نکند.

۴ - کسی که راه حق را نشناخته است و هیچ چیزی از آن به گوشش نرسیده است، او نه کافر است و نه مسلمان. زمینه ایمان آوردن برای او فراهم نشده است، درست است که چنین کسی مسلمان نیست، اما نمی‌توان به او «کافر» هم گفت، کافر کسی است که حق را بشناسد و آن را قبول نکند، کسی که اصلاً چیزی از حق نشنیده است، کافر نیست.

هیچ کس نمی‌داند که تو «مستضعف فکری» را عذاب می‌کنی یا به بهشت وارد

می‌کنی، در روز قیامت، برای اوزمینه امتحان فراهم می‌کنی و به او حق انتخاب می‌دهی. او به اختیار خود، ایمان یا کفر را می‌پذیرد، اگر ایمان را انتخاب نمود به بهشت می‌رود و گرنه جهنم جای اوست. (۱۶۱)

در قرآن واژه «مستضعف» در سه آیه ذکر شده است و در هر کدام از این آیه‌ها، این واژه به گروهی اشاره دارد، من باید دقت زیادی بنمایم تا بدانم که در هر آیه از چه کسانی سخن گفته است.

در اینجا، این سه آیه را ذکر می‌کنم و درباره آن، توضیح می‌دهم:

* آیه اول: مستضعف مؤمن

سوره قصص، آیه ۵

مستضعف مؤمن کسی است که در بالاترین رتبه ایمان است، اما به او ظلم و ستم می‌شود و کسی به او یاری نمی‌کند. او در میان دشمنانش تنها می‌ماند و مظلومانه شهید می‌شود.

خدا در آیه ۵ سوره قصص می‌گوید: «من اراده می‌کنم تا بر کسانی که مستضعف شده‌اند، منت بنهم و آنان را پیشوایان مردم قرار دهم و وارث زمین کنم». منظور از آنان، اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند که دشمنان، حق آنان را غصب می‌کنند، اما سرانجام خداوند به آنان حکومت زمین را می‌دهد.

من فکر می‌کنم واژه «مظلوم» به خوبی «مستضعف مؤمن» را معنا کند.

* آیه دوم: مستضعف کافر

سوره سبأ، آیه ۳۲

مستضعف کافر کسی است که سخن حق به او رسیده است، حق را شناخته است و آن را انکار کرده است، او به اختیار خود به سخن رهبران کافر خود گوش کرده است و گمراه شده است. او در روز قیامت به عذاب جهنم گرفتار می‌شود.

من فکر می‌کنم واژه «پیرو گمراه» به خوبی می‌تواند «مستضعف کافر» را معنا کند.

* آیه سوم: مستضعف فکری

سوره نساء، آیه ۹۷

مستضعف فکری کسی است که به سبب ضعف فکری نتواند حق را تشخیص بدهد، مثل انسانی که دیوانه است یا کودکی که در همان سن کودکی از دنیا برود. چنین کسی که اصلاً پیام اسلام به او نرسیده است، مستضعف فکری است، در واقع او نه کافر است و نه مسلمان. زمینه ایمان آوردن برای او فراهم نشده است.

کافر کسی است که حق را بشناسد و آن را قبول نکند، کسی که اصلاً چیزی از حق نشنیده است، کافر نیست! این نکته بسیار مهم است: مستضعف فکری، اصلاً کافر نیست.

هیچ کس نمی‌داند که سرنوشت «مستضعف فکری» در روز قیامت چه خواهد شد، خدا در روز قیامت، برای آنان زمینه امتحان فراهم می‌کند و به او حق انتخاب می‌دهد. او به اختیار خود، ایمان یا کفر را می‌پذیرد، اگر ایمان را انتخاب نمود به بهشت می‌رود و گر نه جهنم جای اوست.

* * *

تو از پیامبر خود خواستی تا علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی کند، مردم در روز عید غدیر با علی علیه السلام بیعت کردند، اما گروه زیادی از آنان بعد از پیامبر، بر پیمان خود باقی نماندند و علی علیه السلام را تنها گذاشتند و برای خود خلیفه دیگری برگزیدند و باعث گمراهی خود و جامعه شدند.

ولایت علی علیه السلام و یازده امام بعد از او، یکی از مهمترین اصول اسلام است، روزی پیامبر رو به علی علیه السلام کرد و چنین فرمود: «ای علی! اگر کسی به اندازه نوح علیه السلام عمر

کند و ثروت زیادی داشته باشد و همه را در راه خدا انفاق کند، هزار حجّ با پای پیاده به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه کشته شود، اما ولایت تو را نداشته باشد، هرگز وارد بهشت نخواهد شد» (۱۶۲)

همه این سخن‌ها برای کسی است که حقّ به او برسد و آن را قبول نکند، همه کسانی که در روز عید غدیر همراه پیامبر بودند و بعداً از قبول ولایت علی علیه السلام سر باز زدند، رستگار نیستند، چون آنان حقّ را از زبان پیامبر شنیدند و دیدند که او دست علی علیه السلام را بالا آورد و فرمود: «هر کس من مولای او هستم، این علی مولای اوست».

گروهی که اصلاً نمی‌دانند حقّ با علی علیه السلام است و هیچ زمینه تحقیق برایشان وجود ندارد، آنان از اختلافات بین علی علیه السلام و خلفای دیگر باخبر نیستند، آنان چیزی از مکتب تشیع نشنیده‌اند، برای همین تو آنان را عذاب نمی‌کنی زیرا آن‌ها اصلاً حقّ را نشنیده‌اند تا بخواهند آن را قبول یا انکار کنند.

کسی که به وظایف خود عمل می‌کرده است و اصلاً چیزی از اختلاف شیعه و سنی نشنیده است و از طرف دیگر بغض و کینه اهل بیت علیهم السلام را به دل نداشته است، «مستضعف فکری» است.

نکته مهم این است که اگر کسی از اختلاف شیعه و سنی باخبر شود، وظیفه دارد تحقیق کند، او دیگر «مستضعف فکری» نیست.

حق و حقیقت، یک چیز بیشتر نیست، راه مستقیم، یک راه بیشتر نیست، تو فقط اسلام همراه با ولایت اهل بیت علیهم السلام را راه سعادت معرفی کرده‌ای و هر کس راه دیگری برود، در انحراف است، اگر کسی مسیحی بمیرد و در مدت زندگی خود، از اسلام اصلاً چیزی نشنیده باشد، عذاب نمی‌شود، اگر کسی مسلمان باشد و از ولایت اهل بیت علیهم السلام هرگز سخنی نشنیده باشد، او هم عذاب نمی‌شود. این همان معنای عدالت توست، تو هرگز به بندگان ظلم نمی‌کنی. (۱۶۳)

* * *

نساء: آیه ۱۰۰

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا
 كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ
 الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۰۰)

تو کسی را که از خانه و کاشانه‌اش کوچ می‌کند و مهاجر راه تو می‌شود، دوست داری، زیرا او برای دین خود از زادگاهش دل‌کنده است، او از همه وابستگی‌ها رها شده و به سوی روشنایی رفته است.

هر کس در راه تو از وطن چشم‌پوشد و مهاجرت کند، راه‌گریز و پناهگاه بسیار می‌یابد و بی‌نیاز خواهد شد و گشایش در کار خود می‌یابد.

کسی که برای هجرت به سوی تو و پیامبرت، از خانه‌اش خارج شود و مرگ او فرا رسد، پاداشش بر عهده‌توست و تو خدای بخشنده و مهربانی هستی. هدف از مهاجرت او، نجات از کفر و گناه است، مهم، «مهاجرت» است نه رسیدن به مقصد!

مهاجرت یعنی من برای حفظ دینم، از وطنم جدا شوم، مهم این نیست که به مقصد می‌رسم یا نه، مهم این است که از محیط کفر و گناه دور شده‌ام، تو به این ارزش می‌دهی، سعادت یک مهاجر، در رسیدن نیست، در همان نقطه حرکت است، وقتی که او از خانه‌اش به قصد مهاجرت برای دین تو خارج می‌شود، دیگر آسمانی شده است.

* * *

پیرمردی سالخورده بود، وقتی آیات قرآن را شنید، به تو ایمان آورد، تصمیم گرفت تا از مکه به مدینه هجرت کند، می‌خواست از محیطی که مرکز بت‌پرستان بود به شهر نور مهاجرت کند و آرزو داشت در حضور پیامبر باشد. او ناتوان بود،

با خود فکر کرد چگونه از مکه به مدینه بروم؟
 فرزنداناش را صدا زد، از آنها خواست تا او را بر روی تختی قرار دهند و با پای پیاده به سوی مدینه حرکت کنند، آری، او آنقدر سالخورده بود که نمی توانست سوار بر شتر یا اسب شود.
 فرزنداناش او را بسیار دوست می داشتند، تختی را آماده کردند و پدر را بر روی تخت خواباندند و به سوی مدینه مهاجرت کردند.
 این صحنه برای مردم مکه بسیار سؤال برانگیز بود، به راستی چه شده است که این پیرمرد همه هستی خود را در این شهر رها می کند و با این حال، به مدینه هجرت می کند؟ این هجرت برای چیست؟ چرا او دل از وطن کنده است؟
 شش کیلومتر که از شهر دور شدند، به منطقه «تَنعِيم» رسیدند، پیرمرد حالش بد شد، فرزنداناش او را به زمین گذاشتند. پیرمرد نگاهی به دست راست خود کرد و گفت: «خدایا! این به جای دست پیامبر»، بعد دو دست خود را به هم زد و گفت: «خدایا! من با پیامبرت بیعت می کنم»، بعد از این جمله، پیرمرد از دنیا رفت.
 وقتی این خبر به بُت پرستان رسید، آنان خوشحال شدند و گفتند: «او به آرزوی خود نرسید».

تو این آیه را نازل کردی و به همه خبر دادی که پاداش آن پیرمرد با توست. (۱۶۴)
 همین طور به کسانی که مهاجرت می کنند تا کسب علم و دانش نمایند یا تبلیغ دین کنند، اجر و پاداش بزرگی می دهی.

نساء: آیه ۱۰۱

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ
 تَقْضُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا
 لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا (۱۰۱)

سخن از مهاجرت به میان آمد، یک مهاجر وقتی از وطن خود بیرون می‌رود، چگونه باید نماز بخواند؟ مسافر در سفر هم باید نماز را به پا دارد، نماز معراج مؤمن است، انسان در حال سفر هم باید به یاد تو باشد، اینجاست که حکم نماز مسافر را بیان می‌کنی.

از مسلمانان می‌خواهی وقتی به سفر می‌روند، اگر از کافران می‌ترسند، نماز خود را شکسته بخوانند، سپس هشدار می‌دهی از کید کافران غافل نباشند که آنان دشمنان اسلام هستند. این قانون توست: مسافر باید نمازهای چهار رکعتی (ظهر، عصر و عشاء) را دو رکعت بخواند.

* * *

سر کلاس بودم، دانشجویی سؤال کرد:

— استاد! چرا در فقه، حکمی آمده است که با قرآن سازگاری ندارد؟ چرا ما

شیعیان بر خلاف قرآن، حکم می‌کنیم؟

— منظور تو کدام حکم است؟

— در آیه ۱۰۱ سوره «نساء»، سفری که با ترس و خوف همراه باشد، بیان شده است، اما در فقه شیعه آمده است که در سفر معمولی (که خطری در آن نیست)، باید نماز را شکسته خواند. این حکم با قرآن سازگاری ندارد. خوشا به حال اهل سنت که نماز را فقط در شرایط ترس، شکسته می‌خوانند!! کاش فقه ما هم با قرآن، مخالفت نداشت!

— آیا می‌شود به من بگویی که تو از آن آیه چه می‌فهمی؟

— استاد! من این را می‌فهمم: «وقتی به سفر می‌روی، اگر از کافران می‌ترسید،

نماز را شکسته بخوانید»، پس اگر در سفر، ترسی نباشد، نماز شکسته نیست.

— دقت کن! جمله «اگر از کافران بترسید» «قید غالبی» است.

— استاد! منظور شما از «قید غالبی» چیست؟

— یک مثال می‌زنم تا منظورم روشن شود: اگر تو دچار چاقی شوی و به پزشک مراجعه کنی، به تو می‌گوید: «اگر ورزش کنی، اگر فوتبال بازی کنی، بیماری تو خوب می‌شود». بگو بدانم از این جمله چه می‌فهمی؟

— وقتی ورزش فوتبال بروم، خوب می‌شوم.

— اگر تو ورزش به غیر از فوتبال انجام دهی، بیماری چاقی تو خوب نمی‌شود؟
— استاد! منظور پزشک این نیست! ورزش، چاقی زیاد را برطرف می‌کند، چه فوتبال باشد، چه شنا، چه پیاده‌روی!

— سخن پزشک این بود: «اگر ورزش کنی، اگر فوتبال بازی کنی، بیماری تو خوب می‌شود». من از این سخن این معنا را می‌فهمم: «اگر فوتبال نروی، خوب نمی‌شوی».

— استاد! این مطلب درست نیست.

— پس جمله پزشک را این طور معنا می‌کنم: تو باید ورزش کنی تا خوب شوی، البته بیشتر جوانان، فوتبال را برای ورزش انتخاب می‌کنند، سخن پزشک که گفت: «اگر فوتبال بروی»، «قید غالبی» است: غالب جوانان (بیشتر جوانان) وقتی می‌خواهند از چاقی نجات پیدا کنند، فوتبال را انتخاب می‌کنند.

— استاد! پزشک می‌خواهد به من بگوید که ورزش مهم است، اگر فوتبال هم نرفتم، اشکال ندارد.

— خدا در قرآن می‌گوید: وقتی به سفر می‌روی، اگر از کافران می‌ترسید، نماز را شکسته بخوانید. در آن روزگار، بیشتر سفرها با ترس و خطر همراه بود، این جمله «اگر از کافران می‌ترسید»، «قید غالبی» است، یعنی در آن زمان، بیشتر سفرها (غالب سفرها) با ترس همراه بوده است.

— استاد! اگر این جمله «اگر از کافران می‌ترسید» را قید غالبی بگیریم، پس منظور خدا این می‌شود: وقتی سفر می‌روی، نماز را شکسته بخوانید که بیشتر

سفرهای شما با ترس همراه است. ممکن است سفری هم با ترس همراه نباشد، مهم این است که در سفر نماز شکسته خوانده شود.

— ما شیعه هستیم، باور داریم که هیچ کس مانند اهل بیت علیهم السلام قرآن را برای ما تفسیر نمی کنند، ما به عصمت آنان ایمان داریم، آنان در سخنان خود، معنای این آیه را برای ما بیان کرده اند. آنان بیان کننده فهم دقیق قرآن هستند. آن ها در سخنان خود بارها تأکید کرده اند که در همه سفرها نماز را باید شکسته خواند، چه سفر با ترس همراه باشد، چه با ترس همراه نباشد.

— استاد! شما می خواهی بگویی که حکم شکسته بودن نماز مسافر در سخنان اهل بیت علیهم السلام آمده است، آنان که بهترین مفسران قرآن هستند. پیامبر بارها فرمود که من در میان شما، قرآن و اهل بیت خود را به یادگار می گذارم، این وظیفه ماست که برای فهم قرآن، به سخنان اهل بیت علیهم السلام مراجعه کنیم.

— در پایان نکته دیگری را باید بگویم، در ترجمه این آیه چنین می خوانیم: «وقتی به سفر می روید، اگر از کافران می ترسید، باکی نیست که نماز را شکسته بخوانید»، منظور از «باکی نیست» چیست؟ در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است که این حکم واجب است، یعنی اگر کسی در سفر نمازش را شکسته نخواند، نمازش باطل است. سخنان اهل بیت علیهم السلام بیان کننده منظور خداوند از این سخن است. (۱۶۵)

نساء: آیه ۱۰۴ - ۱۰۲

وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلَتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَدَى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ

لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا (۱۰۲) فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا
وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوفًا (۱۰۳) وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا
تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ
اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۰۴)

سخن از نماز مسافر به میان آمد، اکنون می‌خواهی درباره نماز در میدان جنگ سخن بگویی. نماز آنقدر مهم است که در هیچ شرایطی، تعطیل نمی‌شود، با نماز و یاد توست که قلب انسان، زنده می‌ماند.

اینجا به ده نکته اشاره می‌کنی:

- ۱ - نماز چهار رکعتی به دو رکعت تبدیل می‌شود.
- ۲ - سربازان به دو گروه تقسیم می‌شوند، گروه اول در میدان جنگ می‌مانند، گروه دوم برای نماز می‌آیند.
- ۳ - اولین گروه، رکعت اول نماز خود را با جماعت می‌خوانند، بعد از پایان رکعت اول، امام جماعت مقداری صبر می‌کند، نمازگزاران سریع رکعت دوم نماز را خودشان می‌خوانند، سلام می‌دهند و به میدان بازمی‌گردند.
- ۴ - گروه دوم برای خواندن نماز می‌آیند، آنان در رکعت دوم به امام جماعت می‌رسند. رکعت اول نماز خود را با امام جماعت می‌خوانند، سپس رکعت دوم را خودشان می‌خوانند.
- ۵ - نمازگزاران باید در حال نماز، سلاح خود را همراه داشته باشند، البته اگر کسی بیمار بود یا در هنگام نماز، باران بارید، آن‌ها می‌توانند سلاح خود را زمین بگذارند. سربازان اسلام در یک دست خود سلاح دارند و دست دیگر را برای دعا بالا می‌گیرند.
- ۶ - در هنگام نماز، مسلمانان باید علاوه بر حفظ جان خویش، مراقب مهمات و

- وسایل خود باشند، مبادا دشمن از فرصت استفاده کند و آن‌ها را به غارت برد.
- ۷- یاد خدا مخصوص نماز نیست، پس از نماز هم باید به یاد او بود، مسلمانی که به میدان جنگ رفته است، در همه حال خدا را یاد می‌کند: وقتی در برابر دشمن ایستاده است، وقتی برای تیراندازی نشسته است، وقتی که مجروح شده است و روی زمین، خوابیده است. او هرگز خدا را از یاد نمی‌برد.
- ۸- وقتی خطر برطرف شد، نماز به صورت کامل خوانده می‌شود.
- ۹- خدا برای نماز وقت معینی، قرار داده است، بر همه واجب است که نماز را در وقت خودش بخواند.
- ۱۰- سربازان نباید در مقابل دشمن سستی کنند، درست است که جستجوی دشمن و مقابله با آنان سختی دارد، اما او می‌داند دشمن هم برای نابودی اسلام سختی زیادی تحمل می‌کند، دشمن هرگز از پا نمی‌نشیند، پس چرا مسلمان سستی کند؟ مسلمان به یاری خدا امید دارد، می‌داند خدا همه کارهای او را می‌بیند و در روز قیامت به او پاداش خواهد داد اما دشمن امیدی ندارد.

* * *

نساء: آیه ۱۱۲ - ۱۰۵

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ
النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِبِينَ خَصِيمًا (۱۰۵) وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ
اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۰۶) وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا (۱۰۷) يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا
يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ
بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا (۱۰۸) هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا (۱۰۹)
وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا
رَحِيمًا (۱۱۰) وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ
عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱۱) وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَزِمْ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ

اِحْتَمَلَ بُهْتَانًا وَاِثْمًا مُّبِينًا (۱۱۲)

اسم او «بشیر» بود، شعر هم می‌گفت، هنرمندی قوی بود، افسوس که هنر خویش را در مسیر صحیح خرج نمی‌کرد! او ایمان واقعی نداشت، منافق بود و گاهی هم در شعرهای خود، از مسلمانان به بدی یاد می‌کرد. شب‌ها شعر می‌گفت، شعرهایی در نکوهش مسلمانان! صبح که می‌شد این شعرها را برای مردم می‌خواند و وانمود می‌کرد که این شعر را بُت پرستان سروده‌اند، به هیچ کس نمی‌گفت که این شعرها را خودش ساخته است!

بشیر از ایمان بهره‌ای نبرده بود، یک شب به فکر دزدی افتاد، نزدیک خانه او، پیرمردی زندگی می‌کرد که مقدار زیادی خرما و گندم در خانه ذخیره کرده بود. او به همراه دو برادر خود، نیمه شب به خانه پیرمرد رفتند و همه آذوقه و شمشیر قیمتی پیرمرد را دزدیدند.

صبح که شد، پیرمرد متوجه شد همه دارایی اش را دزد برده است، پیرمرد با خود فکر کرد چه کند، از پسرعمویش کمک گرفت تا بتواند دزد را پیدا کند. پسرعموی پیرمرد با زیرکی فهمید که این دزدی کار بشیر بوده است و این مطلب را برای پیامبر نقل کرد.

این خیر به گوش بشیر رسید. فهمید که الان آبرویش می‌رود، برای همین دو کار انجام داد:

اول: به یکی از مسلمانان تهمت دزدی زد و گفت این دزدی توسط «بُرید» انجام شده است. بُرید یکی از کسانی بود که در جنگ بدر در راه پیامبر جانفشانی کرده بود.

دوم: یک نفر را که به خوبی می‌توانست سخن بگوید، وکیل خود نمود تا نزد پیامبر برود و از او و برادرانش تعریف کند.

هدف بشیر این بود که خود و برادرانش را از مجازات دزدی برهاند، وکیل او نزد پیامبر آمد و از خوبی بشیر و دو برادرش سخن‌ها گفت. بعد از آن بشیر و دو برادرش نزد پیامبر آمدند و شهادت دادند که «بُرَید» این دزدی را انجام داده است. اکنون پیامبر باید به علم ظاهری خود عمل می‌کرد، سه نفر شهادت داده‌اند که بُرَید دزدی کرده است، به راستی پیامبر چگونه حکم خواهد کرد؟ آیا دستور خواهد داد دست او را قطع کنند؟

بُرَید که بی‌گناه بود، بسیار اندوهناک شد، با خدای خویش سخن گفت و درد دل کرد، بعد از مدتی، این آیات را نازل کردی. این سخن تو با پیامبر است: «ای محمد! من این قرآن را به حق بر تو نازل کردم تا همان‌طور که من به تو در قرآن یاد دادم و نشان دادم، بین مردم داوری کنی، پس هرگز در داوری، طرفدار خیانتکاران مباش! از من طلب مغفرت نما که من بخشنده و مهربانم! از کسانی که به خود خیانت می‌کنند، دفاع نکن، بدان که من افراد خائن و گناهکار را دوست ندارم».

آری، تو مقام عصمت را به پیامبر داده‌ای و او را از هرگونه خطا دور کرده‌ای، منافقان می‌خواستند که پیامبر را فریب بدهند ولی هرگز موفق نشدند، تو پیامبر خود را یاری می‌کنی و نمی‌گذاری خطایی انجام دهد. اینجا تو با پیامبر سخن می‌گویی، اما هدف تو سخن گفتن با مسلمانان است، از مسلمانان می‌خواهی تا آنان طرفدار خیانتکاران نباشند و به لطف و مهربانی تو امید داشته باشند و از تو طلب بخشش نمایند.

* * *

اکنون درباره بشیر و برادرانش سخن می‌گویی: «آنان می‌خواهند اعمال زشت خود را پنهان دارند، اما هیچ چیز از من پنهان نمی‌ماند. شب‌ها که آنان دور هم جمع می‌شوند و می‌خواهند چاره‌ای بیندیشند،

من از آنان خبر دارم، آنان کارهایی می‌کنند که مورد رضایت من نیست، من از همه کارهای آنان باخبرم».

آری، بشیر و برادرانش، وکیلی آوردند تا از آنان دفاع کند، وکیل بسیار سخنور بود و از آنها دفاع کرد.

سخن تو این‌گونه ادامه پیدا می‌کند:

«آنان امروز توانستند وکیلی بیاورند تا از آنان طرفداری کند، اما آیا در روز قیامت هم کسی را خواهند یافت که از آنان دفاع کند؟ هرگز آن روز، روزی است که من به کردار و رفتار بندگان خود رسیدگی می‌کنم. هر کس در این دنیا گناه کند به خود ظلم کرده است و اگر طلب بخشش نماید و توبه کند، مرا آمرزنده و مهربان خواهد یافت، از رفتار شما باخبر هستم، به هیچ کس ظلم نمی‌کنم، هر کس گناهی کند سپس بی‌گناهی را متهم سازد، مرتکب گناه بزرگ و آشکاری شده است، فراموش نکنید، تهمت و بهتان، گناه بزرگی است» (۱۶۶)

نساء: آیه ۱۱۵ - ۱۱۳

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَصُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (۱۱۳) لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ اتَّبِعْنَا مَرْضَاةَ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۱۴) وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۱۱۵)

بشیر و برادرانش با نقشه‌های خود تصمیم داشتند تا گناه خود را پنهان کنند، آنان از منافقان بودند و قلبشان از نور ایمان خالی بود، آنان کسی را نزد پیامبر فرستادند

تا تعریفشان را کند و به مسلمانی تهمت دزدی زدند. اکنون با پیامبر این چنین سخن می‌گویید:

«ای محمد! اگر فضل و رحمت من نبود، آنان تصمیم داشتند تا تو را از حق دور کنند، ولی فقط خودشان را گمراه می‌کنند و هیچ ضرر و زیانی به تو نمی‌توانند برسانند، کتاب و حکمت بر تو نازل کردم و به تو دانشی آموختم که قبلاً آن را نمی‌دانستی، فضل من بر تو بسیار بود که تو را برای پیامبری برگزیدم».

آری، بشیر دوست داشت که پیامبر بر خلاف واقع داوری کند، آنان با یکدیگر پنهانی سخن می‌گفتند، در میان جمعیت درگوشی حرف می‌زدند و نقشه می‌کشیدند. می‌خواستند آبروی پیامبر را در میان مردم ببرند و به همه بگویند که پیامبر بر خلاف واقع حکم داده است.

در واقع، موضوع سخنشان، دزدی نبود، آنان از این موضوع بهانه‌ای ساخته بودند تا رسالت پیامبر را زیر سؤال ببرند. می‌خواستند بگویند که چطور شده است پیامبر از آسمان‌ها خبر می‌دهد، ولی ما می‌توانیم فریض دهیم و دیگری را به عنوان دزد معرفی کنیم!

تو بار دیگر با پیامبرت سخن می‌گویید:

«ای محمد! بدان که در سخنان شبانه و جلسات محرمانه منافقان هیچ خیری نیست، در صورتی سخنی می‌تواند خیر باشد که شخص با سخن خود به کارهایی چون کمک به نیازمندان، اصلاح و سازش بین مردم توصیه کند، هر کس برای رضای من، این کار نیکو را انجام دهد، به او پاداش بزرگی خواهم داد، کسانی که حقیقت را فهمیدند و با پیامبر مخالفت می‌ورزند، راهی غیر از راه اهل ایمان پیش می‌گیرند، آنان را به همان راهی که برگزیده‌اند وامی‌گذارم و در روز قیامت آتش جهنم جایگاهشان خواهد بود».

وقتی مسلمانان این آیات را شنیدند، فهمیدند که بشیر، خیانتکار و منافق است و

سرنوشت بدی در انتظار اوست، از طرف دیگر، بُرید بی‌گناه است و به او تهمت زده‌اند. مسلمانان یقین کردند که بشیر به زودی سزای این کار خود را می‌بیند. آری، بشیر وقتی فهمید که واقعیت آشکار شده است به مکه گریخت، او به کافران و بُت‌پرستان پناه برد و دست از مسلمانی برداشت و با کفر از دنیا رفت و جایگاه او هم آتش دوزخ خواهد بود. (۱۶۷)

وقتی من در حضور دیگران هستم، نباید پنهانی و درگوشی با دوستانم سخن بگویم. این یک کار شیطانی است و باعث رنجش دیگران می‌شود. البته در سه مورد از من می‌خواهی تا پنهانی سخن بگویم: اول: اگر بخواهم برای فقیری کمک مادی جمع نمایم، در این صورت نباید نام فقیر را آشکارا بگویم.

دوم: اگر می‌خواهم «امر به معروف» کنم، باید مواظب باشم که به صورت آشکارا این کار را انجام ندهم، زیرا شخص مورد نظر، در برابر جمعیت شرمنده می‌شود.

سوم: اگر بخواهم بین دو نفر صلح و آشتی ایجاد کنم، می‌توانم با دو طرف، پنهانی سخن بگویم.

در این سه مورد من می‌توانم حتی اگر در میان جمعیت باشم، پنهانی با دیگران سخن بگویم.

نساء: آیه ۱۱۶

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۱۶)

سخن از «بشیر» بود که در مدینه دزدی کرد، به مسلمانی تهمت زد، سپس از

مدینه فرار کرد و بُت پرستی را برگزید. به راستی چرا او به بُت پرستی روی آورد؟ گناه بُت پرستی و شرک گناه بزرگی است!

این سخن توست: «من فقط شرک و بُت پرستی را نمی بخشم، اما گناهان دیگر را برای هر کس که بخواهم، می بخشم، چه گناهی بزرگ باشد چه کوچک».

آری، کسی که به پرستش بُت مشغول شده است، از بخشش تو دور است، او بُت را به عنوان مولای خود پذیرفته است و دیگر نباید انتظار لطف و رحمت را داشته باشد.

* * *

نساء: آیه ۱۲۲ - ۱۱۷

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَانَا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا (۱۱۷) لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا (۱۱۸) وَلَا ضَلَّتْهُمْ وَلَا مَيَّيْتَهُمْ وَلَا مَرَّيْتَهُمْ فَلْيَبْتَئِكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرَّتَهُمْ فَلْيُعَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا (۱۱۹) يَعْدُهُمْ وَيُمَيِّتُهُمْ وَمَا يَعْدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲۰) أُولَئِكَ مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا (۱۲۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا (۱۲۲)

بُت پرستان بُت هایی را می پرستند که هیچ اثری در زندگیشان ندارد، این بت ها، مجسمه هایی بی روح بیش نیستند و در واقع اینان به پرستش شیطان رو آورده اند، شیطانی که تو او را لعنت کرده ای.

به شیطان فرمان دادی که بر آدم ﷺ سجده کند، او از این کار سرپیچی کرد و تو هم او را از درگاه خود راندی و از رحمت خود دور نمودی، آن روز شیطان از روی دشمنی با فرزندان آدم چنین گفت: «برنامه ام این است که از میان بندگان، عدّه زیادی را پیرو خود کنم و از راه راست گمراهشان کنم، آنان را به آرزوهای دور و

دراز سرگرم خواهم نمود، به آنان دستور خواهم داد تا به اعمال خرافی (خرافات) روی بیاورند و دین تو را تغییر دهند» (۱۶۸)

آری، کسانی که شیطان را به عنوان سرپرست خود برگزینند، زیان کرده‌اند، شیطان وعدهٔ آرزوهای بیهوده می‌دهد، اما همهٔ وعده‌های شیطان چیزی جز فریب نیست. کسانی که از شیطان پیروی می‌کنند، در آتش جهنم جای خواهند گرفت و هیچ راه فراری نخواهند داشت.

اما سرنوشت کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح و نیکو انجام دادند، چیست؟ تو آنان را در باغ‌های بهشت وارد می‌کنی، باغ‌هایی که نهرها از زیر درختان آن جاری است. آنان برای همیشه در بهشت خواهند بود، این وعدهٔ حقیقی است که به آنان داده‌ای. هیچ کس راستگوتر از تو نیست و تو به وعده‌های خود عمل می‌کنی.

یکی از برنامه‌های شیطان این است که خرافات را در میان مردم رواج می‌دهد، در میان بُت‌پرستان رسم بود که تعدادی گوسفند یا شتر خود را برای بت‌های خود قرار می‌دادند، آنان گوش گوسفند یا شتر را می‌بریدند تا معلوم باشد که این حیوانات از آن بُت‌ها می‌باشند. این کار، یکی از برنامه‌های شیطان برای گمراه کردن انسان‌ها بود.

آری، شیطان است که در جامعه، کارهای خرافی را رواج می‌دهد، خرافه یک پندار موهوم است که ریشه در علم و دین واقعی ندارد. باید دقت کنیم که ذهنم درگیر خرافات نشود.

خرافات، میراث شیطان است، در هتل‌های بعضی کشورها، اتاقی به شمارهٔ ۱۳ وجود ندارد، آسانسورها از طبقه ۱۲ به طبقه ۱۴ می‌روند، مردم از برنامه‌ریزی در روز سیزدهم هر ماه خودداری می‌کنند. به راستی روز ۱۳ چه تفاوتی با روزهای

دیگر دارد؟ همه روزه‌ها، روزه‌های خداست، چرا یک روز از میان این همه روز، بدشانسی بیاورد؟

نساء: آیه ۱۲۴ - ۱۲۳

لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ
يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَى بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۱۲۳) وَمَنْ
يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ
الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا (۱۲۴)

یکی از راه‌هایی که شیطان به وسیله آن انسان‌ها را فریب می‌دهد این است که می‌گوید: «خدا بخشنده و مهربان است و گناهان را می‌بخشد، همین قدر کافی است که تو خدا را قبول داشته باشی، دیگر مهم نیست که چه کاری انجام می‌دهی، مهم این است که دلت پاک باشد».

جالب است یهودیان هم می‌گفتند که بهشت مخصوص ماست و هیچ یهودی وارد جهنم نمی‌شود، زیرا خدا ما را برگزیده است. آنان با اینکه می‌دانستند باید به محمد ﷺ ایمان بیاورند، از این کار خودداری کردند، آنان نشانه‌های پیامبری او را دیدند، اما حق را انکار کردند و کافر شدند، ولی باز هم به خود وعده می‌دادند که اهل بهشتند. آخر چگونه ممکن است آنان به بهشت بروند در حالی که حقیقت را شناختند و به آن ایمان نیاوردند؟

به راستی، تو بر اساس چه معیار و ملاکی در روز قیامت، افرادی را در بهشت جای می‌دهی؟

معیار تو، با این آرزوها و ادعاهای تفاوت دارد، معیار تو دو چیز است: ایمان و عمل نیکو!

این سخن توست: «کیفر و پاداش من به دلخواه شما نیست، همان‌طور که به

دلخواه یهودیان نیست، هر کس گناهی مرتکب شود، کیفر آن را خواهد دید و کسی جز خدا را یار و یاور نخواهد یافت. هر کس هم کار نیکو و صالح انجام دهد، خواه مرد باشد، خواه زن، به شرط ایمان، به بهشت می‌رود و ذرّه‌ای به او ظلم نخواهد شد».

آری، همه در برابر قانون عدل تو یکسانند، ارزش و جودی انسان و پاداش او، تنها به ایمان و عمل او بستگی دارد. همه نژادها، رنگ‌ها، ملت‌ها، طبقه‌ها و جنس زن و مرد در بهره‌گیری از لطف تو و رسیدن به کمال و سعادت برابر هستند و می‌توانند با ایمان و کار شایسته وارد بهشت شوند.

کار نیک هر چند کم باشد، اگر با ایمان همراه باشد، نزد تو ارزش دارد و آن را در نظر می‌گیری و روز قیامت آن را حساب می‌کنی تا به کسی ظلم نشود.

نساء: آیه ۱۲۶ - ۱۲۵

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ
مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (۱۲۵) وَلِلَّهِ
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا (۱۲۶)

سخن از یهودیانی به میان آمد که در زمان پیامبر زندگی می‌کردند، آن‌ها می‌گفتند ما اهل بهشت هستیم و خود را پیرو ابراهیم علیه السلام می‌دانستند، اکنون این سؤال مطرح است: اگر آنان پیرو ابراهیم علیه السلام هستند، پس چرا تسلیم حقیقت نمی‌شوند؟ مهمترین ویژگی ابراهیم علیه السلام این بود که طرفدار حقیقت بود. یهودیان حق را شناختند و دانستند که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر توست، پس چرا به او ایمان نیاوردند؟ آنان خیال می‌کنند که از پیروان ادیان دیگر بالاتر هستند. اکنون تو جواب آنان را با این سخن می‌دهی:

«دین و آیین کسی بهتر از همه است که تسلیم من شود و کار نیکو کند و پیرو

آیین خالص ابراهیم علیه السلام گردد، ابراهیم علیه السلام را به دوستی خود برگزیدم، من به چیزی نیاز ندارم، اینکه ابراهیم علیه السلام را به دوستی خود برگزیدم، از روی نیاز نبود، هر چه در آسمان‌ها و زمین است، از آن من است و من به همه چیز دانایی کامل دارم».

اکنون همه می‌فهمند بهترین دیندار کسی است که این سه ویژگی را دارد:

۱ - با تمام وجود، تسلیم فرمان توست.

۲ - نیکوکار است.

۳ - پیرو آیین ابراهیم علیه السلام است.

آری، یهودی اگر می‌خواهد بهترین دیندار باشد، باید تسلیم حقیقت گردد و به آخرین پیامبر تو ایمان آورد، نیکوکار شود و پیرو آیین ابراهیم علیه السلام گردد.

مسلمان اگر می‌خواهد بهترین دیندار باشد، باید عمل نیکو انجام دهد، درست است که ایمان به تو و آخرین پیامبر دارد، اما ایمان به تنهایی رهگشا نیست، ایمان باید با عمل نیکو همراه باشد، رمز سعادت، ایمان و عمل صالح است، مسلمانی که این‌گونه باشد، در واقع پیرو دین ابراهیم علیه السلام است، زیرا اسلام، ادامه همان راهی است که ابراهیم علیه السلام مردم را به آن فرا می‌خواند.

لقب ابراهیم علیه السلام «خلیل الله» است. «خلیل» به چه معنا است؟ وقتی من کسی را به عنوان دوست انتخاب کنم و آنقدر با او صمیمی شوم که اسرار خود را به او بگویم، او خلیل من است.

تو ابراهیم را به عنوان خلیل خود انتخاب کردی و او را از اسرار خود آگاه نمودی، به راستی آیا مقامی برای یک انسان از این بالاتر وجود دارد؟

من می‌خواهم بدانم چگونه شد که ابراهیم علیه السلام به این مقام رسید.

باید به سخنان اهل بیت علیهم السلام مراجعه کنم و ببینم آیا جواب سؤال خود را می‌یابم.

وقتی بیشتر مطالعه می‌کنم، متوجه می‌شوم که ابراهیم علیه السلام به علت این ویژگی‌ها به

این مقام رسید:

- ۱- او بر روی خاک زیاد سجده می کرد.
- ۲- در دل شبها، نماز شب می خواند.
- ۳- به گرسنگان غذا می داد.
- ۴- هرگز فقیر و نیازمندی را ناامید نمی کرد.
- ۵- از کسی غیر از خدا، چیزی درخواست نمی کرد.
- ۶- نور محمد ﷺ را در عرش خدا دید، برای همین بسیار بر محمد و آل محمد درود و صلوات می فرستاد: اللهم صل علی محمد و آل محمد. من هم باید تلاش کنم تا آنجا که می توانم این صفات زیبا را در خود ایجاد کنم، باشد که ذره ای از محبت و دوستی خدا را به دست آورم. (۱۶۹)

نساء : آیه ۱۲۷

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَن تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَأَن تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا (۱۲۷)

سخن از تسلیم به میان آمد، این میراث بزرگ ابراهیم ﷺ است که به دینداران واقعی رسیده است، مسلمان واقعی کسی است که در مقابل فرمان تو سر تسلیم فرود می آورد.

تو برای زنان سهمی از ارث قرار دادی و در قرآن درباره آن سخن گفתי، اما عده ای از مسلمانان حاضر نبودند زیر بار این حکم بروند.

در آن زمان، زنان هرگز از ارث بهره مند نمی شدند، این یک رسم جاهلی بود، وقتی که آیه ۷ سوره «نساء» را نازل کردی، آنها فهمیدند که باید به زنان هم

سهمی از ارث بدهند، صدای اعتراضشان بلند شد، آنان مسلمان بودند، اما تسلیم امر تو نبودند.

آنان با خود فکر کردند که اگر نزد پیامبر بروند و از او بخواهند، شاید این قانون تغییر کند، نزد پیامبر آمدند و از قانون ارث زنان سؤال کردند. پیامبر در پاسخ چه باید بگوید؟

اکنون تو این آیه را نازل می‌کنی:

ای محمد! از تو درباره ارث زنان سؤال می‌کنند و می‌خواهند بدانند حکم من در این باره چیست، به آنان چنین بگو:

خدا در این آیات که برای شما خواندم، درباره این موضوع، حکم می‌دهد. دستور خدا را درباره این سه گروه اطاعت کنید:

اول: زنان.

دوم: دختران یتیم (عده‌ای برای به دست آوردن ثروتشان می‌خواهند با آنان ازدواج کنند).

سوم: پسران یتیمی که ناتوان هستند.

از شما می‌خواهم با یتیمان به عدالت رفتار کنید، بدانید هر کار نیکمی که انجام دهید، من از آن باخبرم و به شما پاداش می‌دهم.

به راستی چرا بار دیگر به ارث زنان و رعایت حقوق یتیمان تأکید می‌کنی؟ تو می‌دانی گروهی از مردان همواره تلاش می‌کنند تا حق آنان را ضایع کنند، تو از حقوق زنان و یتیمان دفاع می‌کنی و از مسلمانان می‌خواهی تا رسم‌های جاهلی را کنار بگذارند و تسلیم فرمان تو باشند.

نساء: آیه ۱۳۰ - ۱۲۸

وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ
الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرًا (۱۲۸) وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا
تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ
عَفُورًا رَحِيمًا (۱۲۹) وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا
حَكِيمًا (۱۳۰)

سخن از زنان به میان آمد، اینجا به نکته مهمی اشاره می‌کنی و آن حرمت خانواده و حفظ آن است، تو دوست داری تا مسلمانان به کانون خانواده احترام بگذارند و حفظ آن را بر حقوق شخصی خود مقدم بدانند، گاهی زن لازم می‌بیند برای حفظ کيان خانواده، از حق خود بگذرد، این کاری زیباست.

وقتی زنی دید که شوهرش بنای سرکشی و ناسازگاری دارد، زیبا نیست که فوراً تقاضای طلاق نماید، طلاق آخرین راه حل است، گام اول این است که زن از برخی حقوق خود (مثل نفقه و پرداخت هزینه‌های زندگی توسط مرد به او) بگذرد و از فروپاشی کانون خانواده جلوگیری کند.

این سخن توست:

گاهی اوقات زنی از بد رفتاری و سرکشی شوهرش نگران می‌شود و می‌ترسد که او را طلاق دهد. در این شرایط زن می‌تواند اقدام به صلح کند و از حقوق و بهره‌های خود صرف نظر کند تا شوهرش منصرف شود.

البته بیشتر مردم در این‌گونه موارد بخل می‌ورزند و حاضر نیستند از حقوق خود بگذرند و برای همین کار به طلاق می‌رسد، اگر شما نیکی کنید و پرهیزکاری نمایید و برای ادامه زندگی مشترک، گذشت کنید، پاداش شما با من است که من از همه رفتارهای شما آگاهم.

* * *

در جامعه معمولاً مردان بیشتر در معرض حوادث مرگبار قرار دارند و با مرگشان، زنان بی سرپرست در جامعه باقی می‌مانند و معمولاً تعداد زنان از مردان بیشتر است، این قانون توست، در آیه ۳ سوره «نساء» اجازه دادی که مرد تا چهار همسر اختیار کند، البته مرد باید میان همسران خود به عدالت رفتار کند و فرقی نگذارد و حق و حقوقی از آنان را ضایع نکند.

آری، رعایت حقوق همسران و رفاه آنان در وسایل زندگی است و گر نه عدالت و تساوی در محبت، از اراده و اختیار انسان خارج است، شاید مردی یکی از همسران خود را بیشتر دوست داشته باشد، اما این محبت و دوستی، نباید باعث شود که حقوق همسران دیگر خود را مراعات نکند.

در اینجا با مردان این‌گونه سخن می‌گویی:

شما نمی‌توانید میان همسرانتان از نظر محبت قلبی، عدالت برقرار کنید، هر چند کوشش زیادی هم نمایید، پس حداقل تمام توجه خود را معطوف به یکی از همسرانتان نکنید و دیگری را سرگردان رها نکنید. اگر نیکویی و سازش کنید و پرهیزکار باشید بدانید که گناهانتان را می‌بخشم و با شما مهربانم!

* * *

ممکن است مردی، دو همسر داشته باشد و به یکی از آن‌ها علاقه بیشتری داشته باشد، اما این علاقه نباید باعث شود به همسر دیگرش، توجهی نکند و حقوق او را ضایع کند. بر آن مرد واجب است که هر شب به ترتیب کنار یکی از آنان باشد، او باید در این زمینه رعایت حقوق هر دو را نماید و به طور مساوی با آنان ارتباط داشته باشد.

در آن روزگار، مردان وقتی همسر دیگری می‌گرفتند، به همسر اول خود کاملاً بی‌توجه می‌شدند، در واقع همسر اولشان، بلا تکلیف و سرگردان بود، نه مانند

زنان شوهردار از حقوق طبیعی خود بهره‌مند بود و نه مثل زن بی‌شوهر بود که بتواند با مرد دیگری ازدواج کند. گاهی می‌شد که آن زن، سالیان سال، بلا تکلیف می‌ماند.

تو در این آیه از مردان می‌خواهی تا هرگز با همسران خود چنین رفتار نکنند که این ظلمی بزرگ است، مرد دو راه دارد: یا به حقوق همسر خود احترام می‌گذارد یا او را طلاق می‌دهد.

* * *

البته اگر مرد و زنی صلح و آشتی نکردند و با طلاق از یکدیگر جدا شدند، اندوهگین نشوند که هر کدام از آنان را از فضل و رحمت خود بهره‌مند می‌سازی، تو بخشنده و مهربان هستی و از روی حکمت به بندگان خود مهربانی می‌کنی. آری، در اسلام طلاق به عنوان آخرین راه حل مشکلات زندگی زناشویی، پذیرفته شده است، اما در انجیل که فعلاً در دسترس مسیحیان است آمده است که مرد فقط در صورتی می‌تواند همسرش را طلاق دهد که زن به فحشا رو آورده باشد. در واقع در مسیحیت طلاق به دلیل عدم تفاهم فکری و عاطفی زن و شوهر و یا هر دلیل عاقلانه دیگری ممنوع است، همچنین اگر کسی با زنی که از شوهرش طلاق گرفته است ازدواج نماید، زناکار است. (۱۷۰)

این مطلب نشانه آن است که اسلام، کاملترین دین می‌باشد و برای همه شرایط انسان برنامه دارد و انسان را در تنگنا قرار نمی‌دهد.

نساء : آیه ۱۳۳ - ۱۳۱

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ
وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِبْرَاهِيمَ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا
فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا (۱۳۱)
وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۱۳۲) إِنَّ يَشَأُ
يُدْهِبِكُمْ أَخِيهَا النَّاسِ وَيَأْتِ بِالْآخِرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا (۱۳۳)

آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن توست، تو در همه کتب آسمانی و نیز در قرآن، به بندگان سفارش کردی که از نافرمانی دستوراتت بپرهیزند، تقوا و پارسایی، توصیه همیشگی توست، انسان‌ها در سایه پارسایی و دوری از گناه می‌توانند به کمال و سعادت برسند.

اگر ما به دستورات تو عمل کنیم، خودمان بهره‌اش را می‌بریم و به رستگاری می‌رسیم، تو نیازی به بندگان خود نداری، اگر همه بندگان هم کافر شوند باز به تو هیچ ضرری نمی‌رسد، همه آسمان‌ها و زمین از آن توست، تو هرگز نیازی به ایمان و تقوای ما نداری، تو شایسته ستایش هستی.

آنچه در آسمان‌ها و زمین است، برای توست و قدرت تو برای حفظ و نگهداری

آن‌ها، کافی است.

تو نعمت‌های فراوان به ما دادی، ما باید از این نعمت‌ها در راه صحیح استفاده کنیم و گرنه ممکن است این فرصت‌ها و نعمت‌ها را از ما بگیری، آری، امکانات و موقعیت‌های ما همیشگی نیست، بلکه به اراده تو بستگی دارد. ما نباید مغرور شویم، باید خود را بنده تو بدانیم، تو می‌توانی ما را نابود کنی و قوم دیگری را جایگزین ما گردانی، تو بر هر کاری توانا هستی.

نساء: آیه ۱۳۴

مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا (۱۳۴)

انسان‌ها چند گونه زندگی می‌کنند: برخی فقط به دنبال سعادت دنیایی و مادی هستند، عده‌ای فقط به آخرت می‌اندیشند، برخی هم سعادت دنیا و آخرت را با هم می‌طلبند.

هر کس بهره دنیا بخواهد باید از تو بخواهد، بهره دنیا و آخرت نزد توست، خردمند کسی است که از آخرت چشم نمی‌پوشد تا به دنیا برسد، زیرا بهره آخرت جاودانه است، اما بهره دنیا، فانی است.

تو دوست داری که ما هم در اندیشه دنیا باشیم هم آخرت. مسلمان واقعی کسی است که دنیا را فراموش نمی‌کند، خیر و برکت و ثروت حلال دنیا را طلب می‌کند، اما این‌ها را وسیله‌ای برای تهیه توشه سفر آخرت می‌نماید.

باید دعا کنیم که تو در دنیا به ما نور ایمان، خوش اخلاقی، برکت، ثروت، همسر با ایمان، فرزندان خوب و... عنایت کنی و در آخرت هم از نعمت‌های بی‌کران خود بهره‌مندمان سازی.

تو شنوا و بینا هستی، دعای بندگان خود را می‌شنوی، هر کس تو را بخواند،

دعایش را مستجاب می‌کنی و او را از خیر دنیا و آخرت بهره‌مند می‌کنی.

نساء : آیه ۱۳۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ
وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ
أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ نَعِرْتُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ
بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۳۵)

بد دانستن دنیا، خوب نیست. دنیا مزرعه آخرت است، باید برای زندگی این دنیا هم برنامه داشته باشم.

اکنون تو برای من از برنامه زندگی دنیا سخن می‌گویی، اگر قرار است من به دنیا هم توجه داشته باشم، باید آن‌گونه زندگی کنم که تو می‌خواهی.

مهمترین وظیفه من در این دنیا چیست؟ چگونه می‌شود که در این دنیا همه بتوانند به خوبی زندگی کنند؟

این سؤال یک جواب بیشتر ندارد و آن «عدالت» است. از من می‌خواهی تا همواره برپادارنده عدالت باشم، در راه برپایی عدالت، تصمیمی راسخ داشته باشم.

سرچشمه همه سیاهی‌ها و انحرافات در جامعه، بی‌عدالتی است، اگر عدالت برپا شود، زندگی دنیا برای همه زیبا خواهد بود و همه از زندگی در این دنیا به خوبی بهره‌مند خواهند شد.

اگر در جامعه‌ای عدالت نباشد، حقوق طبیعی مردم نادیده گرفته می‌شود و دیر یا زود آن جامعه از هم متلاشی شده و دچار آسیب‌های فراوانی می‌شود. عدالت، ضروری‌ترین نیاز هر جامعه است و پایداری و بقای جامعه، ارتباط مستقیم با تحقق عدالت دارد.

از من می‌خواهی تا همواره در راه به پا داشتن عدالت اجتماعی بکوشم، اینکه من به گوشه‌خانه و خلوت خود بروم و به نماز و طاعت مشغول شوم، دینداری واقعی نیست، باید به گونه‌ای دیگر زندگی کنم، نماز بخوانم، عبادت تو را بنمایم و به جامعه نیز فکر کنم، با ظلم و ستم مبارزه کنم. همواره و در همه جا به فکر برپایی عدالت باشم، این خواسته‌تو از من است و معنای زندگی واقعی است، این بهره‌ای است که من از زندگی دنیا می‌توانم داشته باشم، آرمان عدالت‌خواهی بزرگترین سرمایه‌ این زندگی دنیایی است. اگر در دنیا سیاهی‌ها و تاریکی‌ها به چشم می‌آید، زیبایی عدالت‌خواهی بندگان، این دنیا را بسیار زیبا می‌کند و به زندگی معنا می‌دهد.

اگر میان دو نفر اختلافی به وجود آید و نیاز است که من شهادت بدهم، باید در برابر عدل، هیچ ملاحظه‌ای نداشته باشم، اگر گواهی دادن به زیان من یا پدر و مادر یا نزدیکانم هم باشد، نباید از هوس خود پیروی کنم و حق را زیر پا بگذارم. اگر شهادت دادن من، به زیان شخص ثروتمندی است، نباید ثروت او باعث شود که حق را نادیده بگیرم. اگر شهادت من به زیان شخص فقیری است نباید برای دلسوزی، حقیقت را کتمان کنم.

من فقط باید به فکر حق و حقیقت باشم، نباید به بهانه یاری کردن به دیگران، از حق‌گویی چشم‌پوشم، تو از بندگان خود حمایت می‌کنی، تو خیر و سعادت دنیا و آخرت بندگان خود را بهتر از همه کس می‌دانی. مهم این است که عدالت را زیر پا نگذارم و در شهادت دادن، تو را در نظر بگیرم و فقط حقیقت را بگویم. نباید از هوس خویش پیروی کنم، خلاف واقع سخن بگویم یا شهادت خویش را کتمان کنم که تو بر همه اعمال من آگاهی.

نساء : آیه ۱۳۶

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ
الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ
وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۳۶)

سخن از برنامه زندگی در این دنیا بود، از من خواستی تا عدالت را برپا دارم، اکنون از ایمان سخن می‌گویی.

از من می‌خواهی تا در ایمان خود استوار بمانم، دچار لغزش نشوم، این ایمان باید از عمق وجود باشد، از من می‌خواهی تا به حقیقت و از دل، به تو و پیامبر و قرآن و کتاب‌های آسمانی دیگر ایمان بیاورم، هر کس که به تو و فرشتگان و پیامبران و روز قیامت باور نداشته باشد، گمراه شده است و از راه هدایت دور شده است.

آری، هدف همه پیامبران و کتب آسمانی یکی است، من باید به همه آنها ایمان داشته باشم، پیامبران، معلمان بزرگ بشریت بودند که هر کدام در رتبه و کلاسی، به آموزش بشر پرداخته‌اند. پیامبران از اصول و برنامه یکسانی پیروی کرده‌اند که تو به آنان نازل کرده‌ای.

نساء : آیه ۱۳۷ - ۱۳۹

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا
ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا (۱۳۷) بَشِيرِ
الْمُنَافِقِينَ بَأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۳۸) الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ
مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (۱۳۹)

به من هشدار می‌دهی تا از بی‌ثباتی در عقیده پرهیز کنم، نتیجه بی‌ثباتی چیزی جز گمراهی نیست، کسانی که عقیده متزلزل و کفرآمیز دارند، باعث بی‌ثباتی روح خود می‌شوند.

آنان دیگر نمی‌توانند راه صحیح را تشخیص بدهند و در آن حرکت کنند، گناهشان بخشیدنی نیست، زیرا سبب بی‌ثباتی جامعه هم می‌شوند. در این آیه از کسانی سخن می‌گویی که ابتدا ایمان آوردند، سپس کافر شدند، دیگر بار ایمان آوردند و باز کافر شدند و آنگاه بر کفر خود افزودند، تو آنان را نمی‌بخشی و به بهشت رهنمون نمی‌کنی، جایگاه آنان آتش جهنم خواهد بود. آنان همان منافقانی هستند که در جامعه اسلامی هستند و به ظاهر ادعای مسلمانی می‌کنند ولی قلبشان از نور ایمان خالی است، آنان همواره در شک و تردیدند و سرانجام به کفر بازمی‌گردند. اکنون از پیامبر می‌خواهی تا به آنان خبر دهد که عذابی دردناک در پیش خواهند داشت.

نشانه منافقان این است که به جای دوستی با اهل ایمان، با کافران دوست می‌شوند. به راستی هدف آنان از این دوستی چیست؟ آیا به دنبال عزت و آبرو هستند؟

آنان عزت و آبرو را نزد کافران و دشمنان می‌جویند، افسوس که نمی‌دانند همه عزت‌ها از آن‌ها توست، تو هر کس را که بخواهی عزت دنیا و آخرت می‌دهی. عزت واقعی فقط نزد توست.

نساء: آیه ۱۴۰

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَعْدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ
إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ
جَمِيعًا (۱۴۰)

سخن از دوستی منافقان با کافران به میان آمد، منافقانی که در مدینه زندگی می‌کردند، روزها به مسجد پیامبر می‌آمدند و با مسلمانان نماز می‌خواندند،

شب‌ها که هوا تاریک می‌شد نزد یهودیان می‌رفتند. یهودیانی که در مدینه زندگی می‌کردند و می‌دانستند محمد ﷺ، همان پیامبری است که وعده آمدن او در تورات بیان شده است، اما برای منافع خود از پذیرش اسلام خودداری می‌کردند، آنان به آخرین پیامبر تو کفر ورزیده بودند. در این جلساتی که منافقان و یهودیان تشکیل داده بودند، قرآن خوانده می‌شد و آن را استهزا و مسخره می‌کردند. اکنون هشدار می‌دهی که منافقان را در روز قیامت با یهودیان در جهنم کنار هم قرار خواهی داد. آری، این دستور توسست: اگر در جلسه‌ای بودم که قرآن را مسخره می‌کردند، باید یکی از دو کار را انجام دهم:

۱ - محور سخن را تغییر دهم و از ادامه آن سخنان کفرآمیز جلوگیری کنم.

۲ - جلسه را ترک کنم.

اگر بی تفاوت نشستم و به آن سخنان گوش کردم، در گناه آنان شریک هستم، سکوت من، تأیید سخن آنان است. نباید در مقابل سخنان کفرآمیز بی تفاوت باشم، من مسلمان هستم، مسلمان باید غیرت دینی داشته باشد.

نساء: آیه ۱۴۱

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا
 أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ
 وَنَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ
 لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (۱۴۱)

باز درباره منافقان سخن می‌گویی، وقتی پیامبر به جنگ کافران می‌رفت، منافقان منتظر می‌ماندند، اگر پیروزی نصیب پیامبر و یارانش می‌شد به آنان می‌گفتند: «مگر ما با شما نبودیم، ما را در غنیمت‌ها سهم کنید»، اگر در جنگ بهره‌ای نصیب

کافران می‌شد به آنان می‌گفتند: «ما شما را از اسرار مسلمانان آگاه کردیم و شما را از آسیب آنان حفظ نمودیم، پس سهم ما را هم بدهید».

آری، منافقان هم رفیقِ قافله بودند و هم شریک دزد! افرادی فرصت‌طلب و دو رو بودند و از هر اتفاقی سوءاستفاده می‌کردند.

تو در روز قیامت میان مؤمنان و منافقان داوری می‌کنی و حق را از باطل جدا می‌سازی.

* * *

منافقان در انتظار بودند که آیا مسلمانان پیروز می‌شوند یا کافران. در جنگ احد، در مرحله‌ای از جنگ، مسلمانان شکست خوردند، منافقان آن روز با خود می‌گفتند که خوب شد در لشکر مسلمانان نبودیم! اگر مسلمانان بر حق بودند، شکست نمی‌خوردند!

پیروزی مسلمانان در میدان جنگ، به روحیهٔ شهادت‌طلبی، شجاعت و اطاعت از دستور فرمانده و... بستگی دارد، هر کدام از این‌ها اگر نباشد، مسلمانان از کافران شکست می‌خورند، اما شکست مسلمانان دلیل بر باطل بودن اسلام نیست! تو وعده ندادی که در هر جنگی، مسلمانان پیروز شوند. منافقان باید این را بدانند، پیروزی در جنگ در سایهٔ قدرت، صبر و استقامت، شهادت‌طلبی، شجاعت و... ممکن است.

تو پیروزی حتمی در میدان جنگ را به مسلمانان وعده ندادی، اما پیروزی در زمینهٔ دیگری را به آنان بشارت می‌دهی!

پیروزی مسلمانان هنگام بحث‌های علمی و بیان دلایل، قطعی است، این وعدهٔ توست. مسلمانان هرگز در این زمینه شکست نخواهند خورد.

آری، کافران هیچ وقت در زمینهٔ آوردن استدلال و برهان برای برتری دین خود، بر مسلمانان غلبه پیدا نمی‌کنند، دلیل‌های کافران، همیشه ضعیف است و آنان در

این موضوع، همیشه شکست می‌خورند. کافران نمی‌توانند برای اثبات حَقَانِیَّتِ آیین خود، دلیل قانع‌کننده‌ای بیاورند، ممکن است به علّت قدرت بیشتر و امکانات جنگی بهتر بر مسلمانان پیروز شوند اما هرگز نمی‌توانند دلیل محکم و منطقی برای اثبات برتری دین خود بیاورند. هر انسان عاقل و باانصافی که در جستجوی حقیقت است، به راحتی می‌تواند حَقَانِیَّتِ اسلام را متوجّه شود. کافی است او دلیل‌هایی را (که کافران برای دین خود می‌آورند) بشنود. سپس استدلال‌های مسلمانان برای حَقَانِیَّتِ اسلام را بشنود، (دلایلی که مسلمانان دانشمند و آگاه عرضه می‌کنند)، در این هنگام قطعاً او حقّ را به مسلمانان خواهد داد، مسلمانان همیشه پیروز میدان بیان دلیل خواهند بود، این وعده توست. (۱۷۱)

نساء : آیه ۱۴۴ - ۱۴۲

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ
وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالًا يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا
قَلِيلًا (۱۴۲) مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ
اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (۱۴۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ
أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا
مُبِينًا (۱۴۴)

سخن تو درباره منافقان است، منافقان می‌خواهند تو را فریب بدهند و برای به دست آوردن سرمایه‌های ناچیز، نیرنگ می‌زنند و سرمایه‌های وجودی خویش را از دست می‌دهند. آنان وانمود می‌کنند که به خدا و پیامبر ایمان آورده‌اند، اما دروغ می‌گویند، منافقان نمی‌دانند که تو نیرنگ و فریبتشان را به خودشان برمی‌گردانی و در روز قیامت مجازاتشان خواهی کرد.

منافقان با کسالت و بی حالی به نماز می ایستند و در حضور مردم، ریا می کنند، جز اندکی تو را یاد نمی کنند.

آنان در برابر دو گروه مؤمنان و کافران، دو دل و سرگردانند، نه با مؤمنان هستند و نه با کافران. آنان را به حال خود رها کردی و هر کس را که تو به حال خود رها کنی، راهی برای نجات و سعادت او نخواهد بود.

منافقان، همواره کافران را به دوستی برمی گزینند و آنان را تکیه گاه خود قرار می دهند، تو از مؤمنان می خواهی هرگز کافران را دوست و تکیه گاه خود قرار ندهند. هر کس کافران را سرپرست خود قرار دهد، دلیلی آشکار بر عذاب خود پدید آورده است و او را در روز قیامت عذاب خواهی کرد.

آری، هرگونه دوستی و رابطه ای که باعث سلطه کافران بر مسلمانان شود، حرام و ممنوع است، فرق نمی کند این رابطه سیاسی، اقتصادی یا نظامی باشد. البته روابطی که موجب تسلط کافران بر جامعه اسلامی نشود، مانعی ندارد.

نساء: آیه ۱۴۷ - ۱۴۵

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الذُّكْرِ الْأَشْفَلِ مِنَ النَّارِ
وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (۱۴۵) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ
وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ
أَجْرًا عَظِيمًا (۱۴۶) مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ
شَاكِرًا عَلِيمًا (۱۴۷)

زیان و خطراتی که منافقان برای جامعه دارند، با هیچ چیز قابل مقایسه نیست، در سیمای دوست ظاهر می شوند اما ناجوانمردانه از پشت خنجر می زنند، برای همین در روز قیامت آنان در طبقه آخر جهنم جای دارند و در آنجا هیچ یابوری برایشان نیست تا از آتش رهاییشان بخشد.

البته در توبه به روی منافقان بسته نیست، اگر منافقی توبه کند و گذشته خود را

جبران و اصلاح کند و به تو پناه آورد و اعتقاد خود را برای تو خالص کند، توبه‌اش پذیرفته می‌شود و نباید احساس تنهایی کند، زیرا بعد از توبه در شمار مؤمنان به حساب می‌آید و تو به مؤمنان پاداشی بس بزرگ عنایت می‌کنی. آری، تو توبه‌بندگان خطاکار را می‌پذیری و رحمت خود را بر آنان نازل می‌کنی و دیگر توبه‌کننده را عذاب نمی‌کنی، تو از عذاب بندگان خود سودی نمی‌بری و ضرری را هم از خود دور نمی‌کنی، اگر بندگان، سپاسگزار و مؤمن باشند، هرگز آنان را عذاب نمی‌کنی، تو خدایی هستی که از کردار بندگان خود باخبری و بندگان خوبت را پاداش نیکو می‌دهی.

نساء: آیه ۱۴۹ - ۱۴۸

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ
ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا (۱۴۸) إِنَّ تُبَدُّوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تُعْفُوا
عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا (۱۴۹)

بعضی از اطرافیان پیامبر، ایمان واقعی به او نداشتند و بیشتر به طمع ریاست دنیا مسلمان شده بودند و برای رسیدن به حکومت برنامه‌ریزی می‌کردند و با این که پیامبر، علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی کرده بود اما آنان نقشه ریاست و خلافت را در سر داشتند.

پیامبر از راز دل آنان باخبر بود، اما تو از او خواسته بودی که آنان را رسوا نکند، تو بارها در قرآن از اثرات نفاق سخن گفتی، از آنان خواستی تا توبه کنند، اما این کار را نکردند، منافقان تا زمانی که به صورت علنی کاری بر ضرر اسلام نکرده بودند، نباید رازشان فاش می‌شد، تو این را از پیامبر خواسته بودی.

این درس بزرگی برای مسلمانان است، تو اجازه نمی‌دهی تا راز منافقان تا زمانی که توطئه‌ای بر ضد اسلام نکرده‌اند، فاش شود، پس حساب فاش کردن راز

مؤمنان مشخص است، تو هرگز دوست نداری تا مؤمنان، عیب‌های یکدیگر را برملا کنند، از آنان می‌خواهی تا پرده‌داری نکنند و عیب‌های یکدیگر را فاش نسازند.

در جامعه‌ای که به این دستور عمل شود، پیوندهای اجتماعی قوی‌تر و اعتماد عمومی برقرار می‌شود، آری، هر انسانی، معمولاً نقطه ضعف پنهانی دارد. اگر قرار باشد همه پرده‌داری کنند، کم‌کم پیوندهای اجتماعی و اعتماد عمومی از بین می‌رود.

البته اگر کسی مظلوم واقع شود و در حق او ستم شده باشد، می‌تواند برای دفاع از خود در برابر ظلم، شکایت کند و یا آشکارا از ستمگران مذمت و انتقاد نماید و تا رفع ستم از پای ننشیند، در راه مبارزه با ستم، فریاد برآوردن جایز است و باید آنان مورد سرزنش و مذمت قرار گیرند تا مجبور شوند دست از ظلم و ستم بردارند.

اگر من در جایی گناهی کنم که هیچ کس نباشد، باید بدانم تو از عمل من باخبر بودی، اگر کار خوبی انجام دهم، آن کار به صورت پنهانی باشد یا آشکار، باز هم تو از آن خبر داری.

اگر کسی که در حق من ظلم کرده است نزد من آمد و عذر خواست و من او را بخشیدم، تو این کار پسندیده مرا می‌بینی که تو بخشنده هستی و خطای بندگان را می‌بخشی و بر هر کاری توانا هستی.

نساء: آیه ۱۵۲ - ۱۵۰

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ
يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ
أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۵۰) أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا
لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۱۵۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا

بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أَوْلِيكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا
رَحِيمًا (۱۵۲)

نبوت، جریانی به هم پیوسته است، پیامبران، معلّمان کلاس‌های مختلف بشر هستند، تو از ما می‌خواهی تا به همه پیامبران ایمان داشته باشیم و به همه ادیان آسمانی قلمرو تاریخی خود احترام بگذاریم.

قبول نداشتن بعضی از پیامبران، ریشه در هوس، تعصب جاهلانه و تنگ‌نظری‌ها دارد و نشانه کفرورزی است، ایمان این نیست که هر چه مطابق میل من است را قبول کنم و آنچه مخالف میل و خواسته من است را رد کنم، این کار من هواپرستی است نه خداپرستی!

کسانی که به تو و پیامبرانت کفر می‌ورزند، می‌خواهند میان تو و پیامبرانت جدایی بیندازند و رخنه در دین ایجاد کنند، آنان می‌گویند: به برخی از پیامبران ایمان آوردیم و به برخی دیگر کافریم! آنان می‌خواهند بین ایمان و کفر، راهی پیدا کنند که مطابق با هوسشان باشد. کافران واقعی آنان هستند و تو برایشان عذابی توهین‌آمیز فراهم کردی.

کسانی که به تو و همه پیامبران ایمان آورده‌اند و میان آنان فرقی نمی‌گذارند، مؤمنان واقعی هستند، تو به آنان پاداش خواهی داد. (۱۷۲)

نساء : آیه ۱۵۳

يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ
السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ
الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا
عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا (۱۵۳)

یهودیان مدینه نزد پیامبر آمدند و گفتند:

— ای محمد! تو ادعا می‌کنی که پیامبر هستی و خدا تو را برای هدایت انسان‌ها
فرستاده است.

— خدا بر من منت نهاده است و مرا به پیامبری برگزیده است.

— ای محمد! پیامبر ما، موسی بود، خدا تورات را به یک‌باره بر او نازل کرد و او
کتاب تورات را برای ما آورد، اگر تو هم پیامبر هستی باید قرآن را یکجا و به طور
کامل برای ما بیاوری! باید این کتاب، از آسمان نازل شود و ما آن را ببینیم.

پیامبر با شنیدن این سخن به فکر فرو رفت، تو این آیه را نازل کردی:

ای محمد! یهودیان از تو می‌خواهند کتابی از آسمان برایشان بیاوری، بدان که

این یهودیان از موسی درخواست بزرگ‌تر از این کردند و گفتند: «ای موسی! خدا را به ما نشان بده تا او را با چشم ببینیم» و سرانجام به سبب این جهل و سرکشی صاعقه‌ای آنان را فرا گرفت. یهودیان همان کسانی هستند که بعد از آشکار شدن حق، گوساله‌پرست شدند، با همه این‌ها، من از گناهانشان گذشتم و به موسی قدرت برتری ویژه‌ای دادم.

* * *

هدف تو از فرستادن کتب آسمانی، هدایت انسان‌ها می‌باشد، تو خدای یگانه هستی، هر چه صلاح بدانی، انجام می‌دهی، گاهی نزول یک مرتبه تورات را برای هدایت مردم بهتر می‌دانی، گاهی نزول تدریجی و آیه به آیه قرآن را بهتر می‌بینی، هدف این است که مردم از آیات این کتاب‌ها بهره ببرند و به سعادت برسند. قرآن را کم‌کم و آیه به آیه نازل نمودی تا پیامبر در موقعیت‌های مختلف، آیات آن را برای مردم بخواند. این تصمیمی بود که تو آن را از روی حکمت و مصلحت گرفته بودی.

تو می‌دانستی که یهودیان در تقاضای خود، به دنبال بهانه‌جویی بودند، اکنون به پیامبر خود دل‌داری می‌دهی که اگر یهودیان به تو ایمان نیاوردند، ناراحت نباشد، زیرا آنان همواره در برابر پیامبران، لجاجت می‌کردند و بهانه‌جو بودند.

آنان از موسی علیه السلام خواستند که تو را نشان آنان بدهد، در حالی که تو جسم نیستی تا با چشم بتوان تو را دید، آنان به موسی علیه السلام گفتند: ای موسی! ما به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر اینکه خدا را آشکارا ببینیم!

موسی علیه السلام با آنان سخن گفت که خدا را نمی‌توان با چشم دید، خدا جسم نیست. او وقتی اصرار مردم را دید به دستور تو هفتاد نفر از بزرگان‌شان را انتخاب نمود و

به وعده‌گاهی که معین کرده بودی برد، آنان همان خواسته خود را تکرار کردند، در این هنگام صاعقه‌ای از آسمان نازل کردی، نور آن صاعقه، آنقدر زیاد بود که همگی جان باختند. کسانی که تاب دیدن صاعقه را (که مخلوق تو بود) نداشتند، چگونه می‌توانستند نور عظمتت را ببینند؟

اما ماجرای گوساله‌پرستی یهودیان هم گناه بزرگی بود، وقتی موسی علیه السلام به کوه طور رفت، مردی به نام سامری دسیسه کرد و یهودیان را دعوت به پرستش گوساله‌ای از طلا کرد، آنان فریب سامری را خوردند و عده زیادی گوساله پرست شدند.

* * *

نساء : آیه ۱۵۵ - ۱۵۴

وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ
ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا
غَلِيظًا (۱۵۴) فِيمَا نَقَضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكَفَرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ
بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا
قَلِيلًا (۱۵۵)

موسی علیه السلام تورات را برای مردم خواند، وقتی آنان از این سخنان تو مطلع شدند، با خود گفتند که عمل به تورات مشکل است و شروع به مخالفت کردند. اینجا بود که کوه طور به صورت معجزه‌آسایی از جا کنده شد و بالای سر آنان قرار گرفت، آنان سایه کوه را بالای سر خود دیدند و ترسیدند و گمان کردند که آن کوه برآنان فرود خواهد آمد. همه وحشت زده شدند و دست به دامن موسی علیه السلام زدند و با تو پیمان بستند که به تورات عمل کنند و این‌گونه بود که خطر از آنان برطرف شد. (۱۷۳)

تو از آنان پیمان گرفتی که دست از لجاجت‌ها و دشمنی‌ها بردارند و با خشوع و خضوع وارد شهر بیت‌المقدس شوند.

پدران آنان در فلسطین زندگی می‌کردند، وقتی یوسف علیه السلام در مصر به مقام و جایگاهی رسید، آنان به مصر هجرت کردند و بعد از مدتی آنان اسیر ظلم و ستم فرعونیان شدند، تو برای آنان موسی علیه السلام را فرستادی و موسی علیه السلام آنان را از ظلم و ستم فرعونیان نجات داد و به فلسطین بازشان گرداند سپس از آنان خواستی تا وقتی به دروازه‌های بیت‌المقدس رسیدند، سجده کنند و با فروتنی و تواضع وارد شهر شوند.

به آنان فرمان دادی تا شنبه را روز تعطیلی خود قرار دهند و این روز به کسب و کار نپردازند و از آنان عهد و پیمانی محکم گرفتی که به تورات عمل کنند. آن‌ها طبق دستور، روزهای شنبه ماهیگیری نمی‌کردند، مدتی گذشت، طمع مال دنیا در دل‌هایشان زیادت‌تر شد، برای همین کنار ساحل حوضچه‌هایی ساختند، روزهای شنبه صبر می‌کردند تا ماهی‌ها وارد حوضچه‌ها شوند، سپس، راه حوضچه‌ها را می‌بستند و روز یکشنبه به صید ماهی اقدام می‌کردند و سرانجام آنان را به عذاب کیفر کردی.

تو آنان را به دلیل آن که پیمان خود را شکستند و پیامبران تو را کشتند، از رحمت خود دور کردی و لعنتشان کردی. آنان با ریشخند به پیامبران گفتند که ما سخنان شما را نمی‌فهمیم! دل‌های ما آمادگی فهم سخنانتان را ندارد. چنین مطلبی درست نبود بلکه سخن حق را می‌فهمیدند، اما آن را انکار می‌کردند و کفر می‌ورزیدند، به همین دلیل، نور عقل و فطرت را در قلبشان خاموش کردی و در نتیجه به جز تعداد اندکی، ایمان نیاوردند.

* * *

تو به همه انسان‌ها، نور عقل و فطرت داده‌ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا نمایند، اما این یهودیان راه کفر و لجاجت را در پیش گرفتند، پیامبران تو را به قتل رساندند، نتیجه کار آنان، این بود که نور عقل و فطرت در دل‌هایشان خاموش شد. این قانون توست: هر کس لجاجت به خرج بدهد و بهانه‌جویی کند و معصیت تو را انجام دهد، نور فطرت از او گرفته می‌شود. یهودیان کفر و لجاجت ورزیدند، تو هم نتیجه کارشان را دادی، در واقع می‌توان گفت که تو نور فطرت را از آنان گرفتی، دیگر بیشترشان ایمان نمی‌آورند و در کفر و لجاجت باقی خواهند ماند.

* * *

نساء: آیه ۱۵۸ - ۱۵۶

وَيَكْفُرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا (۱۵۶) وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا (۱۵۷) بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۵۸)

به راستی چرا نور فطرت از آنان گرفته شد؟ گناه آنان چه بود؟ از پیمان شکنی آنان برایم گفتم، این که پیامبران را به قتل رساندند، اکنون دو گناه بزرگی که آنان انجام دادند را برایم ذکر می‌کنی:

۱ - تهمت زنا به مریم علیها السلام

مریم علیها السلام مادر عیسی علیه السلام بود، تو عیسی علیه السلام را به قدرت خود، بدون پدر آفریدی، اما یهودیان وقتی دیدند مریم علیها السلام حامله شده است، او را به زنا متهم کردند و گفتند که

مریم از یک نجّار، حامله شده است. یکی از روزها که عیسی علیه السلام از مقابل گروهی از یهودیان عبور می‌کرد به یکدیگر گفتند: پسر «آن زن زناکار آمد» (۱۷۴).
 تو در قرآن از پاکدامنی مریم علیها السلام سخن گفتی تا همه بدانند عیسی علیه السلام، نشانه‌ای از قدرت توست.

۲ - ادّعی قتل عیسی علیه السلام

عده‌ای از یهودیان با عیسی علیه السلام دشمن بودند، وقتی آنان دیدند روز به روز پیروان او زیادتر می‌شوند، تصمیم گرفتند تا هر طور شده مانع کار او شوند، آنان افرادی را وسوسه کردند تا عیسی علیه السلام را به قتل برسانند.

شبی که عده‌ای از یهودیان در جستجوی عیسی علیه السلام بودند، او وارد خانه‌ای شد، دشمنان تا نزدیکی آن خانه آمدند، به عیسی علیه السلام چنین وحی کردی: «ای عیسی! من تو را برگرفته و به سوی خود بالا می‌برم و تو را از چنگال افراد بی‌ایمان و پلید نجات می‌دهم». عیسی علیه السلام به آسمان‌ها رفت و در آنجاست تا زمانی که بار دیگر به زمین بازگردد، آری، عیسی علیه السلام هم اکنون زنده است و کشته نشده است.

یهودیان وقتی به آن خانه آمدند، کسی را که شبیه عیسی علیه السلام بود، یافتند، تصوّر کردند که عیسی علیه السلام است، او را دستگیر کرده و به صلیب کشیدند و در همه جا اعلام کردند ما عیسی را به قتل رساندیم، اما این طور نبود، امر بر آنان مشتبه شده بود، آن‌ها نمی‌دانستند که آن مرد عیسی علیه السلام نیست، این‌گونه عیسی علیه السلام را از دست دشمنانش نجات دادی و به آسمان بردی، عیسی علیه السلام قطعاً کشته نشد، کسانی که می‌گویند او کشته شد، در شک و تردید هستند و هیچ علمی به آن ندارند و از شک و گمان خود پیروی می‌کنند، عیسی علیه السلام را به آسمان‌ها بردی و بر هر کاری توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است. (۱۷۵)

* * *

نساء : آیه ۱۵۹

وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ
الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا (۱۵۹)

مسیحیان معتقدند که عیسی کشته شد، تو می‌گویی عیسی هرگز کشته نشد. در انجیلی که امروزه در دست مردم است، سخن از کشته شدن عیسی ﷺ به میان آمده است.

در انجیل بیان شده است که دشمنان، عیسی ﷺ را گرفتند و به قتل رساندند و بدنش را دفن کردند و پس از مدتی عیسی ﷺ زنده شد و زمانی کوتاه روی زمین زندگی کرد و بعد از آن به آسمان صعود کرد. (۱۷۶)

این باوری است که مسیحیان دارند، اما تو در قرآن، تأکید می‌کنی که عیسی ﷺ کشته نشد، او زنده است و در آسمان‌ها مهمان توست و روزی به زمین بازمی‌گردد و بعد از مدتی به مرگ طبیعی از دنیا می‌رود.

اکنون وعده‌ای بزرگ می‌دهی: وقتی عیسی ﷺ به زمین بازگردد، (قبل از آن که مرگ او فرا برسد)، یهودیان و مسیحیان به او ایمان واقعی می‌آورند.

عده زیادی از مسیحیان، عیسی ﷺ را خدا می‌دانند، آنان منحرف شده‌اند، اما روزی فرا می‌رسد که به عیسی ﷺ ایمان واقعی بیاورند، ایمان به اینکه عیسی ﷺ، پیامبر توست و آنان در آن روز تسلیم عیسی ﷺ می‌شوند. (۱۷۷)

می‌خواهم بدانم عیسی ﷺ چه هنگام به زمین بازمی‌گردد؟ ماجرای وعده بزرگ تو چیست؟

* * *

این وعدهٔ توسست که عاقبت این جهان، از آن اهل ایمان است، روزی فرا خواهد رسید که در سراسر جهان، حکومت عدل برقرار شود و زمین از کفر پاک گردد، روزی که مهدی علیه السلام ظهور کند، چه روز باشکوهی خواهد بود!

مهدی علیه السلام از مکهٔ ظهور می‌کند و سپس به مدینه می‌رود و بعد از آن راه کوفه را در پیش می‌گیرد، در آن روز کوفه، پایتخت جهان خواهد بود.

سپس مهدی علیه السلام تصمیم می‌گیرد به فلسطین برود، زیرا آنجا حوادث مهمی روی خواهد داد و مهدی علیه السلام باید آنجا باشد.

مهدی علیه السلام به سوی فلسطین می‌رود و وارد بیت المقدس می‌شود و چند روز در آن شهر اقامت می‌کند تا روز جمعه فرا رسد.

آن جمعه بسیار سرنوشت‌ساز است، در آن روز، عدهٔ زیادی از مسیحیان در این شهر جمع خواهند شد، گویا قرار است اتفاق مهمی روی بدهد.

روز جمعه فرا می‌رسد. چه اجتماع باشکوهی! همه منتظر هستند و به آسمان نگاه می‌کنند، ابر سفیدی آشکار می‌شود، آن جوان کیست که بر فراز آن ابر قرار گرفته است؟ دو فرشته در کنارش ایستاده‌اند. (۱۷۸)

آن ابر به سوی زمین می‌آید. شوری در میان مسیحیان بر پا می‌شود. آن جوان، عیسی علیه السلام است، ابر سفید به زمین می‌آید و عیسی علیه السلام پیاده می‌شود. مسیحیان که از شادی در پوست خود نمی‌گنجند به طرفش می‌روند و می‌گویند که ما یاران و انصار تو هستیم.

عیسی علیه السلام می‌گوید: «شما یاران من نیستید». (۱۷۹)

همه تعجب می‌کنند. عیسی علیه السلام، بدون توجه به آنان، حرکت می‌کند.

مهدی علیه السلام در محراب «مسجد الأقصى» ایستاده است و همهٔ یارانش پشت سر او

به صف نشسته‌اند و منتظرند تا وقت نماز شود.

عیسی علیه السلام به سوی محراب می‌رود، به مهدی علیه السلام نزدیک می‌شود و سلام می‌کند و دست می‌دهد.

مهدی علیه السلام به عیسی علیه السلام رو کرده و می‌گوید: «ای عیسی! جلو بایست و امام جماعت باش.» (۱۸۰)

عیسی علیه السلام در جواب می‌گوید: «من به زمین آمده‌ام تا وزیر شما باشم، نیامده‌ام تا فرمانده باشم، من نماز خود را پشت سر شما می‌خوانم.» (۱۸۱)

نماز بر پا می‌شود، پیروان عیسی علیه السلام با تعجب نگاه می‌کنند. عیسی علیه السلام در صف نماز مسلمانان حاضر شده و با آنان نماز می‌خواند.

اینجاست که بسیاری از آن‌ها مسلمان شده و به جمع یاران مهدی علیه السلام می‌پیوندند. این وعده توست، مسیحیان و یهودیان در آن روز از عیسی علیه السلام پیروی می‌کنند و هرگز نافرمانی سخن او را نمی‌کنند، وقتی عیسی علیه السلام از آنان می‌خواهد با مهدی علیه السلام بیعت کنند، سخنش را اطاعت می‌کنند، این معنای ایمان واقعی به عیسی علیه السلام است، عیسی علیه السلام در روز قیامت، بر اعمال و رفتار پیروان خود شهادت خواهد داد.

نساء: آیه ۱۶۱ - ۱۶۰

فَيُظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ
طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا (۱۶۰) وَأَخَذَهُمُ الرِّبَا
وَقَدْ نُهِوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ
عَذَابًا أَلِيمًا (۱۶۱)

یهودیان را از بعضی نعمت‌ها محروم کردی، دستور دادی که مثلاً گوشت شتر
مصرف نکنند، این نعمت‌ها قبلاً برایشان حلال بود، اما به علت چهار گناه، این

محدودیت را برای آنان قرار دادی.

چهار گناه آنان، این بود:

۱ - آنان ظلم و ستم می کردند.

۲ - آنان مردم را از راه تو باز می داشتند. (حقایق را تحریف می کردند و زمینه انحراف مردم را فراهم می کردند).

۳ - در تورات از آنان خواسته بودی تا هرگز رباخواری نکنند، اما به این دستور عمل نکردند، رباخواری، اعلام جنگ با توست.

۴ - تصرف در اموال دیگران باید با اجازه آنان باشد و در محدوده معامله قانونی و شرعی باشد، اما آنان بدون هیچ گونه معامله و اجازه ای به اموال دیگران دست درازی می کردند.

برای آنان محدودیت هایی قرار دادی و بعضی خوراکی های حلال را بر آنان حرام کردی، البته این محدودیت ها برای این دنیای آنان بود، نتیجه گناهانشان، هرگز به این محدودیت ها خلاصه نمی شود، تو برای آنان عذاب دردناکی را آماده کرده ای، آتش جهنم در انتظار آنان است.

هدف تو از ذکر ماجرای یهود این است که من از این گناهان دوری کنم و از ماجرای آنان درس بگیرم.

نساء : آیه ۱۶۲

لَكِنَّ الرَّاٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ
بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۶۲)

در قرآن، بارها یهودیان را نکوهش کردی، این سرزنش‌ها، جنبهٔ نژادی ندارد، تو فقط می‌خواهی یهودیان منحرف را سرزنش کنی اگر کسی یهودی بود و وقتی به واقعیت، علم پیدا کرد به علم خود عمل کند و ایمان آورد، تو پاداش بزرگی به او می‌دهی.

در تورات، بشارت ظهور محمد ﷺ را ذکر کردی و از یهودیان خواستی تا وقتی محمد ﷺ به پیامبری رسید، به او ایمان بیاورند.

اکنون از مسلمانان می‌خواهی اگر شخصی یهودی با دیدن نشانه‌های پیامبری محمد ﷺ مسلمان شد، پذیرایش باشند و با دیدهٔ احترام به او نگاه کنند.

اکنون تو به یهودیانی که در علم، پایدار و راسخ هستند و مؤمنانی که به تو و قرآن و کتاب‌های آسمانی و روز قیامت ایمان می‌آورند و نماز می‌خوانند و زکات می‌دهند، وعدهٔ پاداشی بس بزرگ می‌دهی!

آری، خیلی‌ها می‌دانستند که محمد ﷺ همان پیامبر موعود است، اما برای حفظ منافع خود، به این علم خود عمل نکردند و حق را انکار کردند، در اینجا از اهل علم و دانشی سخن می‌گویی که وقتی به چیزی علم پیدا کردند، در راه عمل به علم خود پایدار و استوار می‌مانند، هر چند این کار باعث شود که ریاست و ثروتشان از دست برود. خوشا به حال دانشمندانی که مصالح فردی خود را فدای علم کردند! خوشا به حال کسانی که علم را فدای مصلحت فردی خود نکردند و از حق طرفداری کردند. تو به آنان پاداشی بس بزرگ خواهی داد.

نساء: آیه ۱۶۳

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ
بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ
وَعِيسَى وَالْيُوسُفَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (۱۶۳)

سخن در این بود که یهودیان از محمد ﷺ خواستند تا برایشان مانند تورات، قرآن را به صورت کتابی یکپارچه بیاورد، آیات ۱۵۳ تا ۱۶۳ سوره «نساء» را بر پیامبر نازل کردی. این جواب پیامبر به آنان بود:

ای یهودیان! شما پیرو پدران خود هستید که از موسی درخواست بزرگتری نمودند، آنان از موسی خواستند تا خدا را به آنان دهد. شما به دنبال حقیقت نیستید، مانند پدران خود بهانه‌جویی می‌کنید، پدران شما که موسی برایشان تورات را یکجا آورد، چرا گوساله پرست شدند؟ چرا پیامبران خدا را کشتند؟ چرا به مریم ؑ تهمت ناروا زدند؟ چرا ادعای کشتن عیسی را نمودند؟

وقتی یهودیان این آیات را شنیدند، سکوت کردند، الآن معلوم شد که آنان از نسل کسانی هستند که پیامبران را کشته‌اند و بارها نافرمانی تو را نموده‌اند. آنان به کارهای پدران خود خشنود هستند، پس در همه آن کارها شریک هستند. یهودیان به فکر فرو رفتند، اکنون چه جوابی به محمد ﷺ بدهند، آبرویشان رفت، همه گناهایی که پدرانشان کرده بودند، برملا شد، همه فهمیدند که آنان قومی بهانه‌جو هستند، ستیزه‌جویی با حق و حقیقت را از پدران خود به ارث برده‌اند. کاش آنان قدری فکر می‌کردند، از گناه پدران خود بیزاری می‌جستند و راه سعادت را برمی‌گزیدند.

آنان که نشانه‌های پیامبر موعود را در محمد ﷺ یافته بودند، آیا به او ایمان خواهند آورد؟

یهودیان به فکر فرو رفتند، دو نفر از آنان رو به بقیه کردند و گفتند:

— ما می‌توانیم جواب این سخنان محمد را بدهیم؟

— چگونه؟

— محمد در سخنانش به این اشاره کرد که پدران ما پیامبران را کشته‌اند، بهترین

راه حل این است که پیامبری همه کسانی که بعد از موسی علیه السلام آمدند را انکار کنیم. — آفرین بر شما! با این کار، ثابت می‌کنیم که پدران ما، پیامبران را نکشته‌اند. — ما با این سخن، بار دیگر ادعای محمد را انکار می‌کنیم و به همه می‌فهمانیم که او را به عنوان پیامبر قبول نداریم. همه سخن این دو نفر را می‌پذیرند، قرار می‌شود که آنان نزد محمد صلی الله علیه و آله بروند و با او سخن بگویند.

وقتی آن دو نفر حضور پیامبر می‌رسند، چنین می‌گویند: «ای محمد! خدا هیچ کس را بعد از موسی به پیامبری نفرستاده است» (۱۸۲). پیامبر سکوت می‌کند و تو این آیه را نازل می‌کنی:

ای محمد! ما بر تو وحی نازل کردیم همانگونه که بر نوح و پیامبران بعد از او وحی نازل نمودیم، ما بر ابراهیم، اسماعیل، یعقوب و اسباط (پیامبرانی از نسل یعقوب بودند) عیسی، ایوب، هارون، سلیمان و داوود وحی نازل کردیم و کتاب «زبور» را به داوود دادیم.

* * *

وحی، جریانی است که در طول تاریخ بشر تا زمان محمد صلی الله علیه و آله ادامه داشته است، در هر زمانی، پیامبرانی را برای هدایت مردم فرستادی و به آنان وحی نازل نمودی. در اینجا تعدادی از پیامبران خود را نام می‌بری. این پیامبران را می‌توان در سه گروه قرار داد:

- ۱ - پیامبرانی که قبل از زمان موسی علیه السلام بوده‌اند: به این ترتیب (از جهت زمان) به پیامبری رسیدند: نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، ایوب علیهم السلام.
- ۲ - پیامبری که در زمان موسی علیه السلام به او وحی نمودی: هارون، برادر موسی علیه السلام.
- ۳ - پیامبرانی که بعد از موسی علیه السلام به پیامبری رسیده‌اند: آنان به این ترتیب (از جهت زمان) به پیامبری رسیدند: اسباط (کسانی که از نسل یعقوب بودند و بعد از

مرگ موسی علیه السلام به پیامبری رسیدند)، داوود، سلیمان، یونس، عیسی علیهم السلام.
 نکته بسیار مهم این است که یهودیان به پیامبر گفتند: «بعد از موسی، خدا هیچ
 کس را به پیامبری نفرستاده است»، اما همان یهودیان به «زیور» که کتاب آسمانی
 داوود علیه السلام است ایمان داشتند.
 آنان می‌گفتند ما پیامبری کسانی که بعد از موسی علیه السلام آمده‌اند را قبول نداریم، پس
 چرا به پیامبری داوود ایمان دارند؟ داوود علیه السلام بیش از پنج قرن، بعد از موسی علیه السلام به
 دنیا آمده است. این یک تناقض آشکار است!

* * *

نساء: آیه ۱۶۹ - ۱۶۴

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ
 وَرُسُلًا لَمْ نَقُصُّهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (۱۶۴) رُسُلًا
 مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ
 اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۶۵) لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ
 وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (۱۶۶) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا
 عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۶۷) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ
 يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا (۱۶۸) إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ
 فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۱۶۹)

سخن تو با پیامبرت ادامه پیدا می‌کند:

ای محمد!

من سرگذشت زندگی بعضی از پیامبران را در این قرآن برایت بیان کردم و
 سرگذشت بعضی از آن‌ها را نگفتم، همه آنان پیامبران من بودند همانگونه که
 موسی پیامبر من بود و آشکارا با او سخن گفتم.

پیامبران را فرستادم تا هم مردم را بشارت دهند و هم از عذاب روز قیامت
 بترسانند، هدف من این بود که مردم در روز قیامت نگویند ما نمی‌دانستیم، زیرا

کسی نبود ما را راهنمایی کند، پس از آمدن پیامبران، هیچ بهانه‌ای باقی نمی‌ماند. با این کار بر همه، اتمام حجت نمودم، آری، من بر هر کاری توانا هستم و همه کارهای من از روی حکمت است.

ای محمد! اگر یهودیان پیامبری تو را انکار کردند، اهمیتی ندارد، من خود گواه قرآنی هستم که از روی علم به تو نازل کردم، من به علم خویش تو را شایسته این مقام بزرگ یافتم. فرشتگان هم بر پیامبری تو گواهی می‌دهند، گرچه گواهی من به تنهایی کفایت می‌کند!

یهودیان پیامبری تو را انکار کردند و کفر ورزیدند و دیگران را از رسیدن به راه من بازداشتند. آنان به گمراهی افتاده‌اند و از راه نجات دور شدند، کافرانی هستند که به دیگران ظلم کردند و نگذاشتند مردم به سوی تو بیایند و هدایت شوند، هرگز آنان را نمی‌بخشم و به حال خود رهاشان می‌کنم و آنان را جز به سوی جهنم رهنمون نمی‌شوم و در عذاب جهنم همیشه خواهند بود، آری، انتقام از ستمکاران برای من، آسان است.

نساء: آیه ۱۷۰

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ
فَأْمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ
اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷۰)

در تورات و انجیل درباره آمدن آخرین پیامبر خود بشارت دادی و نشانه‌های محمد ﷺ را بیان کردی. یهودیان و مسیحیانی که در زمان پیامبر زندگی می‌کردند، به راحتی می‌توانستند حق و حقیقت را تشخیص دهند.

آنقدر روشن و واضح درباره محمد ﷺ سخن گفته بودی که جای هیچ شکی نبود، آنان همان‌طور که فرزندان خود را می‌شناختند، پیامبر موعود را شناختند و

فهمیدند محمد ﷺ همان پیامبر موعود است.

اکنون با آنان سخن می‌گویی: «پیامبری که وعده آمدن او را داده بودم، به سوی شما آمده است و دین و آیین حق را برای هدایت شما آورده است، خیر شما در این است که به او ایمان بیاورید، اگر هم کافر شوید و ایمان نیاورید، بدانید که از ایمان و بندگی شما بی‌نیازم، آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن من است و به ایمان و کفر شما آگاهم و همه کارهای من از روی حکمت است».

این سخن تو، دعوت جهانی اسلام است و در همه زمان‌ها، همه مردم را به ایمان به قرآن و محمد ﷺ فرا می‌خواند، تو مردم را به اسلام دعوت می‌کنی اما این دعوت، از روی نیاز به بندگی و عبادت و ایمان مردم نیست، تو نیازی به ایمان انسان‌ها نداری و از کفر آنان نیز زیان نمی‌کنی، ایمان مردم به نفع خودشان است. کسانی که به آخرین پیامبر تو ایمان می‌آورند، نباید بر تو منت گذارند بلکه تو بر آنان منت نهادی و به ایمان و رستگاری هدایتشان نمودی.

نساء: آیه ۱۷۳ - ۱۷۱

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۱۷۱) لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا (۱۷۲) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۱۷۳)

روی سخن تا اینجا بیشتر با یهودیان بود که چگونه دچار انحراف شده بودند، گناهان بزرگشان را برشمردی: تهمت زدن به مریم علیها السلام، ادعای قتل عیسی علیه السلام، ظلم و ستم، پنهان کردن حقایق، رباخواری، مال مردم خوردن، انکار نبوت پیامبران و...

اکنون سخن خود را با مسیحیان آغاز می‌کنی، از انحراف بزرگشان سخن می‌گویی، البته این‌ها همه درس‌هایی برای ما مسلمانان است، از انحراف مسیحیان سخن می‌گویی تا مبدا ما نیز به این انحراف مبتلا شویم.

به راستی انحراف بزرگ مسیحیان چیست؟

عُلُوّ و زیاده‌گویی!

خطری که مسلمانان را هم تهدید می‌کند و باید نسبت به آن حساس بود. اکنون تو از مسیحیان می‌خواهی در دین خود عُلُوّ و زیاده‌گویی نکنند و درباره تو جز حقیقت نگویند.

عیسی علیه السلام پسر مریم علیها السلام بود، عیسی علیه السلام پیامبر تو بود، تو با قدرت خودت او را بدون پدر خلق کردی.

عیسی علیه السلام، روحی شایسته از طرف تو بود که تو او را آفریدی، از مسیحیان می‌خواهی تا به تو و پیامبرانت ایمان بیاورند و عیسی علیه السلام را پیامبر تو بدانند نه خدای پسر!

آنان معتقد به سه خدا هستند: «خدای پدر»، «خدای پسر» «خدای روح القدس». منظور از روح القدس، فرشته‌ای به نام جبرئیل می‌باشد.

آنان عیسی را پسر تو می‌دانند، از آنان می‌خواهی تا از اعتقاد به «خدای سه‌گانه» بپرهیزند و از سه‌گانه‌پرستی به سوی یکتاپرستی بیایند.

اگر از این اعتقاد دست بردارند به سود خودشان است، از این که فرزندی داشته باشی، منزّه و پاکی!

تو هرگز نیازی به فرزند نداری، همه آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن توست و بر هر کاری توانایی.

عیسی علیه السلام هرگز از بندگی تو سرپیچی نکرد، فرشتگان مقرب هم همین طور، همه بندگی و عبادت تو را می‌کنند، پس چگونه است که عده‌ای عیسی علیه السلام را خدا می‌دانند و جبرئیل (روح القدس) را که یکی از فرشتگان مقرب توست، خدا می‌دانند؟

هر کس که تکبر ورزد و از عبادت و بندگی سرپیچی کند، باید بداند روز قیامت زنده خواهد شد و به سزای نافرمانی خود خواهد رسید.

تو به کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، پاداش کاملی خواهی داد و از بخشش و فضل خود به آنان پاداش بیشتر هم می‌دهی. روز قیامت کسانی را که از بندگی تو سرپیچی کردند و تکبر ورزیدند، به عذابی دردناک مبتلا خواهی کرد و آنان در آن روز، در برابر این عذاب، هیچ یار و یابوری نخواهند یافت.

عُلُوّ نشانه تعصب بیجا درباره پیشوایان دینی است و یکی از علّت‌های انحراف در ادیان آسمانی بوده است، بعضی دوست دارند که رهبران دینی خود را بزرگتر از آنچه هستند، جلوه دهند تا بر عظمت خود بیفزایند، از سوی دیگر، گاهی بعضی افراد عقاید عُلُوّ آمیز را نشانه ایمان و عشق به رهبران خود می‌پندارند. عُلُوّ، اصل اساسی دین که همان توحید و یکتاپرستی است را تهدید می‌کند و به همین جهت است که تو به عُلُوّ کنندگان سخت گرفته‌ای و آنان را سرزنش

نموده‌ای.

در کتاب انجیل، هیچ نشانه‌ای از سه‌گانه‌پرستی یا اعتقاد به «سه‌خدایی» وجود ندارد. این انحراف و بدعت بزرگی بود که سه‌قرن بعد از میلاد عیسی ﷺ در میان مسیحیان شکل گرفت.

در سال ۳۲۵ میلادی، ۳۱۸ نفر از روحانیون مسیحی در «نیقیه» شورایی را تشکیل دادند، نیقیه همان شهر «ازنیق» است که در ترکیه واقع است. در آن شورا درباره اعتقادات گفتگو شد و اعتقادات مشخصی مورد قبول واقع شد و بعداً آن اعتقادات به «عهدنامه نیقیه» مشهور شد.

این قسمتی از متن آن عهدنامه است: «عیسی، پسر خداست و از او متولد شده است، او یگانه پسر خداست. عیسی، خدایی از خدا و نوری است از نور. او خدای حقیقی از خدای حقیقی است. او برای نجات و رستگاری ما از آسمان نازل شد، جسم گرفت و انسان شد، رنج و عذاب کشید» (۱۸۳)

این‌گونه بود که بعد از شورای «نیقیه»، مسیحیان، عیسی ﷺ را به عنوان یکی از سه خدا پذیرفتند.

آن‌ها گفتند خدا هم یکی و هم سه تا می‌باشد: پدر، پسر، روح القدس. هر سه خدا هستند و در عین حال، خدا یکی است.

وقتی من با دقت در این مطلب فکر می‌کنم می‌بینم که این اعتقاد، خلاف حکم عقل است، آخر چگونه می‌شود خدا هم یکی باشد و هم سه تا؟

برخی مسیحیان در جواب این سؤال چنین گفته‌اند: «این مسئله‌ای است که باید به آن ایمان آورد، فراتر از فهم عقل است». آنان با این سخن می‌خواهند راه دین

را از راه عقل جدا کنند.

همه منتظر بودند ببینند که امام رضا علیه السلام با رهبر مسیحیان چگونه سخن خواهد گفت. امام به او رو کرد و گفت:

— ای مسیحی! من می دانم عیسی علیه السلام انسان وارسته و خوبی بود، فقط او یک عیب بزرگ داشت.

— چه عیبی؟

— ای مسیحی! من شنیده ام که عیسی علیه السلام کم نماز می خواند و کم روزه می گرفت!
— من فکر می کردم شما دانشمندی بزرگ هستید، اما این سخن را که از شما شنیدم، فهمیدم شما از علم و دانش، بهره زیادی ندارید.

— برای چه؟

— چرا شما می گویی عیسی علیه السلام کم نماز می خواند؟ مگر نشنیده ای که او همه روزه ها، روزه می گرفت و تمام شب را بیدار می ماند و نماز می خواند؟

— ای مسیحی! من سؤالی دارم.

— پرس!

— الآن گفتم که عیسی علیه السلام شب ها نماز می خواند، روزها روزه می گرفت، به راستی برای چه کسی روزه می گرفت و نماز می خواند؟ او چه کسی را عبادت می کرد؟
رهبر مسیحیان سکوت کرد و هیچ جوابی نداد، جوابی نداشت که بدهد، اگر بگوید برای خدا نماز می خواند و عبادت می کرد، پس دیگر چگونه می شود عیسی، خدا باشد. اگر عیسی، خداست، پس برای چه نماز می خواند و روزه می گرفت؟ برای چه بندگی خود را با نماز و روزه نشان می داد؟ وقتی کسی هر

روز روزه می‌گیرد و هر شب تا صبح نماز می‌خواند، می‌خواهد بندگی خود را نشان بدهد، به راستی اگر عیسی خداست، پس چرا بندگی می‌کرد؟ (۱۸۴)

عیسی، روح خدا می‌باشد. لقب او «روح الله» بود.

به راستی معنای این سخن چیست؟

آیا خدا روح دارد و روح خود را در عیسی دمیده است؟

خدا یکی است، او از اجزای مختلفی تشکیل نشده است، وقتی به خودم نگاه می‌کنم، می‌بینم که از سر و دست و پا تشکیل شده‌ام، اما خدا هیچ اجزایی ندارد، خدا جسم ندارد، روح هم ندارد، حقیقت خدا، یگانه است.

اگر خدا روح می‌داشت به روح خود نیاز می‌داشت، خدا بی‌نیاز از همه چیز است. اگر بگویی خدا روح دارد، او را نیازمند فرض کرده‌ای و هرگز این چنین نیست.

به راستی معنای این که عیسی روح الله است چیست؟

خدا عیسی را در رحم مادرش آفرید، بعد از آن «روح عیسی» را خلق نمود، خدا این «روح» را بر دیگر مخلوقات خود برتری داد، خدا هرگز روح ندارد. او روحی را برای عیسی ﷺ خلق کرد و بعداً در جسم عیسی قرار داد.

خدا در قرآن، از کعبه چگونه یاد می‌کند؟

او به ابراهیم ﷺ می‌گوید: «خانه‌ام را برای طواف کنندگان آماده کن». معنای «خانه خدا» چیست؟ یعنی خانه‌ای که خدا آن را به عنوان خانه خود انتخاب کرده است. همین طور، وقتی خدا «روح عیسی» را خلق کرد، این روح را برگزید، زیرا این روح خیلی باشکوه بود و خدا از آن این‌گونه تعبیر کرد.

اکنون من می فهمم که معنای «روح خدا» چیست، خیلی چیزها را می توان به خدا نسبت داد، مثل خانه خدا، دوست خدا. معلوم است که خانه خدا، غیر از خداست.

خانه خدا را حضرت ابراهیم به دستور خدا ساخته است، خانه خدا ربطی به حقیقت و ذات خدا ندارد. حالا معنای «روح خدا» را بهتر می فهمم: روحی که خدا آن را آفریده است، روحی که خدا آن را خیلی دوست می دارد.

* * *

به راستی چگونه ممکن است خدا در قالب یک انسان آشکار شود و نیاز به جسم، مکان، غذا و لباس و... پیدا کند؟

خدای مسیحیان فرزند دارد، هم یکی است و هم سه تا!

اما خدایی که من او را می پرستم: خدایی است که هیچ فرزندی ندارد!

معنای این سخن چیست؟

انسان می تواند فرزند داشته باشد، اگر خوب فکر کنی می بینی انسانی که فرزند دارد، روزی از دنیا می رود و فرزندش جای او را می گیرد. این یک قانون است. هر چیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست، خدای من فرزند ندارد، یعنی او هرگز پایانی ندارد.

آری! من خدایی را می پرستم که مثل و همانندی ندارد و پایانی هم ندارد، او همیشه بوده و خواهد بود.

خدایی را می پرستم که هیچ کس نمی تواند ذات او را وصف کند، بزرگی فقط سزاوار اوست و همه چیز غیر او کوچک و حقیر است. چشمها از دیدن او درمانده اند و ذهنها از درک وصف او عاجزند! (۱۸۵)

* * *

سخن از غُلُوّ به میان آمد، متأسفانه گروهی از مسلمانان نیز دچار این انحراف شدند، بعضی افراد اعتقادات باطلی نسبت به امامان شیعه پیدا نمودند و سخنان کفرآمیز بر زبان جاری کردند، اهل بیت علیهم السلام در مقابلشان به سختی موضع گرفتند و آنان را لعن و نفرین کردند.

در سال ۱۳۸ هجری، گروهی به رهبری «ابوالخطّاب» در کوفه اعتقاد پیدا کردند که خدا به تمثال و چهره امام صادق علیه السلام بر روی زمین نازل شده است و امام صادق علیه السلام خداست. (۱۸۶)

ابوالخطّاب یکی از کسانی است که مدّتی به مدینه می‌رفت و از امام صادق علیه السلام حدیث می‌شنید. او در کوفه این آیین تازه را درست کرد و در مسجد کوفه به تبلیغ آن پرداخت.

این سخن اوست که در تاریخ به یادگار مانده است: «ای یاران من! بدانید که خدای ما، امام صادق است!! من از طرف او، پیامبر شده‌ام! خدا به من دستور داد تا دین را بر شما آسان کنم. او بارهای گران و زنجیرهای سنگین را از دوش شما برداشته است. دیگر لازم نیست که نماز بخوانید و روزه بگیرید.» (۱۸۷)

جوانان زیادی فریب سخنان ابوالخطّاب را خورده بودند. این همان غُلُوّ بود که اهل بیت علیهم السلام انسان‌ها را از آن نهی کرده بودند.

«مُصادِف» یکی از شیعیان بود، از کوفه به مدینه رفت، وقتی به مدینه رسید ماجرا را برای امام صادق علیه السلام بیان کرد. امام در مقابل عظمت و بزرگی خدا سر به سجده گذاشت و شروع به گریه کرد و فرمود: «من بنده ضعیف و ذلیل خدا هستم.»

پس از مدتی امام سر از سجده برداشت، اشک از صورت او جاری شده بود. مُصَادِفِ پشیمان شد که چرا این ماجرا را به امام گفته است، او به امام گفت: — آقای من! در این ماجرا شما مقصّر نیستید، چرا این گونه گریه می‌کنید؟ — عده‌ای از پیروان عیسی علیه السلام هم در حق او غُلُو کردند، اگر عیسی علیه السلام در مقابل آن‌ها سکوت می‌کرد خدا او را عذاب می‌کرد. (۱۸۸)

امام برای شیعیان خود دربارهٔ ابوالخَطَّاب سخن گفت، این خلاصهٔ سخنان امام است: «خدا ابوالخَطَّاب و پیروان او را لعنت کند، من بنده‌ای از بندگان خدا هستم، او مرا آفریده است، اگر معصیتش را کنم، مرا عذاب می‌کند. آنان از مشرکان بدتر هستند، آنان عظمت خدا را کوچک کردند، خدایا! تو خود گواهی که من از آنان بیزارم.» (۱۸۹)

امام با این سخنان رسالت مهم خود را انجام داد، در آن روز، خطر بزرگی شیعه را تهدید می‌کرد، اگر غُلُو در میان شیعیان رشد می‌کرد، این مکتب نابود می‌شد.

* * *

به راستی معنای غُلُو چیست؟ کاش من قانون و ملاکی می‌داشتم و با آن می‌توانستم غُلُو را تشخیص بدهم، بعد از ماجرای ابوالخَطَّاب وقتی فضیلتی از اهل بیت علیهم السلام را نقل می‌کنم، عده‌ای به من می‌گویند: مواظب باش غُلُو نکنی! من شنیده‌ام که ابوحنیفه حدیث غدیر را نقل نمی‌کرد و می‌گفت: «حدیث غدیر، غُلُو است.»

امام صادق علیه السلام به ما معیار غُلُو را داده است، او در حدیث خود چنین فرموده: «ما را بنده خدا بدانید، ما را مخلوق خدا بدانید. برای ما خدایی قرار بدهید که به سوی او باز می‌گردیم، اگر این نکات را مراعات کنید، دیگر می‌توانید در خوبی و

کمال ما هر چه خواستید، بگوئید، بدانید که خدا به ما بیش از آن چیزی که شما تصور کنید، خوبی و کمال داده است» (۱۹۰)

من به این سخن امام فکر می‌کنم، غُلُو این است که کسی مانند ابوالخطّاب، اهل بیت علیهم‌السلام را خدا بداند، اگر ما آن‌ها را بنده خدا و مخلوق خدا دانستیم، دیگر می‌توانیم سایر سخن‌ها را درباره مقام آن‌ها باور کنیم، البته به شرط آن که آن سخنان صحیح و با دلیل و مدرک باشند.

آری! وقتی ما می‌گوییم اهل بیت علیهم‌السلام علم و دانش زیادی دارند، معنای آن این است که خدا این علم را به آن‌ها داده است، اگر می‌گوییم همه فرشتگان خدمتگزار آن‌ها می‌باشند، معنای آن این است که خدا این مقام را به آن‌ها داده است.

هر خوبی و زیبایی که در جهان هستی می‌توانی تصور کنی، برای اهل بیت علیهم‌السلام هست، ولی همه این خوبی‌ها را خدا به آن‌ها داده است، آن‌ها هر چه دارند از خدا دارند، هر لحظه به لطف و عنایت خدا محتاج هستند. آری! خدا مقامی بس بزرگ به آنان داده است هیچ کس نمی‌تواند به مقام آنان برسد. آنان بندگان برگزیده خدایند.

نساء: آیه ۱۷۵ - ۱۷۴

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ
وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا (۱۷۴) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ
فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمًا (۱۷۵)

در آیات قبل از یهودیان و مسیحیان سخن گفتی و انحراف آنان را از مسیر حق

نشان دادی، اکنون همه را به اسلام دعوت می‌کنی و چنین می‌گویی: ای «مردم! برای شما از طرف من دلیلی آشکار آمد و من نور روشنی را برای شما فرستادم، آنانی را که به من ایمان آورند، مهربانی و لطف خود را بر آنان ارزانی می‌دارم و به راه راست هدایتشان می‌کنم».

در اینجا از دو چیز سخن گفتی: «دلیل آشکار» و «نور روشن».

اکنون می‌خواهم بدانم منظور تو از این دو چیز چیست؟

اسم او «عبدالله صیرفی» بود، اهل کوفه بود، فرصتی پیش آمده بود تا به مدینه برود و از امام صادق علیه السلام حدیث بشنود، او می‌دانست باید از این فرصت کمال استفاده را نماید، حکومت بنی‌امیه درگیر جنگ داخلی شده است، از هر طرف بنی‌عبّاس دست به شورش زده‌اند، برای همین به راحتی می‌توان حضور امام صادق علیه السلام رفت و از او علم و دانش آموخت، شاید این فرصت دیگر تکرار نشود، حکومت‌های ستمگر همواره امامان شیعه را در تنگنا قرار می‌دادند و مانع می‌شدند تا مردم به راحتی بتوانند از آنان استفاده کنند.

عبدالله صیرفی به قرآن علاقه زیادی داشت و دوست داشت تا قرآن را با توجه به سخنان امام صادق علیه السلام بفهمد، برای همین روزی از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال کرد. می‌خواست بداند منظور از «دلیل آشکار» و «نور روشن» در این آیه چیست.

امام رو به او کرد و فرمود: «منظور از دلیل آشکار، محمد صلی الله علیه و آله است و منظور از نور روشن، علی علیه السلام است».

وقتی عبدالله صیرفی فهمید که تو در این آیه، مردم را به نبوت و امامت دعوت

کرده‌ای. همان‌طور که آنان باید به پیامبری محمد ﷺ ایمان بیاورند، همانگونه باید ولایت علی ﷺ را هم بپذیرند. امامت و ولایت، ادامه راه پیامبران است. امامت، چیزی بالاتر از یک حکومت ظاهری است، امامت، مقامی آسمانی است که تو آن را به هر کس که بخواهی عنایت می‌کنی. تو انسان‌ها را بدون امام رها نمی‌کنی، برای جانشینی بعد از پیامبر، برنامه داری. دوازده امام را از گناه و زشتی‌ها پاک گردانیدی و به آنان مقام عصمت دادی و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهادی و از مردم خواستی تا از آنان پیروی کنند.

* * *

امروز مهدی ﷺ، امام و حجت توست، او مایه روشن دل‌هاست، او همان «نور روشن» است. از من خواسته‌ای تا ولایتش را بپذیرم و پیرو او باشم. او نماینده تو روی زمین است. (۱۹۱)

راه مهدی ﷺ راه روشنی است و در آن هیچ ابهامی نیست، با پیمودن آن، می‌توانم به رستگاری برسم. (۱۹۲)

مهدی ﷺ، نور تو در آسمان‌ها و زمین است و مایه هدایت همگان است، رهبری است که همه را به سوی تو راهنمایی می‌کند، اگر هدایت او نباشد، هیچ کس نمی‌تواند به سعادت برسد.

هر که می‌خواهد به سوی تو بیاید، باید به سوی مهدی ﷺ رو کند، فقط از راه او می‌توان به تو رسید. هر کس با او بیگانه باشد، هرگز به مقصد نمی‌رسد. (۱۹۳)

* * *

نساء : آیه ۱۷۶

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ امْرُؤًا هَلَكًا

لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ
فَإِنْ كَانَتْ إِثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا التُّلْتَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً
فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ (۱۷۶)

یکی از یاران پیامبر در بستر بیماری افتاده بود و فکر می کرد که تا چند روز دیگر از دنیا می رود، پیامبر به عیادتش رفت و کنار بسترش نشست.

او وقتی پیامبر را کنار خود دید، شروع به گریه کرد و گفت: ای پیامبر! مرگ من نزدیک است. هیچ برادر و فرزندی هم ندارم، من فقط چند خواهر دارم! می دانی قبل از اسلام، به خواهر ارث نمی رسید. وقتی از دنیا رفتم، آیا از مال من به خواهرانم چیزی خواهد رسید؟

آری، او نگران خواهرانش بود، او می دانست مردان قبیله اش به اموال او چشم دوخته اند و منتظرند تا هر چه زودتر او بمیرد و اموالش را به ارث ببرند. به راستی حکم اسلام در این باره چیست؟ اگر کسی از دنیا برود و مردی نباشد که از او ارث ببرد، آیا اموالش به خواهرانش می رسد؟

جبرئیل نازل شد و این آیه بر پیامبر نازل کرد، در این آیه چند قانون بیان شده است:

۱- اگر مردی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک خواهر داشته باشد، نصف اموال آن مرد به خواهر می رسد، اگر آن مرد، هیچ وارث دیگری نداشته باشد، نصف دیگر اموال هم به آن خواهر می رسد.

۲- اگر زنی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک برادر داشته باشد، تمام

ارث به برادرش می‌رسد.

۳- اگر کسی (مرد یا زن) از دنیا برود و تنها دو خواهر از او به یادگار بماند، دو سوم اموال به آن دو خواهر می‌رسد. اگر وارثان دیگری باشند، یک سوم دیگر اموال به آن‌ها می‌رسد، چنانچه وارث دیگری نباشد، آن یک سوم هم برای آن دو خواهر می‌شود.

۴- اگر کسی (مرد یا زن) از دنیا برود، فرزندی نداشته باشد و چند برادر و چند خواهر داشته باشد، تمام اموال بین برادران و خواهران تقسیم می‌شود به طوری که سهم هر برادر، دو برابر سهم یک خواهر بشود. (۱۹۴)

این قانون‌هایی است که تو برای ما بیان کردی، فهم این قوانین و عمل به آن، سبب هدایت و سعادت جامعه بشری می‌شود.

این سوره را با بحث خانواده و حقوق زنان آغاز کردی، در اولین آیه گفتی که تو زن را هم‌نوع مرد آفریدی و سپس از همه خواستی تا حقوق زنان را پایمال نکنند و ارث آنان را بدهند. در آخرین آیه باز از حقوق زنان سخن می‌گویی و قانون ارث را بیان می‌کنی و تأکید می‌کنی که ارث زنان پرداخت شود، آغاز سوره با حقوق زنان، پایان سوره هم همین موضوع!

برای همین است که نام این سوره «نساء» است، «نساء» یعنی «زنان»، در این سوره بیش از همه سوره‌ها از حقوق زنان سخن گفتی، تو بر رعایت حقوق زنان تأکید زیادی داری و می‌خواهی این موضوع در ذهن همه، نقش ببندد و از آن غافل نشوند.

پیوست‌های تحقیقی

۱. تورات، سفر پیدایش، فصل ۹، شماره ۲۱.
۲. در سوره صافات، آیه ۸۱، سوره تحریم، آیه ۱۰.
۳. تورات، سفر تثیبه، فصل ۲ شماره ۲۳.
۴. سوره انعام، آیه ۹۰.
۵. نزد مسیحیان، این چهار انجیل، مشهور است:
 - ۱ - انجیل متی. متی نام یکی از حواریون عیسی (ع) می‌باشد. حواریون، دوازده نفر از یاران عیسی (ع) بودند. متی، انجیل خود را بین سال‌های ۵۰ تا ۶۰ میلادی نوشته شده است.
 - ۲ - انجیل مرقس. مرقس از حواریون نبود ولی انجیل خود را زیر نظر تعدادی از حواریون نوشته است. مرقس در سال ۶۸ میلادی کشته شد.
 - ۳ - انجیل لوقا که در سال ۶۳ میلادی نوشته شده است.
 - ۴ - انجیل یوحنا که در سال‌های آخر قرن اول میلادی نوشته شده است.
۶. شوری، آیه ۱۱
۷. قتلت بنو اسرائیل ثلاثة وأربعین نبیا من أوّل النهار فی ساعة واحدة...: تخریج الاحادیث و الآثار ج ۱ ص ۱۷۸، التبیان فی تفسیر القرآن ج ۲ ص ۴۲۲، تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص ۲۶۲، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۲۳، البرهان ج ۱ ص ۶۰۶، تفسیر الرازی ج ۷ ص ۲۲۹، تفسیر البحر المحیط ج ۲ ص ۴۳۰، فتح القدیر ج ۱ ص ۳۲۸، تفسیر الالبوسی ج ۳ ص ۱۰۹.
۸. أن رجلا وامرأة من أهل خيبر زنيا، وكانا ذوي شرف فيهم، وكان في كتابهم الرجم...: تفسیر مجمع البیان ج ۲

٩. أمهلي اليوم حتى أنظر، قال: فانصرف عمر يستشير نصحاءه... تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٠٩؛ تاريخ دمشق، ج ٤٥، ص ٤٩؛ أنساب الأشراف، ج ٣، ص ٣٨٥؛ وراجع، المتظم، ج ٥، ص ٣٣٦؛ و تذكرة الخواص، ص ٢٤٧؛ كيف أنت إذا قمت مقاماً تُخبر فيه بين الجنة والنار، فتختار النار؟ تهذيب الكمال، ج ٢١، ص ٣٥٩، الرقم ٢٤٣٩؛ الكامل في التاريخ، ج ٢، ص ٦٨٣؛ تاريخ دمشق، ج ٤٥، ص ٤٩؛ تذكرة الخواص، ص ٢٤٧؛ كنز العمال، ج ١٣، ص ٦٧٤، ح ٣٧٧٢٣؛ مثير الأحران، ص ٥٠؛ أنساب الأشراف، ج ٣، ص ٣٨٥.
١٠. أفعّل. وبت ليلته مفكراً في أمره، فسمع وهو يقول: أترك مُلك الري والري رغبة...: الكامل في التاريخ، ج ٢، ص ٥٥٥.
١١. فأنشد عمر بن سعد لعنه الله وهو يقول...: فإن صدقوا فيما يقولون إنني... أتوب إلى الرحمان من سستين: اللهوف، ص ١٩٣.
١٢. فأتاني آتٍ وقال: هذا عمر بن سعد يندب الناس إلى الحسين...: تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٠٩؛ تاريخ دمشق، ج ٤٥، ص ٤٩.
١٣. راجع: الكافي ج ٢ ص ٤٦٣، كمال الدين ص ٥٠، بحار الأنوار ج ٧٢ ص ٤٠٧، نور الثقلين ج ٣ ص ٨٩.
١٤. ويحذركم الله نفسه، ويحك يا بن آدم، الغافل وليس بمغفل عنه، يا بن آدم، إن أجلك أسرع شيء اليك...: الكافي ج ٨ ص ٧٢، الامالي للصدوق ص ٥٩٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ٢٢٣.
١٥. إن الله تبارك وتعالى لا يأسف كأسفنا، ولكنه خلق أولياء لنفسه يأسفون ويرضون، وهم مخلوقون مدبرون...: الكافي ج ١ ص ١٤٥، التوحيد للصدوق ١٦٩، معاني الأخبار ص ٢٠، بحار الأنوار ج ٤ ص ٦٦، التفسير الصافي ج ٤ ص ٣٩٦، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٦٠٨، سلام على آل ياسين، السلام عليك يا داعي الله...: الاحتجاج ج ٢ ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٧١، ج ٢ ص ٩١، ج ٩٩ ص ٨١.
١٦. يا زياد، ويحك، وهل الدين إلا الحب، ألا ترى إلى قول الله: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ...): المحاسن ج ١ ص ٢٦٣، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ١٧١، مستدرک الوسائل ج ١٢ ص ٢١٩، شرح الاخبار للقاضي النعمان المغربي ج ٣ ص ٥٨٧، مشكاة الأنوار ص ٢١٧، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ٩٤، جامع احاديث الشيعة ج ١٦ ص ٢٠٩، تفسير العياشي ج ١ ص ١٦٧، البرهان ج ١ ص ٦١٠، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٨٣.
١٧. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير العياشي ج ١ ص ١٦٧، التفسير الصافي ج ١ ص ١٠٠، تفسير فرات الكوفي ص ٧٨، التبيان في تفسير القرآن ج ٢ ص ٤٣٧، تفسير جوامع الجامع ج ١ ص ٢٧٨، نور الثقلين ج ١ ص ٣٢٦، جامع البيان ج ٣ ص ٣١٤، معاني القرآن للنحاس ج ١ ص ٣٨٤، تفسير السمرقندي ج ١ ص ٢٣٢، تفسير ابن زنين ج ١ ص ٢٨٥، تفسير الثعلبي ج ٣ ص ٣٩، تفسير السمعاني ج ١ ص ٣١٠، معالم التنزيل ج ١ ص ٢٩٣، مدارك التنزيل للنسفي ج ١ ص ١٥٠، الكشاف للزمخشري ج ١ ص ٤٢٣، زاد المسير ج ١ ص ٣١٨، تفسير العز بن عبد السلام ج ١ ص ٥٨، الجامع لاحكام القرآن للقرطبي ج ٤ ص ٥٩، تفسير البيضاوي ج ٢ ص ٢٧، تفسير البحر المحيط ج ٢ ص ٤٤٨، تفسير الجلالين ص ٦٩، فتح القدير ج ١ ص ٣٣٤، تفسير الألويسي ج ٢ ص ١٢٣.

۱۸. (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا...)، قال: نحن منهم، ونحن بقية تلك العترة: تفسير العياشي ج ۱ ص ۱۶۷، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۲۲۵، البرهان ج ۱ ص ۶۱۴، نور الثقلين ج ۱ ص ۳۲۷.
۱۹. (إِذْ يُلقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ) حين أيتمت من أبيها: تفسير الصافي ج ۱ ص ۳۳۶، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۱۹۲، نور الثقلين ج ۱ ص ۳۳۸.
۲۰. فساهم عليها النبيون فأصاب القرعة زكريا، وهو زوج أختها، وكفلها وأدخلها المسجد...: تفسير العياشي ج ۱ ص ۱۷۰، البرهان ج ۱ ص ۶۲۰، مستدرک الوسائل ج ۱۷ ص ۳۷۶، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۲۰۴.
۲۱. وذلك أن زكريا ظن أن الذين بشروه هم الشياطين... فخرس ثلاثة أيام: تفسير القمي ج ۱ ص ۱۰۲، البرهان ج ۱ ص ۶۲۸، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۱۶۹.
۲۲. سبحان الله، ما يعني به؟ قال: تنزيهه: الكافي ج ۱ ص ۱۱۸، التوحيد للصدوق ص ۳۱۲، بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۶۹، ج ۹ ص ۱۷۷؛ سبحان الله هو تنزيهه، أي إبعاده عن السوء وتقديسه: تاج العروس ج ۱۹ ص ۱۰۶، لسان العرب ج ۱۳ ص ۵۴۸، النهاية في غريب الحديث ج ۵ ص ۴۳.
۲۳. (إِذْ يُلقُونَ أَقْلَامَهُمْ...)... حين أيتمت من أبيها: تفسير الصافي ج ۱ ص ۳۳۶، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۱۹۲، نور الثقلين ج ۱ ص ۳۳۸.
۲۴. ذاك لمريم كانت سيدة نساء عالمها، وفاطمة سيدة نساء العالمين من الأولين والآخرين: معاني الاخبار ص ۱۰۷، شرح الاخبار للقاضي النعمان المغربي ج ۳ ص ۵۲۰، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۶، البرهان ج ۱ ص ۶۱۸، بشارة المصطفى ص ۲۷۴.
۲۵. يا علي، إنك أخذت بالأمس ألف منقال، فاجعل غدائي اليوم وأصحابي هؤلاء عندك...: الأمالي للطوسي ص ۶۱۴، حلية الأبرار ج ۲ ص ۲۶۷، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۱۹، ج ۳۷ ص ۱۰۵.
۲۶. فوجد في وسط البيت جفنة من ثريد تفور، وعليها عراق كثير، وكأن رانحتها المسك...: الأمالي للطوسي ص ۶۱۴، حلية الأبرار ج ۲ ص ۲۶۷، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۱۹، ج ۳۷ ص ۱۰۵.
۲۷. عيسى، كلمة خدا است، كلمة در اينجا، به معنای مخلوق و آفریده است.
۲۸. (وَالأَحْلَلُ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ) وهو السبت والشحوم والطيور...: البرهان ج ۱ ص ۶۳۵.
۲۹. فأدخلهم بيتا ثم خرج عليهم من عين في زاوية البيت، وهو ينفض رأسه من الماء...: تفسير القمي ج ۱ ص ۱۰۳، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۳۳۶، التفسير الصافي ج ۱ ص ۳۴۲، البرهان ج ۱ ص ۶۲۸، نور الثقلين ج ۱ ص ۳۵۴.
۳۰. انجيل متى، فصل ۲۷ شماره ۳۵، انجيل لوقا فصل ۲۳ شماره ۳۳، انجيل يوحنا فصل ۱۹ شماره ۱۸، انجيل مرقس فصل ۱۵ شماره ۲۴.
۳۱. قدم على رسول الله عبد المسيح بن أبقى ومعه العاقب وقيس أخوه، ومعه حارث بن عبد المسيح وهو غلام...: تفسير فرات الكوفي ص ۸۹، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۸۹.
۳۲. إن غدا فجاء بولده وأهل بيته فاحذروا مباهلتة، وإن غدا بأصحابه فليس بشيء...: مناقب آل أبي طالب ج ۳ ص ۱۴۳، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۴۴، تفسير أبي حمزة الثمالي ص ۱۲۳.
۳۳. مباهلة في الأصل من مادة بهل على وزن أهل، بمعنى إطلاق وفك القيد عن الشيء...: راجع: مختار الصحاح

٣٢. ص ٤٢، مجمع البحرين ج ١ ص ٢٥٨، النهاية لابن الأثير ج ١ ص ١٦٧.
٣٤. ولقد جاءكم بالفصل من أمر صاحبكم، والله ما باهل قوم نبياً قطّ فعاش كبيرهم ولا نبت صغيرهم، ولئن فعلتم لتهلكن: مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٤٣، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٨١ وج ٣٥ ص ٢٥٨؛ حتى ننظر بمن يباهلنا غداً؟ بكثرة أتباعه من أوباش الناس، أم بأهله...: الاختصاص ص ١١٤، سعد السعود ص ٩٣، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٥٤.
٣٥. إني لأرى وجوهاً لو شاء الله أن يزيل جبلاً من مكانه لأزاله بها، فلا تباهلوا... مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٤٣، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٢٨١ وج ٣٥ ص ٢٥٨.
٣٦. إن رسول الله أتاه حبران من أحبار النصارى من أهل نجران، فتكلما في أمر عيسى...: تفسير العياشي ج ١ ص ١٧٦، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٤٢، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٤٨.
٣٧. دعا رسول الله علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً، فقال: اللهم هؤلاء أهلي...: صحيح مسلم ج ٧ ص ١٢٠، سنن الترمذي ج ٤ ص ٢٩٣، فتح الباري ج ٧ ص ١٠، تحفة الأحوذى ج ٨ ص ٢٧٨، نظم درر السمطين ص ١٠٨، زاد المسير ج ١ ص ٣٣٩، الدرّ المنتور ج ٢ ص ٣٩، فتح القدير ج ١ ص ٣٤٨، تفسير الألوسي ج ٣ ص ١٩٠، أسد الغابة ج ٤ ص ٢٦، الإصابة ج ٤ ص ٤٦٨، البداية والنهاية لابن كثير ج ٧ ص ٣٧٦، ينابيع المودة ج ٢ ص ١٢٠، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٤٢، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٤٣.
٣٨. فما نراك جئت لمباهلتنا بالكبير ولا من الكثر ولا أهل الشارة ممن نرى ممن آمن بك وأتبعك: إقبال الأعمال ج ٢ ص ٣٤٥، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٢١.
٣٩. يا أحمد، لو باهلت بك ويمن تحت الكساء من أهلك أهل الأرض والخلائق جميعاً، لتقطعت السماء كسفاً...: إقبال الأعمال ج ٢ ص ٣٤٨، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٢٤، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ١٤٢.
٤٠. لأبعثن إليكم رجلاً كنفسي، يفتح الله به خير، سيفه سوطه...: بصائر الدرجات ص ٤٢٢، وراجع: الأمالي للصدوق ص ١٨٠، الخصال ص ٥٥٥، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ٢١٠، تحف العقول ص ٤٢٩، الأمالي للطوسي ص ٥٤٦، بحار الأنوار ج ٥ ص ٦٩ وج ٢١ ص ١٨٠ وج ٢٥ ص ٢٢٤، مجمع الزوائد ج ٧ ص ١١٠، المصنّف ص ٥٠٦، سنن النسائي ج ٥ ص ١٢٧، شرح نهج البلاغة ج ٩ ص ١٦٧، كنز العمال ج ٤ ص ٤٤١.
٤١. والله وليّ المؤمنين أيّاً كانوا، و عدو للكافرين أيّاً كانوا: البلاغ في تفسير القرآن بالقرآن ص ٥٩.
٤٢. أي تعلمون ما في التوراة من صفة رسول الله وتكتمونه: تفسير القمي ج ١ ص ١٠٥، البرهان ج ١ ص ٦٤١.
٤٣. تواطأ اثنا عشر خبياً من يهود خيبر و قرى عرّينة و قال بعضهم لبعض: ادخلوا في دين محمد أوّل النهار باللسان...: اسباب نزول القرآن ص ٧١، تفسير التعلبي ج ٣ ص ٩١، معالم التنزيل ج ١ ص ٣١٥، تفسير البحر المحيط ج ٢ ص ٥١٧.
٤٤. ولا تصدقوا ان يوتى احد مثل ما اوتيم من الدين الحنيف او يحاجوكم عند ربكم لان اليهود...: ارشاد الازهان الى تفسير القرآن ص ٥٦.
٤٥. (مَّا عَرَفُوا) من نعت محمد وصفته، (كَفَرُوا بِهِ)، جحدوا نبوته حسداً له وبغياً: بحار الأنوار ج ٩ ص ١٨١ وج ٩١ ص ١٠، التفسير الأصغرى ج ١ ص ٥٣، تفسير الصافي ج ١ ص ١٥٨.
٤٦. كان قوم يعبدون الملائكة، وقوم من النصارى زعموا أن عيسى عليه السلام رب، واليهود قالوا: عزيز ابن

- الله... تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۰۶، التفسیر الاصفی ج ۱ ص ۱۵۸، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۵۰، البرهان ج ۱ ص ۶۴۵ نور الثقلین ج ۱ ص ۳۵۸، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۲۵.
۴۷. قيمة كل امرئ ما يحسن. قال السيد الرضي: وهذه الكلمة التي لا تُصاب لها قيمة، ولا تُوزن بها حكمة: نهج البلاغة ج ۴ ص ۱۸، شرح نهج البلاغة ج ۱۸ ص ۲۳۰، وراجع: من لا يحضره الفقيه ج ۴ ص ۳۸۹، تحف العقول ص ۲۰۱، روضة الواعظين ص ۱۰، الإرشاد ج ۱ ص ۳۰۰، كنز الفوائد ص ۱۴۷، مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۳۲۶، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۶۶، ۱۸۲، جامع بيان العلم وفضله ج ۱ ص ۹۹، كنز العمال ج ۱۶ ص ۲۶۸، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۲۱۲، تفسیر كنز الدقائق ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ بغداد ج ۵ ص ۳۲۸، تاریخ العيقوبی ج ۲ ص ۲۰۶، تاریخ ابن خلدون ج ۱ ص ۴۰۳، أعيان الشيعة ج ۱ ص ۳۴۱: أحث كلمة على طلب علم قول علي بن أبي طالب: قدر كل امرئ ما يحسن: أمالي الطوسي ص ۴۹۴، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۶۶ و ج ۷۴ ص ۴۰۵؛ وقال الجوهري: هو يحسن الشيء؛ أي يعلمه: مختار الصحاح ص ۸۰ وهو يحسن الشيء إحساناً؛ أي يعلمه: القاموس المحيط ج ۴ ص ۲۱۴، تاج العروس ج ۱۸ ص ۱۴۳.
۴۸. فهلم جراً إلا ويرجع إلى الدنيا وينصر أمير المؤمنين وهو قوله: (كُتُبْتُ بِه) يعني رسول الله (وَلْتَنْصُرُنَّهُ) يعني أمير المؤمنين... تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۵، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۵۱، البرهان ج ۱ ص ۹۱، بحار الأنوار ج ۵ ص ۵۰، ۶۱ ولتنصرون علياً أمير المؤمنين - قال -: نعم والله من لدن آدم وهلم جراً... بصائر الدرجات ص ۹۳، مختصر بصائر الدرجات ص ۲۵، بحار الأنوار ج ۲۶، ص ۲۸۰، تفسیر العياشي ج ۱ ص ۱۸۱، البرهان ج ۱ ص ۶۴۶، نور الثقلین ج ۱ ص ۳۵۸، فيكون أمير الخلائق كلهم أجمعين، يكون الخلائق كلهم تحت لوائه، ويكون هو أميرهم، فهذا تأويله: تفسیر العياشي ج ۱ ص ۱۸۱، البرهان ج ۱ ص ۶۴۸، نور الثقلین ج ۱ ص ۳۵۹.
۴۹. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۰۷، التبيان في تفسير القرآن ج ۲ ص ۵۲۸، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۳۰۷، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۵۴، معاني القرآن للنحاس ج ۱ ص ۴۳۶، تفسير السمرقندی ج ۱ ص ۲۵۵، تفسير ابن زمنين ج ۱ ص ۳۰۲، تفسير الثعلبي ج ۳ ص ۱۰۷، تفسير السمعاني ج ۱ ص ۳۳۹، معالم التنزيل ج ۱ ص ۳۲۵، مدارك التنزيل للنسفي ج ۱ ص ۱۶۵، الكشف للزمخشري ج ۱ ص ۴۴۳، زاد المسير ج ۱ ص ۳۵۵، تفسير العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۲۷۴، الجامع لاحكام القرآن للقرطبي ج ۴ ص ۱۳۱، تفسير البيضاوي ج ۲ ص ۶۳، تفسير البحر المحيط ج ۲ ص ۵۳۷، تفسير الجلالين ص ۷۸، فتح القدير ج ۲ ص ۴۵۲، تفسير الألوسي ج ۳ ص ۲۱۷.
۵۰. فلما وقع النور على النساء الكافرات خرج الكفر من قلوبهن وأظهرن الشهادتين: شرح احقاق الحق ج ۱۹ ص ۱۱۴.
۵۱. إنما حرم هذا إسرائيل على نفسه، ولم يحرمه على الناس: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۰۷، تفسير مجمع البيان ج ۲ ص ۳۴۴، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۵۶، البرهان ج ۱ ص ۶۵۴، نور الثقلین ج ۱ ص ۳۶۴، بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۹۱، إن إسرائيل كان إذا أكل من لحم الإبل هيج عليه وجع الخاصرة، فحرم على نفسه لحم الإبل: الكافي ج ۵ ص ۳۰۶، الوافي ج ۱۸ ص ۱۰۸۱، بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۹۱، مرة العقول ج ۱۹ ص ۴۲۰، جامع احاديث الشيعة ج ۱۸ ص ۴۶۱، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۳۵۵، البرهان ج ۱ ص ۶۵۴، نور الثقلین ج ۱ ص

- ٣٦٤.
٥٢. فيقدم سبعين رجلاً يكذبون على الله وعلى رسوله، فيقتلهم، ثم يجمعهم الله على أمر واحد: فضائل أمير المؤمنين لابن عقدة ص ١٢٧، كتاب الغيبة للنعمانى ٢١٤، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١١٥.
٥٣. لأن رسول الله أتاهم وهم يعبدون الحجارة المنقورة والخشبة المنحوتة...: كتاب الغيبة للنعمانى ص ٣٠٨، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٦٣.
٥٤. فرحمهما الرحمان الرحيم عند ذلك، وأوحى إلى جبرئيل: أنا الله الرحمان الرحيم...: الكافي ج ٤ ص ١٩٦، علل الشرائع ج ٢ ص ٤٢١، مستدرک الوسائل ج ٩ ص ٣٣٧، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٨٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١٠ ص ١٠، تفسير العياشي ج ١ ص ٣٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ١٢٥.
٥٥. وأتخذوا من مقام ابراهيم مصلًى، يعني بذلك ركعتى طواف الفريضة: تهذيب الأحكام ج ٥ ص ١٣٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١١ ص ٣٨٨.
٥٦. فما السبيل؟ فقال: السعة في المال، إذا كان يحجّ ببعض ويبقى بعضاً يقوت به عياله: الكافي ج ٤ ص ٢٦٧، الاستبصار ج ٢ ص ١٣٩، وسائل الشيعة ج ١١ ص ٣٤، جامع احاديث الشيعة ج ١٠ ص ٢٤٥، مختلف الشيعة ج ٤ ص ٧، منتهى المطلب ج ١٠ ص ٧٥، روضة المتقين ج ٥ ص ٥، الحدائق الناضرة ج ١٤ ص ٨٠، جواهر الكلام ج ١٧ ص ٢٤٩، جامع المدارك ج ٢ ص ٢٦٢.
٥٧. (إلا وأنتم مسلمون) لرسول الله ٩ ثم للإمام من بعده: تفسير العياشي ج ١ ص ١٩٣، بحار الأنوار ج ٤٧ ص ٢٦٩، البرهان ج ١ ص ٦٦٨.
٥٨. مرّ على الصراط الذي هو جسر جهنّم في الآخرة: معاني الأخبار ص ٣٢، التفسير الأصفي ج ١ ص ٧، تفسير الصافي ج ١ ص ٨٥، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٢١، تفسير الميزان ج ١ ص ٤١، غاية المرام ج ٣ ص ٤٦، نحن أبواب الله، ونحن الصراط المستقيم، ونحن غيبة علمه، ونحن تراجمة وحيه...: معاني الأخبار ص ٣٥، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ١٢؛ (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ)، يعني محمّداً وذريته: معاني الأخبار ص ٣٦، تفسير فرات الكوفي هامش ص ٥١، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ١٣؛ (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)، يعني أمير المؤمنين: تفسير العياشي ج ١ ص ٢٤، بحار الأنوار ج ٨٢ ص ٢٣، ج ٨٩ ص ٢٤٠.
٥٩. السلام على الأئمة الدعاء، والقادة الهداة، والسادة الولاة: عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٣٠٥، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.
٦٠. قال: نحن الحبل: الامالي للطوسي ص ٢٧٢، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٥٢، البرهان ج ٣١ ص ٦٧١، علي بن أبي طالب حبل الله المتين: تفسير العياشي ج ١ ص ١٩٤، تفسير فرات الكوفي ص ٩٠، البرهان ج ١ ص ٦٧٢، نور الثقلين ج ١ ص ٣٧٧، بحار الأنوار ج ٣٦ ص ١٥، هم حبل الله الذي أمرنا بالاعتصام به: تفسير العياشي ج ١ ص ١٠٢، البرهان ج ١ ص ٤٤٦، نور الثقلين ج ١ ص ٣٧٧، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٨٥، هو حبل الله المتين، وعروته الوثقى، وطريقته المثلى، المؤدي إلى الجنة: عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ١٣٧، بحار الأنوار ج ٨٩ ص ١٤، البرهان ج ١ ص ٦٥.
٦١. البياض كناية عن النور و ظهور السرور في وجوه المؤمنين كما أن السواد كناية عن الخوف من سوء المصير

- في وجوه الكافرين: ارشاد الادهان الى تفسير القرآن ص ۶۸.
۶۲. لما أتى برأس الحسين إلى يزيد، كان يتخذ مجالس الشرب، ويأتي برأس الحسين ويضعه بين يديه... مقتل الحسين للخوارزمي، ج ۲، ص ۷۲.
۶۳. هذا رأس الحسين بن علي بن أبي طالب، فقال: ومن أمه؟ قال: فاطمة الزهراء، قال: بنت من؟ قال: بنت رسول الله... مثير الأحران، ص ۱۰۳ من دون إسناد إلى المعصوم؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۱.
۶۴. يا يزيد أتريد قتلي؟ قال: نعم، قال: فاعلم إنني رأيت البارحة نبيكم في منامي: مقتل الحسين للخوارزمي، ج ۲، ص ۷۲؛ مثير الأحران، ص ۱۰۳.
۶۵. خیر امة يقتلون أمير المؤمنين والحسن والحسين ابني علي عليه السلام؟... تفسير القمي ج ۱ ص ۱۰، التفسير الصافي ج ۱ ص ۳۷۰، البرهان ج ۱ ص ۷۸، بحار الأنوار ج ۸۹ ص ۶۰، (كنتم خير أئمة أخرجت للناس) قال: هم آل محمد صلى الله عليه وآله: تفسير العياشي ج ۱ ص ۱۹۵، البرهان ج ۱ ص ۶۷۶ ج ۲۴ ص ۱۵۳، إنما أنزلت هذه الآية على محمد صلى الله عليه وآله وفي الأوصياء خاصة: تفسير العياشي ج ۱ ص ۱۹۵، البرهان ج ۱ ص ۶۷۶، نور الثقلين ج ۱ ص ۳۸۳.
۶۶. فنظر إلى منزلة محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من بعدهم، فوجدها أشرف منازل أهل الجنة، فقال: يا ربنا، لمن هذه المنزلة؟... معاني الأخبار ص ۱۱۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۶، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۱۳، غاية المرام ج ۴ ص ۱۸۸.
۶۷. حتى أعلتكم دعوته، ويستم فرائضه، وأقمتم حدوده، ونشرت شرائع أحكامه، وسنتم سنته... عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدي ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.
۶۸. إن هذا قبر نبيك محمد، وأنا ابن بنت محمد، وقد حضرني من الأمر ما قد علمت، اللهم وأني أحب المعروف وأكره المنكر... الفتوح، ج ۵، ص ۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۷.
۶۹. لقد خسرت حين استبدلتكم ديناً غيره، فأنزل الله تعالى: لَيْسُوا سَوَاءً الآية: مجمع البيان ج ۲ ص ۳۶۶، زبدة التفاسير ج ۱ ص ۵۴۲، اسباب نزول الآيات ص ۷۸، معالم التنزيل ج ۱ ص ۳۴۳، تفسير العزبن عبد السلام ج ۱ ص ۲۷۹، الدر المنثور ج ۲ ص ۶۴، فتح القدير ج ۱ ص ۳۷۵، تاريخ مدينة دمشق ج ۲۹ ص ۱۱۵، امتاع الاسماع ج ۱۳ ص ۳۰۵، السيرة النبوية لابن هشام ج ۲ ص ۳۹۸، مجمع الزوائد ج ۶ ص ۳۲۷، المعجم الكبير ج ۲ ص ۸۷، الاستيعاب ج ۱ ص ۹۶.
۷۰. أيها القوم، إن الله تعالى -وله الحمد- ابتلانا بمصائب جلييلة، وثلمة في الإسلام عظيمة... مثير الأحران، ص ۱۱۲.
۷۱. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير القمي ج ۱ ص ۱۱۰، التبيان في تفسير القرآن ج ۲ ص ۵۷۷، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۳۲۲، التفسير الصافي ج ۱ ص ۳۷۷، البرهان ج ۱ ص ۶۸۰، تفسير مجاهد ج ۱ ص ۱۳۴، تفسير مقاتل بن سليمان ج ۱ ص ۱۸۹، جامع البيان ج ۴ ص ۹۳، معاني القرآن للنحاس ج ۱ ص ۴۶۸، تفسير السمرقندي ج ۱ ص ۲۶۸، تفسير ابن زنين ج ۱ ص ۳۱۵، تفسير الثعلبي ج ۳ ص ۱۳۳، تفسير السمعي ج ۱ ص ۳۵۲، معالم التنزيل ج ۱ ص ۳۴۷، زاد المسير ج ۲ ص ۲۳، تفسير الرازي ج ۸ ص ۲۱۷.

- تفسير العز بن عبد السلام ج ١ ص ٢٨٠، فتح القدير ج ١ ص ٣٧٧، تفسير الألوسي ج ٤ ص ٤٣.
٧٢. فعصمهم الله فمضوا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم والحيان من الأنصار بنو سلمة من الخزرج وبنو حارثة من الأوس: عمدة القارى ج ١٨ ص ١٤٩، تخريج الأحاديث و الآثار ج ١ ص ٢٢٠، تفسير جوامع الجامع ج ١ ص ٣٢٣، تفسير البيضاوى ج ٢ ص ٨٧ تفسير ابى السعود ج ٢ ص ٧٩.
٧٣. ولم يكن يحمل على رسول الله أحد إلا ويستقبله أمير المؤمنين، فإذا رأوه رجعوا...: تفسير القمي ج ١ ص ١١٦، البرهان ج ١ ص ٦٨٣، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٥٤.
٧٤. حمل جبرئيل والملائكة ثم إن الله تعالى هزم جمع المشركين وتشتت أمرهم: تفسير فرات ص ٩٥، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ١٠٥.
٧٥. فأزعجوننا عن طاحوتنا، فرأيت علينا كالليث يتقي الذر: تفسير القمي ج ١ ص ١١٤، البرهان ج ١ ص ٦٨٢، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٥٣.
٧٦. اراد رسول الله ان يدعو على المنهزمين عنه من اصحابه يوم احد فنهاه الله تعالى عن ذلك: تفسير الألوسي ج ٤ ص ٤٩، تفسير الثعلبي ج ٣ ص ١٤٥.
٧٧. انهزم الناس الا على بن ابي طالب. و تاب الى رسول الله نعر و كان اولهم عاصم بن ثابت...: الارشاد للمفيد ج ١ ص ٨٣ مناقب آل ابي طالب ج ٢ ص ٣١٥، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ٨٤ اعيان الشيعة ج ١ ص ٣٨٨، كشف الغممة ج ١ ص ١٩٣.
٧٨. الإصرار هو أن يذنب الذنب فلا يستغفر الله، ولا يحدث نفسه بتوبة، فذلك الإصرار: الكافي ج ٢ ص ٢٨٨، بحار الأنوار ج ٨٥ ص ٢٩، جامع احاديث الشيعة ج ١٤ ص ٣٦٠، التفسير الصافي ج ١ ص ٣٨١، البرهان ج ١ ص ٦٩٠ نور الثقلين ج ١ ص ٣٩٤.
٧٩. عفو: أصلان، يدل أحدهما على ترك الشيء والآخر على طلبه، ثم يرجع إليه فروع كثيرة...: معجم مقاييس اللغة ج ٤ ص ٥٦؛ أصل معنى العفو الترك، وعليه تدور معانيه...: التحقيق في كلمات القرآن ج ٨ ص ١٨٣، الغفر: الستر، والغفران والغفر بمعنى...: معجم مقاييس اللغة ج ٤ ص ٣٨٥، غفر الله ذنوبه: أي سترها، وغفرت المتاع: جعلته في الوعاء: لسان العرب ج ٥ ص ٢٥.
٨٠. ان المراد بها الامم وقد جائت السنة بمعنى الامة في كلامهم...: روح المعاني ج ٢ ص ٢٧٩.
٨١. إن الله هو أعلم بما هو مكونه قبل أن يكونه، وهم ذر، وعلم من يجاهد ممن لا يجاهد: تفسير العياشي ج ١ ص ١٩٩، التفسير الصافي ج ١ ص ٣٨٦، البرهان ج ١ ص ٦٩٦، نور الثقلين ج ١ ص ٣٩٥، بحار الأنوار ج ٤ ص ٩٠.
٨٢. أنه صلى الله عليه وآله كان ينادى: التي عباد الله عباد الله انا رسول الله من يكره فله الجنة...: تفسير الألوسي ج ٤ ص ٩١.
٨٣. حمل جبرئيل والملائكة ثم إن الله تعالى هزم جمع المشركين وتشتت أمرهم: تفسير فرات ص ٩٥، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ١٠٥.
٨٤. ما شقى عبد قط بمشورة ولا سعد باستغناء رأى: مسند شهاب ج ٢ ص ٦ كشف الخفاهة ج ١ ص ٤٢٢، تفسير السمرقندى ج ١ ص ٢٨٥، تفسير الثعلبي ج ٣ ص ١٩١.

۸۵. ولا رأني إلا تبسم في وجهي: مسند أحمد ج ۴ ص ۳۵۸، صحيح البخاري ج ۷ ص ۹۴، صحيح مسلم ج ۷ ص ۱۵۷، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۶، سنن الترمذي ج ۵ ص ۳۴۳.
۸۶. أن الرماة حين تركوا المركز يومئذ طلبا للغنيمة قالوا: نخشى أن يقول النبي...: تفسير مجمع البيان ج ۲ ص ۴۳۲، اسباب نزول الايات ص ۸۴، تفسير الرازي ج ۹ ص ۷۰، تفسير الألوسي ج ۴ ص ۱۰۹، بحار الأنوار ج ۲ ص ۳۵.
۸۷. آل عمران، آيه ۱۵۱.
۸۸. نادى يوم الثاني من أحد في المسلمين فأجابوه وتقدم علي براية المهاجرين في سبعين رجلا... مناقب آل ابي طالب ج ۱ ص ۱۶۷، البرهان ج ۱ ص ۷۱۳.
۸۹. فالمراد بالبخل كتمان العلم وبالفضل التوراة التي أوتوها، ومعنى سَيَطُوقُونَ...: تفسير الألوسي ج ۴ ص ۱۴۰.
۹۰. كتب النبي صلى الله عليه وآله مع أبي بكر إلى يهود بني قينقاع يدعوهم إلى إقامة الصلاة وإيتاء الزكاة: تخريج الاحاديث و الاثار ج ۱ ص ۲۴۹، تفسير مجمع البيان ج ۲ ص ۴۶۰، تفسير مقاتل بن سليمان ج ۱ ص ۲۰۷، تفسير الرازي ج ۹ ص ۱۱۷، تفسير البيضاوري ج ۲ ص ۱۲۳، تفسير ابي السعود ج ۲ ص ۱۲۱، بحار الأنوار ج ۹ ص ۷۳.
۹۱. إن قوما من اليهود قالوا لرسول الله: لن نؤمن لك حتى تأتينا بقریان تأكله النار. وكان عند بني إسرائيل طست: تفسير القمي ج ۱ ص ۱۲۷، البرهان ج ۱ ص ۷۱۷، بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۹۲.
۹۲. إن اليهود كانوا يقولون للملوك إنا نجد في كتابنا أن الله يبعث نبيا في آخر الزمان يختم به النبوة: تفسير السمرقندي ج ۱ ص ۲۹۷، الجامع لاحكام القرآن للقرطبي ج ۴ ص ۳۰۶.
۹۳. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير القمي ج ۱ ص ۱۲۸، التبيان في تفسير القرآن ج ۳ ص ۷۵، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۳۵۹، تفسير مجمع البيان ج ۲ ص ۴۶۷، تفسير الثوري ص ۸۳، تفسير القرآن للصنعاني ج ۱ ص ۱۴۱، جامع البيان ج ۴ ص ۲۷۲، معاني القرآن للنحاس ج ۱ ص ۵۲۱، تفسير ابن زمين ج ۱ ص ۳۴۰، تفسير الثعلبي ج ۳ ص ۲۲۷، تفسير السمعاني ج ۱ ص ۳۸۷، معالم التنزيل ج ۱ ص ۳۸۳، مدارك التنزيل للنسفي ج ۱ ص ۱۹۷، الكشف للزمخشري ج ۱ ص ۴۸۶، زاد المسير ج ۲ ص ۶۹، تفسير الرازي ج ۹ ص ۱۳۱، تفسير العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۲۹۶، الجامع لاحكام القرآن للقرطبي ج ۳ ص ۱۴۰.
۹۴. می توان یک میلیون و سیصد هزار کره زمین را درون خورشید جای داد، از طرف دیگر حجم زمین، پنجاه برابر ماه است. وقتی این دو عدد را در هم ضرب کنیم به عدد ۶۵ میلیون می رسیم.
۹۵. تفکر ساعة خیر من قیام ليلة: الکافی ج ۲ ص ۵۴.
۹۶. تفسير العیاشي ج ۲ ص ۲۰۸، مجمع البيان ج ۱ ص ۱۰.
۹۷. تفکر ساعة يعدل عبادة سبعین سنة: تفسير الألوسي ج ۱ ص ۱۱.
۹۸. اصبروا على الفرائض، وصابروا على المصائب، وربطوا على الأئمة: الکافی ج ۲ ص ۸۱، وسائل الشيعة ج ۱۵ ص ۲۵۹، مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۲۸۱، بحار الأنوار ج ۶۸ ص ۱۹۵، جامع احاديث الشيعة ج ۱۴ ص ۹۷، تفسير العیاشي ج ۱ ص ۲۱۲، التفسير الصافي ج ۱ ص ۴۱۱، البرهان ج ۱ ص ۷۳۰، اصبروا على أداء الفرائض، وصابروا عدوكم، وربطوا إمامكم المنتظر: الغيبة للنعماني ص ۳۴، البرهان ج ۱ ص ۷۳۰، ونحن

- السبيل فيما بين الله تعالى وخلقه، ونحن الرباط الأدنى، فمن جاهد عنا، فقد جاهد عن النبي: تفسير العياشي ج ۱ ص ۲۱۲، البرهان ج ۱ ص ۳۳۲، نور الثقلين ج ۱ ص ۴۲۶، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۲۱۶.
۹۹. یا مولای، شقی من خالفکم، وسعد من أطاعکم: الاحتجاج ج ۲ ص ۳۱۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۷۱، وج ۹۱ ص ۲، وج ۹۹ ص ۸۱.
۱۰۰. تورات، سفر پیدایش، فصل ۲ شماره ۲۱، ۲۴.
۱۰۱. انجیل برنابا، فصل ۳۹، شماره ۲۹، ۳۵.
۱۰۲. أكان الله يعجزه أن يخلقها من غير ضلعه؟: تفسير العياشي ج ۱ ص ۲۱۶، البرهان ج ۲ ص ۱۱، نور الثقلين ج ۱ ص ۴۲۹، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۶.
۱۰۳. أنزل الله بعد العصر في يوم الخميس حوراء من الجنة اسمها بركة...: بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۲۲۴، البرهان ج ۲ ص ۱۳، علل الشرايع ج ۱ ص ۲۰، من لا يحضره الفقيه ج ۳ ص ۳۸۱، وسائل الشيعة ج ۲ ص ۳۶۴، التفسير الصافي ج ۱ ص ۴۱۶، قصص الانبياء ص ۵۸.
۱۰۴. قال: تساءلون يوم القيامة عن التقوى، هل اتقيتم؟ وعن الأرحام، هل وصلتموها؟: تفسير القمي ج ۱ ص ۱۳۰، التفسير الصافي ج ۱ ص ۴۱۹، البرهان ج ۲ ص ۴۱۹.
۱۰۵. أما قوله عز وجل: (فَأَتَّكِفُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ...)، يعني في النفقة... واما قوله... يعني في المودة: الكافي ج ۵ ص ۳۶۲، تهذيب الاحكام ج ۷ ص ۴۲۰، وسائل الشيعة ج ۲ ص ۳۴۵، بحار الأنوار ج ۱ ص ۲۰۲، جامع احاديث الشيعة ج ۲ ص ۲۸۳، تفسير القمي ج ۱ ص ۱۵۵، البرهان ج ۲ ص ۱۷، نور الثقلين ج ۱ ص ۴۳۸.
۱۰۶. فالفسفاء: النساء والولد، إذا علم الرجل أن امرأته سفیهة مفسدة، وولده سفیهة مفسدة: تفسير القمي ج ۱ ص ۱۳۱، التفسير الصافي ج ۱ ص ۴۲۳، نور الثقلين ج ۱ ص ۴۴۴.
۱۰۷. إنها ليست منسوخة يعطى من ذكرهم الله على سبيل النذب والطعمة: البرهان ج ۲ ص ۲۹.
۱۰۸. أوعده الله تبارك وتعالى في مال اليتيم عقوبتين: إحداهما عقوبة الآخرة النار: الكافي ج ۵ ص ۱۲۸، ثواب الاعمال ص ۲۳۴، من لا يحضره الفقيه ج ۳ ص ۵۶۹، وسائل الشيعة ج ۱۷ ص ۲۴۵، مستدرک الوسائل ج ۱۳ ص ۱۹۰، بحار الأنوار ج ۷۲ ص ۸، جامع احاديث الشيعة ج ۱۷ ص ۳۹۰.
۱۰۹. علة إعطاء النساء نصف ما يعطى الرجال من الميراث، لأن المرأة إذا تزوجت أخذت: علل الشرايع ج ۲ ص ۵۷۰، عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۰۵، من لا يحضره الفقيه ج ۴ ص ۳۵۰، وسائل الشيعة ج ۲۶ ص ۹۵، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۰۳، البرهان ج ۲ ص ۳۳، نور الثقلين ج ۱ ص ۴۷۷.
۱۱۰. قانون ارث برادران و خواهران در این آیه و آخرین آیه این سوره بیان شده است، در احادیث اهل بیت آمده است که آیه ۱۲ سوره نساء در مورد برادر و خواهر مادری می باشد، یعنی برادر و خواهری که فقط مادر آن ها یکی است ولی پدر آنان با هم تفاوت دارد، به این صورت که مادر ابتدا با یک نفر ازدواج کرده و از او دارای فرزند شده است، بعداً شوهر او از دنیا رفته است، آن زن با مرد دیگری ازدواج کرده و از او نیز فرزند دارد. همه فرزندان این زن، با هم خواهر و برادر هستند، ولی فقط از جهت مادر، به آنان برادر مادری یا خواهر مادری گفته می شود. لازم به ذکر است که آیه آخر سوره نساء در مورد برادر و خواهری است که پدر

- و مادر آن‌ها یکی می‌باشند یا پدر آن‌ها یکی است و مادر آن‌ها متعدد است. (رجوع کنید به الکافی ج ۷ ص ۱۰۱، و سائل الشیعة ج ۲۶ ص ۱۵۵).
۱۱۱. یعنی البکر إذا أنت الفاحشة التي أتتها هذه الثيب (فأذوهما)، قال: تحبس: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۲۷، نور الثقلین ج ۱ ص ۴۵۶، بحار الأنوار ج ۷۶ ص ۵۱.
۱۱۲. كل ذنب عمله العبد وإن كان به عالما فهو جاهل حين خاطر بنفسه في معصية ربه... تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۲۸، تفسیر مجمع البیان ج ۳ ص ۴۳، بحار الأنوار ج ۶ ص ۳۲، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۴۳۱، نور الثقلین ج ۱ ص ۴۵۷.
۱۱۳. كلما عاد المؤمن بالاستغفار والتوبة عاد الله عليه بالمغفرة، وإن الله غفور رحيم: الکافی ج ۲ ص ۴۳۴، و سائل الشیعة ج ۱۶ ص ۸۰، بحار الأنوار ج ۶ ص ۴۰، جامع احادیث الشیعة ج ۱۴ ص ۳۶۳.
۱۱۴. للإطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۲۸، تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۳۳، حقائق التاویل للتشريف الرضی ص ۱۵۹، تفسیر القرآن المجید للشیخ المفید ص ۱۳۶، التبیان فی تفسیر القرآن ج ۲ ص ۵۲۷، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۴۳۱، نور الثقلین ج ۱ ص ۴۵۸، تفسیر الثوری ص ۹۲، تفسیر القرآن للصفی ج ۱ ص ۱۵۰، معانی القرآن للنحاس ج ۲ ص ۴۳، تفسیر السمرقندی ج ۱ ص ۳۱۵، تفسیر ابن زینین ج ۱ ص ۳۵۵، تفسیر السمعی ج ۱ ص ۴۰۹، معالم التنزیل ج ۱ ص ۴۰۸، زاد المسیر ج ۲ ص ۹۹، تفسیر العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۳۱۰، تفسیر البیضاوی ج ۲ ص ۱۶۰، تفسیر الجلالین ص ۱۰۲.
۱۱۵. الفاحشة: یعنی الزنا و ذلك اذا اطلع الرجل منها على فاحشة منها فله اخذ الفدية: البرهان ج ۲ ص ۴۸.
۱۱۶. متعتان كانتا على عهد رسول الله و انا انهي عنهما و اضرب عليهما، متعة النساء و متعة الحج: راجع: المبسوط ج ۴ ص ۲۷، المحلی ج ۱ ص ۱۰۷، مستدرک الوسائل ج ۱۴ ص ۴۸۳، ۴۵۱، بحار الأنوار ج ۳۰ ص ۶۳۰، جامع احادیث الشیعة ج ۲۱ ص ۱۷، الغدیج ج ۶ ص ۲۱۱، مسند احمد ج ۳ ص ۳۲۵، الاستذکار ج ۴ ص ۹۵، التمهید لابن عبد البر ج ۸ ص ۳۵۵، شرح نهج البلاغه لابن الحديد ج ۱ ص ۱۸۲، تذكرة الحفاظ ج ۱ ص ۳۶۶، تاریخ مدينة دمشق ج ۶۴ ص ۷۱، تهذیب الکمال ج ۳۱ ص ۲۱۴.
۱۱۷. ليس منا من لم يومن بكرتنا ولم يستحل متعتنا: و سائل الشیعة ج ۳۱ ص ۸، مستدرک الوسائل ج ۱۴ ص ۴۵۱، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۹۲، جامع احادیث الشیعة ج ۲۱ ص ۸.
۱۱۸. قضی أمير المؤمنين عليه السلام في العبيد والإماء إذا زنا أحدهم أن يجلد خمسين جلدة...: الکافی ج ۷ ص ۲۳۸، تهذیب الاحکام ج ۱۰ ص ۲۸، و سائل الشیعة ج ۲۸ ص ۱۳۴، جامع احادیث الشیعة ج ۲۵ ص ۳۹۶، البرهان ج ۲ ص ۶۳.
۱۱۹. (ولا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ)، عنی بذلك الرجل من المسلمین يشد على المشركين وحده، يجيء في منازلهم فيقتل: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۳۵، البرهان ج ۲ ص ۶۵، كان الرجل يحمل على المشركين وحده، حتى يقتل أو يقتل: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۳۵، البرهان ج ۲ ص ۶۵، بحار الأنوار ج ۹۷ ص ۲۶.
۱۲۰. أكبر الكبائر الإشراف بالله يقول الله مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ...: الکافی ج ۲ ص ۲۸۵، علل الشرايع ج ۲ ص ۳۹۱، عيون اخبار الرضا ج ۱ ص ۲۵۷، من لا يحضره الفقيه ج ۳ ص ۵۶۳، و سائل الشیعة ج ۱۵ ص ۳۱۸، بحار الأنوار ج ۷۶ ص ۶، جامع احادیث الشیعة ج ۴ ص ۷۵.

١٢١. لا يتمنى الرجل امرأة الرجل ولا ابنته، ولكن يتمنى مثلهما: تفسير العياشي ج ١ ص ٢٣٩، بحار الأنوار ج ٧٠ ص ٢٥٥، وسائل الشيعة ج ١٢ ص ٢٤٢، البرهان ج ٢ ص ٧٠.
١٢٢. روى عن أبي جعفر عليه السلام: أنه الضرب بالسواك: تفسير مجمع البيان ج ٣ ص ٨٠، التفسير الصافي ج ١ ص، تفسير البرهان ج ٢ ص ٧٥، ٤٤٩، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٤٧٨، الحدائق الناضرة ج ٢٤ ص ٤١٨، رياض المسائل ج ١٠ ص ٤٧٥، جواهر الكلام ج ٣١ ص ٢٠٦.
١٢٣. و قال علي و ابن مسعود و ابن ابي ليلى: صاحب بالجنب الزوجة: الجامع لاحكام القرآن للقرطبي ج ٥ ص ١٨٤، و راجع: زاد المسير ج ٢ ص ١٢٣، و من المعلوم انه ذكر الزوجه كمصدق لولاية.
١٢٤. فولدني نفسي بيده لأنسهما بك يوماً و ليلة خير من جهاد سنة: الكافي ج ٢ ص ١٦٠، و مسائل الشيعة ج ١٥ ص ٢٠، بحار الأنوار ج ٧١ ص ٥٢.
١٢٥. إن صبر المسلم في بعض مواطن الجهاد يوماً واحداً، خير له من عبادة أربعين سنة... مستدرک الوسائل ج ١١ ص ٢١، جامع أحاديث الشيعة ج ٧١٣، شرح ابن أبي الحديد ج ١٠ ص ٣٩.
١٢٦. أنتم حفظة عمل عبدی وأنا رقيب علی ما نفسه علیه، لم يردني بهذا العمل، عليه لعنتي: عدّة الداعي ص ٢٩٩، فلاح السائل ص ١٢٣، مستدرک الوسائل ص ١١٢، بحار الأنوار ج ٦٧ ص ٢٤٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣٦٩.
١٢٧. نزلت في أمة محمد صلى الله عليه وآله خاصة، في كل قرن منهم إمام منا شاهد عليهم، و محمد صلى الله عليه وآله في كل قرن شاهد علينا: الكافي ج ١ ص ١٩٠، شرح الاخبار ج ١ ص ٤٢٠، بحار الأنوار ج ٧ ص ٢٨٣، التفسير الصافي ج ١ ص ٤٥١، نور الثقلين ج ١ ص ٤٨٢.
١٢٨. لا تقربوا الصلاة و أنتم سكارى، يعني سكر النوم، يقول: و بكم نعاس... تفسير العياشي ج ١ ص ٢٤٢، التفسير الصافي ج ١ ص ٤٥٣، البرهان ج ٢ ص ٨١، نور الثقلين ج ١ ص ٤٨٣، مستدرک الوسائل ج ٥ ص ٤٣٠، بحار الأنوار ج ٨١ ص ٢٣١، جامع احاديث الشيعة ج ٥ ص ٤٩٦.
١٢٩. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٠٢، التبيان في تفسير القرآن ج ٣ ص ٢٠٤، تفسير جوامع الجامع ج ١ ص ٤٠٠، معاني القرآن للنحاس ج ٢ ص ٩٦، تفسير السمرقندي ج ١ ص ٣٣٢، تفسير ابن زنين ج ١ ص ٣٧٤، تفسير السمعاني ج ٢ ص ١٨، الكشف للزمخشري ج ١ ص ٥٢٨، زاد المسير ج ٢ ص ١٢٨، تفسير العز بن عبد السلام ج ١ ص ٣٢٤.
١٣٠. كانت هذه اللفظة: راعنا من ألفاظ المسلمين الذين يخاطبون بها رسول الله... كنا نشتم محمداً إلى الآن سرا...: بحار الأنوار ج ٩ ص ٣٣٢، البرهان ج ٢ ص ٨٦.
١٣١. و كانوا يأخذون يوم الأحد و يقولون ما اصطدنا في السبت...: التفسير الصافي ج ٣ ص ٢٤٦، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٥٧، البرهان ج ١ ص ٢٣٣.
١٣٢. ما في القرآن آية أحب إلي من قوله عز وجل: (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ...): التوحيد ص ٤٠٩، التفسير الصافي ج ١ ص ٤٥٨، البرهان ج ٢ ص ٩٠، نور الثقلين ج ١ ص ٤٨٧.
١٣٣. إنكم أهل كتاب، و محمد صاحب كتاب، و لا نأمن أن يكون هذا مكرماً منكم، فإن أردت أن نخرج معك فاسجد لهذين الصنمين...: اسباب نزول الايات ص ١٠٣، تفسير الثعلبي ج ٣ ص ٣٢٧، بحار الأنوار ج ٩ ص

۷۴. تفسر مجمع البیان ج ۳ ص ۱۰۵.
۱۳۴. نصیحة الملوك لمحمد الغزالي ص ۲۶۳ (مع قليل من التغيير).
۱۳۵. ألسنت تزعم أنّ أبك على حوض النبي يسقي من أحبه؟ فاصبر حتى تأخذ الماء من يده: مقتل الحسين للخوارزمي ج ۲ ص ۳۶ بحار الأنوار ج ۴۵ ص ۵۶؛ ففتح عينيه في وجهه، فقال له الحسين: يا ويلك! من أنت، فقد ارتقت مرتقى عظيماً؟! ينابيع المودة ج ۳ ص ۸۳.
۱۳۶. أذوا الأمانة ولوالى قاتل الحسين بن علي عليهما السلام: الهداية للصدوق ص ۵۰ الأمالي للصدوق ص ۳۱۸، روضة الواعظين ص ۳۷۳، وسائل الشيعة ج ۱۹ ص ۷۳، مستدرک الوسائل ج ۱۴ ص ۹، الاختصاص ص ۲۴۱.
۱۳۷. المجالس أمانة: كنز العمال ج ۹ ص ۱۴۴، كشف الخفاء ج ۲ ص ۱۹۸.
۱۳۸. قد أعطي ما لم يعطه أحد من آل النبي، ولولا ثلاث هنّ فيه ما كان لهذا الأمر من أحد سواه... فراند السمطين ج ۱ ص ۳۳۴، نظم درر السمطين ص ۱۳۲.
۱۳۹. ثم سمي وكني حجة الله في أرضه، وبقيته في عباده ابن الحسن بن علي، ذاك الذي يفتح الله تعالى ذكره على يديه مشارق الأرض ومغاربها...: كمال الدين ص ۲۵۳، البرهان ج ۲ ص ۱۰۳.
۱۴۰. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه: بصائر الدرجات ص ۹۷، قرب الإسناد ص ۵۷، الكافي ج ۱ ص ۲۹۴، التوحيد ص ۲۱۲، النخصال ص ۲۱۱، كمال الدين ص ۲۷۶، معاني الأخبار ص ۶۵ من لا يحضره الفقيه ج ۱ ص ۲۲۹، تحف العقول ص ۴۵۹، تهذيب الأحكام ج ۳ ص ۱۴۴، كتاب الغيبة للنعماني ص ۷۵، الإرشاد ج ۱ ص ۳۵۱، كنز الفوائد ص ۲۳۲، الإقبال بالأعمال ج ۱ ص ۵۰۶، مسند أحمد ج ۱ ص ۸۴، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۵، سنن الترمذي ج ۵ ص ۲۹۷، المستدرک للحاكم ج ۳ ص ۱۱۰، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۷، تحفة الأحوذى ج ۳ ص ۱۳۷، مسند أبي يعلى ج ۱۱ ص ۳۰۷، المعجم الأوسط ج ۱ ص ۱۱۲، المعجم الكبير ج ۳ ص ۱۷۹، التمهيد لابن عبد البر ج ۲ ص ۱۳۲، نصب الراية ج ۱ ص ۴۸۴، كنز العمال ج ۱ ص ۱۸۷، ج ۱۱ ص ۳۳۲، ۶۰۸، تفسير الثعلبي ج ۴ ص ۹۲، شواهد التنزيل ج ۱ ص ۲۰۰، الدرّ المنثور ج ۲ ص ۲۵۹.
۱۴۱. اخرج يا عليّ إلى ما أجمع عليه المسلمون، وإلا قتلناك: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۹۲، الهداية الكبرى ص ۴۰۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۸؛ إن لم تخرج يابن أبي طالب وتدخل مع الناس لأحرقن البيت بمن فيه: الهجوم على بيت فاطمة ص ۱۱۵؛ والله لتخرجنّ إلى البيعة ولتبايعنّ خليفه رسول الله، وإلا أضرمت عليك النار...: كتاب سليم بن قيس ص ۱۵۰، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۶۹.
۱۴۲. فجا عَمَر ومعه قيس، فتلقته فاطمة على الباب، فقالت فاطمة: يابن الخطّاب: أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۶۸، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۳۸۹.
۱۴۳. إن القائم يخرجون عليه فيتأولون عليه كتاب الله ويقاثلون عليه: كتاب الغيبة للنعماني ص ۳۰۸، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۶۳.
۱۴۴. إنها نزلت في الزبير بن العوام، فإنه نازع رجلا من اليهود في حديقة، فقال الزبير: ترضى يابن شبة اليهودي...: تفسير القمي ج ۱ ص ۱۴۱، البرهان ج ۲ ص ۱۱۵، نور الثقلين ج ۱ ص ۵۰۹، بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۹۴.
۱۴۵. إني أتيتك وأتيت نبيك نبي الرحمة تائباً من ذنوبي فأعتقني من النار، وارحمني بتوجهي إليك به: المزار لابن

- المشهدى ص ٤٨، بحار الأنوار ج ٩٧ ص ١٧٩.
١٤٦. أنه خاصم رجلاً من الأنصار قد شهد بدرًا، إلى النبي صلى الله عليه وسلم، في شراج الحرة كنا يسقيان بها كلاًهما: صحيح البخارى ج ٣ ص ١٧١، سنن النسائي ج ٨ ص ٢٣٨، عمدة القارى ج ١٣ ص ٢٨٧، السنن الكبرى للنسائي ج ٣ ص ٤٧٥، مسند الشاميين ج ٤ ص ٢٠٥، التمهيد لابن البرج ١٧ ص ٤٠٨، اسباب نزول الآيات ص ١٠٩، معالم التنزيل ج ١ ص ٤٤٨، فتح القدير ج ١ ص ٤٨٤.
١٤٧. وأني لأدخل منزلي فأذكرك فأترك صنيعتي وأقبل حتى أنظر إليك حباً لك، فذكرت إذا كان يوم القيامة: الأمالي للطوسي ص ٤٢١، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٨٨، ميزان الحكمة ج ٥ ص ٣٣١١.
١٤٨. فرسول الله في الآية النبيون، ونحن في هذا الموضوع الصديقون والشهداء، وأنتم الصالحون، فتسموا بالصلاح كما سماكم الله عز وجل: الكافي ج ٨ ص ٣٥، دعائم الاسلام ج ١ ص ٧٧، شرح الاختيار ج ٣ ص ٤٦٥، بحار الأنوار ج ٦٥ ص ٣٢، تفسير العياشي ج ١ ص ٢٥٦، التفسير الصافي ج ١ ص ٤٦٨، البرهان ج ٢ ص ١٢٤، نور الثقلين ج ١ ص ٤١٥.
١٤٩. يا رسول الله ائذن لنا في قتال هؤلاء، فيقول لهم: كفوا أيديكم عنهم، فإني لم أؤمر بقتالهم: تفسير مجمع البيان ج ٣ ص ١٣٤، تفسير الثعلبي ج ٣ ص ٣٤٥، اسباب نزول الايات ص ١١١، معالم التنزيل ج ١ ص ٤٥٣، السيرة الحلبية ج ٢ ص ٣٤٣، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٢٠٩.
١٥٠. نزلت في المنافقين، ابن أبي وأصحابه الذين تخلفوا عن القتال يوم أحد...: تفسير الألوسي ج ٥ ص ٨٨.
١٥١. الحسنات في كتاب الله على وجهين، والسيئات على وجهين، فمن الحسنات التي ذكرها الله الصحة، والسلامة، والأمن...: تفسير القمي ج ١ ص ١٤٤، البرهان ج ٢ ص ١٣٢، بحار الأنوار ج ٥ ص ٢٠٢.
١٥٢. اللهم اغفر لي الذنوب التي تغير النعم، الله اغفر لي الذنوب التي تنزل البلاء: مصباح المتعجب ص ٨٤٤، اقبال الاعمال ج ٢ ص ٥٣.
١٥٣. من يشفع شفاعة حسنة أي من يرافق نفسه على الطاعات يكثر له نصيب منها أي حظ وافر من ثوابها: روح المعاني ج ٣ ص ١٠١.
١٥٤. ثم رجعوا إلى مكة لأنهم استوخموا المدينة فأظهروا الشرك، ثم سافروا ببيضائع المشركين إلى اليمامة: تفسير مجمع البيان ج ٣ ص ١٤٩، البرهان ج ٢ ص ١٤٤، نور الثقلين ج ١ ص ٥٢٧، بحار الأنوار ج ١٩ ص ١٤٤.
١٥٥. أن الحارث بن يزيد كان شديداً على النبي صلى الله عليه وسلم، فجاء وهو يريد الإسلام، فلقبه عياش بن أبي ربيعة...: اسباب نزول الايات ص ١١٣، الدر المنثور ج ٢ ص ١٩٣، انساب الاشراف ج ١ ص ٢٠٩.
١٥٦. عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال في قتل الخطأ: مائة من الإبل، أو ألف من الغنم، أو عشرة آلاف درهم...: الكافي ج ٧ ص ٢٨١، تهذيب الاحكام ج ١٠ ص ١٥٨، جامع احاديث الشيعة ج ٢٦ ص ٣٠٥، البرهان ج ٢ ص ١٤٧.
١٥٧. إن كان قتله لإيمانه فلا توبة له، وإن كان قتله لغضب أو لسبب شيء من أمر الدنيا فإن توبته أن يقاد منه...: الكافي ج ٧ ص ٢٧٦، من لا يحضره الفقيه ج ٤ ص ٩٥، تهذيب الاحكام ج ١٠ ص ١٦٣، وسائل الشيعة ج ٢٩ ص ٣٠، مستدرک الوسائل ج ١٨ ص ٢٢٠، جامع احاديث الشيعة ج ١٤ ص ٣٤٥، تفسير العياشي ج ١ ص ٢٤٧، البرهان ج ٢ ص ١٤٩.

۱۵۸. لاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ۳ ص ۳۰۲، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۴۳۲، تفسير مجمع البيان ج ۲ ص ۱۶۸، نور الثقلين ج ۱ ص ۵۳۶، جامع البيان ج ۵ ص ۳۱۵، معاني القرآن للنحاس ج ۲ ص ۱۷۳، تفسير ابن زمين ج ۱ ص ۴۰۰، تفسير الثعلبي ج ۳ ص ۳۷۱، تفسير السمعاني ج ۱ ص ۴۶۹، تفسير الرازي ج ۱۱ ص ۱۱، تفسير العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۳۴۷، الجامع لاحكام القرآن للقرطبي ج ۵ ص ۳۴۵، تفسير البحر المحيط ج ۳ ص ۳۴۱.
۱۵۹. من فر بدينه من ارض الى ارض... اتوجب الجنة و كان رفيق ابراهيم و محمد... بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۳۱، تخریج الاحاديث و الاثار ج ۱ ص ۳۵۱، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۴۳۳، التفسير الصافي ج ۱ ص ۴۹۰، نور الثقلين ج ۱ ص ۵۴۱، تفسير السمرقندی ج ۲ ص ۶۳۸.
۱۶۰. کودکی که پدر و مادر او مومن می باشد و آن کودک، در کودکی بمیرد، در روز قیامت به بهشت می رود: إن الله تبارک و تعالی کفل ابراهيم عليه السلام و سارة أطفال المؤمنین و یغذونهم من شجرة في الجنة لها احواف كأخلاف البقر، في قصور من در فاذا كان يوم القيامة ألبسوا و طيبوا و أهدوا إلى آبائهم، فهم مع آبائهم ملوك في الجنة: التوحيد ص ۳۹۴، معاني الاخبار ص ۲۰۶، بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۹۳.
۱۶۱. إني ربما ذكرت هؤلاء المستضعفين، فأقول: نحن وهم في منازل الجنة. فقال أبو عبد الله: لا يفعل الله ذلك بكم أبدا: الكافي ج ۲ ص ۴۰۶، شرح الاخبار ج ۳ ص ۵۸۵، البرهان ج ۲ ص ۱۵۷، عن ابي عبد الله: من عرف اختلاف الناس فليس بمستضعف: المحاسن ج ۱ ص ۷۸، الكافي ج ۲ ص ۴۰۵، بحار الأنوار ج ۶۹ ص ۱۶۲، هو الذي لا يستطيع الكفر فيكفر، ولا يهتدي إلى سبيل الإيمان فيؤمن، والصبيان، ومن كان من الرجال والنساء على مثل عقول الصبيان مرفوع عنهم القلم: معاني الاخبار ص ۲۰۱، تفسير العياشي ج ۱ ص ۲۶۹، بحار الأنوار ج ۶۹ ص ۱۵۷، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: إذا كان يوم القيامة احتج الله عز وجل على سبعة: على الطفل، والذي مات بين النبيين، والشيخ الكبير الذي أدرك النبي وهو لا يعقل، والأبلة...: التوحيد ص ۳۹۲، النخصال ص ۲۸۳، معاني الاخبار ص ۴۰۸، من لا يحضره الفقيه ص ۴۹۲، بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۹۰، عن زارة بن أعين عن ابي جعفر في حديث:... لله عز وجل فيهم المشية، أنه إذا كان يوم القيامة احتج الله تبارك و تعالی على سبعة: على الطفل، وعلى الذي مات بين النبي والنبي، وعلى الشيخ الكبير الذي يدرك النبي وهو لا يعقل...: التوحيد ص ۳۹۲، نور البراهين ص ۳۹۳.
۱۶۲. يا علي لو أن عبدا عبد الله مثل ما دام نوح في قومه... ثم قتل بين الصفا والمروة مظلوما، ثم لم يوالك يا علي لم يشم رائحة الجنة ولم يدخلها: مناقب آل ابي طالب ج ۳ ص ۲، بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۵۶.
۱۶۳. أنه ذكر أن المستضعفين ضروب يخالف بعضهم بعضا، ومن لم يكن من أهل القبلة ناصبا فهو مستضعف: معاني الاخبار ص ۲۰۰، بحار الأنوار ج ۶۹ ص ۱۵۹، البرهان ج ۲ ص ۱۵۷.
۱۶۴. فلما وصل التنعيم أدركه الموت فصفق يمينه على شماله، و قال اللهم هذه لرسولك أبايعك على ما بايعك رسولك. ثم مات...: سعد السعود ص ۲۱۲، معالم التنزيل ج ۱ ص ۴۷۰، تفسير ابي السعود ج ۲ ص ۲۲۴.
۱۶۵. عن زارة، قال: سألت أبا جعفر عن صلاة الخوف و صلاة السفر تقصران جميعا؟ قال: نعم...: تهذيب الاحكام ج ۳ ص ۳۰۲، وسائل الشيعة ج ۸ ص ۴۳۳، جامع احاديث الشيعة ج ۷ ص ۱، الصلاة في السفر ركعتان، ليس قبلهما ولا بعدهما شيء إلا المغرب ثلاث: من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۴۳۴، الاستبصار ج ۱ ص ۲۲۰.

١٦٦. تهذيب الاحكام ج ٢ ص ١٣، وسائل الشيعة ج ٤ ص ٨١، فصار التقصير في السفر واجبا كوجوب التمام في الحضر: من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ٤٣٤، وسائل الشيعة ج ٨ ص ٥١٧، مستدرک الوسائل ج ٦ ص ٥٤٢، بحار الأنوار ج ٢ ص ٢٧٦، تفسير العياشي ج ١ ص ٢٧١، التفسير الصافي ج ١ ص ٤٩٢، البرهان ج ٢ ص ١٦٣.
١٦٦. نزلت في بني أبيض و كانوا ثلاثة إخوة بشر و بشير و مبشر و كان بشير يكنى أبا طعمة و كان يقول الشعر يهجو به أصحاب رسول الله...: تفسير مجمع البيان ج ٣ ص ١٨١، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٢٢.
١٦٧. لما أنزل الله في تفريره و تفرير قومه الآيات كفر و ارتد و لحق بالمشركين من أهل مكة ثم نهب حائطا للسرفة فوقع عليه الحائط فقتله: تفسير مجمع البيان ج ٣ ص ١٩٠، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٢٤.
١٦٨. عن أبي جعفر، في قول الله: (وَلَا تُرْتَبِئُهُمْ فَلْيَعْبِرُوا بِحَلْقِ اللَّهِ)، قال: دين الله: تفسير العياشي ج ١ ص ٢٧٦، التبيان في تفسير القرآن ج ٣ ص ٣٣٤، بحار الأنوار ج ٦٠ ص ٢١٩.
١٦٩. لم اتخذ الله عز وجل إبراهيم خليلا؟ قال: لكثرة سجوده على الأرض: علل الشرايع ج ١ ص ٣٤، وسائل الشيعة ج ٧ ص ١٠، بحار الأنوار ج ١٢ ص ٤، اتخذ الله عز وجل إبراهيم خليلا لأنه لم يرد أحدا...: علل الشرايع ج ١ ص ٣٤، عيون اخبار الرضا ج ٢ ص ٨١، جامع احاديث الشيعة ج ٨ ص ٤٥٠، إنما اتخذ الله عز وجل إبراهيم خليلا لكثرة صلاته على محمد وأهل بيته: علل الشرايع ج ١ ص ٣٤، وسائل الشيعة ج ٧ ص ١٩٤، بحار الأنوار ج ١٢ ص ٤، ما اتخذ الله إبراهيم خليلا إلا لإطعامه الطعام، وصلاته بالليل والناس نيام: علل الشرايع ج ١ ص ٣٥، بحار الأنوار ج ١٢ ص ٤، وراجع: تاريخ مدينة دمشق ج ٦ ص ٢١٦.
١٧٠. در انجيل متى، فصل ١٩، شماره ٩ جنين می خوانيم: هر كه زن مطلقه ای را نکاح کند، زنا کرده است.
١٧١. ولقد أخبر الله تعالى عن كفار قتلوا النبيين بغير الحق، ومع قتلهم إياهم لن يجعل الله لهم على أنبيائه عليهم السلام سبيلا: من طريق الحجج: عيون اخبار الرضا ج ٢ ص ٢٢٠، بحار الأنوار ج ٤٤ ص ٢٧١.
١٧٢. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير العياشي ج ١ ص ٢٨٣، تفسير القمي ج ١ ص ١٥٧، التفسير الصافي ج ١ ص ٥١٤، نور الثقلين ج ١ ص ٥٦٨، التبيان في تفسير القرآن ج ٣ ص ٣٧٢، تفسير جوامع الجامع ج ١ ص ٤٥٥، تفسير مجمع البيان ج ٣ ص ٢٢٤، تفسير ابن زمتين ج ١ ص ٤١٧، تفسير الثعلبي ج ٣ ص ٤٠٧، تفسير السمعاني ج ١ ص ٤٩٦، معالم التنزيل ج ١ ص ٢٥٧، زاد المسير ج ٣ ص ١٦٨، تفسير البيضاوي ج ٢ ص ٢٧٢، تفسير البحر المحيط ج ٣ ص ٣٩٢، تفسير الجلالين ص ١٢٩، فتح القدير ج ١ ص ٥٣١.
١٧٣. اعرف: آيه ١٧١.
١٧٤. إن عيسى استقبله ناس من اليهود فلما رأوه قالوا قد جاء الساحر ابن الساحرة الفاعل ابن الفاعلة وقد فوه...: الامالي للصدوق ص ١٦٤، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٢١٩، جامع احاديث الشيعة ج ١٦ ص ٣٣١، التفسير الصافي ج ١ ص ٥١٧، البرهان ج ٢ ص ١٩٦، نور الثقلين ج ١ ص ٥٦٨.
١٧٥. إن عيسى وعد أصحابه ليلة رفعه الله إليه فاجتمعوا إليه عند المساء، وهم اثنا عشر رجلا فأدخلهم بيتا...: تفسير القمي ج ١ ص ١٠٣، التفسير الصافي ج ١ ص ٣٤٢، نور الثقلين ج ١ ص ٣٤٥، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٣٣٦.
١٧٦. انجيل متى، فصل ٢٧ شماره ٣٥، انجيل لوقا فصل ٢٣ شماره ٣٣، انجيل يوحنا فصل ١٩ شماره ١٨، انجيل مرقس فصل ١٥ شماره ٢٤.

۱۷۷. ویصلي خلف المهدي، قال: ويحك، أني لك هذا، ومن أين جئت به؟... جئت بها والله من عين صافية: تفسير القمي ج ۱، ۱۵۸، تفسير ابي حمزه الثمالي ص ۱۵۱، التفسير الصافي ج ۱ ص ۵۱۹، البرهان ج ۲ ص ۱۹۷، نور الثقلين ج ۱ ص ۵۷۱، بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۹۵.
۱۷۸. تحمله غمامة، واضع يده على منكب ملكين: كتاب الفتن للمروزي ص ۳۴۷. تاريخ مدينة دمشق ج ۱ ص ۲۲۹.
۱۷۹. ثم يأتيه النصارى فيقولون: نحن أصحابك، فيقول: كذبتهم، بل أصحابي المهاجرون بقيّة أصحاب الملحمة، فيأتي مجمع المسلمين: كتاب الفتن للمروزي، ص ۳۴۷.
۱۸۰. وينزل عيسى بن مريم... فيقول له أميرهم: يا روح الله تقدّم، صلّ: مسند أحمد ج ۴ ص ۲۱۷، تفسير ابن كثير ج ۱ ص ۵۹۳، الدرّ المشهور ج ۲ ص ۲۴۳.
۱۸۱. فيقول: بل صلّ أنت بأصحابك، فقد رضى الله عنك، فإنما بُعثت وزيراً ولم أبعث أميراً: كتاب الفتن للمروزي ص ۳۴۷.
۱۸۲. يا محمّد ما نعلم الله تعالى أنزل على بشر من شيء بعد موسى عليه السلام فأنزل الله تعالى هذه الآية: جامع البيان ج ۶ ص ۳۸، تفسير البحر المحيط ج ۳ ص ۴۱۳، الدرّ المشهور ج ۲ ص ۲۴۶، تفسير الألويسي ج ۶ ص ۱۶، السيرة النبوية لابن هشام ج ۲ ص ۴۰۲، عيون الاثر لابن سيد الناس ج ۱ ص ۲۸۶.
۱۸۳. در اینترنت جستجو کنید: قانون ايمان نيقيه يا عهدنامه نيقيه.
۱۸۴. أن عيسى كان ضعيفاً، قليل الصيام والصلاة، وما أفطر عيسى يوماً قط، وما نام بليل قط... فخرس الجائليق وانقطع: الاحتجاج ج ۲ ص ۲۰۴، عيون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۴۳، بحار الأنوار ج ۱ ص ۳۰۳.
۱۸۵. الحمد لله الذي لم يلد فيورث، ولم يولد فيشارك: التوحيد للصدوق ص ۴۸، الفصول المهمة للحزب العاملي ج ۱ ص ۲۴۲، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۵۶، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۳۷.
۱۸۶. هلكت بنت لأبي الخطاب، فلمّا دفنها... فقال: السلام عليك يا بنت رسول الله: اختيار معرفة الرجال ج ۲ ص ۶۵۸، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۶۳، جامع الرواة ج ۲ ص ۳۵۵، معجم رجال الحديث ج ۲ ص ۲۰۵.
۱۸۷. يا أبا الخطاب، خفّف علينا! فيأمرهم بتركها، حتّى تركوا جميع الفرائض، واستحلّوا جميع المحارم... فهتف بي: لبيك يا جعفر بن محمّد لبيك...: الكافي ج ۸ ص ۲۲۵، بحار الأنوار ج ۴ ص ۴۳.
۱۸۸. لمّا لبى القوم الذين لبوا بالكوفة، دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فأخبرته بذلك، فخرّ ساجداً: اختيار معرفة الرجال ج ۲ ص ۵۸۸، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۹۳، خاتمة المستدرک ج ۵ ص ۲۶۸.
۱۸۹. لعن الله أبا الخطاب... ولعن الله من دخل قلبه رحمة لهم: اختيار معرفة الرجال ج ۲ ص ۵۸۴، رجال ابن داوود ص ۲۷۶، معجم رجال الحديث ج ۱۵ ص ۲۶۰، هم شرّ من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا، والله ما صغّر عظمة الله تصغيرهم شيء قط: بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۹۴، معجم رجال الحديث ج ۱۵ ص ۲۶۱، قاموس الرجال ج ۹ ص ۵۹۹، كفانا الله مؤونة كلّ كذاب، وأذاقهم الله حرّ الحديد: اختيار معرفة الرجال ج ۲ ص ۵۹۳، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۳ ص ۵۸۰، مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۹۰.
۱۹۰. اجعل لنا ربّاً نُؤوب إليه، وقولوا فينا ما شئتم قال: قلت: نجعل لكم ربّاً تؤوبون إليه ونقول فيكم ما شئنا...: الخصال ص ۶۱۴، وراجع، تحف العقول ص ۱۰۴، عيون الحكم والمواعظ ص ۱۰۱، بحار الأنوار ج ۱ ص

۹۲ و ج ۲۵ ص ۲۷۰.

۱۹۱. السلام علی الأئمة الدعاء، والقادة الهداة، والسادة الولاة، والذادة الحماة وأهل الذكر: عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.

۱۹۲. إن الأصل الواحد في هذه المادّة هو الطريق الواضح الواسع مادياً أو معنوياً: التحقیق في کلمات القرآن ج ۶ ص ۲۲۸.

۱۹۳. السلام عليك يا داعي الله ورباني آياته... الاحتجاج ج ۲ ص ۳۱۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۷۱ و ج ۹۱ ص ۲ و ج ۹۹ ص ۸۱

۱۹۴. قانون ارث برادران و خواهران در این آیه و آیه ۱۲ این سوره بیان شده است، در احادیث اهل بیت آمده است که آیه ۱۲ سوره نساء در مورد برادر و خواهرِ مادری می باشد، یعنی برادر و خواهری که فقط مادر آنها یکی است ولی پدر آنان با هم تفاوت دارد، به این صورت که مادر ابتدا با یک نفر ازدواج کرده و از او دارای فرزند شده است، بعداً شوهر او از دنیا رفته است، آن زن با مرد دیگری ازدواج کرده و از او نیز فرزند دارد. همه فرزندان این زن، با هم خواهر و برادر هستند، ولی فقط از جهت مادر، به آنان برادرِ مادری یا خواهرِ مادری گفته می شود. لازم به ذکر است که آیه آخر سوره نساء در مورد برادر و خواهری است که پدر و مادر آنها یکی می باشند یا پدر آنها یکی است و مادر آنها متعدد است. (رجوع کنید به الکافی ج ۷ ص ۱۰۱، و مسائل الشیعة ج ۲۶ ص ۱۵۵).

منابع تحقیق

این فهرست اجمالی منابع تحقیق است.

در آخر جلد چهاردهم، فهرست تفصیلی منابع ذکر شده است.

- | | | |
|-------------------------------|-------------------------------|-----------------------------|
| ۱. الاحتجاج | ۲۰. بصائر الدرجات . | ۳۹. تفسیر القرطبي . |
| ۲. إحقاق الحقّ | ۲۱. تاج العروس | ۴۰. تفسیر القمّي. |
| ۳. أسباب نزول القرآن . | ۲۲. تاریخ الطبری. | ۴۱. تفسیر المیزان. |
| ۴. الاستبصار | ۲۳. تاریخ مدينة دمشق . | ۴۲. تفسیر النسفی. |
| ۵. الأصمفی فی تفسیر القرآن. | ۲۴. التبیان . | ۴۳. تفسیر أبي السعود. |
| ۶. الاعتقادات للصدوق | ۲۵. تحف العقول | ۴۴. تفسیر أبي حمزة الثمالي. |
| ۷. إعلام الوری بأعلام الهدی . | ۲۶. تذکرة الفقهاء. | ۴۵. تفسیر فرات الکوفی . |
| ۸. أعيان الشيعة . | ۲۷. تفسیر ابن عربي. | ۴۶. تفسیر مجاهد. |
| ۹. أمالي المفید . | ۲۸. تفسیر ابن کثیر. | ۴۷. تفسیر مقاتل بن سلیمان. |
| ۱۰. الأمالي لطوسی. | ۲۹. تفسیر الإمامین الجلالین. | ۴۸. تفسیر نور الثقلین . |
| ۱۱. الأمالي للصدوق. | ۳۰. التفسیر الأمثل . | ۴۹. تنزيل الآيات |
| ۱۲. الإمامة والتبصرة | ۳۱. تفسیر الثعالبي. | ۵۰. التوحيد . |
| ۱۳. أحكام القرآن. | ۳۲. تفسیر الثعلبي . | ۵۱. تهذیب الأحكام. |
| ۱۴. أضواء البيان . | ۳۳. تفسیر السمرقندی. | ۵۲. جامع أحاديث الشيعة . |
| ۱۵. أنوار التنزيل | ۳۴. تفسیر السمعاني. | ۵۳. جامع بیان العلم وفضله . |
| ۱۶. بحار الأنوار . | ۳۵. تفسیر العزّبن عبد السلام. | ۵۴. جمال الأسوع . |
| ۱۷. البحر المحيط . | ۳۶. تفسیر العیاشی. | ۵۵. جوامع الجامع . |
| ۱۸. البداية والنهاية . | ۳۷. تفسیر ابن أبي حاتم . | ۵۶. الجواهر السنّية. |
| ۱۹. البرهان فی تفسیر القرآن. | ۳۸. تفسیر شبر . | ۵۷. جواهر الكلام. |

٥٨. الحدائق الناضرة. ٨٣. عيون الأثر.
٥٩. حلية الأبرار. ٨٤. غاية المرام.
٦٠. الخرائج والجرائح. ٨٥. الغدير.
٦١. خزائن الأدب. ٨٦. الغيبة.
٦٢. الخصال. ٨٧. فتح الباري.
٦٣. الدرّ المشور. ٨٨. فتح القدير.
٦٤. دعائم الإسلام. ٨٩. الفصول المهمة.
٦٥. دلائل الإمامة. ٩٠. فضائل أمير المؤمنين.
٦٦. روح المعاني. ٩١. فقه القرآن.
٦٧. روض الجنان. ٩٢. الكافي.
٦٨. زاد المسير. ٩٣. الكامل في التاريخ.
٦٩. زبدة التفاسير. ٩٤. كتاب الغيبة.
٧٠. سبيل الهدى والرشاد. ٩٥. كتاب من لا يحضره الفقيه.
٧١. سعد السعود. ٩٦. الكشّاف عن حقائق التنزيل.
٧٢. سنن ابن ماجة. ٩٧. كشف الخفاء.
٧٣. السيرة الحلبية. ٩٨. كشف الغمّة.
٧٤. السيرة النبوية. ٩٩. كمال الدين.
٧٥. شرح الأخبار. ١٠٠. كنز الدقائق.
٧٦. تفسير الصافي. ١٠١. كنز العمال.
٧٧. الصحاح. ١٠٢. لسان العرب.
٧٨. صحيح ابن حبان. ١٠٣. مجمع البيان.
٧٩. عدّة الداعي. ١٠٤. مجمع الزوائد.
٨٠. علل الشرائع. ١٠٥. المحاسن.
٨١. عوائد الأيام. ١٠٦. المحجّب.
٨٢. عيون أخبار الرضا. ١٠٧. المحتضر.
١٠٨. مختصر مدارك التنزيل.
١٠٩. المزار.
١١٠. مستدرك الوسائل.
١١١. المستدرك على الصحيحين.
١١٢. المسترشد.
١١٣. مسند أحمد.
١١٤. مسند الشاميين.
١١٥. مسند الشهاب.
١١٦. معاني الأخبار.
١١٧. معجم أحاديث المهدي (عج).
١١٨. المعجم الأوسط.
١١٩. المعجم الكبير.
١٢٠. معجم مقاييس اللغة.
١٢١. مكيال المكارم.
١٢٢. الملاحم والفتن.
١٢٣. مناقب آل أبي طالب.
١٢٤. المنتظم في تاريخ الأمم.
١٢٥. منتهى المطلب.
١٢٦. المهذب.
١٢٧. مستطرفات السرائر.
١٢٨. النهاية في غريب الحديث.
١٢٩. نهج الإيمان.
١٣٠. الوافي.
١٣١. وسائل الشيعة.
١٣٢. ينابيع المودة.

فهرست کتب نویسنده، نشر وثوق، بهار ۱۳۹۳

۱. همسر دوست داشتنی. (خانواده)
۲. داستان ظهور. (امام زمان علیه السلام)
۳. قصه معراج. (سفر آسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله)
۴. در آغوش خدا. (زیبایی مرگ)
۵. لطفاً لیخند پزیتید. (شادمانی، نشاط)
۶. یا من تماس بگیرید. (آداب دعا)
۷. در اوج غریت. (شهادت مسلمین عقیل)
۸. نوای کاروان. (حماسه کریلا)
۹. راه آسمان. (حماسه کریلا)
۱۰. دریای عطش. (حماسه کریلا)
۱۱. شب رؤیایی. (حماسه کریلا)
۱۲. پروانه‌های عاشق. (حماسه کریلا)
۱۳. طوفان سرخ. (حماسه کریلا)
۱۴. شکوه بازگشت. (حماسه کریلا)
۱۵. در قصر تنهایی. (امام حسن علیه السلام)
۱۶. هفت شهر عشق. (حماسه کریلا)
۱۷. فریاد مهتاب. (حضرت فاطمه علیها السلام)
۱۸. آسمانی‌ترین عشق. (فضیلت شیعه)
۱۹. بهشت فراموش شده. (پدر و مادر)
۲۰. فقط به خاطر تو. (اخلاص در عمل)
۲۱. راز خوشنودی خدا. (کمک به دیگران)
۲۲. چرا باید فکر کنیم. (ارزش فکر)
۲۳. خدای قلب من. (مناجات، دعا)
۲۴. به باغ خدا برویم. (فضیلت مسجد)
۲۵. راز شکر گزاری. (آثار شکر نعمت‌ها)
۲۶. حقیقت دوازدهم. (ولادت امام زمان علیه السلام)
۲۷. لذت دیدار ماه. (زیارت امام رضا علیه السلام)
۲۸. سرزمین یاس. (فدک، فاطمه علیها السلام)
۲۹. آخرین عروس. (توجس علیه السلام، ولادت امام زمان علیه السلام)
۳۰. بانوی چشمه. (خدیجه علیها السلام، همسر پیامبر)
۳۱. سکوت آفتاب. (شهادت امام علی علیه السلام)
۳۲. آرزوی سوم. (جنگ خندق)
۳۳. یک سید آسمان. (چهل آیه قرآن)
۳۴. فانوس اول. (اولین شهید ولایت)
۳۵. مهاجر بهشت. (پیامبر اسلام)
۳۶. روی دست آسمان. (غدیر، امام علی علیه السلام)
۳۷. گمگشته دل. (امام زمان علیه السلام)
۳۸. سمت سپیده. (ارزش علم)
۳۹. تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)
۴۰. خدای خوبی‌ها. (توحید، خداشناسی)
۴۱. یا من مهربان باش. (مناجات، دعا)
۴۲. تردان آبی. (امام شناسی، زیارت جامعه)
۴۳. معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)
۴۴. سلام بر خورشید. (امام حسین علیه السلام)
۴۵. راهی به دریا. (امام زمان علیه السلام، زیارت آل‌یس)
۴۶. روشنی مهتاب. (شهادت حضرت زهرا علیها السلام)
۴۷. صبح ساحل. (امام صادق علیه السلام)
۴۸. الماس هستی. (غدیر، امام علی علیه السلام)
۴۹. حوادث فاطمیه (حضرت فاطمه علیها السلام)
۵۰. تشنه‌تر از آب (حضرت عباس علیه السلام)
- ۶۴-۵۱. تفسیر یاران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

* کتب عربی

۶۵. تحقیق «فهرست سعد». ۶۶. تحقیق «فهرست الحمیری». ۶۷.
- تحقیق «فهرست حمید». ۶۸. تحقیق «فهرست ابن بطّة». ۶۹.
- تحقیق «فهرست ابن الولید». ۷۰. تحقیق «فهرست ابن قولوبه». ۷۱.
- تحقیق «فهرست الصدوق». ۷۲. تحقیق «فهرست ابن عبدون». ۷۳. صرخة النور. ۷۴. إلى الرفیق الأعلى. ۷۵. تحقیق آداب أميرالمؤمنین علیه السلام. ۷۶. الصحیح فی فضل الزیارة الرضویة.
۷۷. الصحیح فی البكاء الحسینی. ۷۸. الصحیح فی فضل الزیارة الحسینیة. ۷۹. الصحیح فی کشف بیت فاطمه علیها السلام.

بیوگرافی نویسنده

دکتر مهدی خدایان آرائی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل - اصفهان - دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانسته بود در این مسابقات، مقام اول را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالی شیعه از دیگر فعالیت‌های پژوهشی این استاد است که فهرس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اولین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدایان آرائی، هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت‌های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۷۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره‌های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می‌باشد. آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی‌های مکتب شیعه می‌پردازد و تلاش می‌کند تا جوانان را با آموزه‌های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته گردیده است.

جهت خرید کتب فارسی مؤلف با «نشر وثوق» تماس بگیرید:

تلفکس: ۰۲۵ - ۳۷۷ ۳۵ ۷۰۰ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

جهت کسب اطلاع به سایت M12.ir مراجعه کنید.